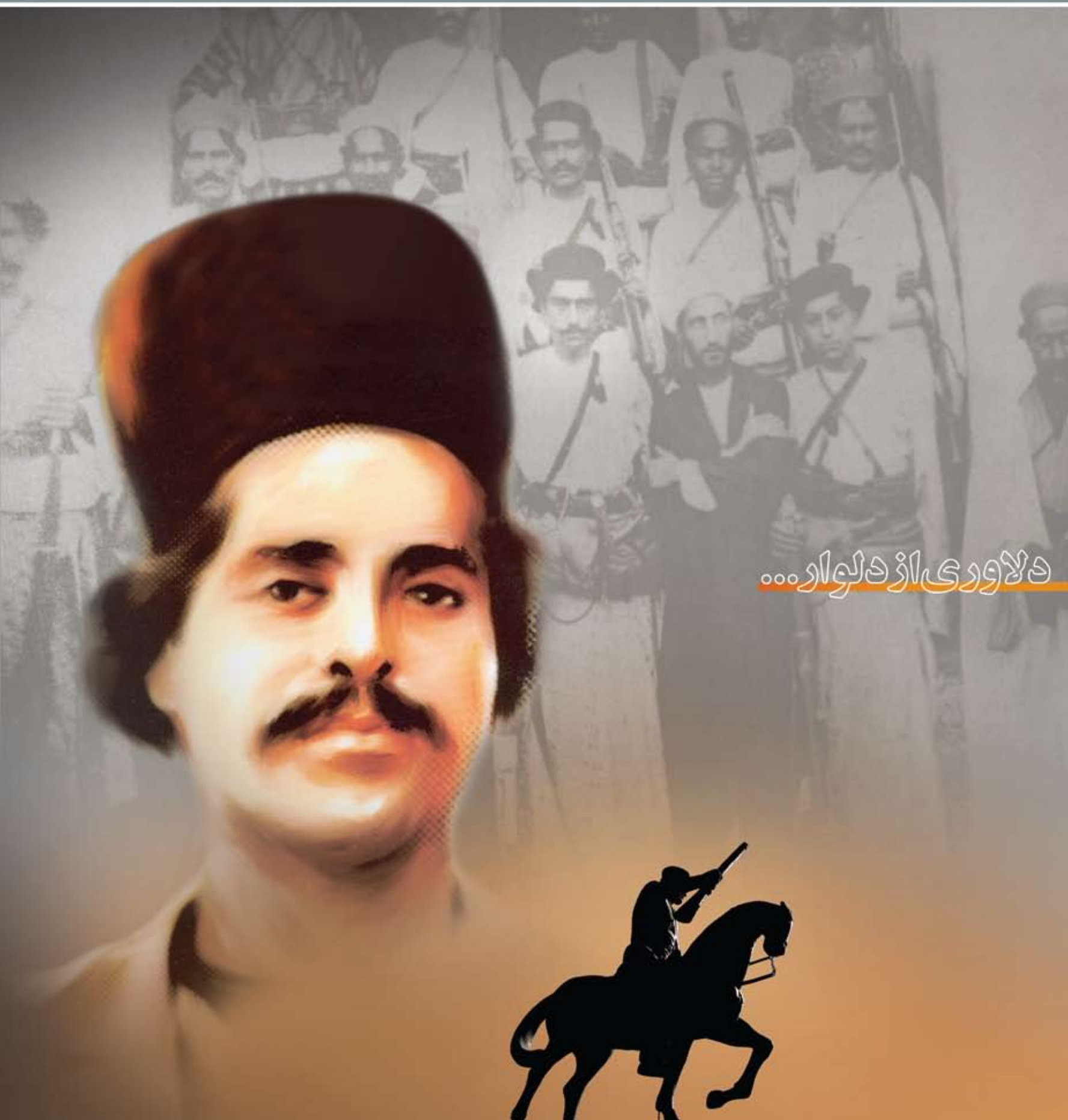


SHAHUDE YARAN

ماهنامه فرهنگی تاریخی
دوره جدید / شماره ۵۲ / اسفندماه ۱۳۸۸ / بها ۱۰۰۰ تومان
یادمان شهید رئیسعلی دلواری

یادمان



دلاوری از دلوار...



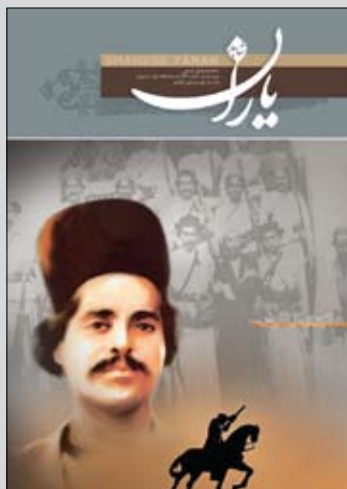
- ۱ دلآوری از دلوار ... / دیباچه
- ۲ شهید دلواری در کلام مقام عظمای ولایت
- ۴ پیام رئیس جمهور دکتر محمود احمدی نژاد به همایش رئیس علی دلواری در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸
- ۵ پیام آیت الله هاشمی رفسنجانی به کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیس علی دلواری (سال ۱۳۷۳)
- ۶ مردم شناسی حماسه رئیس علی دلواری در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر جمشید صداقت کیش محقق و پژوهشگر تاریخ
- ۸ گفت و شنود شاهد یاران با دکتر رضا دشتی رئیس دانشگاه آزاد گناوه و استاد تاریخ معاصر ایران در خصوص ابعاد اجتماعی حماسه رئیس علی دلواری و حماسه جنوب
- ۱۱ گفت و شنود شاهد یاران با دکتر احمد دشتی رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر
- ۱۴ گفت و شنود شاهد یاران با استاد غلام حسین نظامی کارشناس تاریخ و رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی بوشهر
- ۱۷ دلبران تنگستانی ... / مرحوم منوچهر آتشی
- ۴۰ عصر رئیس علی دلواری در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه استعمار... / سید علی موسوی نژاد
- ۴۹ گفت و شنود شاهد یاران با استاد حسن زنگنه مترجم و محقق تاریخ
- ۵۳ نگاهی به نامه شهید رئیس علی دلواری به آیت الله مجاهد برازجانی
- ۵۵ گفت و شنود شاهد یاران با سید قاسم یاحسینی، پژوهشگر تاریخ و نویسنده
- ۶۰ گفت و شنود شاهد یاران با خورشید فقیه روزنامه نگار و محقق تاریخ درباره جنبه‌های نگارش تاریخ حماسه جنوب و رئیس علی دلواری
- ۶۲ گفت و شنود شاهد یاران با حبیب احمدزاده داستان نویس و سینماگر اهل دلوار
- ۶۶ نقش بانوان تنگستانی در مبارزات ضد استعماری جنوب
- ۷۱ گفت و شنود شاهد یاران با بازماندگان شهید رئیس علی دلواری در خصوص ابعاد شخصیتی ایشان
- ۷۳ گزارش سفر به دلوار و بازدید از موزه شهید رئیس علی دلواری
- ۷۹ گفت و شنود شاهد یاران با همایون شهناز، کارگردان سریال دلبران تنگستان
- ۸۸ گفت و شنود شاهد یاران با اکبر نبوی درباره مستند در دست ساخت قیام رئیس علی دلواری
- ۹۴ روایت داستانی شهادت سردار رشید دلوار... / محمدحسین رکن زاده آدمیت
- ۹۹ سال شمار وقایع جنوب ایران (از ۱۱۱۴ هـ. ش / ۱۷۳۵ میلادی تا ۱۳۰۸ هـ. ش / ۱۹۲۷ میلادی) ... / دکتر عبدالکریم مشایخی
- ۱۰۵ نگاهی به زندگی سید اسماعیل (موسوی) سردار بزرگ نهضت تنگستانی‌ها
- ۱۰۶ گفت و شنود شاهد یاران با دکتر عبدالکریم مشایخی در باب مقطع شناسی حماسه جنوب و رشادت‌های رئیس علی دلواری
- ۱۱۰ نوشته‌ای درباره مدفن شهید والای قیام جنوب... / جعفر گلشن روغنی
- ۱۱۱ معرفی کتاب (ویژه نامه رئیس علی دلواری)
- ۱۱۴ شعر

نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعرای بهار (شمالی)
شماره ۳، انتشارات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۴۹

Email: baran@shahedmag.com
www.shahedmag.com
www.navideshahed.com

- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.



شاهد یاران

صاحب امتیاز:
بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: مهندس مسعود زریبافان
سر دبیر: عباس خامه یار
جانشین سر دبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: علی عبد
طراح و مدیر هنری: علیرضا ذاکری
مدیر اجرایی: نادر دقیقی

تحریریه: فاطمه شیرازی، زهرا عبد
زینب ملابری، حمیده ایوبی، مهدی تنگ عیش
عکس: زینت ملابری
حروفچین: سمیه کاظمی

چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ سپاه



بنیاد شهید
و امور ایثارگران



دلاوری از دلوار...

شهید دلاوری، ایران را کشوری می‌خواست آزاد و اسلامی. ایرانی که با مردمانی دین دوست و آزادپرور، قرن‌ها قبل از او هیچ ظلم و ستمی را برنتابیده و هر بار، پشت هر متجاوز را به خاک مالیده بود. این گونه بود که رئیسعلی با جملات آتشین خود، مردم وطن دوست جنوب را با خود همراه کرد و به شمع حلقه احرار بدل شد. اما به راستی رئیسعلی چه داشت که در میان آن همه مجاهد و مبارز به اسطوره قیام جنوب بدل شد؟

ویژگی‌های فردی رئیسعلی، جدای از جوانی و غیرت و آزاد مردی‌اش، در فرهنگ غنی و دیرینه این ملک قدمتی دیرینه دارد. ایرانیان نیز همواره در چنین بزنگاه‌هایی به گرد چنین افرادی جمع می‌شوند و با دل دادن به حرف‌ها و طرح‌های رزمی و آیین فرماندهانی غیور همچون رئیسعلی، پشت دشمن را به خاک می‌مالند.

و رئیسعلی دلاوری، دلاوری بود که حرف آخر خود را در این قیام، با شهادتش بر زبان راند و نام خویش را در تاریخ مبارزات این سرزمین جاودانه ساخت.

حکایت رئیسعلی، دلاوری که از دلوار سر بر کرد و بر صورت متجاوزین پنجه کشید و آنان را درسی تازه آموخت، نقل این شماره از نشریه ما و شماست.

امید که این تلاش هر چند ناچیز، مقبول خاص و عام بیافتد و به کار آیندگان بیاید.

● سردبیر

«اینجا هیچ وقت مکان امنی برای متجاوزین نخواهد بود». این جمله ناب و جاودانه را کسی گفت که خود نمونه بارز شجاعت، مردانگی، ایمان و دلاوری بود. شهید رئیسعلی دلاوری، با این جملات آتشین بود که قیام جنوب را رنگ و بویی دیگر بخشید و همگان را از مرد و زن، پیر و جوان، کاسب و کارگر و روحانی به گرد این نهضت عظیم ضد استعماری جمع کرد و تاریخچه مبارزات ضد اجنبی در این دیار را صفحات تازه‌ای بخشید...

بدون هیچ تردیدی، در پانزده قرن اخیر، در تمامی نهضت‌ها، مبارزات و جنگ‌های ملت مسلمان ایران در رویارویی با تهاجم‌های بیگانگان، ریشه‌های قوی اسلامی و شیعی وجود داشته است. ایرانیان، آن چنان در به جای آوردن فریضه مقدس جهاد، از خود پایمردی و ایستادگی نشان داده‌اند که در هر دوره‌ای، حکایت غیرت و مردانگی آنها زیننده صفحات تاریخ شده و در هر برهه نیز اسطوره‌هایی را به آیندگان معرفی کرده‌اند. شهید رئیسعلی دلاوری یکی از این اسطوره‌هاست.

او جوانی برومند بود که ارادتی ویژه به سلسله جلیله روحانیت داشت و در اثر معاشرت با مرحوم آیت‌الله مجاهد برازجانی (طاب ثراه)، آهنگ قیام ساز کرد و پوزه استعمار انگلیس را در خطه گرم جنوب به خاک مالید.

رئیسعلی، بنا به سنتی دیرینه و اسلامی هر بار پیش از ورود به میدان رزم، از زیر قرآن مجید رد می‌شد و دعای شیرزنان دلاوری و بوشهری و برازجانی و شیرمردان تنگستانی بدرقه راهش بود. او منطبق با سیره مولایش امیر مومنان علی(ع) به رویارویی با دشمن می‌شتافت و یاران و همراهانش را به دنبال نکردن فراریان و مدارا با اسیران رهنمون می‌گشت.

این شیر شزره، عاقبت، در اثر خیانت خائنین، با خونش عزت و شرف ایران زمین را آبیاری کرد و همین خون پاک رئیسعلی مقدمه‌ای شد بر بیرون راندن یکی از ابرقدرت‌های وقت، پیر کثیف استعمار، که هیچگاه آفتاب در سرزمینش غروب نمی‌کرد!





قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس...

شهید دلواری در کلام مقام عظمای ولایت

آن طوری که من مردم عزیز این استان - بوشهر - را دیدم، می توانم بگویم که مردمی بسیار اصیل و متدین و انقلابی هستند. مردم این جا عموماً از یک روح مناعت و نجابتی برخوردارند؛ مردمی هستند که به مسؤولان بسیار علاقه مندند و به جمهوری اسلامی عشق می ورزند. به گذشته این استان هم که نگاه می کنیم، همین خصوصیات را می بینیم. مردم این استان با انگلیسی ها جنگیده و در مقابل نفوذ آن ها مقاومت کرده اند. همان طور که من در صحبت عمومی با مردم بوشهر هم گفتم، مرحوم رئیس علی دلواری و جمعی از مبارزان آن روز - که ایشان بنام شدند،

بخشی از فرموده های حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار اقشار مختلف مردم بوشهر در تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۱

شجاعت های رئیس علی دلواری و نیز پشتیبانی مردم بوشهر از مبارزات آیت الله سید عبدالحسین لاری و شجاعت های شهید عاشوری از جمله یادگارهای ارزنده تاریخی ایران است و حضور چشمگیر مردم در صحنه های مبارزات و مقاومت در جنگ تحمیلی و پاسداری از مرزهای آبی کشور نشانه هایی از افتخارات مردم دلیر استان بوشهر محسوب می شود.

بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اهالی بخش دلوار در خانه شهید رئیس علی دلواری در تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۳

رئیس علی دلواری قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس است و ملت ایران همانند شهید رئیس علی دلواری که در مقابل انگلیس ایستادگی کرد، امروز در برابر قدرت های متجاوز به سرکردگی آمریکا ایستاده است و از دشمنان خود هیچ واهمه ای در دل ندارد.

بدون تردید با تفضل خداوند پر ملت های مسلمان، اسلام کاخ های جاهلیت را در تمام دنیا ویران خواهد کرد و مظلومان را نجات خواهد داد..

کشور پهناور ایران اسلامی در راه سعادت، آزادگی، رفع محرومیت ها و به کارگیری استعداد های عظیم و نهفته به حرکت خود ادامه می دهد و در این مسیر مردم خوب ما باید با روحیه انقلابی و تأسی به احکام نورانی قرآن و اسلام تلاش خود را در راه آبادانی کشور عزیز ایران به کار گیرند.

بخشی از مصاحبه حضرت آیت الله خامنه ای در پایان سفر به استان بوشهر در تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۳

شجاعت های رئیس علی دلواری و نیز پشتیبانی مردم بوشهر از مبارزات آیت الله سید عبدالحسین لاری و شجاعت های شهید عاشوری از جمله یادگارهای ارزنده تاریخی ایران است و حضور چشمگیر مردم در صحنه های مبارزات و مقاومت در جنگ تحمیلی و پاسداری از مرزهای آبی کشور نشانه هایی از افتخارات مردم دلیر استان بوشهر محسوب می شود

و الا فقط ایشان نبودند؛ دیگرانی هم از وجوه این استان و همچنین عامه مردم بودند که با ایشان همکاری می کردند - با انگلیسی ها جنگیدند و در مقابل اشغال، مقاومت کردند. مردم این استان،

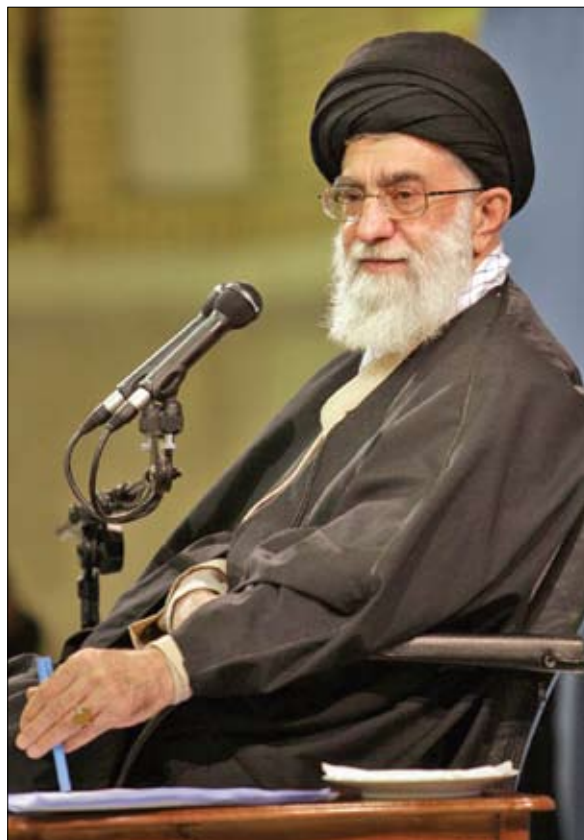
مردم بسیار نازنینی هستند؛ البته متأسفانه دچار محرومیت هم هستند....

بخشی از سخنرانی مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ مردم بوشهر در تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۱ به شما مردم عزیز و شجاع و دلاور بوشهر - شهر بوشهر و استان بوشهر - سلام و عرض ارادت خودم را تقدیم می کنم. آنچه در گذشته و سابقه تاریخی ملت ایران و شما مردم عزیز درج و ثبت شده است، حاکی از تدین و شجاعت و اخلاص و نجابت شما مردم بزرگوار است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، اقشار مردم مسلمان ما در این شهر و در این استان، در صفوف مبارزات خود، کارهای شایسته و برجسته یی کردند. در مبارزه ی با رژیم ستم شاهی، جوانان شما، مردان شما، زنان شما، تلاش های قابل تقدیری انجام دادند. بعضی از روحانیون بزرگوار شما - مثل شهید عاشوری (۲) - در این راه شربت شهادت نوشیدند. قبل از دوران مبارزات اخیر ملت ایران با رژیم ستم شاهی هم، مقاومت شما مردم در مقابل تهاجم دشمنان خارجی - انگلیسی ها - ورد زبان کسانی بوده است که با این قضایا آشنایی دارند. هم ماجراهای تهاجم انگلیسی ها به این منطقه و اشغال بوشهر - که شجاعت های رئیس علی دلواری (۳) برای ملت ایران یک یادگار ارزنده تاریخی است - و هم

این‌ها وارد میدان مبارزه با انگلیسی‌ها شدند. یک نمونه‌اش همین رئیس‌علی دلواری است که به نظر من جا دارد از این مرد تجلیل بشود.

شهادت یک جوان، فقط به صرف این‌که وارد میدان شد، تفنگش را برداشت، مردم را جمع

عشق و محبت می‌خواهد، انسان آرمان‌های متعالی می‌خواهد، انسان آزادی و عزت می‌خواهد. اگر شکم ملتی را هم سیر کردند، اما آقایی و عزت را از او گرفتند، او را گوش به فرمان کردند، ذلیل کردند، این ملت چگونه می‌تواند احساس آسایش و آرامش بکند؟ و این همان وضعی است که در زیر بار سلطه‌های ظالمانه پادشاهان، در قرن‌های گذشته بر ملت ما حاکم بود. همین شهر بوشهر شما، به مجرد این‌که پادشاهان و حکام خائن قاجاری، اندکی سر از اطاعت انگلیس می‌پیچیدند، محل پیاده شدن سربازان انگلیسی و اشغال این منطقه می‌شد! بارها انگلیسی‌ها به بوشهر آمدند و این‌جا را اشغال یا تهدید به اشغال کردند....



رئیس‌علی دلواری قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس است و ملت ایران همانند شهید رئیس‌علی دلواری که در مقابل انگلیس ایستادگی کرد، امروز در برابر قدرت‌های متجاوز به سرکردگی آمریکا ایستاده است و از دشمنان خود هیچ واهمه‌ای در دل ندارد.

بخشی از سخنان حضرت آیت الله خامنه‌ای در دیدار اعضای ستاد کنگره شهید رئیس‌علی دلواری ۱۳۸۸

اوج شروع جریان مقاومت با چهارچوب دینی و اسلامی در طول سال‌های متمادی گذشته، در کشور دوران قیام مردم بوشهر بوده است.

انگلیسی‌ها در ساحل بوشهر پیاده شدند و علما ایستادگی کردند.

حرکت این‌ها- رئیس‌علی دلواری- رسوخ روح دینی مجاهدت بر انگلیس را در ملت ما نشان می‌دهد.

این جوان مبارز، با آن روحیه دینی خود، وارد میدان می‌شود و مبارزه می‌کند و افراد دورش جمع می‌شوند. البته او شروع کننده نبوده و جز برجسته‌های این جریان بوده، شروع کننده همان علما هستند. ■

منبع: سایت مقام معظم رهبری



بشٹیانی‌های شما از مبارزات مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، جزو قضایای نادر زمان گذشته است.

آن‌چه را که من عنوان مطالب کوتاه امروز خود قرار داده‌ام، این آیه شریفه قرآن است: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یَحْیِیْکُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحْوَِل بَیْنَ الْمَرءِ وَ قَلْبِهِ». در فضای زندگی ما باید قرآن حکومت کند و برکات قرآنی موج بزند. در سایه قرآن است که معرفت و بصیرت و شجاعت و اقدام ما معنا پیدا می‌کند و به سمت هدف‌های درست متوجه می‌شود. قرآن به مؤمنین می‌گوید: ای مؤمنین! وقتی خدا و پیامبر خدا شما را به حیات و به زندگی واقعی دعوت می‌کنند، به ندای آن‌ها پاسخ بدهید. این چه حیاتی است که خدا و پیامبر، ما را به آن دعوت می‌کنند؟ در یک کلمه، این حیات شایسته انسان است.

انسان برای زندگی کردن و حرکت کردن به سمت هدف‌های ارزنده و والا، به راهنما احتیاج دارد. انسانی که راهنما نداشته باشد و به راهنمایان الهی پشت بکند، زندگی شایسته انسانی و الهی را پیدا نخواهد کرد؛ مثل ملت‌هایی که به احکام الهی پشت کردند و گرفتار ظلم و ستم و زورگویی قدرت‌های بزرگ عالم، و گرفتار تفرقه و برادرکشی، و گرفتار ناراحتی‌های روانی و عصبی، و گرفتار مشکلات روزافزون زندگی شدند. ممکن است برای این‌گونه آدم‌ها نان و آب هم فراهم باشد، اما زندگی شایسته انسان فقط به نان و آب نیست؛ انسان هدف می‌خواهد، انسان



پیام رئیس جمهور دکتر محمود احمدی نژاد به همایش
رئیس علی دلواری در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸

مقاومت جانانه رئیسعلی دلواری در سی فراموش ناشدنی برای استعمارگران...

رئیسعلی قهرمان، اوراق زرینی را به دفتر حجیم مبارزات ضد استعماری ایران سرافراز افزود. اکنون که به همت هموطنان عزیز در مجاورت خلیج فارس و در دیار قهرمان پرور بوشهر، همایش ملی «رئیسعلی دلواری» برگزاری می‌گردد، ضمن تجلیل از مبارزات آن دلاور مردان حق طلب و خداجوی عرصه دفاع از دین و میهن و گرامیداشت علمای گرانقدر همچون سید عبدالله مجتهد بلادی بوشهری، سید مرتضی مجتهد اهرمی و شیخ محمدحسین برازجانی که پشتوانه قدرتمندی در حمایت از قیام تنگستانی‌ها به حساب می‌آمده‌اند، یادآوری می‌کنم امروز نیز دشتی‌ها، دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها هوشیار و سرافراز ایستاده‌اند و از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی ایران عزیز حفاظت و مراقبت می‌کنند.

در پایان از بانیان و مجریان این همایش ارزشمند و همه حضار گرانقدر که نکودارنده یاد این حماسه آفرینان بزرگ هستند و کسانی که مقالات تحقیقی و علمی به این همایش ارائه کرده‌اند، قدردانی نموده و عزت و سربلندی همگی را از خداوند متعال آرزو می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته
محمود احمدی نژاد

منبع: سایت ریاست جمهوری

مقاومتی جانانه و با تقدیم شهدای والامقام، نیروهای متجاوز انگلیسی را چنان زمین گیر کردند که درس فراموش ناشدنی آن، در صفحه تاریخ مبارزه با استعمار و استعمارگران جلوه‌ای ویژه دارد.

ملت عزیز ایران!

ما و شما و همه نسل‌های آینده ایران اسلامی، وامدار مجاهدان نامداری چون رئیسعلی دلواری که با الهام از اندیشه و فتاوی روحانیت روشن ضمیر و بیداردل از کیان ایران قهرمان به خوبی دفاع کردند، هستیم.

بدون شک رئیسعلی دلواری و همزمان فداکارش از جمله مجاهدان و مبارزانی بوده‌اند که شیپور مقاومت اسلامی را در خطه جنوب و در مناطق بوشهر، تنگستان و دشتی به صدا درآوردند. آنان در مقاومتی جانانه و با تقدیم شهدای والامقام، نیروهای متجاوز انگلیسی را چنان زمین گیر کردند که درس فراموش ناشدنی آن، در صفحه تاریخ مبارزه با استعمار و استعمارگران جلوه‌ای ویژه دارد

بسم الله الرحمن الرحيم
«اللهم عجل لولیک الفرج والعافیة والنصر واجعلنا من خیر اعدائه و انصاره والمستشهدين بین یدیه»
سلام علیکم جمیعاً و رحمه الله و برکاته
سلام خدا بر دلوار و دلواری‌ها، دشتی‌ها و دشتستانی‌ها، و بر قهرمانان تنگستان عزیز!
سلام بر همه مردم سرافراز استان دلاورپرور بوشهر که ایمان، صداقت، نجابت، شجاعت، غیرت، پایداری و جوانمردی از امتیازات برجسته آنان در همه اعصار چه در عصر مبارزه با استعمارگران و چه در دوران دفاع مقدس و پس از آن بوده است. خداوند بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که تاریخ کهن و پررمز و راز ایران عزیز مملو از رادمردی‌ها، رشادت‌ها و مجاهدت‌های بزرگ‌مردانی است که تنها با اتکال به ذات احدیت، نگاهبانان مرزهای پرخطر این سرزمین بوده‌اند، سرزمینی که پایه گذار تمدن و فرهنگ بوده است و دینداری، عدالت‌خواهی و صبر و مقاومت را به عنوان راز سعادت دنیوی و اخروی بشر به جهانیان معرفی کرده است.

بدون شک رئیسعلی دلواری و همزمان فداکارش از جمله مجاهدان و مبارزانی بوده‌اند که شیپور مقاومت اسلامی را در خطه جنوب و در مناطق بوشهر، تنگستان و دشتی به صدا درآوردند. آنان در



پیام آیت الله هاشمی رفسنجانی به کنگره بزرگداشت
هشتادمین سال شهادت رئیس علی دلواری (سال ۱۳۷۳)

نبرد مجاهدین تنگستان و دشتستان جلوه استقامت و دلیری ملت ایران است...

دلواری در زادگاه آن شهید، گامی بلند در جهت احیای تفکر مبارزه با متجاوزان و دفاع از کیان کشور به شمار می آید.

هدف و مرام شهید رئیس علی و یارانش خط مشی همه جوانان این مرز و بوم در تمامیت تاریخ است. تفنگ پرفشنگ رئیس علی و عزم و رزم مبارزین تنگستان و دشتستان با فرهنگ مقاومت دفاع مقدس امت ما درآمیخته است.

اراده بلند و اندیشه سلیم نیروهای بومی و محلی به پاس ادای دین به مجاهدات نامداران بزرگ تاریخ کشورمان عامل مهم عمران و آبادانی کشور است و امیدوارم چهره‌های مقاوم و آفتاب سوخته جنوب کشور خصوصاً جوانان غیور آن خطه حساس و مهم و استراتژیک کشور که پاسداران ارزش‌های انقلابی و اسلامی و تمدن ایرانی در سواحل خلیج فارس هستند، با تلاش و مجاهدت، تحقق و توفیق برنامه‌های توسعه کشور و منطقه را بیش از پیش فراهم و در جهاد عظیم نوسازی و بازسازی کشور سهم خویش را به نحو شایسته‌ای به انجام رسانند. ■

علی اکبر هاشمی رفسنجانی
(رئیس جمهور وقت)

منبع: سایت آیت الله هاشمی رفسنجانی

بوده و شایسته است اندیشه و آرای آن‌ها و سایر علما و شخصیت‌های مرتبط با این نهضت نیز مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

سیاست مغرضانه عوامل استعمار در منزوی ساختن نام و یاد نام آوران ملی و ماهیت قیام‌های مردمی ما با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری قائد عظیم

نبرد مجاهدین تنگستان و دشتستان
جلوه استقامت و دلیری ملت ایران و
طنین فریاد بلند حق طلبانه امت ما
است. احیای نام و یاد این پاک‌باختگان
و زدودن غبار مهجوریت از چهره
این قیام شکوهمند مایه قوت قلب
مدافعان حریم توحید و موجب
رسوایی استکبار است

الشأن انقلاب حضرت امام خمینی - رضوان الله
تعالی علیه - خشی شد و امروز تشکیل این کنگره
به دنبال تجلیل مقام معظم رهبری حضرت آیت الله
خامنه‌ای - مدظله العالی - از مقام شهید رئیس علی

بسم الله الرحمن الرحيم
حیات فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی کشور مرهون مجاهدات مردان و زنانی است که همواره با اتکال به نیروی لایزال الهی و تلاش پیگیر خود، استقلال و حریت این مرز و بوم را پاسداری کرده و برگ‌های زرین تاریخ کشور پهناور ما را رقم زده‌اند. حماسه بزرگ مردان جنوب و رشادت‌های شهید رئیس علی دلواری و یارانش یکی از همین برگ‌های زرین افتخارآمیز مبارزات ضد استعماری ملت ایران است.

نبرد مجاهدین تنگستان و دشتستان جلوه استقامت و دلیری ملت ایران و طنین فریاد بلند حق طلبانه امت ما است. احیای نام و یاد این پاک‌باختگان و زدودن غبار مهجوریت از چهره این قیام شکوهمند مایه قوت قلب مدافعان حریم توحید و موجب رسوایی استکبار است.

نهضت مقدس نبرد با اجانب و متجاوزان در تنگستان و دشتستان و خطه جنوب، فارس بزرگ و بوشهر قهرمان همانند همه نهضت‌های رهایی بخش تاریخ ملت ایران، ملهم از اندیشه و فتوای مجتهدان و علمای مجاهدی همچون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، سید عبدالحسین لاری



معیارهای جامعه باید معیارهای شهید دلواری باشد...

مردم شناسی حماسه رئیس علی دلواری در گفت و شنود شاهد یاران با
دکتر جمشید صداقت کیش محقق و پژوهشگر تاریخ

• درآمد

دکتر جمشید صداقت کیش پژوهشگر و محقق ۷۳ ساله کشور، دکترای خود در رشته مردم شناسی شاخه باستان شناسی را از آکادمی علوم تاجیکستان دریافت کرده است. دکتر صداقت کیش افزون بر ۴۰ سال از عمر خود را به مطالعه تاریخ فارس اختصاص داده و به بیان خود، و جب به و جب خاک فارس را برای مشاهده مستقیم و تحقیق پیموده است. یکی از آثار تحقیقی دکتر صداقت کیش که حاصل آن ۲۷ جلد کتاب شده، تحقیقی است در خصوص اماکن مذهبی (امامزاده‌ها) که از وجوه مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند. او که به تازگی شصت و ششمین کتاب خود را به چاپ رسانده، در خصوص گیلان، بوشهر، اصفهان، زاهدان و دیگر مناطق ایران نیز مقالات و تحقیقات مفصلی را تدوین کرده است. از آنجا که تخصص دکتر جمشید صداقت کیش مردم شناسی است، موضوع گفت و گو با ایشان را به حماسه قیام رئیس علی دلواری در روایت‌های مردمی اختصاص دادیم تا حماسه این شهید اسطوره‌ای را از این منظر نیز به خوانندگان شاهد یاران معرفی کرده باشیم.

باید تاریخ مکتوب نداشته‌ایم و اگر چه نمی‌توان به طور کامل به اسناد خارجی رجوع یا اعتماد کرد و باز اگر چه رجوع به روایت‌های مردمی خالی از اشکال نیست، با این همه این تاریخ باید مورد تحقیق قرار بگیرد و حقایق آن آشکار شود. از این رو من هم با شما موافقم و معتقدم باید از مجموع این اسناد به تناقض‌ها پی برد و با حذف آن تناقض‌ها، حقایق را - تا جایی که ممکن است - کشف کرد. روایت‌هایی که از زبان مردم درباره رئیس علی دلواری شنیده می‌شود، در کنار دیگر اسناد کشف شده یا اسنادی که به تدریج به دست می‌آید می‌تواند ما را یک قدم به حقایق نزدیک‌تر کند، پس نباید بی تفاوت بود. رئیس علی دلواری بخشی از تاریخ ما را رقم زده و خدمت بزرگی کرده است. او در شرایطی که صرفاً یک چریک محسوب می‌شد، مقابل ارتش منظم و توپ‌ها و تانک‌های انگلیسی ایستاد و از کبان و دین و وطن خود دفاع کرد. این، حقیقت به اثبات رسیده تاریخ است و زوایای نهان آن در اصل این قضیه تغییری ایجاد نخواهد کرد. این نکته که روایت‌ها قبل از جنگ ایشان را چگونه ترسیم کرده‌اند یا چه تناقض‌هایی دارند یقیناً در ادامه راه تحقیق آشکار خواهد شد اما نتیجه، هر چه که باشد، این حماسه را به قوت خود باقی خواهد داشت.

یکی از تفاوت‌های تاریخ مستند و قابل رجوع نوشتاری با روایت‌های مردمی در خصوص شهید رئیس علی دلواری، در تعریفی است که می‌توان از شخصیت ایشان به دست داد. در تاریخ مکتوب کمتر می‌بینیم به شخصیت فردی ایشان رجوع شود اما در تاریخ روایی مردم، اصولاً روی این نکته پافشاری می‌شود. در این خصوص چه مستنداتی دارید که به خوانندگان مشتاق ما ارائه بدهید؟

به طور کامل پاسخ در سؤال مطرح می‌شود. همان طور که اشاره کردید روایت‌های مردمی اصولاً روی وجه شخصیتی

باشد تا بتواند از منابع خارجی استفاده کند. متأسفانه، ما جز آثار و نوشته‌های فارسی به چیز دیگری رجوع نکرده‌ایم، در حالی که می‌دانید در آن زمان چند کنسولگری در بوشهر وجود داشته و تردیدی نیست که در آرشیو آن‌ها، در خصوص قیام رئیس علی دلواری هم توضیحاتی وجود دارد که می‌تواند بسیار مفید واقع شود.

این کار صورت گرفته! به عنوان مثال استاد زنگنه گزارش‌های روزانه را به چاپ رسانده و در حال حاضر گزارش‌های سالیانه کنسول انگلیس را در دست ترجمه دارند.

بسیار عالی! اما باید به اسناد کنسولگری‌های دیگر هم رجوع

رئیس علی دلواری بخشی از تاریخ ما را رقم زده و خدمت بزرگی کرده است. او در شرایطی که صرفاً یک چریک محسوب می‌شد، مقابل ارتش منظم و توپ‌ها و تانک‌های انگلیسی ایستاد و از کبان و دین و وطن خود دفاع کرد. این، حقیقت به اثبات رسیده تاریخ است و زوایای نهان آن در اصل این قضیه تغییری ایجاد نخواهد کرد.

کرد. البته این نکته را همین جا یادآور می‌شوم که نمی‌توان صددرصد به گفتار آن‌ها رجوع کرد، چون حتی پس از سال‌ها، حقایق را آن گونه که بوده تمام و کمال نمی‌نویسند و به عبارت خودشان، اسرارشان را فاش نمی‌گویند. به هر حال در جمع‌بندی این موضوع باید بگویم، اگر چه ما چنان که

وقتی موضوعی تاریخ ساز عمری کمتر از یک قرن داشته باشد روایت‌های سینه به سینه نقش مهمی در انتقال آن ایفا می‌کند، به خصوص اگر آن موضوع تاریخی با عشق، حس وطن دوستی و البته گرایش‌ها و باورهای دینی پیوند خورده باشد. حماسه قیام رئیس علی دلواری از جمله مواردی است که تک تک این مشخصه‌ها را دارد و از این رو در دل مردم نسبت به آن احترام خاصی ایجاد شده است. از نظر شما، روایت‌های سینه به سینه‌ای که از این قیام و این شخصیت وجود دارد چه نقشی دارند و چگونه باید با آن‌ها مواجه شد؟

ایتالیایی‌ها ضرب المثلی دارند که به نوعی این موضوع را هم دربرمی‌گیرد. آن‌ها می‌گویند؛ گفته‌ها باد هوا می‌شود و نوشته‌ها می‌ماند.

خب، هدف ما هم این است که نگذاریم این گفته‌ها باد هوا شود و ثبت‌شان کنیم.

بله، این می‌تواند مسیر درست‌تری باشد، اما نکاتی هست که باید مدنظر قرار بگیرد. واقعیت این است که عمر تاریخ نگاری در سرزمین ما بیش از ۵۰ سال نیست، یعنی حدود ۵۰ سال است که تاریخ ما به صورت مکتوب درمی‌آید. اگر چیزی مثل تاریخ مکتوب نباشد، حقیقتاً موقعیت سردرگمی به وجود می‌آید و در کار تحقیق مشکلات بی‌نهایتی ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی این ناگزیری وجود دارد که به مردم رجوع شود و از روایت‌های ایشان چیزهایی ضبط شود. اما موضوع این جا است که در ساختار و بافت قبیله‌ای، گاه روایت‌ها دچار شدت و ضعف شده و حتی تا مرز وارونه جلوه دادن هم پیش می‌رود. این مسأله به امر تحقیق، لطمه‌های جبران ناپذیری وارد می‌کند. یاد هست زمانی که با جمالزاده نامه نگاری داشتیم در یکی از نامه‌ها ایشان این گونه نوشته بود که هر محقق در ایران باید حداقل به سه یا چهار زبان مسلط

را تأمین کند. البته در منابع و گزارش‌های کنسولگری انگلیس تلگراف‌ها و نامه‌هایی ثبت شده است اما این تلگراف‌ها و نامه‌ها از سوی دولت نبوده بلکه از سوی دولتمردان وقت بوده است. دولتمردانی که در کمال تأسف یا به سمت روس گرایش داشتند یا به سمت انگلیس. در ۱۲۹۵ پلیس جنوب یا همان Spr ظرف ۲ سال یازده هزار نیرو جذب می‌کند اما دولت مرکزی اصلاً دم نمی‌زند، چون یا اصلاً توان دم زدن نداشته یا دولتمردانی که گرایش به انگلیس داشتند برای حفظ منافع‌شان موقعیتی برای دخالت ایجاد نمی‌کردند. بنابراین، در آن دوران، مردم تنها و مستقل بودند. یقیناً کمکی دریافت نمی‌کردند و اگر دخالتی هم بود، به جهت حمایت نبوده. بخشی از حمایت گسترده مردم از کسی مانند رئیس‌علی دلواری هم به همین مسأله باز می‌گشته. چرا که این شیرمرد تنها حامی آن‌ها در آن مقطع بوده و مردم صرفاً روی او می‌توانستند حساب کنند.

هر چند جنبش‌ها و حرکت‌های بسیاری در ایران اتفاق افتاده و آزادمردان بسیاری در راه آزادی این مردم و این سرزمین قیام کردند و به شهادت رسیدند - که همواره به نیکی از آن‌ها یاد می‌شود - اما نام و یاد رئیس‌علی در این بین بیشتر بر زبان‌ها جاری است، به گونه‌ای که همه جای ایران شناخته شده است. دلیل این آوازه مردمی را در چه می‌دانید؟

همان‌طور که گفتید نام‌های نیک بسیاری در تاریخ ایران وجود دارد، نام‌هایی که هر یک بخشی از این تاریخ را ساخته‌اند، اما به چند دلیل نام رئیس‌علی دلواری بین مردم شناخته شده‌تر است؛ یکی از دلایل اصلی آن، دارا بودن مجموعه شرایطی است که برای احراز چنین افتخاری لازم است. این شهید بزرگوار مرد بسیار مثبت و سردار و رئیس بسیار مردمی بود. همراه مردم بود و کنار آن‌ها زندگی ساده‌ای داشت. و البته ویژگی بسیار مهم رئیس‌علی، متدین بودن ایشان است، ویژگی‌ای که مردم را به او نزدیک‌تر می‌کرد. مسأله دیگر نوع قیام این مرد بزرگ است؛ قیامی که با استقلال آغاز می‌شود و پیروزی بزرگی همراه می‌آورد، طوری که دشمن کاملاً سردرگم می‌شود. نکته دیگر، بحث قدمت تاریخی این قیام است. قیام رئیس‌علی دلواری نسبت به سایر قیام‌ها، به ما بسیار نزدیک است و روایت‌های آن هنوز بر زبان‌ها جاری مانده به همین دلیل بیشتر بازگویی می‌شود و همین مسأله موجب برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌های مختلفی شده که یاد و خاطره این شهید را زنده نگاه می‌دارد. و با این همه، در این بین یک نکته از همه مهمتر است و آن اهمیت خلیج همیشه فارس است که هنوز هم چشم سودجویان و استعمارگران به آن دوخته شده. این موضوع به خودی خود باعث می‌شود حماسه قیام رئیس‌علی و تجربه تلخ دشمن یادآور تکرار سرافکنندگی آن‌ها و سرفرازی ما باشد.

ممنون از اطلاعاتی که به ما دادید. خوب می‌دانم که آن‌چه در اندیشه و تحقیق شما هست بسیار وسیع‌تر از آن است که در این مجال مختصر بگنجد. بنابراین پایان سخن را به شما می‌سپارم. براساس درونیات تان، از حماسه قیام رئیس‌علی - آن‌گونه که شایسته می‌دانید - سخن را به پایان برسانید.

می‌خواهم به خوانندگان عزیز شما بگویم که باید بدانند پای هر سنگ و هر بوته خاک این وطن، خون یک شهید بزرگوار و حماسه آفرین ریخته شده است. برخی از این بزرگواران گمنام‌اند و برخی سردارانی پرآوازه چون رئیس‌علی دلواری هستند. آن‌چه ما باید انجام دهیم این است که به جامعه - از مدارس ابتدایی تا دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها - معیارها و ویژگی‌های کسانی چون شهید رئیس‌علی دلواری را منتقل کنیم تا الگوی نسل آینده‌مان باشند. ■

کسی است که حامی مردم شناخته می‌شود و مردم برای حل اختلافات، مشورت یا امر ازدواج و امور اقتصادی و غیره به او رجوع می‌کنند. بنابراین رئیس یک بار مفهومی و وجهه مردمی به خود می‌گیرد. در حقیقت، همین بار مفهومی است که موجب می‌شود کسی مانند رئیس‌علی دلواری نسبت به مردم احساس مسؤولیت کند و هنگام تجاوز انگلیسی‌ها، داوطلبانه از آنان حمایت کند.

دوم روحیه مردم ایران که در رویارویی‌ها به تدریج دوستی را می‌پذیرند. این روحیه مردم ایران برای همه آشناست. واسموس هم بنا به همین روحیه خیلی زود پذیرفته می‌شود و حتی آن مخالفت‌های مقطعی هم رنگ می‌بازد.

نهایتاً واسموس چه می‌شود؟

دقیقاً به خاطر ندارم اما تا جایی که حافظه‌ام یاری می‌کند پس از شهادت رئیس‌علی در بوشهر می‌ماند و مشغول کشاورزی می‌شود و فکر می‌کنم نهایتاً پناهنده بریتانیا می‌شود و همان‌جا تا پایان عمر اقامت می‌کند.

حین صحبت درباره واسموس اشاره‌ای به دولت مرکزی و واکنش آن نسبت به رئیس‌علی داشتید! لطفاً در خصوص واکنش دولت مرکزی نسبت به رئیس‌علی و برعکس، رئیس‌علی نسبت به دولت برای مان توضیح بدهید!

ببینید، با سقوط محمدعلی شاه و تاج‌گذاری احمدشاه در ۱۳۳۲ ه.ق به حدی اوضاع مملکت به هم می‌ریزد که ما نامه‌هایی از تجار وقت داریم که آرزو می‌کنند کاش ایران یک نادرشاه دیگر به خود ببیند. در این دوره به عنوان مثال راه میان بوشهر و شیراز تا حدی ناامن می‌شود چندان که هیچ قافله‌ای از گزند دزدان و راهزنان در امان نمی‌ماند. مسلماً ضعف شدید دولت مرکزی است که نمی‌تواند امنیت مردم

استوارتر است. مردم از همنشینی‌ها و همراهی‌های خود یا کسان خود با فرد مورد نظر می‌گویند و تعاریف خاص خود را ارائه می‌دهند، اما تاریخ به سند رجوع می‌کند و نهایتاً اگر بخواهد تعریفی هم از شخصیت فردی ارائه دهد از دل اسناد تعبیر می‌کند. اجازه بدهید به نکته جالبی اشاره کنم؛ عنوان رئیس در جنوب، یعنی از بوشهر تا کازرون، بار مفهومی کاملاً متفاوتی با معنای مصطلح آن در فارس دارد. در فارس به کسی رئیس گفته می‌شود که به طور تجربی تا حدی به کار کشاورزی اشراف پیدا کرده است یا می‌تواند مسؤولیت یک گروه را به دست گیرد اما در بوشهر، رئیس چیزی هم‌سان خان است، با این تفاوت که از عنوان خان مفاهیمی چون ظلم و ستم ایفا می‌شود اما در عنوان رئیس چنین مواردی وجود ندارد. در حقیقت رئیس یک مقام مردمی است. کسی است که حامی مردم شناخته می‌شود و مردم برای حل اختلافات، مشورت یا امر ازدواج و امور اقتصادی و غیره به او رجوع می‌کنند. بنابراین رئیس یک بار مفهومی و وجهه مردمی به خود می‌گیرد. در حقیقت، همین بار مفهومی است که موجب می‌شود کسی مانند رئیس‌علی دلواری نسبت به مردم احساس مسؤولیت کند و هنگام تجاوز انگلیسی‌ها، داوطلبانه از آنان حمایت کند. نکته قابل توجه این است که این افراد برگزیدگان مردم هستند. رئیس‌علی برگزیده مردم است و از ویژگی‌های یک برگزیده هم برخوردار است، مثلاً دروغ نمی‌گوید، روی حرفش می‌ایستد و انسان چشم پاک است. یک رئیس باید چشم پاک باشد چون شنونده اختلافات خانوادگی است. باید قابلیت جلب اطمینان در وجودش باشد و مسائل اخلاقی را کاملاً رعایت کند. ما، بین رهبران مان از این افراد بسیار داریم. به عنوان نمونه از رهبری یاد می‌شود که وقتی از خانه بیرون می‌رفته - مثلاً برای زیارت اهل قبور - همراه خود مقداری شکر می‌برده و بین راه، کنار لانه مورچه‌ها می‌ریخته. یقیناً رئیس‌علی دلواری هم از تبار چنین مردان بزرگی بوده و آوازه و نامش بی‌دلیل در دل‌ها لانه نکرده است. بنابراین، در روایات مردم که روی چنین مسائلی تکیه دارند، چنین گرایش‌هایی یافت می‌شود، اما اسناد تاریخی کمی خشک‌تر به یک فرد نگاه می‌کنند و کمتر از شخصیت او صحبت می‌کنند.

بنا به علم مردم شناسی، اگر مخالفت برخی از مردم با واسموس را در مقابل صمیمیت رئیس‌علی با وی بگذاریم، به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟

ببینید ما در طول تاریخ بارها از سوی روسیه و انگلیس خیانت و تجاوز دیده‌ایم. این سابقه تاریخی در ذهن و یاد مردم کاملاً نقش بسته چندان که تمام ناکامی‌های خود را از چشم این دو قدرت می‌دیدند. در این شرایط و با یادآوری این نکته که در دو مقطع تاریخی، این دو کشور قصد تجزیه ایران را داشته‌اند، کشور پا به میدان می‌گذارد. واسموس - هر چند برای منافع و اهداف خود - اما به هر حال با انگلیسی‌ها سر جنگ دارد. در چنین شرایطی واسموس که نماینده کشور خود است، برای منافع کشورش با رئیس‌علی که مردی صادق است دست دوستی می‌دهد و به او وعده کمک‌های بسیار می‌دهد. به یاد داشته باشید که رئیس‌علی از سوی دولت مرکزی حمایت نمی‌شده که هیچ، بلکه به عنوان شورشی هم از وی یاد می‌شده. بنابراین، وعده‌های واسموس می‌توانست شرایط را - به رغم مخالفت برخی - برای دوستی و نزدیکی رئیس‌علی با او فراهم کند، اگر چه وعده‌های او هرگز تحقق پیدا نمی‌کند.

با وجود این، امروز تعبیرات منفی زیادی از واسموس نمی‌شنویم!

واسموس هم به هر حال بین این مردم زندگی می‌کند و به نوعی با آن‌ها عجین می‌شود تا جایی که اموال خود را کاملاً وقف مردم می‌کند. به هر حال در این بحث باید به دو نکته توجه کرد؛ اول کینه مردم نسبت به انگلیس‌ها و روس‌ها و



• درآمد

دکتر رضا دشتی عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد، رئیس دانشگاه آزاد گناوه و معاون گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر است. او در رشته تاریخ، گرایش تاریخ معاصر ایران تحصیل کرد و به ویژه درباره تاریخ اقتصادی و اجتماعی استان بوشهر مطالعات خاص داشته است. از وی کتاب، مقالات و سخنرانی‌های متعددی در زمینه بوشهر و مقولات تاریخی در دسترس است اما نکته قابل توجه تمرکز او روی موضوعات اجتماعی است که ما را بر آن داشت تا موقعیت حماسه جنوب و شخصیت شهید رئیسعلی دلواری را از بعد اجتماعی آن مورد بحث قرار دهیم، تا وجهی دیگر از این اسطوره ملی را نمایان کنیم.



گفت و شنود شاهد یاران با دکتر رضا دشتی رئیس دانشگاه آزاد گناوه و استاد تاریخ معاصر ایران
در خصوص ابعاد اجتماعی حماسه رئیسعلی دلواری و حماسه جنوب

حماسه رئیسعلی، افتخاری مذهبی و ملی...

وجود داشته باشد؛ چه تاریخ نگاری به شکل خاص و چه به شکل عام. تاریخ نگاری به شکل خاص همان چیزی است که امروز به عنوان منابع تاریخی در دست ما قرار گرفته است، که حالا یا دست اول است یا تحقیقی. تاریخ نگاری عام موضوعات غیرمکتوب را دربرمی گیرد؛ مانند ابنیه‌های تاریخی، سکه‌ها یا هر گونه آثار تمدنی که به نوعی گوشه‌ای از تاریخ را روایت می‌کند - مانند تخت جمشید که از هر تاریخ مکتوبی مستندتر است. البته در دوره‌های مختلف به لحاظ نوع نگرش حکومت‌ها، تاریخ نگاری دست‌خوش دگرگونی‌هایی شده است؛ گاه متناسب با نوع حمایتی که پادشاهان، حکمرانان یا عوامل‌شان از بحث تاریخ داشته‌اند، تاریخ نگاری ثبت و ضبط وقایع تاریخی به شکل عمومی درآمده و فراگیر شده است. نمونه آن در دوره مغول رخ می‌دهد که چون مغول‌ها علاقه داشتند در تاریخ به عنوان قوی‌ترین قوم و بزرگ‌ترین‌ها جلوه کنند، سعی وافر هم در امر تاریخ نگاری داشتند. پس از دوران صفویه هم می‌توان گفت در خصوص تاریخ نگاری شکوفایی داریم، اما اصولاً تاریخ ما در دوران پادشاهان دچار تملق‌گویی می‌شود و مطالبی ثبت می‌شود که مورد تأیید و خوشایند ایشان باشد، چرا که اگر چنین نبود یا کلمه‌ای پس و پیش می‌شد چه بسا تاریخ نگار سرش را به باد می‌داد. به عنوان مثالی در کتاب دوره نادری که از زمان افشاریه داریم

مورد نظر شما است به این مقدمه مؤثر بپردازیم. همان طور که می‌دانید ایران کشوری است که به لحاظ قدمت تاریخی و تمدن و فرهنگ، یکی از جوان‌ترین ملت‌های باستانی محسوب می‌شود؛ به این مفهوم که ایران از جوان‌ترین کشورهایی بوده

قیام مردم جنوب ایران به رهبری رئیسعلی دلواری و سایر مجاهدان این خطه، قیامی متفاوت از همه قیام‌ها بود. چرا که مردم جنوب ایران، مردمی بودند نجیب که هیچگاه اندیشه جدایی طلبی از ایران را در سر نداشتند. برخلاف سایر قیام‌ها که اصولاً به نوعی به مسأله تجزیه منتهی می‌شدند

است که در دوران باستان موفق به تشکیل حکومت شد. بنابراین ما از دو هزار و پانصد سال تاریخ رسمی و مدون برخورداریم. منظور از تاریخ رسمی و مدون چیست؟ ما حتی در خصوص رئیسعلی دلواری که به چیزی حدود ۸۰ تا ۹۰ سال پیش بازمی‌گردد تاریخ مدون نداریم با مشکل مواجه هستیم. این بحث زمانی مطرح می‌شود که تاریخ نگاری

چنان که اطلاع دارید مجله «شاهد یاران»، در این شماره، حماسه جنوب و نقش رئیسعلی دلواری را به عنوان بحث ویژه مورد توجه قرار داده است تا حماسه ایثار و شهادت طلبی بانیان و همراهان این نهضت را از زاویه‌ای تازه مورد بازخوانی و ترسیم حقایق قرار دهد. در این راستا تحقیقات، گزارش‌ها و گفت و گوهای متعددی انجام شده است اما با وجودی که از این حماسه تاریخ چندان طولانی‌ای نگذشته، با روایات مختلفی مواجه شده‌ایم. با توجه به این که بحث ایثار و شهادت از ریشه‌دارترین و اصولی‌ترین بحث‌های صدر اسلام است، دستیابی به حقایق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، برای این که اذهان خوانندگان ما در خصوص دلیل این تفاوت‌ها روشن شود، مختصراً در خصوص روند تاریخ نگاری و دلایل اختلاف در روایات تاریخی این نهضت بفرمایید!

مجله شما هم بحث بسیار مهم ایثار و شهادت را که موضوعی ریشه‌ای است انتخاب کرده و مهم تاریخ نگاری را به عنوان شروع مطرح می‌کند که هم جای تقدیر و تشکر از این روشن بینی وجود دارد و هم در حقیقت خود می‌تواند در آینده برگه از اسناد تاریخی محسوب شود. به همین دلیل، هم قداست بحث ایثار و شهادت و هم اهمیت موضوع تاریخی می‌طلبد که لختی اساسی‌تر از مختصری که

تاریخ معاصر ایران سه بار این اتفاق به وقوع می‌پیوندد که هر سه بار توسط انگلیسی‌ها اتفاق می‌افتد. دو حمله اول مربوط به ماجرای هرات بوده که در زمان محمدشاه و ناصرالدین شاه اتفاق می‌افتد و بار سوم در جریان جنگ جهانی اول به وقوع می‌پیوندد که رئیس‌علی به عنوان محور قیام در مقابل آن ایستادگی می‌کند. قاعدتا در جریان یک نهضت با ابعاد و گستردگی حماسه جنوب نمی‌توان محوریت محض را یک فرد قرار داد.

در حقیقت سه جریان در شکل‌گیری این نهضت نقش داشتند. این سه جریان که سه ضلع یک مثلث را تشکیل می‌دهند، نهضت‌های تاریخی ما را از دوران مشروطیت تا به امروز شکل داده‌اند؛ یک ضلع این مثلث مربوط به حضور روحانیت مبارز آن دوره است که اصولاً هدایت، رهبری و محوریت معنوی را بر عهده داشت. در حقیقت این حضور، از جنبه‌های مختلف بسیار مهم ارزیابی می‌شود چرا که اولاً موجب حضور گسترده مردم می‌شود و در ثانی، انحراف مسیر جنبش می‌کند. ضلع دوم این مثلث به حضور بازرگانان و تجار اختصاص دارد که موجب تداوم قیام می‌شدند. در حقیقت پشتوانه مالی این افراد می‌توانست زمینه پشت گرمی و تداوم قیام را تضمین کند. اما ضلع سوم اصولاً اختصاص به روشن‌فکران دارد که در قیام جنوب این جریان بین دو ضلع دیگر قرار گرفته و ضلع سوم به عنوان محوریت نظامی به رئیس‌علی دلواری اختصاص پیدا می‌کند. در حقیقت روشن‌فکران حاضر در این قیام همان روحانیون و بازرگانانی بودند که از تحصیلات، آگاهی و دانش بالایی برخوردار بودند یا به خاطر ارتباط ممالک خارجی از شرایط و اوضاع روز جهان به خوبی مطلع بودند. با این همه، از آن‌جا که در این قیام حضور نظامی و مسلحانه اهمیت خاص داشت باید فردی این مهم را به عهده می‌گرفت که هم از سوی روحانیت و هم از سوی بازرگانان و تجار و البته هم از سوی مردم از مقبولیت مناسبی برخوردار می‌بود، که نهایتاً به دلیل شرایط خاص و شخصیت رئیس‌علی، ایشان به عنوان محوریت و رهبری این بخش انتخاب و معرفی می‌شوند. البته نباید از یاد برد که در کنار این سه جریان، افراد و دلاوران بسیار دیگری هم بودند؛ کسانی که هر یک برگی از شناسنامه حماسه جنوب بوده‌اند. در این میان اسامی بسیاری ذکر شده است که اگر اجازه بدهید من می‌خواهم به نامی اشاره کنم که خدمات ایشان کمتر بر زبان‌ها و از قلم‌ها جاری شده است. نام مورد نظر من زائر محمدخان، پدر رئیس‌علی دلواری است که خدمات بسیاری در تدارک و همراهی این نهضت داشت. فردی آگاه، مطلع و مبارز که به دلیل مهارت مدیریتی، تدارک نظامی، مواد غذایی و دیگر موارد را بر عهده می‌گیرد تا جایی که حتی از طرف عالم عصر، شیخ محمدحسین برازجانی به لقب معین الاسلام (کسی که به اسلام و

در تمام مدارک و اسناد به جا مانده از این بزرگوار و به خصوصی دست‌نوشته‌های او، هدف از قیام، صرفاً اعتلای کشور ایران، دین مبین اسلام، حمایت از مسلمانان و مبارزه با استعمار و اجنبی بوده است. هرگز هیچ سندی دال بر انگیزه تجزیه طلبی در قیام جنوب مشاهده نشده است.

و در تمام مدارک و اسناد به جا مانده از این بزرگوار و به خصوصی دست‌نوشته‌های او، هدف از قیام، صرفاً اعتلای کشور ایران، دین مبین اسلام، حمایت از مسلمانان و مبارزه با استعمار و اجنبی بوده است. هرگز هیچ سندی دال بر انگیزه تجزیه طلبی در قیام جنوب مشاهده نشده است. بنابراین باید چنین کرد که قیام مردم جنوب به رهبری رئیس‌علی دلواری در کنار سایر بزرگان، قیامی بوده است صرفاً در راستای بیگانه ستیزی و اعتلای دین و احقاق حقوق حقه و مسلم ملت ایران.

از آن‌جا که قصدمان ترسیم، شفاف‌تر از شهید رئیس‌علی دلواری برای خوانندگان است، از شما می‌خواهم به طور واضح و به دور از کلی‌گویی‌ها، براساس روایت‌های مستند، نقش رئیس‌علی دلواری در قیام جنوب را تبیین کنید و بفرمایید علت چه بوده است که نام او سرآغاز این قیام و دیگر نام‌ها قرار گرفته است؟

همان‌طور که اشاره شد، زمانی که ایران به لحاظ سیاسی در سرازیری سقوط قرار داشت و قدرت مرکزی هم عملاً قدرتش از محدوده پایتخت فراتر نمی‌رفت، سران طوایف و جریان‌ات و گروه‌ها در جای جای ایران اعلام خودمختاری می‌کردند و بعضاً برای دفاع و مبارزه سر بر می‌آوردند. در جنوب ایران نیز به روال گذشته و همیشه، از سوی بیگانه‌یورش و تهاجم تازه‌های شکل می‌گیرد. در

نویسنده کتاب آقای استرآبادی چند صفحه اطاله کلام می‌کند که بنویسد مثلاً نادرشاه افشار از اسب به زمین افتاد که سر آخر هم به گونه‌ای می‌نویسد که گویی این زمین بوده که به نادرشاه خورده است. چنین تأثیراتی که موجب نزول تاریخ نگاری می‌شد در کمال تأسف تا دوره مشروطه ادامه می‌یابد. در دوران مشروطه، به دلیل پیدایش یک سری جریان‌های روشن‌فکری که یکی از اضلاع مثلث پیشرو در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود، این امکان به وجود می‌آید که تاریخ و وقایع تاریخی خارج از حوزه اقتدار پادشاهان نگارش شود. از این رو، در خارج از کشور روزنامه‌های فارسی زبان مثل ثریا، قانون و از این دست به دور از دست پادشاهان، حقایق تاریخی و تحولاتی که در ایران اتفاق می‌افتاد، ثبت می‌کنند. البته در داخل هم روزنامه‌هایی مانند روزنامه مظفری و اصلاح را داریم، ولی از آن‌جا که این روزنامه‌ها در داخل فعالیت می‌کردند ناچار به احتیاط بیشتری بودند.

محوریت بحث ما رئیس‌علی دلواری است؛ شهید که به واسطه حماسه‌ای که آفرید به عنوان یک الگو مورد تحقیق و بررسی است. بنابراین لطفاً محوریت بحث را به ایشان اختصاص داده و به ما بگویید محیط و جریانات سیاسی وقت بر شناخت ما از رئیس‌علی دلواری چه تأثیری دارد؟

ایران معاصر، به لحاظ ساختار ضعیف مدیریتی خاندان قاجار - که عمده آن نیز به شرایط جهانی مربوط می‌شد - و نیز چون ایران در گذرگاه تاریخ قرارداشت و حلقه اتصال اروپا، آسیا و آفریقا محسوب می‌شد همواره جولانگاه خواسته‌های نامشروع دولت‌های استعمارگر قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی بوده است. این موضوع با توجه به جریان‌های ملوک الطوایفی در ایران باعث شد اقوام مختلف با توجه به نبود دولت‌های استعمارگر در مناطق مختلف، زمینه را برای یک سری شورش‌ها و جنبش‌ها فراهم کنند. از این رو حرکت‌های مختلفی را می‌بینیم، مثل؛ قیام جنگل در شمال ایران، قیام خیابانی در شمال غربی و قیام و حرکتی هم از طرف

اعراب در خوزستان که همه آن‌ها به نوعی انگیزه جدایی طلبی داشتند و قصد تشکیل یک نوع حکومت فئودالی در ایران را در سر می‌پروراندند. اما در خصوص جنبش جنوب به هیچ وجه یک چنین انگیزه‌هایی وجود نداشته. به عنوان سند می‌توان به جمله‌ای از دکتر باستانی پاریزی در کتاب «تلاش آزادی» اشاره کرد. او می‌نویسد: «قیام مردم جنوب ایران به رهبری رئیس‌علی دلواری و سایر مجاهدان این خطه، قیامی متفاوت از همه قیام‌ها بود. چرا که مردم جنوب ایران، مردمی بودند نجیب که هیچگاه اندیشه جدایی طلبی از ایران را در سر نداشتند. برخلاف سایر قیام‌ها که اصولاً به نوعی به مسئله تجزیه منتهی می‌شدند». لذا در این راستا می‌بینیم رئیس‌علی به عنوان محور این قیام‌ها، علیه استعمار انگلیس به پا می‌خیزد





دقیقاً با اوج تحولات جهانی مصادف بود و پایان آن نیز تقریباً با جنگ جهانی دوم همزمان شد. در آن زمان ایران میان دو جریان دولت‌های محور و متفقین قرار می‌گیرد و در موقعیت بسیار حساس و خارجی و داخلی گیر می‌کند. از یک سو ایران با دولت روسیه همسایه بود و از سوی دیگر واسطه هندوستان که مستعمره مهم و بسیار ارزشمند انگلستان محسوب می‌شد به نوعی در جوار انگلیس قرار داشت. نکته بسیار مهم این بود که این دو دولت عملاً ایران را تقسیم کرده بودند و آن را خانه خود می‌دانستند. اما دیگر همسایه ایران که با این دو قدرت استعمارگر در جنگ بود دولت پادشاهی و مسلمان عثمانی بود. از این‌جا اختلاف نظر داخلی در خصوص ایران که خود را بی‌طرف خوانده بود بین قشرهای مختلف بالا گرفت، برخی از دولتمردان و مردم بی‌طرفی را بهترین شرایط

می‌خواندند و گروهی به دلیل میل به نزدیکی به قدرت، روسیه یا انگلیس را ترجیح می‌دادند. ولی عامه مردم و رهبران مردمی و همچنین به ویژه دموکرات‌ها که فعالان سیاسی آن دوران محسوب می‌شدند معتقد بودند ایران باید از کشور همسایه و برادران مسلمان خود در عثمانی دفاع کند. در حین این اختلافات داخلی، دولت‌های خارجی بیکار ننشستند و مأموران با تجربه خود را برای ایجاد گروه‌های پارتیزانی به ایران فرستادند که از آن جمله شخص مورد نظر شما واسموس آلمانی را باید ذکر کرد. به یاد داشته باشید که مردم نسبت به دولت‌های روسیه و انگلیس بسیار دل‌پرکینه‌ای داشتند چون در طول سال‌ها این دو کشور موجب بروز فجایع بسیاری در ایران شده بودند بنابراین مردم که قاعدتاً دشمن دشمن خود را دوست خود می‌دانند نسبت به واسموس هم روی خوش نشان دادند. به همین دلیل رئیس‌علی دلواری هم که تجربیات و آموزه‌های واسموس را مفید تشخیص داده بود ایشان را که دشمن دشمنش بود به عنوان دوست پذیرفت و با هم همراه شدند.

شما سریال «دلیران تنگستان» را دیده‌اید؟

بله. به عنوان یک کارشناس تاریخی آن را چگونه ارزیابی می‌کنید و تا چه حد قابل رجوع می‌دانید؟

به هر حال یک اثر نمایشی بخش عمده‌ای را به جذابیت‌های قصه و نمایش اختصاص می‌دهد. این سریال براساس قصه «دلیران تنگستان» آقای آدمیت ساخته شده که به هر حال یکی از کتاب‌هایی است

به پیشبرد اهداف اسلام کمک و یاری می‌رساند) نایل می‌شود. بنابراین بسیاری در این نهضت و این حماسه حضور داشتند که در فرصت‌هایی مناسب باید به رشادت‌ها و حماسه‌شان پرداخت و از ایشان تجلیل به عمل آورد.

حوزه‌ای که رئیس‌علی دلواری محوریت آن را به عهده می‌گیرد پرمخاطره است، البته نه به این لحاظ که با دشمن مواجه می‌شود بلکه به حسدورزی‌ها، جلوگیری از تفرقه، ممانعت از نفوذ جاسوسان و خودفروختگان و از این قبیل اشاره دارم. به روایت تاریخ، رئیس‌علی دلواری با چنین مسائلی چگونه برخورد می‌کرد؟

در تاریخ از برخی مسائل گریزی نیست و حتی خود تاریخ ثابت کرده است که امکان خلاص شدن از چنین اتفاقاتی وجود ندارد. از مواردی که گفتید روایت‌های مختلفی در جای جای تاریخ به چشم می‌خورد اما در خصوص شخص رئیس‌علی، در طول مبارزات ایشان - که البته مدت زیادی به طول نمی‌انجامد - موردی مشخص نشده است مگر شهادت نا به هنگام او که به طور قطع از سوی خودی‌ها به وقوع می‌پیوندد. به هر حال همان طور که اشاره کردید حسادت‌ها، طمع‌ورزی‌ها، قدرت طلبی‌ها، سودجویی‌ها، خودفروشی‌ها و دلایلی از این قبیل همیشه تحریک کننده حماقت‌ها و ساده‌دلی‌ها و جاهلیت‌های طول تاریخ بوده و چنان که اشاره شد، رئیس‌علی هم همانند دیگر بزرگان تاریخ توسط فردی با یکی از این خصوصیات یادشده به شهادت می‌رسد.

در چنین شرایطی که حتی به خودی‌ها هم نمی‌توان اعتماد کرد پذیرش یک فرد غیرایرانی که هم به لحاظ فرهنگ و ملیت و هم به لحاظ

رئیس‌علی دلواری یک شخصیت افتخار آفرین ملی است و منطق به من می‌گوید افتخار ملی چیزی نیست که هر روز و هر سال پدید بیاید. در حقیقت افتخار ملی بودن معیارها و شرایطی دارد که شهید رئیس‌علی دلواری مجموعه آن را در خود داشت، ضمن این‌که او به لحاظ تدین و دینداری دارای شخصیت و ویژگی‌هایی چنان والا بود که حس احترام و ستایش را در من صد چندان می‌کند

موضوع مهم مذهب متفاوت باشد، چندان آسان نیست، با این همه، می‌بینیم که رئیس‌علی - با وجود برخی مخالفت‌ها - واسموس آلمانی را می‌پذیرد و به او اجازه می‌دهد با نهضت همگام شود. از نظر شما دلیل این اعتماد و پذیرش چه بوده است؟

همان طور که اطلاع دارید شروع دوره قاجاریه

که غالباً به آن رجوع می‌شود و از روی مشاهدات و اسناد روایت شده است. من نکته بسیار زیبای این سریال را موقعیت و فضاهای آن می‌دانم. به هر حال این اثر سال‌ها پیش ساخته شده، یعنی زمانی که هنوز بافت شهر بوشهر و مناطق محل وقوع قصه، بسیار نزدیک به بافت قدیم آن بوده است. از این نظر هنوز هم این سریال و تصاویر آن برای شخص من جذاب و دیدنی است. از پوشش مردم بوشهر تا بلم‌ها و کوچه پس کوچه‌ها و خانه‌ها و لحن و گویش مردم تا فضای قابل باور و فیلم‌برداری خوب اثر به لحاظ داستانی هم همان طور که اشاره شد هم کتاب مورد استناد اثر قابل توجهی است و هم باید درک کرد که در آثار نمایشی برخی نکات باید نمایشی باشد. بنابراین کلیت اثر از نظر من بسیار زیبا و حتی قابل رجوع است.

و اما سؤال ثابت و ویژه ما، گذشته از تمام اصول تاریخی و تاریخ پژوهی تعبیر و احساس شما نسبت به رئیس‌علی دلواری چیست؟

صحبت کردن، فارغ از آن‌چه پس از سال‌ها مطالعه، رویکرد و نگاه من را تشکیل داده کمی دشوار است، با این همه اگر بخواهم با احساس و عواطف خود به شما پاسخ بگویم باز نمی‌توانم منطق را نادیده بگیرم. رئیس‌علی دلواری یک شخصیت افتخار آفرین ملی است و منطق به من می‌گوید افتخار ملی چیزی نیست که هر روز و هر سال پدید بیاید. در حقیقت افتخار ملی بودن معیارها و شرایطی دارد که شهید رئیس‌علی دلواری مجموعه آن را در خود داشت، ضمن این‌که او به لحاظ تدین و دینداری دارای شخصیت و ویژگی‌هایی چنان والا بود که حس احترام و ستایش را در من صد چندان می‌کند. ■

• درآمد

دکتر احمد دشتی، دکتر رشته تاریخ و رئیس سازمان میراث فرهنگی استان بوشهر است. وی در طول مدتی که ریاست سازمان میراث فرهنگی را بر عهده داشت، با نگاه و ارادت خاص که به حماسه جنوب و شهید رئیسعلی دلواری دارد، به فعالیت برای زنده نگاه داشتن یاد این حماسه بزرگ پرداخته است. او که بخش عمده‌ای از اقدامات انجام شده را از یمن توجه و نگاه خاص مقام معظم رهبری و حمایت ریاست محترم جمهور می‌داند، در گفت و گو با شاهد یاران به تحلیل اقدامات و نگرش خود - در مقام یک کارشناس تاریخی - در رابطه با حماسه قیام رئیسعلی دلواری می‌پردازد.



گفت و شنود شاهد یاران با دکتر احمد دشتی
رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر

قیامی که موجب سربلندی تاریخ ایران است...

و هماهنگی در عراق را طی می‌کند. به کارگیری بازماندگان شهید رئیسعلی دلواری در سازمان از دیگر اقداماتی است که به منظور احترام و حمایت از بازماندگان این شهید بزرگوار صورت گرفته است.

شما هم در رشته تاریخ تحصیل کرده‌اید و هم به لحاظ تاریخی از نزدیک با شرایط و مسائل مختلف آشنایی دارید. فاصله شهر بوشهر تا دلواری که موزه و منزل شهید رئیسعلی در آن قرار دارد فاصله کمی نیست، اما براساس بازدیدی که من از این موزه داشتم، کسی که این فاصله را برای بازدید از موزه طی می‌کند، چیزی به مفهوم موزه - که شما در حد استاندارد از آن یاد می‌کنید - مواجه نمی‌شود. به خوبی مطلع هستم که گردآوری اسناد و مدارکی که برای موزه قابل استفاده باشد کار چندان ساده‌ای نیست اما وقتی جایی را موزه خطاب می‌کنیم انتظارات بازدیدکنندگان هم بالطبع تا حد موزه بالا می‌رود. برای رفع این نواقص و رسیدن به وضعیت مطلوب چه برنامه‌هایی دارید؟

خوشبختانه شعبه اسناد ملی در شهر بوشهر تأسیس شده است تا کلیه اسنادی که جنبه تاریخی دارد از سراسر کشور جمع‌آوری شود. اسناد مربوط به قیام جنوب، در حال حاضر هم در بنیاد ایران‌شناسی شهر بوشهر قرار دارد و هم در مرکز اسناد ملی شهر بوشهر گردآوری شده است.

مصوب می‌شود. از دیگر اقدامات ما در این باره، برگزاری همایش‌هایی بوده است که در سال‌های اخیر شاهد بوده‌اید. چنان که مطلع هستید آخرین همایش و کنگره، به مناسبت هشتادمین سالگرد شهادت شهید رئیسعلی دلواری، با همکاری سازمان ملی جوانان و دیگر دستگاه‌های مرتبط انجام شده است.

در نوروز امسال، فقط از منزل و موزه رئیسعلی دلواری افزون بر پانصد هزار بازدیدکننده در دلواری داشته باشیم. این آمار بیانگر آن است که معرفی قیام و شخصیت شهید رئیسعلی دلواری از زوایای مختلف، در سراسر کشور مفید واقع شده است

از قرار، بانی برگزاری این کنگره سازمان ملی جوانان بوشهر بوده است!

سازمان ما اصولاً نقش حمایتی دارد و بخش اجرایی را به لحاظ علمی به دیگر مراکز می‌سپارد. اقدام دیگر، تلاش برای قرار دادن یادواره‌ای بر سر مزار شهید رئیسعلی دلواری در نجف اشرف است که در حال حاضر مراحل رایزنی

اصولاً کسانی که به درجه رفیع شهادت نایل می‌شوند اگر چه در راه خدا گام برداشته‌اند، با این همه نمی‌توان منکر موضوع حفظ وطن و ایثارگری آن‌ها در راه ارزش‌های انسانی شد. شما در مرکز حفظ میراث فرهنگی و گردشگری بوشهر قرار دارید، جایی که بهترین امکان برای ترویج فرهنگ و حفظ و اشاعه آن قرار دارد. قاعدتاً حماسه حماسه جنوب و ایثارگری‌ها و شجاعت شهید رئیسعلی دلواری از موضوعات بسیار ارزشمندی است که به لحاظ فرهنگی هر ارگان، نهاد و سازمانی در محدوده خود وظیفه دارد در حفظ و اشاعه و معرفی آن کوشا باشد. شما در این سازمان چگونه در این راستا عمل کرده‌اید و چه برنامه‌هایی برای آینده دارید؟

نخستین کاری که در راستای زنده نگاه داشتن قیام رئیسعلی دلواری صورت گرفته بازسازی منزل رئیسعلی دلواری و تبدیل آن به موزه تاریخی این نهضت بوده است. این برنامه، جزو مصوبات سفر اول ریاست محترم جمهور به استان بوشهر بود و با اعتباری افزون بر ۶۵۰ میلیون تومان به انجام رسید و امروزه به شکل استاندارد اسناد و اشیاء تاریخی مرتبط با قیام، در این مجموعه حفظ می‌شود. این مجموعه که با حضور مهندس مشایی در ۲۱ بهمن ۱۳۸۷ افتتاح شد، به لحاظ گسترده کارهای صورت گرفته از مهمترین اقدامات ما در راستای زنده نگاه داشتن آثار و ابنیه شهید رئیسعلی دلواری



– تاریخی گمان می کنید با توجه با مجموع آن چه صورت گرفته است، به لحاظ فرهنگی چه معدلی می گیریم؟ به هر حال وقتی موضوع نسل جدید و جوان پیش می آید بحث حساسیت ها و پشتوانه های فکری و فرهنگی نیز مطرح می شود. بنابراین انتقال فرهنگ ایثار و تدین شخصیت رئیس علی دلواری گامی مهم ارزیابی می شود.

به اعتقاد من تمامی حرکت هایی که از جنگ جهانی دوم تا به امروز در این وادی اتفاق افتاده متأثر از این قیام، رشادت ها، سلحشوری ها و روشن بینی های آن بوده است. شما به خوبی مطلع هستید که استان بوشهر به عنوان یک استان پیشتاز، از جنگ جهانی اول تا موضوع ملی شدن نفت و تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حماسه پیروزی انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، استانی پر از شور و حماسه بوده و این شور و

روحیه ایثارگری حاصل قیامی است که فرهنگ و اندیشه مردم این خطه را برای همیشه تحت تأثیر قرار داده است. این یک واقعیت ملموس است و امروز به حمد خدا شاهد آن هستیم که مسئولان، این واقعیت ملموس را ارزش نهاده و به طور متمرکز به آن توجه دارند. سفر ریاست محترم جمهور و اختصاص اعتبارهای مالی و پشتیبانی از امور فرهنگی بیانگر این مهم است که می توان از این پس با دلی گرم به آینده نگریست. همان طور که اشاره کردم این موضوع شامل دو بحث سخت افزاری و نرم افزاری می شود. در بحث سخت افزاری، سرمایه گذاری ها ثابت تر و ماندگارتر است اما در بحث نرم افزاری به یک سری حرکت و برنامه ریزی های ادامه دار نیاز است. هر نسل، هر سال که می گذرد، نیاز به پشتوانه های فرهنگی و فکری بیشتری دارد و برنامه ها، باید از زوایای مختلف، قابلیت زنده نگاه داشتن، یادآوری و انگیزه آفرینی داشته باشند. زنده نگاه داشتن حماسه سردار شهید رئیس علی دلواری می تواند بخش مهم و اعظمی از این مهم را به همراه داشته باشد. بنابراین به اعتقاد من از سازمان ما تا وزارت محترم ارشاد، بنیاد افتخارآفرین شهید و تمامی مراکز نهادها و سازمان های مختلف لازم است در کنار دولت، اقدامات و فعالیت های

در رجوعی که من داشتم هنوز مرکز اسناد ملی شهر بوشهر هیچ سند و مدرک تاریخی در مجموعه خود ثبت نکرده است.

به هر حال این ها اقداماتی است که به تدریج انجام می شود. انتقال اسناد و مدارک، به مراحل اداری و هماهنگی های مختلفی نیاز دارد و به تدریج صورت می گیرد. اعتقاد من این است که انصافاً برای معرفی و شناخت قیام جنوب و نقش رئیس علی دلواری، از سال ۱۳۷۲ تا کنون اقدامات و تحقیقات مؤثری برای جستار در زوایای آن صورت گرفته است. این اقدامات که هر دو گستره سخت افزاری و نرم افزاری را به طور مطلوب دربرمی گرفت موجب شد الحمدالله در نوروز امسال، فقط از منزل و موزه رئیس علی دلواری افزون بر پانصد هزار بازدیدکننده در دلوار داشته باشیم. این آمار بیانگر آن است که معرفی قیام و شخصیت شهید رئیس علی دلواری از زوایای مختلف، در سراسر کشور مفید واقع شده است. راهنمایان و کارمندان موزه نیز از افراد با شناختی انتخاب شده اند که هنگام بازدید اطلاعات موثق و مرجعی به بازدیدکنندگان بدهند.

علاوه بر این، موزه ای به نام موزه خلیج فارس هم در شهر بوشهر راه اندازی شده است که فاز یک آن ۲۱ بهمن با حضور مهندس مشایی افتتاح شد. در آن جا هم بسیاری از اسناد و مدارکی که بیانگر زوایای مختلف قیام رئیس علی دلواری باشد، به نمایش گذاشته شده است و علاوه بر این ها موزه مردم شناسی بوشهر نیز هست که به طور کلی مجموعه ای دیدنی و آگاهی بخش است.

به عنوان یک مسؤول و فعال در عرصه فرهنگی



شما به خوبی مطلع هستید که استان بوشهر به عنوان یک استان پیشتاز، از جنگ جهانی اول تا موضوع ملی شدن نفت و تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حماسه پیروزی انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، استانی پر از شور و حماسه بوده و این شور و روحیه ایثارگری حاصل قیامی است که فرهنگ و اندیشه مردم این خطه را برای همیشه تحت تأثیر قرار داده است.

فرهنگی زیر بنا قرار دهند تا چنین سلحشوری ها و حماسه هایی برای نسل های بعدی و بعدی زنده و جاوید نگاه داشته شود. البته در خصوص منطقه شما می توان بحث تأثیرگذاری بر توریست ها را نیز بر این مجموعه اضافه کرد.

اشاره بسیار به موقع و مهمی فرمودید. برگزاری همایش ها، کنگره ها، میزگردها و چاپ کتاب ویژه نامه ها بحثی نیست که مثل بحث سخت افزاری بلندمدت باشد، بلکه بحث نرم افزاری محسوب می شود و مدام باید تازه و به روز شود. به خصوص که باید با علوم نوین و شرایط روز پیش برود. در بازسازی یک ابنیه تاریخی سعی می شود قدمت آن حفظ شود اما در بحث تأثیرات فرهنگی، شرایط و زبان روز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. من همین جا لازم می دانم از عزیزان و بزرگواران بنیاد محترم شهید و از شما فعالان عرصه قلم تشکر و قدردانی

■ نمایی از تندیس شهید سید علی دلواری.



**ماجرای دلوار و حماسه مردم جنوب
با محوریت شهید رئیسی علی دلواری،
امروزه چون ستاره فروزانی در آسمان
کشور می درخشد و ما این را مدیون
توجه رهبر بزرگوار و ریاست محترم
جمهور هستیم که با تأکید بسیار
ما را در رسیدن به آن چه مطلوب و
شایسته این مردم و تاریخشان است،
همراهی و هدایت می کنند**

تغییرات جاری تا در ورودی، شامل تزئینات می شود.

ما در محدوده ای خاص ناچاریم کار بکنیم. این محدوده به ما اجازه نمی دهد محیط وسیع تری را در نظر بگیریم، به همین جهت سعی می کنیم بنا به شرایط به گونه ای بازسازی ها را پیش ببریم و برنامه ریزی کنیم که لطمه ای متوجه موضوع اصلی نشود. به عنوان مثال، از جاده سنگفرش شده استفاده خواهیم کرد. اما کشیدن جاده، ایجاد نمازخانه و احداث پارکینگ به علاوه آب نماها و موقعیت های تزئینی از موارد ضروری محسوب می شود که باید انجام گیرد. بررسی های ما، موقعیت هایی را تعریف می کنند که به ناچار برای تسهیل بازدید بازدیدکنندگان ضروری است، اما یقیناً کارشناسان ما دغدغه شما برای حفظ موقعیت تاریخی این محیط را نیز در نظر می گیرند.

نزدیکی خونی شما به این فرهنگ، آشنایی تان با تاریخ به لحاظ تخصص تحصیلی و درگیری نزدیک شما با اقدامات و سیاست هایی که اعمال می شود، سه ویژگی عمده ای است که باعث می شود سؤال آخر را این گونه مطرح کنم که؛ درونی ترین حس شما نسبت به شهید

اسطوره رئیسی علی دلواری چیست؟! به دلایلی که اشاره کردید، من هر هفته، حداقل سه بار به دلوار می روم و از نزدیک روی کارها نظارت می کنم. در طول راه و بازدیدها و ملاقات ها، همواره احساس شور و افتخاری دارم که قوی ترین احساسات و انگیزه ها را برای فراموش کردن خستگی تن و اشتیاق به خدمات هر چه بیشتر، در من برمی انگیزد. ملاقات با گل اندام شهیدی نوۀ رئیسی علی دلواری و مردم دلوار و محیط دلوار یادآور حماسه ها و ایثارگری هایی است که امروز وارثان سربلندی های شان، ما هستیم. این احساس کوچکی نیست و من خدا را شکر می کنم و از او یاری می جویم تا در حریمی که قدم گذاشته ام، به بهترین وجه حرکت کنم! ■



کنم که با اختصاص دادن نشریه خود به حماسه رئیسی علی دلواری ما را به بزرگترین شکل یاری می کنید تا در این مسیر گام برداریم و امیدواریم این همکاری در معرفی دیگر شخصیت ها و شهدای حماسه ساز ما هم در آینده نزدیک ادامه یابد. همکاری شما در کنار همکاری نمایندگان محترم مجلس و استاندار محترم این امکان را برای ما به وجود می آورد که با دلگرمی بیشتری به برنامه های آتی خود فکر کنیم.

یکی از ابعاد تاریخی منطقه که هنوز می توان گفت کاملاً زنده است، روایت های سینه به سینه بازماندگان محسوب می شود. با عنایت به این که گذشت زمان این اسناد زنده را از ما می گیرد، آیا هیچ اقدامی برای ثبت و ضبط روایت های سینه به سینه شده است؟!

اشاره جالبی است و ما هم سعی کرده ایم از این مهم به سادگی نگذریم، اگر چه بنا به موضوعات تاریخی ملاحظات می باید صورت گیرد. به همین دلیل در همایش ها و کنگره ها سعی شده است با مدیریت افراد تاریخدان و متخصص، از این روایت ها هم استفاده شود، به خصوص که اصولاً این روایت ها برای مخاطب نیز از شیرینی خاص برخوردار است. با این همه، همان طور که عرض کردم بخشی از موضوع به پشتوانه های علمی احتیاج دارد که کارشناسان ما در استان این وظیفه را به عهده گرفته اند و پیگیر آن هستند. ماجرای دلوار و حماسه مردم جنوب با محوریت شهید رئیسی علی دلواری، امروزه چون ستاره فروزانی در آسمان کشور می درخشد و ما این را مدیون توجه رهبر بزرگوار و ریاست محترم جمهور هستیم که با تأکید بسیار ما را در رسیدن به آن چه مطلوب و شایسته این مردم و تاریخشان است، همراهی و هدایت می کنند. امیدواریم ما هم بتوانیم با اقدامات پیگیرانه خود، پاسخگوی این توجه ها و هدایت ها باشیم.

با موضوع موزه شهید رئیسی علی دلواری شروع کردیم. در پایان هم به همین موضوع اشاره می کنم. همان طور که در صحبت های خود اشاره کردید، حفظ قدمت و شرایط تاریخی برای ابنیه های تاریخی بسیار مهم است، اما از قرار، در بازسازی تغییراتی ایجاد شده است مثل برداشتن دیوار اندورنی خانه که حجاب اهل منزل محسوب می شده و طبقه فوقانی آن. آیا این اتفاقات موجب نمی شود به روایات تاریخی لطمه وارد شود؟

در بازسازی ابنیه تاریخی دو نظریه وجود دارد؛ یک نظریه معتقد است در بازسازی باید از مصالح متناسب با تاریخ استفاده کرد و نظریه دوم معتقد است از ابزار و مصالح روز هم می توان استفاده کرد. ما در بازسازی منزل شهید رئیسی علی دلواری از هر دو نظریه استفاده کردیم اما به گونه ای که لطمه ای به شکل و موقعیت تاریخی آن وارد نشود. به عنوان مثال؛ در بازسازی از مصالح آن زمان استفاده کردیم اما در خصوص

در بنیاد شهید بوشهر نمونه آن حفظ شده باشد. بنا به این سند، شیخ حسین چاه کوتاهی به قول امروزی‌ها حق ترانزیت دریافت می‌کرد. شیخ حسین با انگلیسی‌ها مراوده بازرگانی داشته، اما به محضی که مسأله اشغال پیش می‌آید تنگ به دست می‌گیرد و مقابل انگلیسی‌ها قد راست می‌کند. انگلیسی‌ها در کمال تعجب طی نامه‌ای به شیخ حسین می‌نویسند که شما با ما مراوده کالا داشته‌اید، کالای شما و مال‌التجاره‌تان هنوز در گمرک بوشهر موجود است، چرا سعی دارید رودرروی ما قرار گیرید؟ شیخ حسین در پاسخ می‌گوید تا دیروز شما طرف تجاری ما بودید. شما فروشنده بودید و ما خریدار، اما امروز چون شما اشغالگر محسوب می‌شوید ما حامی وطن و دشمن شما محسوب می‌شویم. شما متجاوز هستید و باید از سرزمین ما خارج شوید.

انگلیسی‌ها طی نامه‌ای به شیخ حسین می‌نویسند که شما با ما مراوده کالا داشته‌اید، چرا سعی دارید رودرروی ما قرار گیرید؟ شیخ حسین در پاسخ می‌گوید تا دیروز شما فروشنده بودید و ما خریدار، اما امروز چون شما اشغالگر محسوب می‌شوید ما حامی وطن و دشمن شما محسوب می‌شویم. شما متجاوز هستید و باید از سرزمین ما خارج شوید.

در برابر رسیدن انگلیس به اهدافش ایجاد کنند. نزدیک شدن واسموس به مردم و همراه شدن او با رئیس‌علی دلواری از یک سو موجب شد برخی این ایراد را بگیرند که قیام سمت و سوی خارجی گرفته است و از سوی دیگر موجب شد انگلیسی‌ها واسموس را تحت تعقیب قرار دهند. بنابراین مردم بوشهر بنا به یک پیش‌ذهنیت قدرتمند قبلی با قیام رئیس‌علی همراه می‌شوند. حال سؤال این است که چرا رئیس‌علی؟ چه چیز باعث می‌شود گرایش به رئیس‌علی دلواری گستره وسیع‌تری داشته باشد؟

ببینید، نباید در تاریخ یک سویه پیش رفت. برخی از خان‌های آن منطقه با انگلیسی‌ها مراودات تجاری داشتند. اتفاقاً سندی موجود است که احتمالاً باید

مطالعات اجتماعی نشان می‌دهد که اصولاً هر حرکت اجتماعی نیاز به پیش‌زمینه‌ها و پشتوانه‌های قبلی دارد. آیا قیام رئیس‌علی از این قاعده پیروی می‌کند یا به طور ناگهانی پدیدار شده است؟

اشاره شما، اشاره درستی است و می‌تواند باب مناسبی برای بحث ایجاد کند. همان طور که گفتید، از نظر فلسفه انقلاب اصولاً جنبش‌ها به طور خود به خود و ناگهانی اتفاق نمی‌افتد بلکه همواره یک تم ذهنی نزد مردم موجبات بروز یک حرکت را به وجود می‌آورد. پیش‌زمینه قیام رئیس‌علی دلواری در سال ۱۳۳۳ ه.ق - ۱۹۱۵م نیز به دوره محمدشاه و دوره ناصرالدین شاه برمی‌گردد. حتی می‌توان جنگ جهانی اول را نیز زمینه‌ای برای این قیام و جنبش بزرگ معرفی کرد. چنان که می‌دانید همواره در خصوص موضوعات مختلف، این تهدید در خصوص ایران وجود داشته است که اگر چنین شود یا چنان، بوشهر، خارک و خرمشهر را تصرف خواهیم کرد. در دوره جنگ جهانی اول هم که ایران اعلام بی‌طرفی می‌کند به دلیل مجاورت عثمانی و عراق که تحت اشغال عثمانی بوده، تسلط بر خلیج فارس برای انگلیسی‌ها از اهمیت خاص برخوردار بوده است. آلمان‌ها هم که این اهمیت را دریافته بودند، با گسیل افرادی مانند «سیترومن» و «واسموس» برای جلب نظر مردم و تشویق و یاری حرکت‌های ضد انگلیسی، سعی داشتند سدی

اسطوره‌ای ماندگار...

گفت و شنود شاهد یاران با استاد غلام حسین نظامی کارشناس تاریخ و رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی بوشهر در خصوص ابعاد شخصیتی و رموز موفقیت رئیس‌علی دلواری

درآمد

غلام حسین نظامی از شاگردان شهید پاک نژاد است. او دوره لیسانس تاریخ را از مهر ۱۳۵۶ در یزد آغاز کرد و در حال حاضر دوره دکتری این رشته را پشت سر می‌گذارد. نظامی در حال حاضر رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی بوشهر است، از این رو در گفت و گو با ایشان سعی کردیم ابعاد شخصیتی و رموز موفقیت رئیس‌علی دلواری را با استناد به اسناد و مدارک و روایات تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

نظامی همچنین پایه‌گذار انجمن ایران‌شناسان جوان، با هدف پیوند بچه‌های ایرانی خارج از کشور با تاریخ ایران است که این امر، بیانگر دغدغه ایشان در امر آموزش و زنده نگاه داشتن تاریخ ایران اسلامی است.



معین التجار بوشهری که فرمان مشروطیت را به اتفاق در دست گرفته‌اند.



کنگره برگزار می‌شود، یک سریال پربیننده تحت عنوان «دلبران تنگستان» ساخته می‌شود و در کتاب‌های متعدد به او و مبارزاتش پرداخته می‌شود، آیا به راستی این ما نیستیم که از این شخصیت اسطوره می‌سازیم و نام وی را زنده نگاه می‌داریم؟

من گمان می‌کنم هر چند می‌شود در بحث، تاریخ بنا به نگاه شخصی یا حتی گروهی خاص، روی گوشه‌ای انگشت گذاشت و بزرگ‌نمایی کرد، اما نمی‌توان سمبل سازی کرد. اگر شخصیتی به سمبل و اسطوره تبدیل می‌شود به دلیل این است که چنین ویژگی‌هایی داشته. رئیس‌علی دلواری هم دقیقاً بنا به شخصیت به اثبات رسیده‌اش تبدیل به یک اسطوره ماندگار می‌شود. ویژگی‌هایی چون ساده

خوبی می‌دانید که دولت مرکزی وقت، نه تنها از جنبش جنوب حمایت نکرد که مخالف هم بود و آن‌ها را جانی و راهزن معرفی می‌کرد. رئیس‌علی، خضرخان اهرمی، شیخ حسین خان چاه کوتاهی، خالوحسین دشتی و میرزا محمدخان غضنفرالسلطنه برازجانی همگی یک جبهه مشترک تشکیل داده بودند و گاه به اتفاق و بعضاً مستقل عملیات انجام می‌دادند. در حقیقت این خان‌ها که منتخب حکومت بودند و حکم سلطنتی هم داشتند گاه شاید نسبت به مردم بی‌مهری هم کرده باشند، اما در دوره مقاومت رشادت‌ها و جان‌فشانی‌هایی داشته‌اند که غیرقابل انکار است، به همین دلیل نباید عمل آن‌ها را خرد و کوچک محاسبه کرد. در این میان استثنایی هم مانند رئیس‌علی دلواری وجود دارد که به دلیل شخصیت و صداقت مشهورش نه تنها مردم را در سطح وسیعی جذب می‌کند که ماندگاری نام و آوازه او بیش از هر کس دیگری در دل‌ها باقی می‌ماند.

هر بار که در خصوص ویژگی‌های شخصیتی رئیس‌علی دلواری صحبت می‌شود، کارشناسان ما خیلی سریع و با اکتفا به حداقل‌ها یا موضوعات کلی، بحث را خاتمه می‌دهند. من قصد دارم این بار پافشاری کنم و سؤال را آن‌گونه که برخی مطرح می‌کنند در حضور شما به عنوان یک کارشناس مطرح کنم. در خصوص رئیس‌علی دلواری دو

اگر شخصیتی به سمبل و اسطوره تبدیل می‌شود به دلیل این است که چنین ویژگی‌هایی داشته. رئیس‌علی دلواری هم دقیقاً بنا به شخصیت به اثبات رسیده‌اش تبدیل به یک اسطوره ماندگار می‌شود. ویژگی‌هایی چون ساده زیستی، مردم‌داری، صداقت و به طور کلی مردمی بودن از شخصیت او نامی ماندگار ساخته است.

صرفاً این ذهنیت‌ها را یادآوری می‌کند. در حقیقت ما صرفاً یادآور هستیم و به هیچ وجه نمی‌توانیم بناکننده آن‌چه وجود ندارد باشیم. در خصوص رئیس‌علی باور من این است که ویژگی‌های شخصیتی ایشان به گونه‌ای بود که او را در اذهان زنده باقی نگه‌دارد. رئیس‌علی در هر اقدامی به طور مستقل پیشرو بود. تفنگ به دست می‌گرفت و پیش می‌رفت. به کرسی خانی تکیه نکرده بود و از داخل قلعه خود فرمان حمله صادر نمی‌کرد. مردم به وضوح می‌دیدند که هر مشقتی می‌کشند رئیس‌شان هم می‌کشد. اگر تشنگی می‌کشند، اگر بی‌خوابی می‌کشند، اگر سختی دارند برای او هم هست، بنابراین با ایمان راسخ‌تری با او همراه می‌شدند. همراه بودن با مردم، همگام بودن و در کنار آن‌ها و مانند آن‌ها بودن همان ویژگی است که در کنار شجاعت و دل‌آوری و ایمان راسخ و عشق به وطن از این شخصیت - چه در زمان خودش و چه در زمان ما و چه در داخل و چه در خارج - محبوبیت و احترامی ماندگار به همراه آورده است.

درباره موضع دولت مرکزی وقت در قبال رئیس‌علی دلواری برای من توضیح دهید.

این بحث تقریباً کلیت تاریخی ما را دربرمی‌گیرد، بنابراین باید بحث را به صورت طولی پیش برد که اصطلاحاً به آن می‌گویند Diagnostic. وقتی به حکومت‌های ایران توجه کنیم خواهیم دید حداقل از ۱۴۰۰ سال پیش، یعنی از دوره اسلامی، تمام پایتخت‌های ایران در نیمه شمالی کشور واقع شده‌اند، یعنی از شیراز به بالا. تاریخ ما هم اصولاً

زیستی، مردم‌داری، صداقت و به طور کلی مردمی بودن از شخصیت او نامی ماندگار ساخته است. مردمی بودن یکی از ویژگی‌های مهم و مشترک اساطیر است و شاید این ویژگی به خاطر این است که او رئیس بود، خان بود. او به مردم نزدیک‌تر بود و بین آن‌ها زندگی می‌کرد. به عبارتی می‌توان گفت حداقل نزد مردم سوء سابقه‌ای نداشت، چون سوء سابقه در اذهان باقی می‌ماند. بحثی که مطرح می‌کنید و اتفاقاً از اهمیت بالایی هم چه در منطقه و چه خارج از منطقه برخوردار است، به خودی خود چنان فراخ است که نمی‌توان به نمونه‌های تاریخی موجود اشاره نکرد. در این راستا من می‌خواهم از لطفعلی خان زند نام ببرم. وقتی نام لطفعلی کنار نام زکی خان و جعفرخان می‌آید به خودی خود یک نقطه متضاد نمایان می‌شود. زکی خان و جعفرخان برابر با اوج شقاوت و بی‌رحمی هستند در حالی که از لطفعلی خان منش دیگری در اذهان وجود دارد. به همین دلیل وقتی محمدخان قاجار سرازیر می‌شود به سمت بوشهر و لطفعلی خان برای مقابله با او کمک می‌خواهد، مردم بوشهر داوطلبانه به او کمک می‌کنند و با او همراه می‌شوند. ما به واسطه هیچ کنگره و همایشی نمی‌توانیم زکی خان را به عنوان یک اسطوره مطرح کنیم چون اسناد و مدارک تاریخی دلیل مجاب‌کننده‌ای برای این امر باقی نمی‌گذارند و ذهنیتی که از این شخصیت وجود دارد این اقدام را بی‌حاصل می‌گذارد. اما در خصوص شخصیت لطفعلی خان یا رئیس‌علی این ویژگی در اذهان ریشه دارد و هر گونه اقدام ما



مردمی بودن یکی از ویژگی‌های مهم و مشترک اساطیر است و شاید این ویژگی به خاطر این است که او رئیس بود، خان نبود. او به مردم نزدیک‌تر بود و بین آن‌ها زندگی می‌کرد. به عبارتی می‌توان گفت حداقل نزد مردم سوء سابقه‌ای نداشت، چون سوء سابقه در اذهان باقی می‌ماند.

نیامده. شما برای گردآوری اسناد مرتبط با این قیام چه کرده‌اید و در خصوص رئیس علی به چه موفقیت‌هایی رسیده‌اید؟

همان‌طور که گفتیم اسناد و مدارک تاریخی بخش‌های جنوبی ایران چندان زیاد نیست ضمن این‌که این اسناد اصولاً به دو بخش اسناد خارجی و اسناد داخلی تقسیم می‌شود. در خصوص اسناد خارجی تلاش‌هایی شده و اسنادی هم به دست آمده که در طول کنگره اول در سال ۱۳۷۴ و همین‌طور کنگره دوم که اخیراً برگزار شد اسنادی به چاپ رسید که از این بین می‌توان به کتاب آقای کاوه بیات اشاره کرد که با همکاری وزارت امور خارجه گردآوری شده است. کتاب دیگر، گزارش‌های سالانه‌ای است که انگلیسی‌ها در آن سال‌ها نوشته‌اند و خانم پرومند زحمت جمع‌آوری و چاپ آن را بر عهده داشتند. آقای زنگنه هم از مترجمان بسیار خوب این خطه محسوب می‌شوند که با مهارت خاص ۲۵ کتاب در خصوص بوشهر و خلیج فارس ترجمه کرده و به چاپ رسانده‌اند. این اسناد اگر چه به زبان و نگارش بیگانگان است و از رشادتهای رئیس علی و دیگر مبارزان به نیکی یاد نکرده‌اند، اما به لحاظ سندیت بسیار مهم و قابل رجوع است. ما نیز از دشمن زخم خورده انتظار نداشتیم و نداریم که به نیکی از اسطوره‌های ما نام ببرند، اما در کل تلاش می‌کنیم تا بتوانیم اسناد و مدارک مختلف را از منابع مختلف گردآوری کنیم و در نسخه‌های قابل ارائه به چاپ برسانیم. به هر حال این مرکز جوان است. چیزی حدود یک سال و اندی است که تأسیس شده بنابراین به تدریج سعی می‌کنیم به آن‌چه شایسته تاریخ پرافتخار ما و مردم افتخارآفرین‌مان است برسیم - ان‌شاءالله.

در پایان می‌خواهم به عنوان یک کارشناس امور تاریخی و کسی که در خصوص جمع‌آوری و حفظ اسناد و مدارک تاریخی تلاش می‌کند و با خطه جنوب و اتفاقات آن از نزدیک آشنا است، شخصی‌ترین و درونی‌ترین حس‌تان را در خصوص رئیس علی دلواری جویا شوم.

رئیس علی دلواری یک شخصیت نستوه و مردمی بود که در دوره‌ای از تاریخ این مرز و بوم برای دفاع از وطن و دین خود نهایت فداکاری‌ها را کرد و موفقیت و نام نیکش به واسطه صداقت و همراهی صادقانه‌اش با مردم و البته موهون دل پرمهرش از یاد خداوند بود. ■

که این مردم، همراه با رئیس علی‌ها، در ماه مبارک رمضان، در گرمای ۴۵ درجه و رطوبت وحشتناک، در سنگرهای روباز و مناطق کفی که هیچ پستی و بلندی برای سنگرسازی ندارد ایستادگی می‌کردند و جلو دشمن را می‌گرفتند. بنابراین، اصولاً نه تنها هیچ کمکی از سوی دولت‌های مرکزی صورت نمی‌گرفت که حتی با ایشان مقابله هم می‌شد.

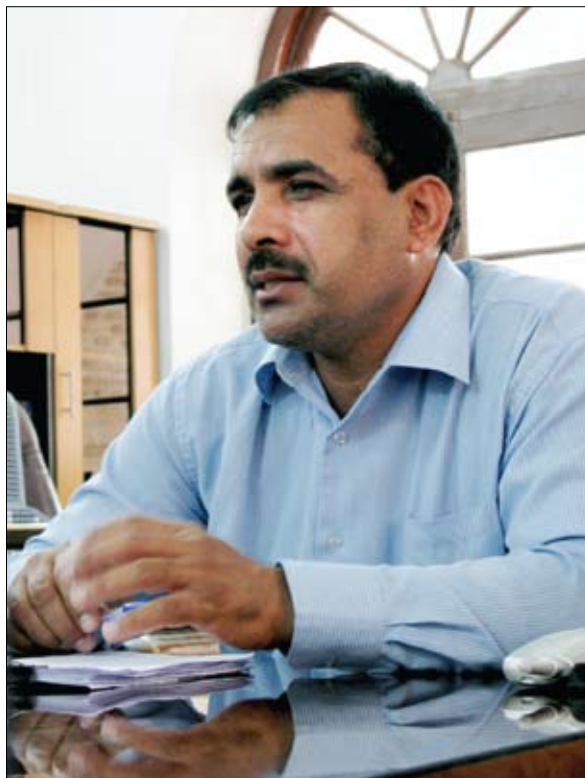
نکته جالب این‌جاست که با وجود بی‌مهری و حتی برخورد معکوس دولت مرکزی، خلاف آن‌چه در برخی قیام‌ها در نقاط دیگر می‌بینیم، در جنوب هرگز قیامی مردمی به اعلام خودمختاری منجر نمی‌شود. آیا این به دلیل رهبری خاص این قیام‌هاست؟ رئیس علی چه نقشی در جلوگیری از چنین حرکتهایی داشته است؟

بله، این اتفاق در نقاط مختلف به وقوع می‌پیوندد اما در جنوب هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد. شاید یکی از محکم‌ترین دلایل این امر، گرایش شدید مردم این خطه به مذهب و همین‌طور گرایش‌های استوار ملی‌شان باشد. توجه کنید که وقتی آیت الله لاری در لار یا آخوند خراسانی در نجف و مجتهد اهرمی یا شیخ حسین برازجانی فتوا می‌دهند رئیس علی با به میدان می‌گذارد. یعنی در حقیقت او به فتوای جهاد آقایان علماً پاسخ می‌دهد. ضمن این‌که چون رئیس است از نظر ملی بار مسئولیت را نیز بر دوش حس می‌کند و خود را مسئول حفظ جان مردم می‌بیند. اگر چه دولت مرکزی هیچ حمایتی نمی‌کند اما گرایش مذهبی و حس وطن دوستی رئیس علی باعث می‌شود بدون توجه به این نکته قیام کند و از وطن و مردم خود دفاع کند. اتفاقاً از این رهگذر می‌توان دوباره به سؤال شما مبنی بر دلایل گرایش مردم به رئیس علی و ماندگاری نام او رجوع کرد و افزود که مردم به رئیس علی دلواری

گرایش پیدا می‌کردند چون به چشم خود می‌دیدند که او بدون هیچ چشم‌داشتی کنار آن‌ها و همگام با آن‌ها از کین و ناموس‌شان دفاع می‌کند. به چشم خود می‌دیدند که دولت مرکزی نه تنها آن‌ها را تنها گذاشته که حتی در مقابل قیام آن‌ها می‌ایستد و آن‌ها را قاچاقچی و شورشی می‌خواند اما رئیس علی به فرموده علمایی که از آن‌ها پیروی می‌کنند با دشمن رودرو شده و جان‌فشانی می‌کند. این هم جزو دیگر ویژگی‌های رئیس علی دلواری است و دلیلی محکم برای همراهی مردم با او و ماندگاری نام و آوازه آن شهید بزرگوار!

شما در مرکز اسناد و کتابخانه ملی بوشهر به عنوان رئیس فعالیت می‌کنید حال آن‌که ما به لحاظ اسناد و مدارک تاریخی بسیار فقیر هستیم. حتی به رغم تلاش‌هایی که شده هیچ عکسی که رسماً اعلام شود متعلق به رئیس علی دلواری است به دست

تاریخ شاهنشاهی بوده است. یعنی هر جا که شاه‌ها حضور داشتند تاریخ نگارها هم به فرموده، تاریخ نگاری می‌کردند در غیر این صورت مکتوبی وجود نداشته. مثلاً اگر مردم کرمان از گرسنگی می‌مردند ثبت و ضبط تاریخی نمی‌شد چون شاه در آن‌جا حضور نداشته، اما اگر انگشت کوچک شاه بر اثر حادثه‌ای نه چندان مهم جراحتی کوچک برمی‌داشت به فرموده این اتفاق ثبت می‌شد. به همین دلیل ما در خصوص تاریخ مردمی و اجتماعی، مکتوب قابل توجهی در دست نداریم. از سوی دیگر چون پایتخت‌ها در بخش‌های شمالی واقع بوده، ما در خصوص این بخش‌ها، در ضمن رفت و آمد شاهان در آن نواحی، اسامی و اتفاقات ثبت شده داریم، اما چون در بخش جنوبی نه پایتختی بوده و نه رفت و آمدی، هیچ نام و توصیف ثبت شده‌ای نداریم. به عنوان مثال، وقتی در دوران شاه اسماعیل که تبریز پایتخت بوده فرانسوا دال و وکر جزیره هرمز را تسخیر می‌کند، حکومت مرکزی تا مدت‌ها هیچ اطلاعی کسب نمی‌کند. در جنگ‌های عثمانی و غیره هم اتفاقات مشابهی می‌افتد. در مواردی هم که از این ماجراها مطلع می‌شدند، قدرت اقدام نداشتند. سال ۱۲۷۳ (۱۸۵۶م) انگلیسی‌ها بوشهر و خرمشهر را تصرف کردند، چون ایران هرات را محاصره کرده بود. فکر می‌کنید واکنش دولت مرکزی چه بود؟ هیچ. اصلاً قدرت نداشتند اقدامی کنند چون ارتش منسجمی در کار نبود. خب، وقتی قدرت آن را ندارند قاعدتاً باید دست مردم و کسانی چون رئیس علی را که جلو نفوذ دشمن ایستادگی می‌کنند ببوسند، اما بنا به اسناد تاریخی می‌بینیم که از ترس خائف شده و اعلام می‌کنند این مردم و این مردان بزرگ مثنی راهزن هستند. این درحالی است





دلیران تنگستانی...

مرحوم منوچهر آتشی

• درآمد

با شروع پخش نخستین قسمت‌های سریال تلویزیونی «دلیران تنگستان» در اواخر سال ۱۳۵۳، زنده یاد منوچهر آتشی، شاعر پرآوازه که در آماده سازی فیلمنامه سریال دستی داشت و خود نیز اهل جنوب بود، شروع کرد به نگارش مقاله‌هایی سلسله وار در هفته نامه «تماشا». این سلسله مقالات که در پی می‌آید، اگر چه در ظاهر به داستان سریال می‌پردازد، اما در واقع به حقایق ارزشمند در خصوص قیام جنوب و رئیس‌علی دلواری اشاره می‌کند. آن‌چه می‌خوانید، متن بی‌کم و کاست این مقاله دنباله دار است که عدم چاپ آن در طول این ۳۵ سال بر جذابیتش می‌افزاید.

(۱) پیش زمینه‌های تاریخی

سریالی که از اسفندماه [۱۳۵۳]، از تلویزیون ملی ایران مشاهده خواهید کرد، نه یک حادثه اتفاقی است، و نه داستانی تخیلی، که چاشنی زد و خورد به آن داده باشند. شگفت‌ترین رویدادی را اگر در این سریال دیدید، یقین داشته باشید بنا به عرف فیلمسازی، افراتی به کار گرفته نشده، بلکه تعدیلی نیز در واقع امر، به وجود آمده است، منظور این که، با تماشای این مجموعه پی در پی، شما به گوشه‌ای تاریک از تاریخ ایران بینا خواهید شد که به دلایل و سبب‌هایی، که این‌جا محل چند و چون نیستند، پوشیده و مبهم گذاشته شده و قهرمانان آن در ظلمت فراموشی و گمنامی مانده‌اند. در این سلسله نوشته‌ها، ما کاری به خط داستانی فیلم نداریم، بلکه خواهیم کوشید زمینه‌های طبیعی و انسانی و موارد حساس و علت وقوع جنگ و بعضی نکات مبهم را روشن نماییم، و برای این کار، هر مدعای ما مبتنی بر سندی روشن و قانع کننده خواهد بود. طبیعی است که پیش از هر چیز، باید به شناساندن محل وقوع نبرد و مردمی برخیزیم که به حکم خصلت ملی و غریزه دفاع از خانه و کاشانه، آفریننده این فصل غرورآمیز از تاریخ ما بوده‌اند؛ یعنی شناساندن دشتی - دشتستان و تنگستان - اما چون این نواحی، از هر نظر که بخواهیم، تابع مرکزیت بندر بوشهر بوده‌اند نخست به شناسایی این بندر می‌پردازیم:

جغرافیای طبیعی و انسانی محل بندر بوشهر

بندر بوشهر که امروز سیمای دیگری یافته و مشمول دگرگونی‌های زیادی متناسب با اوضاع زمانه شده است، تصادفاً، در آغاز نهضت دلیران جنوب نیز دوران عظمت خود را می‌گذرانده است. اما وجه تشابهی را نباید بین نوع عظمت و پیشرفت بوشهر امروز که از

چند سال پیش به این سو، در مسیر آن قرار گرفته و بوشهر قدیم (۱۲۷۳هـ - ق - ۱۸۵۶م) جست و جو کرد. بوشهر امروز، از بعضی موارد خاص، چون دستبرد در معماری اصیل آن، که بگذریم، در شبکه کلی تمام بنادر جنوب ایران و سایر مناطق، به شاهراه پیشرفت گام نهاده، از امنیت و آسایش خدشه ناپذیری برخوردار است، زیرا هیچ فکر بیگانه‌ای، از اتاق دفتر سیاسی یک کشور بیگانه، توسط ایادی خائن و فریب خورده و آزمند ایرانی خود، سر رشته زندگی و سرنوشت مردم را

بندر بوشهر، سال‌های آغاز نهضت دلیران، یا درواقع در آغاز نخستین مرحله واکنش قهرمانانه دلیران تنگستان، در برابر تجاوز قوای بیگانه، دوران عظمت و درخشندگی خود را می‌گذراند. اما همچنان که اشاره شد و گفتیم: پیشرفت سریع امروزی بوشهر، شباهتی به رونق سال‌های پیش از جنگ اول ندارد.

در دست ندارد و بر جسم و ذهن شهر حکم نمی‌راند. و اقتصاد آن را بازیچه مصلحت‌های سیاسی خود نکرده است. بازرگانی شکوفان و بازار پررونق آن، در اضطراب و وحشت رویدادهای پیش بینی شده به سر نمی‌برد، و بازاری میهن پرستی - که یا از سر شوق و نیت قبلی، یا به تصادف، یک روستایی ساده هم دیار خود، یک تنگستانی یا دشتستانی را، می‌بیند و به سفره ساده خود دعوت می‌کند، اولاً ضرورتی نمی‌بیند که با حزم و احتیاط بی‌حد، و ترس از چشم‌ها و گوشه

های ساده اما مرموز و کنج‌کاو خبرچینان و نوکران پی شخصیت آن مغز فرمان دهنده، و آن دهان ناپیدای آمر این همدلی معمولی و مرسوم را، در خفا و خوف کامل عملی کند. مغازه‌ها و انبارهای بازرگانان معروف بوشهری سرشار از کالاهای رنگین و فاخر و گرانبها بود، اما هیچ چیز، و هیچ اعتماد استواری، تضمین ادامه طبیعی این وضع نبود، و در نتیجه هیچ بازرگان میهن پرستی نمی‌توانست به دوستش، با یقین، بگوید که: - فردا تو را همین جا، در مغازه، خواهم دید!

چون هیچکس، حتی جاسوسان بی‌شمار قونسول خانه در عمارت کوتی، نمی‌دانستند که کاپیتان فلیکس جونز، قونسول انگلیس در سال‌های آغاز درگیری (۱۲۷۳ هجری قمری یا ۱۶۵۸ میلادی)، در همان لحظه در حال گرفتن چه تصمیمی است. آیا فلان بازرگان فردا در حجره خود خواهد بود یا در کشتی، در راه تبعید به هندوستان؟

همه این‌ها بستگی به نوع برخورد آن فرد با سیاست کلی و دستورات کاپیتان فلیکس جونز داشت.

باری گفتیم بندر بوشهر، سال‌های آغاز نهضت دلیران، یا درواقع در آغاز نخستین مرحله واکنش قهرمانانه دلیران تنگستان، در برابر تجاوز قوای بیگانه، دوران عظمت و درخشندگی خود را می‌گذراند. اما همچنان که اشاره شد و گفتیم: پیشرفت سریع امروزی بوشهر، شباهتی به رونق سال‌های پیش از جنگ اول ندارد، این اختلاف سیما در دوران کساد (بعد از دو مرحله نبرد دلیران جنوب علیه خصم مهاجم، یا دوران ناشناخته مانده پیش از آن نیز، به صراحت وجود دارد. شناخت کامل این بندر، که قطعاً در شناخت کیفیت وقایع تاریخی به ما کمک مؤثر خواهد کرد، برای ما ضرور می‌نماید: (زیرا که، بندر بوشهر، در تمام مراحل درگیری با بیگانگان، اگر چه هیچ وقت، به آن شدت، عرصه پیکار نبوده، اما از جهات سیاسی و مرکزیت

نکته دیگر، موقعیت قلعه و به ویژه وجود خندق گرد آن است که تا آنجا که نگارنده (که خود اهل دشتستان است و تمامی دژهای نظامی آن حدود - از قلعه خورموج Khormooj، متعلق به محمدخان دشتی، همزمان با احمدخان تنگستانی مدافع قلعه ریشهر و مرز جنوبی، گرفته تا قلعه‌های ساحلی طاهری و عسلویه و نخل تقی در بنادر ثلاث را، دیده) آگاه است. هیچکدام از دژهای دیگر، که همه متعلق به تیول داران یا خان‌های جنوب بوده‌اند، دارای چنین شرایط ویژه‌ای نبوده‌اند.

موارد دیگر، غیر از کشف پایه‌های ستون‌هایی از خرابی سیاه در نخلستان‌های برازجان، مرکز دشتستان، توسط گروه باستان‌شناسان ایرانی فرهنگ و هنر (که یادآور پایه ستون‌های تخت جمشید است) یافته آمدن آثار ویرانه‌ای شبیه آتشکده در حوالی ریشهر است که حدود پانزده- بیست سال پیش صورت بست.

۲- مرحله دوم عمر بوشهر، از تاریخی آغاز می‌شود که مردم و بازرگانان و بازاریان از ریشهر به محل کنونی بندر بوشهر، جا به جا شده‌اند. زمان و علت این امر را نمی‌توان به درستی تشخیص داد. آن‌چه مسلم است این تاریخ، خیلی پیش از نخستین جنگ تنگستانی‌ها با دشمن مهاجم بوده است. جنگی که همزمان با محاصره هرات توسط ارتش ایران در دوره ناصرالدین شاه، و به علت تهدید انتقامجویانه کناره‌های جنوب توسط انگلیسی‌ها، روی داده است. شاید یکی از علت‌ها، موقعیت کاملاً نظامی منطقه ریشهر و درگیری‌های ناگزیرانه بوده باشد که باعث شده مردم، از ناحیه مرتفع‌تر و خوش آب و هوای «ریشهر»- «بهمی»- «خواججه‌ها»- «سبزآباد» و... که هنوز هم بناها و عمارات ییلاقی بازرگانان و یا ساختمان‌هایی که روزی دفاتر سیاسی و قونسول خانه‌های خارجی‌ان (روس- انگلیس- آلمان) در این حوالی بودند پابرجاست، به انتهای شبه جزیره کوچک بوشهر، یعنی به محلی هم‌سطح دریا، با آب و هوای گرم و شرجی زیاد پناه ببرند.

بعضی‌ها، علت این جا به جایی را، پرشدن «خور»ها و لنگرگاههای ریشهر می‌دانند، که درست نیست، چون در شرح ماجرای اولین مرحله نبرد دلیران تنگستان، می‌خوانیم که کشتی‌های جنگی انگلیسی، در لنگرگاه ریشهر لنگر می‌انداخته‌اند، و تا بدان حد به ساحل نزدیک می‌شده‌اند که توانسته‌اند قلعه را با شلیک‌های پی در پی توپ، بر سر مدافعینش، کاملاً ویران کنند. چنان‌که امروز جز تپه ای بزرگ، محصور در حلقه خندق پرشده اش، چیزی از آن بنای عظیم بر جای نمانده است.

منظور این که اگر هم از این تاریخ به بعد لنگرگاه ریشهر، غیرقابل استفاده شده باشد چیزی را ثابت نمی‌کند، چون در آن زمان، و نیز در دوره دوم جنگ‌های دلیران تنگستان و دشتستان با متجاوزین، بندر بوشهر با همین نام و در همین محل که هست، برقرار و استوار بوده و به عنوان بندر بی رقیب ایران بر کرانه خلیج فارس، از رونق و رواج خاصی برخوردار بوده است.

۳- و ۴- مراحل سوم و چهارم زندگی بوشهر، بلافاصله پس از خاتمه نهضت (پایان مرحله دوم جنگ‌های دلیران، تنگستانی و دشتستانی) آغاز می‌شود. مرحله سوم، با پیش آمدن جریان نفت و رونق خوزستان به صورت دوره‌ای تاریک و بی‌رونق و به عنوان فصل رکود و سکون بندر بوشهر محسوب می‌شود. دوره‌ای که تا چند سال پیش، ادامه داشت و سیمای غم زده‌ای



است. این تابلو را من در مرکز اداری تهیه سریال دلیران تنگستان در بخش طرح فیلم سازمان رادیو و تلویزیون دیدم. تابلو نشان می‌دهد که قلعه، تنها یک بنای جنگی روستایی ساده، آنچنان که در بعضی تیول‌های عهد قاجار و پیش از آن مشاهده می‌شود، نبوده است. در تابلو، مردمی را با لباس زمان قاجار می‌بینم که در جوانب قلعه عبور می‌کنند و جالب این که هیچکدام هیئت نظامی ندارند و بیشتر یادآور بازرگانان و رجال اداری آن روزگار هستند. در حالی که، تنگستانی‌ها و دشتستانی‌ها، در آن عصر هم، مثل روزگار پیش و بعد از آن، هرگز جز در کسوت قدیمی و ایرانی خود، یعنی با قبا یا بلند چاکدار در دو پهلوی و شال بزرگ گرد کمر و کلاه نمادی قابلمه ای (شبیه کلاه‌های عهد

خیری که کمک کرد تا ما هیأت سالک و زنده قلعه را به صورت تابلویی زیبا در دست داشته باشیم و ببینیم، ترسیم آن توسط نقاشی فرانسوی، درست هشت سال پیش از وقوع جنگ و ویرانی قلعه، بوده است. این تابلو را من در مرکز اداری تهیه سریال دلیران تنگستان در بخش طرح فیلم سازمان رادیو و تلویزیون دیدم.

هخامنشی)، و در صورت تفنگچی بودن، قطار و کارد کمری در بالا یا زیر شال، دیده نشده‌اند.

این نکته می‌رساند که: قلعه، بنایی روستایی نبوده و هشت سال پیش از جنگ هم به تنگستانی‌ها تعلق نداشته یا مورد استفاده آن‌ها قرار نمی‌گرفته است. موضوعی که مؤید این امر تواند بود، این است که مرکز و محل اصلی زندگی تنگستانی‌ها، چه امروز و چه پیش از جنگ، با ریشهر و قلعه آن فاصله زیاد داشته و از نظر کار و مشغله هم، جز حادثه ناگهانی یا پیش آمد سیاسی دیگر، نمی‌توانسته تنگستانی کشاورز را به کناره دریا و به کار کوتالی یا مدافعه از مرز بکشاند.

فعالیت‌های اجتماعی - چه از نظرگاه بیگانه متجاوز و چه از جهت دلیران تنگستان- و بعدها تنگستان و دشتستان- نقش اداره کننده سیاسی و اقتصادی جنگ را بازی می‌کرده است.

باری، بدین دلیل، و به سبب رفع بعضی شبهه‌ها و شایعه‌ها، که در جریان آن قرار خواهید گرفت، ضرور می‌نماید که تا آنجا که ممکن است، دوره‌های چندگانه زندگی این بندر حساس را از نظر بگذرانیم:

۱- نخستین دوره، بنا به یافته‌ها و شواهد تاریخی، دست کم به دوران ساسانیان می‌رسد. دورانی که «سیراف» (بندر قدیمی ایران که بنا به گفته استخری در سالک و الممالک: «این شهر از حیث بزرگی و جلال با شیراز برابری می‌کند. ساختمان‌های آن از چوب ساج است که از زنگبار می‌آوردند و عمارات چند مرتبه مشرف بر دریا دارد».

ابن بلخی در فارسنامه می‌نویسد: «مالی بسیار از آنجا برخاستی تا آخر عهد دیلم هم بر این جمعیت بود. بعد از آن پدران امیر کیش بر آن مستولی شدند و جزیره قیش (کیش) و دیگر جزایر را به دست گرفتند و آن دخل که سیراف را بود بریده گشت و به دست ایشان افتاد. و رکن الدین خمارتکین قوت رای و تدبیر نداشت که تلافی این حال کند». در جمهوریت، افلاطون از خدایان سیرافی سخن می‌گوید: در افسانه‌های ایرانی آمده است که کیکاووس، پس از این که چهار عقاب تربیت شده تختش را به منقار گرفته بلند کردند، پس از مدتی در سیراف فرود آمد. این بندر در ۳۵۷ یا ۳۶۶ در اثر زلزله‌ای مهیب به دریا ریخت و اکنون ویرانه‌های آن را باستان شناسان از زیر خاک و دریا بیرون آورده‌اند. کهنسال‌ترین و آبادترین و پر رونق‌ترین بندر بازرگانی ایران بر کناره خلیج فارس، در محل کنونی بندر طاهری، در ۲۷۳ کیلومتری شرق بندر بوشهر و در انتهای جاده معروف ساسانی [جاده ساسانی از شهر گور یا گوران (فیروزآباد فارس) شروع می‌شد و پس از عبور از جلگه‌ای که منطقه «جم ریز» در آن قرار دارند به سیراف می‌رسید. این جاده را «واندنبرگ» بلژیکی در سال ۱۳۳۸ کشف کرد. معمور و مشهور بوده است. اما نکته مهم این است که بوشهر در این زمان با نام «ریشهر» [ریشهر- گاهی به تلفظ Rishehr و گاهی به تلفظ Raishahr آمده و بنا به کشفیات باستانی در برازجان و پیدایش آثار آتشکده‌ای در نزدیکی قلعه ریشهر، همان تلفظ دوم درست‌تر می‌نماید؛ یعنی شهر منسوب به ری. در محلی، در فاصله ۸-۹ کیلومتری بوشهر کنونی، واقع بوده است. یعنی در همان جا که اکنون می‌توانیم ویرانه‌های قلعه معروف ریشهر، یادگار نخستین دوره جنگ دلیران تنگستان، این مرزداران دلیر و مدافعان رزمنده سواحل جنوبی ایران، را ببینیم. با آگاهی بر وجود سیراف و رونقش در زمان ساسانیان، موضوع این که آن حوزه بازرگانی، نمی‌توانسته بدون پایگاه‌های نظامی ساحلی در دو سوی خود در طول کرانه خلیج در امنیت کامل به سر برد، تصور این که قلعه ریشهر نیز یکی از آن پایگاه‌ها، یا بنای تجدید ساختمان شده‌ای از پایگاهی ساحلی از آن روزگاران بوده باشد، چندان غریب نیست. این حدس را وضع عمومی قلعه، پیش از جنگ دلیران و حتی پس از آن، تأیید می‌کند. پیش آمد خیری که کمک کرد تا ما هیأت سالک و زنده قلعه را به صورت تابلویی زیبا در دست داشته باشیم و ببینیم، ترسیم آن توسط نقاشی فرانسوی، درست هشت سال پیش از وقوع جنگ و ویرانی قلعه، بوده

تا روستای چغادک Cheghadak از میان آبخس های دریایی که باتلاق مانند هستند می گذرد. برج مقام در انتها چهار فرسنگ از روستای مزبور به طرف بوشهر، بین طول جاده و حوزه بندر قرار دارد. در حاشیه آبخسب غرب جاده بخشی است نیمه کوهستانی که به کهنزی می گویند. سه روستای همنام، به نام تنگکها Tangaks در دامنه آن قرار دارند که اهالی آن تنگسیر Tangesir یعنی تنگستانی هستند. این سه روستا از طرفی چون به بخش های ریشهر و سبزآباد و بهمنی، یعنی عرصه بخشی از جنگ احمدخان تنگستانی با انگلیسی ها منتهی می شوند، و از طرف دیگر، یکی از عرصه های پیکار بعدی دلیران تنگستانی هستند، حائز اهمیتند. تنگکها، نزدیکترین بخش تنگستان به بوشهرند (با فاصله تقریبی ده- دوازده کیلومتر).

بعد از این ها، در انتهای چهارفرسنگ- طول جاده بوشهر- شیراز- می رسیم به روستای چغادک که اولین روستا در قلمرو صحرایی تنگستان است، و پس از آن یک راه فرعی، از غرب روستا، به اهرم Ahram مرکز تنگستان می رود و از روستاهای بنه گز Bonegez تل سیاه Talsiah، «محمود احمدی»، که تناکوی تند آن معروف است، «عالی چنگ» و سایر روستاهای کوچک می گذرد. یکی دیگر از نقاط حساس تنگستان که در جنگهای بعدی نقش فعال داشته، بندر کوچک دلووار است در کنار خلیج فارس و در طول ساحل شرقی، که با بوشهر فاصله چندانی ندارد. این بندر، مرکز قدرت رئیس علی دلواری، نخستین شهید جنگ های مرحله دوم بود، با جمعیتی اندک، حدود پانصد نفر، به یک تعبیر، دلووار، محل نخستین برخورد قشون مهاجم در مرحله دوم جنگ دلیران است.

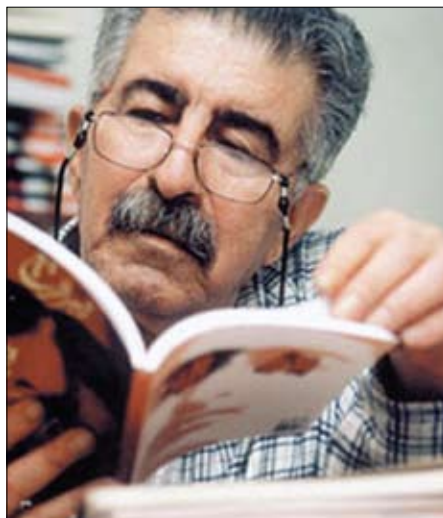
دشتستان

وقتی صحبت از دشتستان پیش می آید، قانوناً باید به

این بندر، مرکز قدرت رئیس علی دلواری، نخستین شهید جنگ های مرحله دوم بود، با جمعیتی اندک، حدود پانصد نفر، به یک تعبیر، دلووار، محل نخستین برخورد قشون مهاجم در مرحله دوم جنگ دلیران است.

تمام نقاطی فکر کنیم که در غرب بخش تنگستان قرار دارند و مرکزشان برازجان است. بیشترین جمعیت روستاهای تابعه بوشهر در این حوزه گرد آمده اند، یعنی در بلوک چاه کوتاه (شامل شش قریه) سمل Samal- گندمریز Gandomriz - بلغریز Bolfriz- سر کره- Sarkorreh خوشاب- Khoshab- و در شرق برازجان- شبانکاره- سعدآباد و دو رودگاه. اما این حقیقت قابل یادآوری است که در مراحل نهایی جنگ، تنها بلوک چاه کوتاه، مرکز قدرت شیخ حسین خان چاه کوتاهی بود که غیر از کشاورزی، وظیفه حفظ راه بوشهر شیراز را بین چغادک و برازجان به عهده داشت و راهداری از کاروان های تجارتی می گرفت.

مراکز روستایی دیگر در شمال و شرق جاده بوشهر- شیرازند با نام انگالی، و سپس بلوک حیات داوودی، که در کوران نبرد، نه تنها به جرگه دلیران نپیوستند، بلکه رهبران آن ها، حیدرخان حیات داوودی و احمدخان



شاه قاجار آمد. این شخص در گرما گرم کار لطفعلی خان زند، تقریباً بیشتر ایام پریشان روزگاری او را دیده بود و در کتابی که خوشبختانه به فارسی ترجمه شده، شرح این روزها را نوشته است (۱۷۹۴-۱۷۸۹). منظور از یادآوری نام او، ذکر مسأله ای است که به کار ما ارتباط می یابد، و من به عنوان پیش زمینه تاریخی نبرد دلیران تنگستانی، قصد دارم از آن یاد کنم: سر هارفورد جونز توضیح می دهد که هنگامی که شاهزاده دلیر زند (کسی که به واقع تصویر وکیل را در ذهن مردم زنده کرده و امیدها به بازگرداندن یک دولت ایرانی دلخواه در دل مردم آفریده بود)، از همه طرف نومید می شود، تنها کسانی که به کمک او می شتابند و مدت ها در رکاب او می جنگیدند، تفنگچی های دشتستانی بودند. نام کسی دیگر نیز در این میان می آید، و آن شیخ نصر حاکم بوشهر است. این مرد که ابتدا به طرفداری از خان زند به جمع آوری چریک می پردازد، در آخر کار از او روی می گرداند. امینه پاکروان چنین می نویسد: «شیخ که در سرانش پیری افتاده بود و در کار پر غل و غش غارت و آدم دزدی و چپاول افتاده و آلوده شده بود، به لطفعلی خان زند وفاداری و جوانمردی نشان داد.

وی را در خانه خود جای داد و شاهانه از او پذیرایی کرد و آنکه دسته کوچکی از سید سوار (دشتستانی- به گفته سر هارفورد جونز) با او همراه کرد که شاهزاده جوان به کمک همین عده اندک، برای بازستاندن شیراز روانه شد.»

و در کتاب سر هارفورد جونز می خوانیم که زال خان خشتی نیز (اهل خشت ناحیه ای در شرق و شمال شرقی برازجان و از عشایر ایرانی تبعیدی در زمان نادرشاه که با زنگنه های کرمانشاه مربوط می شود) بیش از همه به لطفعلی خان کمک کرد. در این مورد به تفصیل، هنگام پیش آمدن نقش عشایر دیگر در نهضت دلیران حرف خواهیم زد. [کتابی که سر هارفورد جونز نوشته، آخرین روزهای لطفعلی خان زند نام دارد و از طرف مؤسسه امیرکبیر منتشر شده است.

در کتاب آغا محمدخان قاجار، نوشته امینه پاکروان و ترجمه جهانگیر افکاری نیز ذکری از این مرد و روابط او با شاهزاده زند می آید.]

تنگستان

از جاده بوشهر که راه بیقیمت، در نقطه ای که مدخل جاده به حوزه بندر است، به پست نظامی برج مقام می رسیم. این جاده تا چهار فرسنگ (یعنی از بوشهر

از بندر پر های و هوی سابق به نمایش می گذاشت... **بندر بوشهر در شروع واقعه (۱۲۷۳ ه.ق- ۱۸۵۶م)** چنان که در ترسیم و تشریح مراحل چهارگانه زندگی بندر بوشهر اشاره کردیم، در این زمان، این بندر، دوره دوم حیات خویش، یعنی فصل رواج و رونق منحصر به فردی را می گذراند.

بازار سر پوشیده بوشهر که از یک سو به لنگرگاه اصلی، در جانب شرقی بندر، منتهی می شد، از مرکز آن، سه راسته دیگر منشعب می شد که یکی رو به شمال، در جهت بازار ماهی فروشان، و دیگری رو به غرب، در جهت کوچه معروف به کلیسا، و آخری در جهت جنوب، رو به «دروازه بوشهر» امتداد می یافتند.

بخش عمده بازار، راسته شرقی آن، یعنی معبری بود که بیشتر بازرگانان عمده و فروشندگان کالاها و قماش خارجی، ردیف های مغازه های دو سوی آن را صاحب بودند.

غیر از این راسته ها، انبارهای نگهداری کالا نیز وجود داشت که محل آن ها نزدیک «دروازه»، بخشی که امروزه مرکز شهر محسوب می شود، و یا در حوالی لنگرگاه شرقی قرار داشت.

بازرگانان عمده بوشهر را (غیر از خود بوشهری ها) کازرونی ها و بهبهانی ها تشکیل می دادند، یعنی کسانی که قادر بودند قافله های کالا را از مسیر شیراز- کازرون- برازجان- بوشهر- یا برعکس، عبور دهند و روابطی دائمی از یک سو با سواحل «هند»- هندوچین و چین، از سویی با سواحل عمان و آفریقا و از سوی دیگر با مرکز ایران، برقرار سازند.

حاکم بوشهر در این تاریخ شخصی به نام میرزا احمدخان دریابیگی بود.

قونسول انگلیس که بلارقیب، یکه تاز میدان بود، کاپیتان فلیکس جونز نام داشت. پیش از او انگلیسی ها دفتر سیاسی یا قونسول خانه ای در بوشهر نداشتند. تنها کسی که پیش از او، نه به عنوان قونسول، بلکه به عنوان نماینده هند شرقی می شناسیم، کسی است به نام سر هارفورد جونز Sir Harford Jones که چنان که اشاره رفت، نماینده کمپانی هند شرقی بود، ولی بعدها به عنوان اولین سفیر امپراتوری دریاها، به دربار فتحعلی



انگالی، وظیفه راهنمایی ارتش بیگانه را هم به عهده گرفتند.

دنباله این بخش را، در مبحث «روابط سایر بخش‌های جنوب با نهضت»، خواهیم آورد.

تنها نکته ای که باز می‌ماند، این است که: اولاً، در مرحله اول جنگ، یعنی جنگی که همزمان با محاصره هرات، در جنوب صورت گرفت، تنها احمدخان تنگستانی با عده معدودی از بارانش قلعه ریشهر را سنگر مدافعه کردند. ثانیاً، در مرحله دوم، شخصی که در اهرم Ahram سمت رهبری تنگستانی‌ها را داشت، زائر خضرخان نام داشت. که در تفسیر وقایع بیش از این در مورد آن‌ها سخن خواهیم آورد.

(۲) استعمار بهانه جویی می‌کند

سیج قشون هفت هزار نفری انگلیس، در هشت رزم ناو به بندر بوشهر، در سال ۱۸۵۶، پاسخی بود مستقیم به محاصره هرات از طرف ارتش ایران، که در اکتبر همان سال به یاری «یوسف محمد» حاکم هرات، صورت بسته بود. خشم امپراتوری دریاها از این واقعیت آب می‌خورد که این بار، تنها دولت ایران نبود که خواهان باز پیوستن یکی از شهرهای خود به سرزمین اصلی بود، بلکه حاکم هرات نیز از این داعیه استقبال جدی کرده بود.

اما آیا تمام کشمکش‌ها، صرفاً بر سر اجرای هرات بود؟ به هر منطق که متوسل شویم، به پاسخی منفی می‌رسیم. بهتر است به واقع امر از روی تاریخ توجه کنیم: «در آن موقع نیروهای انگلیس از سه طریق می‌توانستند به خاک ایران حمله کنند: یکی از طریق هندوستان، مستقیماً به سوی هرات رهسپار شوند و در آنجا با نیروهای ایران درآویزند. دیگر آن‌که در بندر عباس نیرو پیاده کنند، و از راه جنوب شرقی ایران به سوی هرات بروند. سوم این‌که بوشهر و مناطق جنوب غربی کشور را اشغال نمایند.» [این بخش، یعنی بیرون کشاندن پیشینه تجاوز، را از کتاب «خلیج فارس» تألیف صادق نشأت و کتاب‌های دیگری، به زبان انگلیسی، برگرفته ام. مأخذ غیرفارسی کتابی است با عنوان: Persia in Britain and Russia ۱۸۶۴-۱۹۱۴ Imperialism in study A- نوشته فیروز کاظم زاده (به زبان انگلیسی) از این کتاب، چون سند معتبرتری است و درگیری‌های سه گانه ایران، روسیه و انگلیس را از زمان پترکبیر دنبال می‌کند، بیشتر استفاده خواهیم کرد.]

هر ذهن هوشیاری، که خود را در چنان موقعیتی فرض کند، می‌داند که دشمن کدامین راه را برمی‌گزیند. اگر هدف، واقعاً پس راندن ارتش ایران از هرات بود، نزدیک‌ترین و کم خرج‌ترین راه، اردوکنشی از طریق هندوستان بود که زیر نفوذ استعماری خودشان قرار داشت. حمله از طریق بندر عباس نیز ممکن بود در صدد نیت آن‌ها راجع به این‌که دشمن فقط طالب رفع محاصره هرات است، تردیدی به وجود نیابد. اما چون واقعاً هدف غیر از آن بود، راه سوم، یعنی راهی را که از قبل برگزیده بودند در پیش گرفتند و در هفدهم دسامبر ۱۸۵۶ هشت رزم ناو انگلیسی رو در روی قلعه نظامی ریشهر که احمدخان تنگستانی و پدرش باقرخان با کمتر از سیصد تفنگچی در آن مستقر شده بودند، قرار گرفتند و لوله‌های توپ‌ها را متوجه تنها نقطه مقاومت بر ساحلی کردند که می‌پنداشتند به راحتی در آن پیاده می‌شوند. در همان کتاب می‌خوانیم که: «از چگونگی امر برمی‌آید که به موازات این نقشه،



مقاصد دیگری نیز علاوه بر اشغال نظامی داشته‌اند. زیرا پس از اشغال خرمشهر، فرماندار انگلیسی جمس اوترام Outram James لشکری به سوی اهواز روانه نمود تا برای کشتیرانی در کارون با قدرت‌های محلی پیش ساخته وارد مذاکره شود. چه، کشتیرانی بر رود کارون، بهترین وسیله ایصال کالاهای بازرگانی انگلستان به داخل ایران محسوب می‌شد. همچنین از سوی دیگر با مقامات عثمانی که در جنگ با انگلستان عملاً همراهی می‌کردند، وارد مذاکره شد تا ترتیب الحاق خرمشهر را به دولت عثمانی تمام نماید.»

و اگر به دلایل زیاد، که یکی از آن‌ها پس کشیدن قوای ایران از هرات و قبول از دست دادن پاره ای از خاک اصلی خویش بود، پیش از عملی شدن چنان نیت شومی، بین ایران و انگلستان پیمان صلح بسته شد، نباید پنداشت که خونریزی و نفاق افکنی مزبور، برای هدفی کوچک چون رفع محاصره هرات بوده است. در همان مختصر خواندیک که یک نیت آشکار کشور متجاوز، باز کردن دروازه ای، به نگرانی خود

در هفدهم دسامبر ۱۸۵۶ هشت رزم ناو انگلیسی رو در روی قلعه نظامی ریشهر که احمدخان تنگستانی و پدرش باقرخان با کمتر از سیصد تفنگچی در آن مستقر شده بودند، قرار گرفتند و لوله‌های توپ‌ها را متوجه تنها نقطه مقاومت بر ساحلی کردند که می‌پنداشتند به راحتی در آن پیاده می‌شوند.

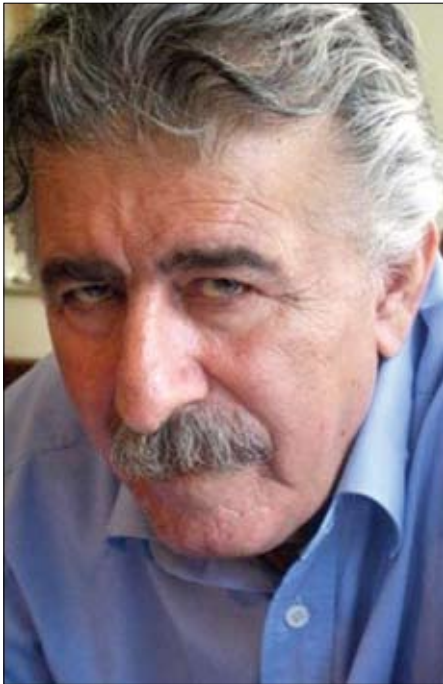
و یارانش، برای ورود کالاهای ساخت جزیره بریتانیا بود. اما نیت واقعی تر را، هنوز هم باید، در حواشی یا در واقع در فراسوی این بهانه جویی‌ها یافت. بیم از آزمندی روسیه و تجاوز مشابهش به شمال خود یکی از علل عمده، اما نه اصلی، بوده است.

برای این‌که عمیقاً به ریشه این درگیری، که حتی فرجام صلح آمیزش برای ما فاجعه بار بود پی ببرید، این نکته اساسی را پیش می‌کشیم که: جنگ ۱۸۵۶ با بهانه محاصره هرات، اولین تهدید مستقیم سواحل جنوبی، ایران نبود، بلکه عین این ماجرا، دوباره پیش از آن در سال‌های ۱۸۳۷ و سپس ۱۸۵۳ که مصادف با پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار بود نیز تکرار شده بود. و در هر دو سه بار، این ایران بود که پای پس کشیده بود.

این نکته مهم که دولت ایران در آن روزگار کشمکش‌های سیاسی، با وجود اطلاع بر ضعف قوه نظامی خود، چرا دست به عملی می‌زد که هم از عهده انجامش بر نمی‌آمد و هم با علم و اطلاع از قدرت حریف بهانه به دست دشمن قلدر می‌داد، مسأله‌ای است که در مجال مقالات ما نیست، تنها این اشاره کافی است که دولت روسیه تزاری را با سلطه‌ای که اعمال می‌کرد و با توجه به درگیری‌های پیش و پس از ماجرایش با ایران، فراموش نکنیم؛ و بی جهت دنبال انگشت کلیدزن غیبی نگردیم. نویسنده کتاب «روس و انگلیس در ایران» نیز خود اشارات مفصلی بر چگونگی دخالت روسیه تزاری در امور ایران دارد که به موقعش به آن‌ها هم خواهیم پرداخت.

اما اصل ماجرا یا علت العلل همه بهانه جویی‌هایی را که منجر به دو بار اشغال، از سه بار تهدید نواحی جنوب غربی ایران از طرف قوای امپراتوری آن روز دریاها شد، اگر چیزی جز تثبیت حاکمیت غیرمستقیم بر تمامی خلیج فارس و گشودن دروازه‌ای بلامانع، برای ورود کالاهای بریتانیا تلقی شود اشتباه محض است. گواه ما، خشتی کردن مکرر تلاش ایران برای تشکیل نیروی دریایی از طرف همان حریف بود. حریف در فاصله ۱۸۲۲ تا ۱۸۵۶، غیر از موارد پیشین و پسین واقعه اصلی، چندین بار انعقاد معاهداتی را پذیرفته شد که هر بار نیز خود ملغی کننده آن بود، زیرا می‌خواست، هم پای رقبای دیگر بریده شود و هم رعایت عثمانی‌ها را بکند. پای ارتش دولت متجاوز، که به بازی‌های هولناکی برای بیرون راندن از راه ندادن رقبای دیگر به خلیج فارس دست زد، نخستین بار در سال ۱۸۱۹، یعنی سی و اندی سال پیش از حمله اصلی به بوشهر، باز شد. منظور از «اولین بار» این است که در این سال، «صاحب» دریاها، با لشکرکشی رسمی وارد خلیج فارس شد. تا سال ۱۸۲۰ تقریباً دست تمام دول بزرگی را که قصد ایجاد پایگاه نظامی به منظور بازاریابی و راه گشایی اقتصادی داشتند، کوتاه کرده بود و جز ایران، یعنی مالک اصلی خلیج فارس، کسی را در مقابل خود نداشت. با شروع این تاخت و تاز بود که نخستین اخطار را در همان تاریخ از جانب دولت ایران دریافت کرد. مفاد اخطار چنین بود: «دولت ایران، هر گونه عملیاتی را که جنبه نظامی داشته باشد و از دولت انگلیس در خلیج فارس سر بزند، آن را نسبت به حق حاکمیت خویش بر خلیج فارس و استقلال خود، تجاوز می‌شمارد.»

اما از این اخطار و اعتراض‌هایی که پشتوانه نظامی نداشتند، دولت ایران توانست در حفظ و اثبات مالکیت خویش بر خلیج فارس، نتیجه‌ای بگیرد. اقدامات دولت بریتانیا، در باسط کامل قدرت خود بر



خلیج فارس به نابودی کشانده شد. [خود در خلیج فارس مخالفت می‌ورزیدند. یکی از نمونه‌های بارز این مخالفت که تاریخ ایران، (درست در لحظات واکنش علنی حکومت هند، یعنی حمله هشت رزم ناو با شش، هفت هزار سرباز، در سال ۱۸۵۶ به بوشهر) گواه و گویای آن است، اقداماتی است که در زمان ناصرالدین شاه، توسط میرزا تقی خان امیرکبیر، صدر اعظم وقت برای تشکیل نیروی دریایی آغاز شد، و مواجه با عکس العمل شدید حکومت انگلیسی هند گردید. میرزا تقی خان، نخست دست به اقدام شجاعانه‌ای زد، و آن این بود که تمام خان‌ها و مشایخی را که اسماً خود را تابع ایران می‌دانستند و عملاً دست نشانده استعمار شده بودند، عزل کرد و به جای آن‌ها فرماندارانی ایرانی از مرکز گسیل داشت و در تعقیب آن به نیت خرید چند ناو، از دولت انگلیس برآمد. وی، به منظور این که غیر خصمانه بودن این نیت را به دولت انگلیس حالی کند، قضیه را با «پالمرستون» وزیر خارجه وقت انگلیس در میان نهاد و مزایای آن را که حفظ منافع هر دو دولت در خلیج فارس بود تشریح نمود. اما پالمرستون، صریحاً با این پیشنهاد مخالفت کرد. از آن جالب‌تر این که وقیحانه تذکر داد: دولت ایران به هیچ وجه نمی‌تواند دست به این اقدام بزند. یعنی نه تنها دولت او (انگلیس) حاضر به چنین معامله‌ای نیست، بلکه مانع از این خواهد شد که ایران از دول بزرگ دیگر نیز ناو جنگی خریداری کند.

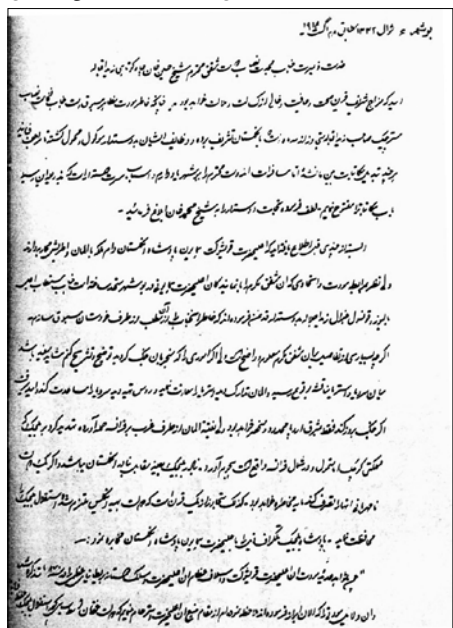
اقدامی که دولت ایران پس از این پاسخ دندان شکن کرد و نتیجه آن دو سال بعد، منجر به ماجرای دخالت جابرانۀ حاکم غاصب خلیج فارس، یعنی حمله به بوشهر شد، این بود که در ۱۸۵۴، به دولت ایالات متحده آمریکا روی آورد و در همان سال، قرارداد محرمانه‌ای با سفیر کبیر آمریکا در استانبول بست. بنا به یکی از مواد قرارداد، دولت آمریکا، تعهد می‌کرد که ایران را در تشکیل و ایجاد نیروی دریایی به خاطر حفظ امنیت خلیج فارس - یاری کند. اما متأسفانه این قرارداد، به هر دلیل، امضاء نشد و ایران به ناچار، بعدها به دولت آلمان متوسل شد.

از این جا، اگر بخواهیم، به نتیجه‌ی غائی و هدف خودمان

خود قرار دهد. متجاوزین به این هم اکتفا نکردند، و در مسأله تعیین مرز ایران و عراق (که در حیطه متصرفات عثمانی‌ها بود) به نفع عثمانی دخالت کرده، مرز بین دو کشور را خطی فرضی در وسط شط العرب تعیین نمودند، مرزی که عثمانی‌ها به اشاره انگلیسی‌ها، مدام معترض و متعرض آن بودند (مسأله‌ای که شاید بتوان آن را ریشه اختلافات کنونی ایران و عراق دانست).

دنباله اقدامات حساب شده دولت بریتانیا، گذشته از وادار کردن بعضی شیوخ به تمرد، تقویت شیخ جابرخان و فرزندش شیخ خزعل بود که در ایالت ایرانی خوزستان سکنی داشتند و پیوسته، در لحظات حساس، به سرکشی و اقدامات نظامی علیه ایران تحریک می‌شدند. (و می‌دانیم که قدرت نمایی غاصبانۀ شیخ خزعل تا زمان پهلوی اول ادامه داشت، و در نتیجه اقدامات او بود که این خزعل و نیروهایش بالاخره سرکوب شدند. کنده شد). تمامی این «ابتکارات» سیاسی برای این بود که ایران را از به دست آوردن قدرت نظامی و سیاسی برای تسلط بر خلیج فارس بازدارند. (پیش از این که به سومین مرحله اقدامات ضد ایرانی امپراتور دریاها برسیم، لازم است به این حقیقت اشاره کنیم که: شیخ نشین‌هایی که پیش از ورود کشتی‌های بخاری و گسترش بازرگانی انگلیس و حکومت پلانزاعه آن دولت بر خلیج فارس، خود، با کشتی‌های بادی، مناسبات بازرگانی وسیعی با خود و با سواحل هند و آفریقا داشتند، عملاً، از هر گونه فعالیت اقتصادی محروم شده به صورت نقاط پراکنده و از هم گسیخته‌ای درآمده‌اند که از شدت فقر ناگزیر به عوامل بلااراده حکومت هند و صدقه‌گیری از آن «صاحب» تبدیل شدند).

۲- گفتیم که تمام این اقدامات به منظور این بود که دست ایران را از خلیج فارس و سلطه نظامی و اقتصادی بر آن کوتاه سازند. برای این منظور، مهمترین وظیفه آنها این بود که نگذارند ایران دارای نیروی دریایی فعال شوند. در این راه، کار را به جایی رساندند که علناً با هر اقدام دولت ایران برای تجدید قدرت، قدرت دریایی [منظور از تجدید قوای دریایی، این است که پیش از آن در زمان نادرشاه و شاهان صوفی، ایران دارای نیروی دریایی نسبتاً نیرومندی بود که به علت درگیری‌های بی‌مورد در سواحل جنوبی



تمامی خلیج فارس، شامل چند فصل عمده است: ۱- زیر نفوذ درآوردن نشین‌های خلیج فارس یا در واقع ایجاد قلمروهای محدودی برای مشایخی که پیش از آن خود را، دست کم اسماً، تابع دولت ایران می‌شمردند.

تلاش امپراتوری دریا برای پیشبرد هر چه بیشتر سلطه بریتانیا بر خلیج فارس از یک سو و بسط دادن نفوذ خویش تا عمق کشورهای عربی و حتی به دست آوردن امتیاز تفتیش کشتی‌های مصری (به زمان خدیو اسماعیل - طبق معاهده اوت ۱۸۷۷) همچنان ادامه داشت.

دولت مزبور، پا را از این فراتر گذاشت و پس از بازی‌های دیپلماتی، توأم با عملیات نظامی، کاری کرد، که دولت ایران، به ناگزیر و به خاطر حفظ مرزهای معمولی خویش، تن به تسلیم‌های عاجزانه بدهد.

(این نکته را باید پیش از این توضیح می‌دادم که حریف، در نخستین سال‌های دست اندازی به خلیج

حریف، در نخستین سال‌های دست اندازی به خلیج فارس، مرکز عملیات خویش را در جزیره قشم، که هرگز تردیدی در ایرانی بودن آن، حتی از طرف دشمن، ابراز نمی‌شد قرار داد. مرکز اداره این عملیات در محلی به نام باسیدو بود که بعدها به عنوان «باسیدو» معروف شد. و برای ما، بچه‌های بوشهر، معروف بودن نیش شمال شرقی لنگرگاه بندر به «باسیدو» حالا روشن شده است. در این گوشه، بنایی بود که معلوم شد محل دفتر سیاسی یا نمایندگی باسیدو یا «باسیدو» بوده است. از پهنه‌های دولت متجاوز یکی هم این بود که ایران باید به مالکیت جزایر نزدیک به سواحل خود اکتفا کند.

اما اقدامات بعدی حکومت هند نشان داد که تا چه اندازه این استبدال و مصلحت اندیشی، بی پایه است. توضیح این که: از یک طرف، بخشی از بلوچستان را از خاک ایران جدا کرد و خان آن‌جا را به عنوان یک حاکم مستقل شناخت! استقلالی که معنی عمیق ترین دست نشانده‌ی کامل حکومت انگلیسی هند بود.

از طرف دیگر، دولت ایران، به سبب مشاهده رواج فعالیت‌های بازرگانی و رفت و آمد کشتی‌های بخاری در خلیج فارس، کوشید در بنادر جنوبی خود دست به تأسیس گمرکات بزند. یکی از این مراکز، بندر گواتر در ساحل دریای مکران بود. حکومت هند به محض مشاهده این وضع، وارد عمل استعماری دیگری شد، و دولت ایران را ناگزیر ساخت در کمیسونی با شرکت ایران و انگلیس و خان بلوچستان (تحت الحمایه کلات) به این امر تن دهد که بندر گواتر حد فاصل بلوچستان ایران و «بلوچستان انگلیس!» باشد. نتیجه این کمسیون که «گلد اسمیت» کارشناس امور بلوچستان چرخانده آن بود، این شد که ایران نتواند نیت خود را عملی سازد و بندر گواتر را مرکز یکی از ادارات گمرک

مسلماناً بنا به فوت و فن حرفه جاسوسی، رد و اثری باقی نمی گذاشته، نمونه‌ای که به دست افتاده، شعری است که احمدخان در پاسخ تهدید و تطمیع جاسوس و اربابش، یا خود سروده یا به هر حال، می دانسته و به جواب نوشته است.

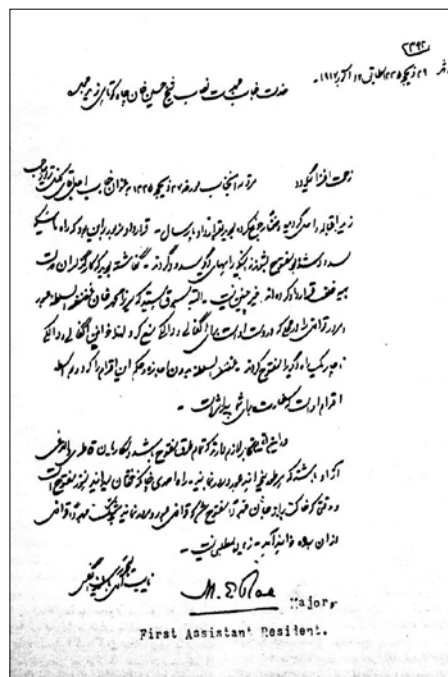
موضوع چنین بوده که میرزا احمدخان جاسوس، از طرف اربابش ابتدا به نصیحت برخاسته که: طرف تو ارتش شش، هفت هزار نفری انگلیس است با آن منور (رزم ناو) و توپ و تفنگ بسیار و صلاح تو، در این نیست که جان خود را مفت ببازی. به تعبیر دیگر، آن‌ها خواسته‌اند به احمد خان تنگستانی، حالی کنند که این کار تو خودکشی است. اما به راستی، مگر خود احمدخان نمی دانسته که رو در رویی او و دوست سیصد تفنگچی یک لا قیابش با دشمن مهیب، شهادتی از پیش معلوم است؟ بی تردید، او خود بر این واقعیت آگاه بوده است، ولی ما می دانیم که همیشه نقطه عطف‌های تاریخی، را چنین لحظاتی به وجود می آورند، لحظاتی که نه تفوق نظامی و نه حتی پیروزی‌های موسمی، قادر به ایجاد آن نیست. لحظاتی که کشته شدن، بیش از زنده ماندن، ضامن پیروزی است. به تعبیر دیگر، در چنین میدانی، هدف غایی، پیروزی نظامی نیست، و چه بسا که «پیروز ظاهر»، «مغلوب واقعی» قلمداد شود. همچنان که ما امروز، با وجود آگاهی بر پیروزی نظامی انگلیس در این جنگ، آن دولت را نه تنها فاتح نمی دانیم، بلکه به سبب همان نابرابری قشون، شهادت مردانه احمدخان و یارانش را، عاملی قطعی برای سلب هر گونه افتخاری از متجاوزین غاصب به حساب می آوریم و نه تنها ما، که بی تردید خود مردم ساده کشور متجاوز نیز در عمل نظامی تجاوزکارانه خود، کوچکترین نشانی از افتخار نمی بینند.

باری، جاسوس معروف، در پاسخ نصایح و سپس تهدیدها و ترس آفرینی‌های احمقانه خود در دل فولادین احمد خان تنگستانی، این شعر را دریافت می دارد (که اشارتاً، به بازی آس نظر دارد):

احمد، ای که شاه خوابانی!
بی بی بخت، باد دمسازت
چار اسم و ما نمی ترسم
از سه لکاته و دو سربازت!

(۳) مناسبات ایران و انگلیس در فاصله پایان مرحله اول و آغاز مرحله دوم جنگ دلیران تنگستانی و دشتستانی با متجاوزین

سومین داستان سریال دلیران تنگستانی که پایان نخستین مرحله از دو مرحله جنگ است، فرجامی به ظاهر فاجعه بار دارد. اما اگر به جنبه‌های زیبا و سمبلیک تصویرهای آخرین صحنه جنگ، با اندکی دقت، وقوف یابید، درخواهید یافت که پایانی بر آن متصور نیست. پاهای بیگانه، پاهای چکمه پوش، همچنان می آیند از روی سینه‌های ستبر دلیران، که به خاک و ماسه داغ ساحل، استحاله یافته‌اند، می گذرند و... همچنان می گذرند. اما تا کجا؟ آیا آن همه خون که ریخته شده، زمین را به باتلاقی تبدیل نکرده است تا در یک نقطه بلعنده شود؟ شاید در همان جا که افسر انگلیسی به نقش احمدخان تنگستانی، با ضربه چکمه اش، بی حرمتی می کند، و نقش خونین، چون چشمه ای که در آخرین لحظات خشک شدن، آخرین جریحه‌های زلالش را با فشاری چون روزهای جوشندگی به بیرون پرتاب می کند، و زمین تشنه را مرده سیرابی‌های آبسالی می دهد، آخرین جریحه‌های رمقش را که از عشق و کین نیرو می گیرد،



زمین از خون احمد لاله زاره
خبر با مادر زارش رسونین
که احمد یک تن و دشمن هزاره

از همین ترانه می توانید دریابید که احمدخان تنگستانی، نه صاحب قلعه ریشهر بوده، نه ساکن دائمی آن. چرا که، چنان که قبلاً خواندید، تنگستان به بخشی از روستاهای اطراف بوشهر می گویند که مرکز آن «اهرم Ahram» بیش از ده فرسنگ با بوشهر و قلعه ریشهر فاصله دارد. نزدیکترین روستاهای تنگستان به قلعه نیز، «تنگک» Tangeks، یعنی سه روستای یکنام هستند که در دامنه کهریزی Kohkozi در دو سه فرسنگی قلعه واقع شده‌اند، و یقین این است که احمدخان،

کارگزاران قشون عظیم انگلیس که انتظار
چنین واقعه‌ای را نداشتند، به دست و پا
افتادند و کوشیدند بلکه این روستایی
سمج را از تصمیم خود منصرف کنند.
بیشترین فعالیت‌ها را طبعاً قونسول
خانه، از طریق جاسوس معروف خود
«میرزا احمدخان» انجام داد.

ساکن این سه روستا هم نبوده است. بنابراین او، پدر، و یاوران پهلوانش، داوطلبان جان بر کف و مردان میهن پرستی بودند که با علم و اطلاع از نابرابری نیروی خود و حریف، یعنی با آگاهی از شهادت خویش، کمر همت بسته، نخستین ساخلو ساحلی را در قلعه تشکیل دادند.

کارگزاران قشون عظیم انگلیس که انتظار چنین واقعه‌ای را نداشتند، به دست و پا افتادند و کوشیدند بلکه این روستایی سمج را از تصمیم خود منصرف کنند. بیشترین فعالیت‌ها را طبعاً قونسول خانه، از طریق جاسوس معروف خود «میرزا احمدخان» انجام داد. از تلاش‌های مداومی که این جاسوس انجام داده و

از نوشتن این مقاله (از سلسله مقالاتی که در آن‌ها به مسائل بعدی درگیری ایران با انگلیس، از جنگ اول به بعد، خواهیم پرداخت) برسیم، باید به تکرار نکاتی بپردازیم که در اوایل و اواسط مقاله به اشاره آمده‌اند و طبعاً ضرورتی برای این تکرار نیست. تنها یک اشاره تاریخی دیگر، که به اعلان رسمی جنگ به ایران از طرف انگلیس مربوط می شود، لازم می نماید و آن این که: طبق یکی از آن تعهدات عملی نشده انگلیس به ایران، قرار بوده که دولت مزبور، ایران را در جنگ «کریمه» شرکت دهد (نیت ایران از این توقع آشکار است، چون متوجه غرضی، جز بازگرفتن امتیازاتی که به ناگزیر به روسیه و عثمانی داده بود، نبوده است) اما طبق معمول، این بار نیز دولت انگلیس، خواست ایران را به هیچ انگاشت، و ناصرالدین شاه، که از این بی اعتنایی به خشم آمده بود، با آن که عملاً به ضعف قدرت نظامی خویش پس از محاصره هرات در سال ۱۸۵۳ و تهدید انگلیس در جنوب، و وا پس خواندن نیروی ایران در سال ۱۸۵۳، اعتراف کرده بود، در سال ۱۸۵۶ یا به قولی ۱۸۵۷، با کمک حاکم هرات، دوباره به «تجربه مجرب» [اشاره به این مصراع از ملمع معروف حافظ است: «من جرب المجرب حلت به ندامه» کسی که تجربه کرده را باز تجربه کند، ندامت بر او رواست.] دست زد و سبب شد که این بار استعمار، بهانه جویی را به عمل تبدیل کند و...

مرزبانان واقعی

در ابتدا گفتیم که در این زمان، دریابگی ایران به نام میرزا احمدخان، حاکم بوشهر بود. از تصادف، جاسوس ایرانی انگلیس‌ها نیز همین نام را داشت. از آن طرف ایران که قدرت نظامی دریایی نداشت و از داشتن یک «ساخلو» ساحلی نیز محروم بود، برای مدافعه در برابر حمله رسمی هشت رزم ناو انگلیسی، طبعاً می بایست دست روی دست بگذارد. ولی، احمدخان تنگستانی، پسر باقرخان سردارانی در کسوت سیویل و بدون حقوق و جیره و مواجب، داشت و این هم نام گمنام «دو نام آور فوق الذکر!» با تعداد معدودی از تفنگچی‌های خود در قلعه ریشهر مستقر شدند، و رو در روی لوله‌های توپ هشت رزم ناو دشمن، سینه سپر کردند.

بی تردید، ضمن خواندن این مقاله، شما خوانندگان عزیز، اگر نتیجه نهایی این جنگ نابرابر را در بخش‌های نخستین سریال ندیده باشید، جریان اصلی جنگ را دیده‌اید.

من، در این لحظه که این سطور را مینویسم، واقعاً نمی دانم کارگردان و فیلمبردار، جریان این جنگ شگفت را چگونه تصویر کرده، یا با چه مقدماتی، آن را تجسم بخشیده‌اند، ولی، از یک طرف، اطلاعاتی تاریخی، از موارد مقدماتی آن و مردم دلیر تنگستان، خصوصاً احمدخان، دارم، از طرف دیگر، یادگار این جنگ، یعنی تپه بزرگی در میان دایره خندقی پر شده که کمر «تپه» را دور زده و در جلو، به ناف لنگرگاهی بر کناره خلیج گره می خورده از کودکی تاکنون، دست کم هفته‌ای یک بار دیده، و ساعت‌ها به تپه عظیم، که هنوز هم ما «قلعه ریشهر» می نامیمش، نگریسته‌ام، و می توانم صحنه‌های جنگ را مجسم کنم. اما پیش از هر چیز، بهتر است این احمدخان دلاور- و «احمدخان‌های سابق الذکر» را که هر یک، یک میرزا هم جلو اسم خود داشته‌اند، بشناسیم. شاید این دو بیتی را بارها شنیده یا، به غلط به نام فایز، خوانده باشید.

خبر اومد که تنگستون بهاره

استعماری خود عمال امپراتوری دریا دانست. به گمان من، حتی پناه دادن واسموس (قونسول آلمان در شیراز که در همان اوایل جنگ اول تشکیل پلیس جنوب، مورد تهدید انگلیسی‌ها قرار گرفت و دستگیر شد و اموالش ضبط گردید، و خود چندین بار از دست آن‌ها فرار کرد و سرانجام، از ترس جان به دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها ملتیجی شد) موضوعی فرعی بود که از ریشه عمیق نفرت از رفتار استعماری متجاوزین مایه می‌گرفت. چرا که مردم جنوب ایران به این اصل خو گرفته بودند که: بزرگترین دشمن تهدیدگر آن‌ها همیشه انگلیس بوده، و نه هیچ کشور دیگر، و طبعاً دشمن را دوست می‌پنداشتند. در کنف حمایت گرفتن واسموس سرگردان، صورت ساده‌ای از چنین قضیه ای بود، اما متجاوزین تا به آخر کوشیدند که با نام واسموس، نهضت دلاوران جنوبی را آلوده سازند. ولی کسی نبود از آن‌ها پرسد: اگر دلاوران تنگستانی و دشتستانی به تحریک واسموس رو در روی ارتش عظیم امپراتوری دریاها ایستادند، ۶۰ سال پیش از آن، باقرخان و احمدخان تنگستانی را کی به مدافعه از مرزهای میهن و شهید شدن تمامی کسان آن دلاوران میهن پرست، تحریک نمود؟ (از این مبحث نیز چون در مقالات بعدی به تفصیل سخن خواهیم آورد، اکنون می‌گذریم و به اصل مطلب می‌پردازیم).

تنهایی دلاوران تنگستانی و نومی‌شان از یاری سایر همسایگان

احمدخان جوان، با مشورت پدر، بیش از هر کس، به حاکم بوشهر یعنی میرزا احمدخان دریاییگی، چشم امید بسته بود. ولی این مرد که خود، به صورتی، محصور در میان «چشم‌ها و گوش‌های» کنجکاو جاسوسان بالیوزخانه بود، در آغاز حتی با تحویل مثنی اسلحه که در قورخانه حکومتی می‌پوسیدند، آشکارا خودداری کرد. دلیل این کار او نه خیانت، بلکه وحشتی بود که جاسوسان ایرانی قونسول، خصوصاً منشی مخصوص و جاسوس اعظم، یعنی میرزا احمدخان معروف، از غضب دولت بریتانیا و ارتش عظم دریاییش، در دل پیرمرد برانگیخته بودند او می‌ترسید «تنبیه شود!» ولی چون، باقرخان و احمدخان، از مسیر عاقلانه ای وارد میدان شده بودند، یعنی از یک سو پیش از هر کس، مجتهد محل را به دادن فتوای جهاد ترغیب کرده بودند. و از سوی دیگر، فراشان غیر جاسوس حکومتی نیز بر

چون، باقرخان و احمدخان، از مسیر عاقلانه‌ای وارد میدان شده بودند، یعنی از یک سو پیش از هر کس، مجتهد محل را به دادن فتوای جهاد ترغیب کرده بودند. و از سوی دیگر، فراشان غیر جاسوس حکومتی نیز بر فشار خود بر حاکم برای بلاجواب نگذاشتن استمداد دلاوران اندک شمار تنگستان افزوده بودند، بالاخره حاکم پیر حاضر شد و در قورخانه حکومتی را به روی مردان احمدخان گشود.

راحتی ۱۸۰ کیلومتر راه آبی کارون را ویژه کشتیرانی تجارتی خویش قرار داد.

نیز گفتیم که تلاش‌های میرزا تقی خان امیرکبیر نیز برای تشکیل نیروی دریایی از طرف حریف بی‌ثمر گذاشته شده بود. دولت آمریکا هم با وجود بستن قرارداد در مرحله عمل، به امضای آن رضا نداد، به این سبب بود که بیش از پانزده یا بیست سال پس از تسخیر بوشهر، دولت ایران با یک شرکت آلمانی وارد مذاکره شد و تقاضای خرید کشتی داد، آلمانی‌ها در موقعیت بسته‌ای که خود داشتند، بی‌درنگ تقاضای ایران را اجابت کردند و به تاریخ ۱۸۸۲ دو ناو جنگی به دولت ایران تحویل دادند، که این هر دو کشتی را دولت ایران به پایگاه دریایی بوشهر روانه نمود و آن‌ها را هسته تشکیل نیروی دریایی قرار داد.

و این خود، شد آغازی دیگر بر سلطه دریایی ایران بر خلیج فارس، که عملاً موجبات تیرگی روابط امپراتوری دریاها را با ایران در پی داشت. زیرا به نظر وزیر امور خارجه بریتانیا، دولت وی به مناسبات خود با ایران، در حدود این شرایط عمل خواهد کرد که موقعیت هندوستان از خلیج فارس مورد تهدید قرار نگیرد. اما به راستی تأسیس و تقویت نیروی دریایی ایران، چگونه تهدیدی ممکن بود متوجه هندوستان «نایب السلطنه نشین» بکند؟

و اما نتیجه غیرمستقیم این تعارض سیاسی، از یک طرف آلمانی زمان بیسمارک را (پس از جنگ ۱۸۷۰ و پیروزی بر فرانسه) بر آن داشت که ضمن اجرای نیت گسترش بازرگانی خویش در دریاهای آسیا، به خلیج فارس نیز روی آورد و طبعاً پیش از هر جای دیگر

کشتی‌های آن دولت به بنادر ایران آمد و رفت کنند. شرکت «جمه، ورت، اند کمپانی دوبرم» نخستین شرکت آلمانی بود که در بوشهر مشغول به کار شد.

باری، نیت من از طرح این مسأله، شوق دوم آن است، از این رو به اطلاع کلام نمی‌پردازم و تنها این حقیقت را یادآور می‌شوم که: در تمام طول جنگ اول، با وجود گسترش نفوذ انگلیس‌ها در بوشهر و سایر بنادر، اگر مردم ایران، خصوصاً جنوبی‌ها عنایت و اشتیاق بیشتری به آلمان‌ها نشان می‌دادند، گناه اصلی را باید متوجه روش

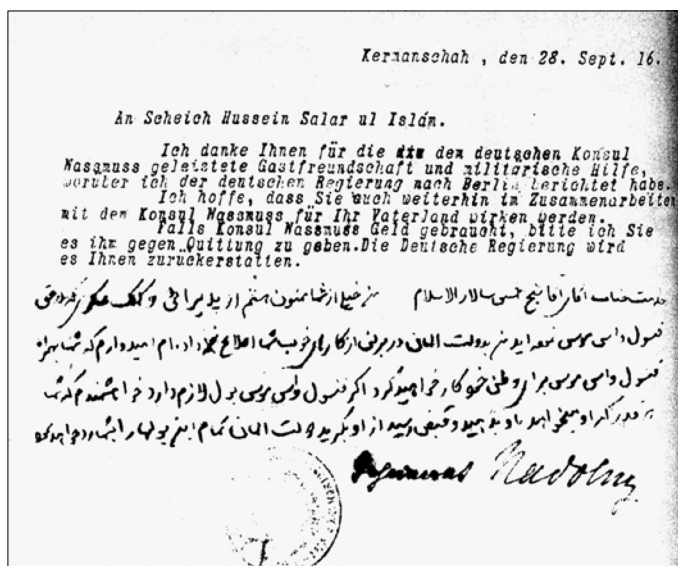
به انگشتی که پشت ماشه سرد، هنوز گرم مانده است، می‌رساند و... غرور کور و خیره افسر را، در ناباوری ابلهانه اش، چون بادکنکی از باد فیس و افاده تهی می‌سازد؟

این تصویری است که شاید شما در فیلم نبینید، و این از نقص یا ناتمامی فیلم نیست، بلکه از همان مفهوم کنایی کذایی سرچشمه می‌گیرد: هیچ گلوله ای، نقطه پایان ماجرای نیست و نباید باشد. چرا که این پاها باید بروند، تا متوقف شوند، و برای این که متوقف شوند، باید بروند... زیرا جنگی که در ۱۸۵۶ میلادی (۱۲۷۳ هجری قمری) در ریشهر (یا کلا، در حوالی بوشهر) آغاز شده بود، باید در فاصله زمانی بسی دورتری، حدود ۶۰ سال، و در مسافتی بیش از ده پانزده فرسنگ از ساحل، در دشت‌های سوخته و عطشناکی پایان پذیرد که اگر غروب‌های زیبایش، جنبشگاه رنگ‌ها و سایه بازی‌های خورشید و صحرست، نیمروزهایش، چون کام گرز مارهایش کین اندوز و انتقام‌جوست. دشت‌ها و ماسه زارهایی که توصیفش از جانب سربازان سالم برگشته به جزیره کبیر یا نایب السلطنه نشین هند، سربازان بسیج شده به نبرد نوبت دوم را وامی‌داد تا از وحشت کشته شدن در شنزارها و مدفون شدن زیر تپه‌های سرخ و سیار ماسه‌های برشته خود را در دریا غرق کنند. [مضمون مأخوذ از شرح چند و چون یک سروان یا سرهنگ با ژنرالش، در مورد کمتر یا بیشتر پیاده کردن سرباز برای جنگ با دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها.]

وضع داخلی ایران در سال ۱۸۵۶ و روش حکومت بوشهر

در مبحث پیشین خواندید که حاکم بوشهر در این زمان میرزا احمدخان دریاییگی بود. از این بگذریم که ارتباط بین شهرهای دور دستی چون بوشهر با مرکز، عملاً گسیخته بود و هنگامی که دولت مرکزی به اصطلاح حمله به هرات را تدارک دیده بود، حاکم بوشهر، خبری از آن نداشت یا اگر داشت، تکلیف خود را در برابر هجوم کشتی‌های جنگی به ساحل ایران، نمیدانست، وانگهی، اگر هم می‌دانست، چه کار می‌توانست کرد؟ وقتی حتی یک پادگان نظامی نداشت و جز فراش‌های حکومتی، کسی را طرف مشورت خود نمی‌دید، با فعالیت وسیعی که جاسوسان و منشیان بالیوزخانه داشتند، به راستی ناتوانی او شایسته دلسوزی بود.

نیز خواندید که عمال دولت فحیمه، عمال ایرانی را از داشتن حق هر گونه نیروی دریایی محروم کرده بود، به طوری که هر وقت هوس می‌کرد، جزیره‌ای از جزایر ایران یا پاره‌ای از خاک ایران را جدا می‌کرد و برای آن خانی یا حاکمی می‌تراشید. از این کارها، ایرانی‌ها را جز کین تیزی به متجاوزین چه عفویتی می‌توانست در سینه جای گیرد؟ برای آنان که بعضی عملیات دریایی امروز ایران در خلیج فارس، لازم می‌نمود که شمه‌ای از روابط ایران را با عمان و مسقط و سابقه طولانی حضور نیروی دریایی ایران را از جلفار، مسقط و سایر پایگاه‌های جنوبی خلیج از زمان نادرشاه بازگویم و توضیح دهیم که چگونه به علت ضعف قوای بحری ایران پس از نادرشاه، دشمن توانست ابتدا به بهانه‌های به ظاهر بی ارتباط با ایران، ولی عملاً متوجه خاک اصلی ایران، در عمان و مسقط نیرو پیاده کند، سپس، چون میدان را خالی دید و ضرورت بازاریابی را دریافت، از عمان به قشم و کیش و سایر جزایر ایران دست اندازی نماید و فرجام آن کاری را کند که نمی‌بایست می‌کرد، یعنی بر تمامی قلمرو دریایی ایران دست گذاشت و به



از نبرد احمدخان تنگستانی و مردانش با دشمن است) ندارد. اما از جهات اصولی سیاسی خواهیم دید، که با وجود بهانه‌های تازه تر استعمار برای تعرض نظامی به جنوب ایران، ریشه‌ها یکی است و فقط چنانچه گذشت و خواهیم دید، بهانه‌ها فرق دارد.

پایانی برای آغاز دیگر

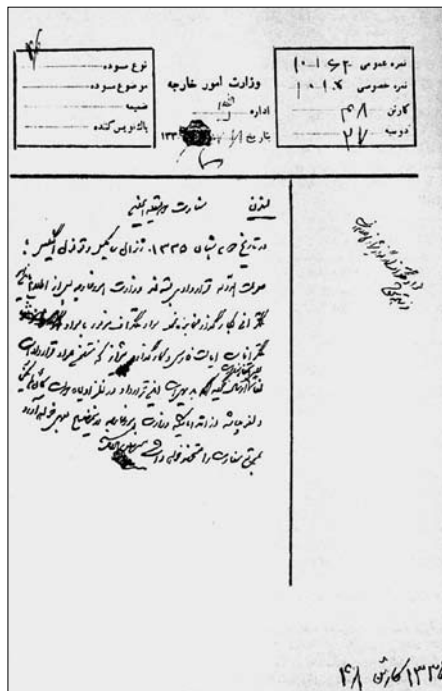
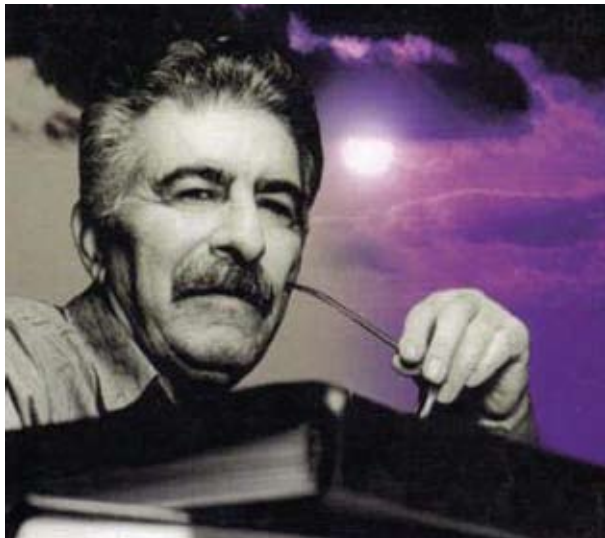
هنگامی که این مقاله را می‌خوانید، بی‌تردید بر فرجام خونین و افتخارآمیز «ارتش کوچک مرزبانان تنگستانی» آگاهی یافته‌اید.

اما آیا دشمن به آسانی این «پیروزی» را به دست آورد؟ آیا، همان طور که در بیشتر تاریخ‌ها و خطرات مردان سیاسی دشمن و دوست می‌خوانیم: «نیروی دریایی بریتانیا، همزمان با محاصره هرات توسط ارتش ایران در سال ۱۸۵۶، به بوشهر حمله کرد، آن‌جا را تصرف نمود و پس از گرفتن امتیاز دلخواه (واپس نشینی ارتش ایران از اطراف هرات) از بندر بوشهر، فقط بوشهر!، عقب کشید» [برای نمونه از تاریخ سیاسی خلیج فارس یاد می‌کنم که با وجود شرح و بسط اردوکنشی‌های دشمن و توجیه کامل بهانه‌جویی‌های استعمار، به هیچ روی از مقاومت و نبرد دلیرانه ایرانیان، سخن نمی‌گوید].

در حالی که واقعیت چنین نبود و مردان جان بر کف احمدخان تنگستانی، پیش از این که همه شهید شوند، تلفات سنگینی بر ارتش عظیم دریایی انگلیس وارد کردند، و در برابر هر مرزبان شهید، بیش از پنجاه قربانی از دشمن گرفتند.

نماینده امپراتریس از سخاوت دم می‌زند!

«پس از تجاوز آشکار نیروی دریایی بریتانیا به کناره‌های خلیج فارس از بلوچستان و بوشهر، تا خرمشهر و کارون) و محکم کردن جا پای خویش برای ماندگاری و گسترش دامنه بازرگانی و وارد کردن کالاهای ساخت انگلیس به بازار آماده ایران، نیز، از آن سو، جدا کردن پاره دیگری (هرات) از خاک ایران برای همیشه، ظاهراً، رزم ناوهای خود را از آب‌های سواحل جنوب کشور ما، فراخواندند. اما به کجا؟ همه می‌دانیم آن رزم ناوها هرگز فاصله خود را با بندر جنوبی ایران، چندان دور نمی‌کردند که برای بازگشتن، دچار زحمت شوند و نتوانند، در مواقع ضروری، سریعاً حضور خود را، در هر نقطه‌ای که بخواهند، اعلام دارند. اما جالب‌تر از هر چیز، گفته‌های لرد کرزن است در این مورد، که به نحو خنده آوری، حق به جانب می‌نماید. وی



بوشهر بوده‌اند. توضیح این که اولاً دریایی، لقبی است و نباید آن را نام یا نام خانوادگی کسی انگاشت. ثانیاً، درست که هر دو دریایی میرزا احمدخان نام داشته‌اند، اما میرزا احمدخان دریایی، که ضمن برخورد نیروی دریایی امپراتوری دریاها، با سبب مرد تنگستانی به سرداری احمدخان در سال ۱۸۵۶، حاکم بوشهر بود، ذاتاً مرد خائنی نبود. او، در واقع فقط از جبروت ارتش انگلیس، از طریق تهدیدهای قونسول و جاسوس‌هایش وحشت زده و در نتیجه مرد شده بود. و در اوایل شروع جنگ حاضر نمی‌شد، در قورخانه حکومتی را بروی مردم داوطلب باز کند. ولی دیدیم که با فشار مردم و علمای دینی، تسلیم خواست دلیران تنگستان شد، و سلاح‌های موجود در آن‌جا را، گرچه گره گشای هیچ مشکلی نبودند، به خاطر اندک بودن و نیز فرسودگی و کهنگی، در برابر نیروی شش، هفت هزار نفری دشمن و تجهیزات مدرن او (برای آن روزگار) نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، اما نفس عمل حاکم و رضایت به دادن سلاح به مردان رزمجو، و تسلیم شدن به فشارها و تهدیدهای دشمن و جاسوسانش، مهم بود. کاری که (در بخش‌های بعدی در خواهیم یافت) میرزا احمدخان دریایی، حاکم بعدی بوشهر، همزمان با آغاز جنگ جهانی اول و نبرد گستره دلیران تنگستانی و دشتستان، با همان دشمن مهاجم، نه تنها نکرد، بلکه روشی کاملاً مغایر با سلف خود در پیش گرفت و رسماً و در کمال صراحت، کمر به خدمت بیگانه بست و با مرزبانان غیور، راه عناد و دغلی پیش گرفت.

نکته دیگر، گرچه در بخش‌های گذشته آن را چند بار تکرار کرده‌ام، این است که ماجرای تاریخی سه داستان اول، از یک جهت هیچ ارتباطی با ماجراهای مرحله دوم جنگ (جنگ واقعی و طولانی دلیران تنگستانی که همزمان با جنگ اول جهانی، یعنی ۵۸ سال بعد

فشار خود بر حاکم برای بلاجواب نگذاشتن استمداد دلاوران اندک شمار تنگستان افزوده بودند، بالاخره حاکم پیر حاضر شد و در قورخانه حکومتی را به روی مردان احمدخان گشود. گرچه این سلاح‌ها، در برابر تجهیزات دشمن، صفر می‌نمودند، اما چون به دست مردان واقعی و پیکارگران با ایمان افتادند، تا آن‌جا که گلوله موجود بود به کار آمدند و افراد بسیاری از ارتش متجاوز را در فاصله کشتی‌های جنگی و ساحل، در قایق، ضمن پیاده شدن، نابود کردند.

خان دشتی

ضمن مباحث گذشته، به گمانم نامی از محمدخان دشتی، صاحب قلعه معروف خورموج برده باشم. او یکی از امیدهای قطعی احمدخان و پدرش باقرخان برای کمک بود، زیرا از طرفی محمدخان دشتی، عاشق و خواستگار خیری، خواهر احمدخان بود و چه شعرها که برای او نساخت! از طرف دیگر، خواهر محمدخان نیز می‌بایست به همسری احمدخان جوان درآید، اما خان دشتی، که بیشتر دلبسته بزم بود تا رزم، پای عمل که پیش آمد، جا زد و با بهانه‌های مختلف از شرکت در جنگ و همکاری با دلاوران تنگستانی خودداری نمود. به همین سبب «خیری» نیز این پرستار درس نخوانده زیبا، که جراحات دلاوران و یاران برادرش را مرهم گذاری می‌کرد، با آن‌که واقعا شیفته محمدخان دشتی بود، با مشاهده واکنش عاشق و خواستگار خود، از برادر گسستن را روا ندانست و در قلعه ریشهر یعنی در جبهه جنگ ماند و تا آخرین لحظه، با دستان ظریف خود، و مهربانی فرشته آسای خویش، یاور جنگجویان ماند و به تعبیری در جنگ شرکت جست. اما این بی‌یار و یآوری، دل فولادین احمدخان را نلرزاند. چرا که با همان عده قلیل و اسلحه اندک، مردانه رو در روی هجوم ناجوانمردانه برپای ماند و زمانی دست از رزم کشید که دشمنان، از روی نعش او و تمامی یاران رشیدش گذشتند. گذشتند اما به کجا رسیدند؟

۶۰ سال بعد، دلاوران دیگری چون رئیس علی دلواری

مردان جان بر کف احمدخان تنگستانی، پیش از این که همه شهید شوند، تلفات سنگینی بر ارتش عظیم دریایی انگلیس وارد کردند، و در برابر هر مرزبان شهید، بیش از پنجاه قربانی از دشمن گرفتند.

و شیخ حسین چاه کوتاهی و زائر خضرخان تنگستانی، و از سوی دیگر محمدخان غضنفر السلطنه، خان برازجان و خویش امیرزادگان شبانگاره، به این پرسش، پاسخ واقعی دادند.

(۴) یادآوری

چون بعضی هم نامی‌ها و رویدادهای مشابه نخستین مرحله جنگ دلیران تنگستانی با مرحله دوم، ممکن است خوانندگان گرامی را دچار سوء تفاهم‌هایی بکنند، پیش از آغاز این بخش از مقاله لازم دیدم بعضی نکته‌های مهم را روشن کنم: مهمترین نکته در این مورد، هم نامی دو دریایی است که در آغاز دو مرحله حاکم

باسمه‌ای عهد قاجار میدان می‌دادند. این نکته قابل ذکر است که مدتی بعد از هجوم نیروی دریایی بریتانیا به سواحل خلیج فارس، یعنی در فاصله سال‌های ۱۸۵۶ و ۱۹۱۴، بنیاد سلطهٔ امپراتوری دریاها بر آب‌های آسیا، و حتی بر سرزمین هند، سستی گرفت، زیرا که از یک سو امکانات جغرافیایی روسیه و هم مرزبوندش با کشورهای آسیایی (خاصه بازارهای اقتصادی انگلیس)، نیز نفوذش تا اعماق عرصهٔ عمل استعماری و سرزمین‌های زیر سلطهٔ بریتانیا میدان عمل امپراتوری پیر را تنگ می‌کرد. و از سوی دیگر به میدان آمدن قدرت جدید جهانی (آمریکا) و آغاز دست اندازی‌هایش بر مستملکات و «مستغلات» عموزاده‌ها بود، به ویژه با روالی، که خلاف روال مستقیم و صریح استعماری سلف او می‌نمود و مدعاهای هدیهٔ دمکراسی را در پی داشت، دزدگی و بیزاری مردم سرزمین‌های زخم خورده را، دامن می‌زد و سبب می‌شد که با آغوش بازتر به استقبال مهمانان جدید بروند.

اما در ایران، نفوذ بیگانگان از جنوب و شمال، چنان گسترش یافته بود که می‌رفت تا حدود قلمرو دو متجاوز را در میانهٔ خاک ایران، به یک خط مرزی منکسر و مشخص تعیین کند. روسی‌ها از آذربایجان گرفته تا خراسان را به زیر نفوذ داشتند. انگلیس، که بلوچستان را به دو پاره تقسیم کرده بودند، و از طرفی فارس و خوزستان را غیرمستقیم تحت سیطرهٔ خویش قرار داده بود، به کلی نیمهٔ جنوبی خاک میهن ما را تاختگاه عوامل خود ساخته، ابتکار عمل را به دست گرفته بودند. در چنین موقعیتی، زمان نیز سریعاً به سوی نقطهٔ «هولجوش» جنگ اول در حرکت بود و لحظه‌های فاجعه بار دیگری نوید می‌داد. دیپلمات نام بردهٔ انگلیسی گزارش، جالب تری برای لرد لندزاون Lord Landsown فرستاده، و در آن از سید ناشناسی نقل قول کرده که: «روحانیان از مجتهدان کربلا و نجف فتوا خواهند گرفت، و اگر این مسأله تحقق نیابد حکومت باید خود را آمادهٔ جنبش شبیه «تحریم تنباکو» بنماید.» باز از قول همان هاردینگ در کتاب Persai in Britain and Rusia ص ۳۸۹ می‌خوانیم که «در فوریه ۱۹۰۱ شاه (قاجار) نامهٔ تهدیدآمیزی دریافت داشت که نشان می‌داد یک سوی قضیه، روحانیان هستند. مفاد نامه چنین بود:

«اعلیٰ حضرت! تمام ایرانیان و سراسر دنیای اسلام، به آن اعلیٰ حضرت از ته دل، به خاطر شیوهٔ شکوهمند حکومت کردن تان، تبریک می‌گویند از روزی که شما وارث شاهان باستانی، شاهان رعایای ایران، شدید تاکنون سال‌ها گذشته است. شما صد و پنجاه کرور [هفتاد و پنج میلیون تومان] پول نقد را به مصرف رسانیده‌اید. و از آن مهمتر، شما قرض‌هایی گرفته‌اید، که سر به هفتاد کرور می‌زنند، و حالا نیز با قرض بیست و دو کرور از روسیه، دارید به آنجا می‌رسید که مملکت ایران را به مسیحیان، به خاطر خود، بفروشید.

صد هزار مرتبه تبریک برای شما پادشاه عادل! شما الحق شایستهٔ عنوان درخشان «شهریار ایران زمین» هستید!.. و ویرانه‌های شاهنشاهی ایران را به زیر قدم‌های امپراتور روسیه نثار کردید و روز اسلام و ایران را به شب بدل نمودید...

سوگند به خداوندگار توانا و مقدسان دین اسلام، تمام ما بنده با وفای اعلیٰ حضرت سوگند خورده‌ایم، تا آنجا که در قدرت‌مان باشد، نگذاریم این بی‌حرمتی بر اورنگ شاهی وارد شود. ما شما را هشدار می‌دهیم و پیش از دست دادن آن (تاج و تخت) در این چند



برادرهای بزرگتر او، یا نه عموهای او، چند سالی پیش از آن، با چنان اردوکنشی پر دبدبه‌ای، که وصف آن را خواننده‌اید یا شاید هم از تلویزیون دیده باشید، به عزم جنگیدن ایران بسیج شده، به کشتار تمامی آن‌ها دست یازیده بودند. جالب این است که هدف آن تجاوز، درست، خلاف مدعای دروغین هاردینگ، یعنی نه حمایت و دفاع از استقلال، بلکه غصب کردن پاره‌ای از خاک ایران و سلب استقلال و مالکیت کشور ما بر آب‌ها و جزایر خود بود. و این تنها انگلیسی‌ها نبودند که پناه گرفتن ایران در سایهٔ حمایت خود را ضامن موجودیت او می‌دانستند.

روسی‌ها با وقاحت بیشتری، «منتظر» بودند که ایران، از فرط پریشانی روزگاری، و ناتوانی حکومت قاجار،

روسی‌ها با وقاحت بیشتری، «منتظر» بودند که ایران، از فرط پریشانی روزگاری، و ناتوانی حکومت قاجار، تاریخ طولانی و پرحماسهٔ خود را فراموش کند و به عنوان «ایالتی کوچک» پیوستگی خود را به خاک پهناور روسیه، اعلام دارد!

تاریخ طولانی و پرحماسهٔ خود را فراموش کند و به عنوان «ایالتی کوچک» پیوستگی خود را به خاک پهناور روسیه، اعلام دارد!

از همان کتاب، ص ۳۸۷ می‌خوانیم: «بسیاری از روسی‌ها یقین داشتند که ایران بیش از آن نخواهد توانست به صورت یک ملت مستقل دوام بیاورد. آن‌ها معتقد بودند که کشور خسته و فرسوده شده، این که مردم ایران، برای دگرگون کردن وضع خویش، چشم به روسیه دوخته‌اند» هم آن مدعاهای دلسوزانه غاصبان جنوب سرزمین ما و هم این چشم‌انظاری‌های مشتاقانهٔ همسایهٔ شمالی را حکومت‌های

گفته است: تخلیه کریمانه بندر بوشهر و وا پس کشیدن قوای دریایی ما از بندار و سواحل جنوب، ایرانی‌ها را دچار شگفتی کرد. چون آن‌ها باور نمی‌کردند که دولت بریتانیا، به این سادگی، مناطق اشغال شده را رها کند. این رفتار، «حسن نیت» ما را در مقایسه با روس‌ها، به آن‌ها ثابت کرد...

اما، لرد مزبور، جملهٔ دیگری نیز دارد که پیش از آن بر زبان رانده بوده است، جمله‌ای که هم مفهومی گسترده‌تر دارد، و هم صداقت بیشتری (از نوع صداقت انگلوساکسونی) در آن مستتر است، یا بهتر بگویم: موج می‌زند:

«ترکستان، افغانستان، ماوراء خزر و ایران، برای خیلی‌ها این کلمات، فقط مفاهیمی دور و ناهماهنگ یا خاطره‌ای از شگفتی‌های مغایر را القا می‌کند، اما برای من، اعتراف می‌کنم، که آن‌ها مهره‌هایی هستند بر یک صفحهٔ شطرنج، که بر سر آن‌ها، برای حصول سودمندی‌های جهانی، بازی می‌شود. [از کتاب مستند و ارزندهٔ تاریخی: Persia in Britain and Russia تألیف فیروز کاظم زاده imperialism in Astud (ناشر، انتشارات دانشگاه ییل Yale) برداشت شده.]

به راستی که بدان روزگار، ایران صفحهٔ شطرنجی شده بود در میان دو حریف هم زور، که هر پارهٔ خاک آن به صورت مهره‌ای در دست یکی از دو بازیگر ماهر به بازی گرفته می‌شد. یا به تعبیر بهتر، ایالات میهن ما چون خانه‌های صفحهٔ شطرنج، عرصهٔ تاخت و تاز مهره‌های سیاست و اعمال استعماری دو قدرت بی رقیب و جهانخواه شده بود. حقیقت تلخ‌تر این بود که دو حریف، در گرودار این بازی طولانی، هرگز از خود چیزی مایه نمی‌گذاشتند، بلکه این پیکرهٔ سرزمین ما بود که در کش واکش دو متجاوز، زخم و زیل و تکه پاره می‌شد.

شگفتی آورترین صحنه‌های این بازی لحظاتی بود که هر یک از دو یغماگر شدیداً نگران استقلال و تمامیت ارضی میهن ما بودند! و چه دلسوزی‌های دیپلماتیک پدربزرگانه‌ای که عرضه نمی‌داشتند! در تابستان ۱۹۰۱-آ. هاردینگ Harding-A دیپلماتیک انگلیسی چنین گزارشی به لرد لندزاون Lord Landsown می‌دهد: «از دو سوی مخالف، حملاتی مشابه به دولت (ایران) می‌شود که: یا از فروش مملکت به روسیه، استقبال کند یا در گذرد. هم شاه و هم صدر اعظم، به مرگ تهدید می‌شوند که هر چه زودتر تکلیف خود را روشن کنند.»

اندکی پایین‌تر، (از همان کتاب: Britain and Rusia Persai in ص ۳۷۸) از قول همان دیپلمات یعنی Harding-A می‌خوانیم:

«عقاب [عقاب دوسر، نشان روسیهٔ تزاری] دو سر روسیهٔ تزاری، بیضه هایش را در کاخ گلستان [منظور عهدنامه گلستان است که در گلستان بین دولت‌های روسیهٔ تزاری، به زمان قاجار، بسته شد و به موجب آن، ایران امتیازات بدفرجامی به روس‌ها داد. گذاشته است. از این بیضه‌ها، جوجه عقاب‌های نیرومندی درآمد که توسط اتابک (امین السلطان) صدر اعظم پرورده شدند. در طول یک سال، همین که این جوجه عقاب‌ها پر درآوردند، تمامی خاک ایران را، از شرق تا غرب، خواهند بلعید. اتابک دست انگلستان را از حمایت ایران قطع کرده است. ملت انگلیس، هزار فرسخ دور از ایران است و رشته سیاست بریتانیا درگسسته و پاره شده است.»

این دل‌نگرانی «صادقانه» را کسی بروز می‌دهد که

مدتی به درازا خواهد کشید، نیاز به اسلحه داریم و با صد هزار تومان...»

شیخ حسین خان قبح قضیه را توضیح می‌دهد و استدلال میکند که: «واسموس به هر حال دشمن دشمن ما و در نتیجه دوست ماست. وانگهی این کردار بسیار ناپسندی است، خصوصاً از جانب ما جنوبیها که به میهمان نوازی و پناه دادن به درماندگان، شهرت یافته‌ایم.»

شیخ حسین خان پس از این چند و چون، واسموس را، که به صورت میهمانی تحت نظر، در قلعهٔ اهرم Ahram مانده بود، به چاه کوتاه و چغادک Cheghadak (چهار فرسنگی بوشهر) می‌آورد و او را در کنف حمایت می‌گیرد. واسموس هم، چنان که اشاره کردم، چون از همه سو درهای جهان را به روی خویش بسته میبندد و از طرفی، نه تنها تغذیه‌اش ته کشیده، بلکه مبلغ هنگفتی به شیخ حسین خان و فرزندانش بدهکار می‌شود، استین بالا می‌زند و به کشت و زرع و باغداری به شیوهٔ دشتستانی، می‌رازد. کسانی که برای رفتن به بوشهر (از شیراز، کازرون یا برازجان) از بیخ گوش چغادک، عبور می‌کنند، می‌توانند از پشت شیشهٔ ماشین آثار ویرانه خانه‌ای را، با تعداد زیادی کندهٔ نخل، در سمت چپ جاده مشاهده کنند. حالا هم اگر از هر فرد چغادکی بپرسی، ضمن بازگویی سریع ماجراها، به خانهٔ ویرانه و زمین گشاده و نخل بنهای فرسوده اشاره خواهد کرد:

– اون خونهٔ واسموس بوده.

– اونا هم باغش بوده، باغ خرمای واسموس، که مردم اونا رو با تیر انداختن.

با این تفصیل و با این همه استدلال، شگفت است که کسی چون «سایکس» ضمن اثر «تاریخی» خود، می‌کوشد نهضت مقاومت ایرانی‌ها را در جنوب، که خیلی پیش از آمدن واسموس به قلمرو دشتستان، آغاز به نبرد کرده بود، با نام واسموس و به عنوان «تحریک روستاییان علیه ارتش هشت هزار نفری بریتانیا، از طرف واسموس!» آلوده کند.

کسی نیست (نبود) که از آقای سایکس بپرسد: اگر سرداران دشتستان و تنگستان و برازجان را واسموس برانگیخت، احمدخان تنگستانی را در سالهای ۱۸۵۶ – ۱۸۵۷ چه کسی برانگیخته بود؟ یا اندکی به گذشتهٔ دورتر مینگریم: چه کسی بر ذهن سادهٔ دشتستانی‌ها اثر گذاشته بود، که در دو راهی گزینش حکومت یک خانوادهٔ ایرانی (لرهای زندیه) و نتایج و نبیره‌های ترکمانان غزه، نخستین راه را برگزینند و لطفعلی خان، آن چابک سوار شوریده حال زند را یاری نمایند؟ جز ایمان به حقیقت، چه انگیزه‌ای می‌توانسته سیصد سوار دشتستانی را، چنان نیرویی بخشد، که در یک شبیخون، ارتش سی هزار نفری آغا محمدخان قجر را از هم بگسلاند؟ [برای دریافتن این مدعا، به ترجمه کتابهای «آغا محمدخان قاجار» نوشتهٔ امینه پاکروان (به فرانسه) و آخرین روزهای لطفعلی خان زند، نوشته «سر هاردفورد جونز» مراجعه شود.]

آیا آنها را هم واسموس تحریک کرده بود؟

از آنجا که، بنا به ضرب المثل خودمان، «دروغگو همیشه کم حافظه است»، خود سایکس، در شرح وقایع جنگهای جنوب، به موضوع واسموس جایزه برای دستگیری، استیصال مادی مردم جنوب و نیازشان به حتی اندک پولی جهت خرید سلاح، اشاره میکند و اعتراف می‌نماید که: دشتستانی‌ها با آنکه به پول پیشنهادی ما محتاج بودند، حاضر نشدند واسموس را تحویل بدهند.

شگفت است که کسی چون «سایکس» ضمن اثر «تاریخی» خود، می‌کوشد نهضت مقاومت ایرانی‌ها را در جنوب، که خیلی پیش از آمدن واسموس به قلمرو دشتستان، آغاز به نبرد کرده بود، با نام واسموس و به عنوان «تحریک روستاییان علیه ارتش هشت هزار نفری بریتانیا، از طرف واسموس!» آلوده کند.

خواهیم دید که: نه.

چون حریف مستقیم و غیرمستقیم آلمان، یعنی انگلستان، با امکانات وسیعتر، خیلی پیش از او وارد میدان شده بود. این بود که به آسانی توانست، در همان نخستین گامها، واسموس، یا بهتر بگویم، فعالیتهای جاسوسی آلمان در ایران را، فلج بکند.

واسموس توقیف شد. تمامی مایملک و نقدینه‌اش نیز ضبط گردید. اما واسموس در راه شیراز به بصره، (شهری که میبایست تبعیدگاه شود)، از چنگ مأمورین سرویس جاسوسی انگلیس فرار کرد. شگفت اینکه باز هم روانهٔ جنوب ایران شد. واسموس برای سومین بار، گرفتار عمال ایرانی انگلیسیها شد. این بار می‌رفت که توسط حیدرخان حیات داوودی، به قونسول انگلیس در بوشهر، تحویل داده شود، که باز هم فرار کرد. و چون دریافت که: اولاً زمینه‌های برای ادامهٔ فعالیتهای جاسوسی ندارد، ثانیاً جز عطوفت گرم دشتستانی‌ها و تنگستانیها، کسی او را پناه نخواهد داد. و چون تنگستانی‌ها (زائر خضرخان) بر سر آن بود که بر سر واسموس «معامله‌ای» با انگلیسیها بکند، (لازم به یادآوری است که: قونسول انگلیس در بوشهر، حدود صد هزار تومان جایزه برای تحویل دادن واسموس، تعیین کرده بود. زائر خضرخان میکوشید سایر سرداران جنگ دلیران، از جمله شیخ حسین خان چاه کوتاهی (سالار اسلام) را مجاب کند که واسموس را در ازاء پول پیشنهادی به قونسول انگلیس دهند. استدلال زائر خضرخان این بود که «اولاً او (واسموس) مثل متجاوزان دیگر، یک بیگانه است. ثانیاً ما برای جنگی که درگیر آنیم و مسلماً



روزی که وقت دارید دست به کار شوید.

شتاب ورزید، و از گرفتن این قرض اخیر امتناع کنید و این بچه گرگی (امین السلطان) را از حکومت و دستگاه سلطنت و از میان ملت طرد کنید. اما اگر به ادامه حکومت بچه گرگی تان رضا دهید که شما را در این و آن گرفتاری اسیر کند، ما سوگند می‌خوریم به پروردگار بزرگ که تاج و تخت و قدرت شما با ادامهٔ چنان شیوه‌ای بر باد خواهد رفت و نشانی از شما و فرزندان تان بر زمین نخواهد ماند.

در چنین حال و روزگاری است که امتیاز نفت به کشوری بیگانه داده می‌شود و کشور بیگانه دیگر چشم آزمندی بر گستره‌های بیشتری از خاک ما می‌دوزد و بالاخره، شاه قاجار، نخستین نشانه‌های هشدار را، که مرگ خویش است، دریافت می‌دارد تا نوبت به فرزندان او برسد. آخرین شاه قاجار، جوانی نامجرب، پشت سکان چنان کشتی شکسته‌ای در چنان دریای توفانی و برآشفته‌ای قرار می‌گیرد. هنگامی که از مجرب‌ها کاری ساخته نبود، به راستی، آیا نوجوانی ناآزموده می‌توانست به هدایت سیاست سست بنیان کشور سر و سامان بخشد؟ به خصوص که جنگ جهانی نیز درگیرد، و بهانه‌های تازه متجاوزین (این کوسه‌های طعم خون چشیده) را با توپ پرتر روانهٔ کرانه‌های ایران کند. آیا باز هم مرزبانان جان بر کف، توانستند در انتظار معجزهٔ حکومت بنشینند؟ به همین سبب‌های سیاسی است که ما می‌بینیم، میرزا احمدخان دریابگی، حاکم بوشهر در زمان آغاز جنگ جهانی، نه تنها دست امدادی (چون سلف هم نام خود) به سوی مردان تنگستانی و دشتستان دراز نمی‌کند، بلکه رسماً تن به خیانت می‌دهد و علیه هم میهمان خود وارد پیکار می‌شود. اما این بار، رزمندگان جنوب نیز، از تجربهٔ جنگ (۱۸۵۶) بهره دارند و به آن آسانی، به دام مرگ در نمی‌افتد....

(۵) فصل غرور آمیز و خونین دیگر

سال ۱۹۱۴ است، ارتش آلمان در جبهه‌های نزدیکتر به خاک اصلی، علیه نیرومندترین ارتشهای دنیا، وارد پیکاری هولناک شده است؛ اما ارتش نیرومند و پنهان جاسوسی آن کشور، از دیرباز دست به اقدامات زیرکانه‌ای زده که همه دارای یک هدف مشخص است: ره یافتن به دریا و همچنین به هندوستان.

واسموس یا لاورنس ایران!

این آلمانی سمج و سخت سر، گرچه از همان آغاز کار با ناکامی رو به رو شد و تا آخر، نتوانست کمترین نتیجه‌ای بگیرد، اما از جهات سیاسی و تبلیغاتی، بهترین دست آویز و بهانه تجاوز به مرزهای جنوبی میهن ما شد.

لازم به یادآوری است که: واسموس، به هیچ وجه با ماسک جاسوسی یا ضد جاسوسی وارد ایران نشده بود، همچنان که متجاوزان دیگر، انگلیس و روس، هم در کسوت «دلسوزی»، «حمایت» و «پاسداری» مرزهای شمال و جنوب ایران، دست به اردو کشی زده بودند. باری، واسموس از آغاز جنگ جهانی اول، به عنوان قونسول آلمان در شیراز، پای در عرصهٔ کشمکشها گذاشت. در اینکه نیت غایی او و دولت متبوعش، چیزی جز جاسوسی و تدارک زمینه جهت گسترش قلمرو استعماری، نمیتوانست باشد، تردید روا نیست، ولی سخن بر سر این است که: آیا واسموس، توانست رویاهای خود و دولتش را، تا حدودی، تحقق بخشد؟

ما نخواهند بود، متاهی، چون ما از انگلیس ها صدمات زیاد خورده ایم و از طرف آلمان ها صدمه ای وارد نشده است، این است که به شما اطمینان می دهیم که در هیچ جا مانع عملیات شما به منفعت وطن ما، نخواهیم شد و پول و تفنگتان هم برای خودتان باشد.»

و بالاخره و با یاری خدا، موفق شدم مأموریت خود را با کمال صداقت و حسن سیاست و صمیمیت انجام داده و کارهای من عموماً در طول مأموریت، مسافرت به ایلات، ملاقات های سران عشایر با هم می بود و حاضر کردن شان برای کمک و مساعدت به ملیون؛ که همه جا موفق شده به شیراز مراجعت کردم. بعد از پانزده شبانه روز، شب هنگام بنده و ضیاء الواعظین به ملاقات یاور قلی خان رفتم، به طوری که ذکر آن را احتیاجی نمی شد. بر اثر مخالفت و کلاء، یاور همان شب، محصور و بنده و ضیاء الواعظین، محبوس و مقید شدیم. یاور فرار کرد. بنده هم با تدبیری موفق به فرار شده و مستقیماً به منزل معدل السلطنه رفتم و بعد از یک ماه که آنجا میهمان بودم، قضیه دستگیری مشار الیه پیش آمد کرد. معدل را به غیف آباد برده، پیرمرد بیچاره را تکت زدند و لکن من، چون با قشقایی ها مربوط بودم اذیت و آزاری با من نکرده، بعد از خروج از منزل او، مدتی این طرف و آن طرف پنهان می شدم و روزگاری بس به سختی به سر بردم. در این موقع، فرمان فرما و ژنرال سایکس وارد شدند و آزادی خواهان که در گوشه و کنار محبوس و مقید بودند، به تدریج و به فداکاری ما و ملاقات هایی با فرمان فرما و قوام الملک مستخلص شده، مجدداً دور هم جمع شدیم و مشغول کار مبارزه... در این موقع ضیاء الواعظین و بعضی یاران دیگر به تهران مسافرت و در غیبت آن ها، اولین کمیسیون هیأت رئیسه، از مرحوم حیات، عصر آزادی میرزا احمد خان پژوه و بنده تشکیل شد و جلسات را مداومت داده، مشغول کار و عمل بودیم. بعداً رفقای دیگر از قبیل عفیفی (ناظم التولیه سابق) میرزا علی فروزان، ضیاء الاسلام و گلستان در کمیسیون عضویت یافتند. در این موقع، وزیر خارجه «حاج مخبر السلطنه» بود. ابلاغیه و تلگرافی بدین مضمون که: قشون اس. پی. آر (پلیس جنوب) از رسمیت خارج است و انحلال آن را به ملیون، هیأت رئیسه و حکومت وقت اطلاع دادند. در این جا دو اشکال برای انحلال آن پیش آمد: یکی این که فرمان فرما، دست نشاندۀ انگلیسی ها محسوب می شد و در باطن با آن ها بود. دیگر این که خائنین به وطن، هنوز بیدار نشده و لازم بود که ما دیگر متوسل به قوه قهریه گردیم و دعوت صولت الدوله که از هر حیث با مقاصد ملیون همراه بود، واجب آمد. جنگ بین صولت الدوله و اس. پی. آر شروع شد. و چون به طوری که قبلاً عرض شد، فرمان فرما باطناً با انگلیسی ها بود. به راهنمایی او سنجک های شهری گرفته شد. در این موقع بود که مجدداً دسته و جمعیت (کمیته استقلال) طرف تعقیب خائنین واقع شده، در نتیجه، جمعی به قشقایی (پناه برده) بنده و حیات و عصر آزادی، در شیراز پنهان شدیم. قشون اس. پی. آر تا فیروزآباد به تعاقب صولت الدوله رفت. صولت الدوله عده مهمی چریک برای دفاع فراهم کرد. لکن بادیخانه، با آن که امید موفقیت او می رفت، مرض آنفلوآنزا صدمات و تلفات زیادی به قشون او وارد کرد. و باعث موفقیت اس. پی. آر گردید. و بالاخره کازرون را اس. پی. آر فتح کرد. این زد و خورد و قضایا ادامه داشت تا زمانی که کابینه وثوق الدوله سقوط و کابینه مشیر الدوله روی کار آمد. تغییر کابینه موقع مناسبی برای ملیون می بود و

سمع اهالی کازرون، جشن گرفته و آیین بندی کردند، در این موقع، نطق های مهیج از طرف بنده ایراد شد. موضوع این نطق ها اتحاد و اتفاق بیداری ملت و آشنا کردن آن ها به سیاست آن روزگار، و بیشتر هدف نیز در این گونه نطق ها تبلیغ روح وطن پرستی و حفظ آن بوده است. نباید فراموش کرد که در اثر این نطق ها و جان فشانی ها بود که طوری اهالی را برای دفاع از وطن حاضر کرده بودم، که تا آخرین نفس، به خاطر فداکاری و مقاومت در مقابل هر گونه پیش آمدی آماده کرد. به علاوه، مطابق اطلاعی که می داشتیم، اسرای انگلیسی می بایست وارد شوند و زن و بچه همراه آن ها بود و لازم بود که اقوام به ناموس دیگران که جلی هر ایرانی باشراقی است، در حق آن ها رعایت شود و حرکتی که منافی مرام آزادی خواهان و ملیون باشد، درباره آن ها نشود! مردم را به وظایف خودشان گوشزد کرده و افکار و هدف ملیون را برای آن ها تشریح می کردم، که مبادا برخلاف مرام آن ها، رفتاری پیش آید و بالاخره اسرای انگلیس وارد شدند: رئیس بانک شاهنشاهی (ایران و انگلیس) که جزو اسرا بود، مرا ملاقات و این طور اظهار نظر کرد که: «من در سیاست داخل نبوده‌م. چون زن و بچه همراه من است، تقاضا دارم مواظبت خود را درباره زن و بچه من دریغ ندارید.»

براساس همان نظریات سابق، مشار الیه را اطمینان کامل دادم و خود در همه جا مستحفظ آن ها بودم و آن ها را محترمانه در خانه ای که تهیه دیده شده بود، مسکن دادم و بعد از یک شبانه روز از کازرون به برازجان، و از آن جا به «اهرم» [Ahram، مرکز تنگستان] انتقال داده شدند. در این موقع بود که آقای شیخ جعفر محلاتی و مجاهدان شیراز وارد شدند. در زمان ورود آن ها هم نطق هایی که ایراد شد، عموماً بنده کرده‌م. پس از رفتن مجاهدان به برازجان، بنا بر مقتضیات، مسافرت های پی در پی به ایل کشکولی (تیره ای از قشقایی) نمود، نطق هایی نیز در حضور محمد علی خان رئیس ایل مزبور، برای حفظ وطن و بیداری از ایلات ایراد نمودم.

**در توجیه تجاوز (۱۸۵۶ - ۱۸۵۷)
گفتیم که انگلیسی ها به بهانه محاصره
هرات، بنادر جنوبی ایران را مورد تهدید
مستقیم قرار دادند. علت این امر هم
روشن بود: ناتوانی دولت و حکومت
قاجار، ضعف ارتش، خصوصاً فقدان
پادگان ها و پایگاه های ساحلی برای
پاسداری مرزهای جنوبی (و شمالی)**

محمد علی خان شخص جوانمرد و رشیدی بود و در ملاقات هایی که از او می شد، همه جا روی موافقت نشان می داد. نخستین نشانه ای که تأثیرات نطق ها را در روحیات او می رساند، قضیه خدمت و گفت و گوی با واسموس آلمانی است. زیرا همان زمان که در خدمت محمد علی خان بود، واسموس آلمانی با آن جعبه های پر از لیره و اسلحه، وارد شد و جعبه های لیره را که همراه داشت، به محمد علی خان نشان داد و گفت: «هر قدر پول می خواهید بردارید. و مانع عملیات نشوید.» محمد علی خان جواب داد: «ما پول نمی خواهیم، ما وطن خود را از هر چیز بیشتر دوست داریم. انگلیسی و آلمانی نزد ما فرق نمی کند، هیچکدام مانع انجام وظیفه

این نکته، ذهن را بار دیگر متوجه حقیقتی تلخ کرد، حقیقتی که در بخش های پیشین اشارتاً از آن یاد کردم. اما سطور زیر را عیناً از نامه یکی از مجاهدان به مرحوم آدمیت، نویسنده کتاب دلبران تنگستانی، نقل میکنم:

عزیزم، آقای آدمیت، چندی است که از زیارت مرقومه شریف میگذرد. و از جهتی چند، موفق نشدم تاکنون به عرض جواب نایل آیم، یکی اینکه چون مشغول کار هستم، یکسره کار کردن و سر و کله زدن با اشخاص گوناگون و مختلفه، که خود مصیبت بزرگی است از یک طرف، و خستگی از کارهای روزانه که مجالی، آن گونه که باید و شاید، دست نمی دهد، از طرف دیگر و گذشتن یک مدت طولانی و متممادی از وقایع آن زمان، و مخصوصاً دور دست بودن رفقا که به اشتراک رشته های گسیخته که حاکی از طول زمان است، اتصال یابد و عدم توجه به این نکته که ممکن است پیش آمد کند که به تنهایی بخوام وقایع را بنویسم، یا این که، همانگونه که عرض شد، احتیاجی به این کار حس نمی شد. تمام اینها، عللی بوده اند که تاکنون نسبت به فرموده سرکار اقدام نشده، اکنون هم که قلم به دست گرفته‌ام، به دلیل طول زمان و تنهایی مشکل می نماید از عهده مقصود برآیم. آخر عزیزم، خود سرکار که قسمتی را شاهد و گواه بوده‌اید و بیشتر از خود بنده راجع به رفقای خودتان اطلاع دارید. سابقه بنده در قضایا فقط مربوط به وقایع جنگ جهانی (اول) و آغاز مشروطیت ایران است و هنوز نفسی به راحت نکشیده، قضایای جنگ و جان فشانی های آن پیش آمد. غرض این است که: به طور کلی، شهادت مطلعین ما همه جا با صلاح و خیر جامعه همراه بوده. تا توانسته ایم، در عمل بیشتر کوشیده ایم تا حرف و خودنمایی. این است که اگر حقیقتاً وسایل کار آماده باشد و بخوام قضیه را تماماً عرض کنم، خود یک کتاب مفصل خواهد شد. این است که، سعی شده است از حواشی صرف نظر کرده، به کمک فکر، رشته هایی تشکیل دهم که فقط هر گاه بخواید اسمی به سرش بگذارید، «نشانه ها» است که معلوم ما هم بله، و در زنجیر انحصار، شکاف مختصری داده شود. وقتی وضعیت فارس، تحت تأثیر ناثره جنگ خودنمایی می کرد، کمیته [منظور «کمیته حافظ استقلال» است]. ایالتی که مرتب تشکیل جلسات می داد، بنده را که سوابقی روشن و طولانی با رؤسای ایلات از قبیل صولت الدوله [صولت الدوله، پدر ناصر خسرو قشقایی؛ از فنودال های قدرتمندی که به زمان پهلوی اول، مشغول تصفیه و قلع و قمع قرار گرفت.] و محمد علی خان و غیره، می داشتم... مأمور شدم که به کازرون بروم، تا بتوانم رؤسای ایلات و عشایر را با نیت ملیون همراه کرده، برای کمک و مساعدت همراه باشند. بعد از چند روزی که از مسافرت بنده به کازرون گذشت، مصادف شد با تبعید مگردیچ رئیس تلگراف خانه انگلیس ها که به دستور مستقیم کمیته اعلام شد. در این موقع اخگر (احمدخان اخگر سرهنگ و از روزنامه نویسان دلیر و مبارز) که در برازجان بود، اتصالاً به کازرون رفت و آمد داشت همدیگر را ملاقات کرده، چون شنیدیم که صولت الدوله به کازرون آمده است، بنده و اخگر و امیر نصرت نوری، برای همراهی کردن و مساعد نمودن صولت الدوله، به باغ نظر رفتم. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد، که از طرف ما شد، او را همراه، در نتیجه به قرآن سوگند خورد که در همه جا همراه و مساعدت باشد و در مواقع لازم از هیچ گونه کمک و مساعدتی دریغ نداشته، بلکه متعهد شد که پانصد نفر هم برای جنگ به «چغادک» بفرستد، پس از رسیدن این خبر به

تسخیر افغانستان حتی کمک رساندن به هندوستان، بیرون کردن انگلستان از بوشهر، با اوضاعی که برای آن‌ها در هندوستان پیش آمده است، کار مشکلی نیست که او خود داوطلب این خدمت گردد.

«ترگرو بردی اگر تاق و اگر جفت آید» اما، آیا این تجربه، هرگز توانست در روح کرخت زمامداران قجر لرزش حیاتی برانگیزد؟ آیا توانست سرمشی گردد برای فجایع بعدی که بر وطن ما گذشت؟ یا فتوای شفا و شفیعیتی برای مداوای جان و روح پژمرده استقلال و تمامیت ایران...؟

آیا ضرورت تأسیس یک نیروی دریایی مدافع، یا به احتمال محال، ضربتی، را احساس کردند؟ نیروی دریایی که ایرانیان، از دورترین و ناپیدترین ژرفای تاریخ، به داشتن آن شهره بوده‌اند؟ راستی چگونه ممکن است کشوری از دو جانب،

مرزهایش را کرانه دریاهای تشکیل دهند و یک پادگان را کرانه دریاهای تشکیل دهند و یک پادگان ساحلی نداشته باشد؟ در چند خط پیش، به وجود نیروی دریایی ایران در ادوار کهن اشاره کردم، بد نیست، شاهدی و اشارتی بدهم، تا بی‌خبران بدانند که ما در این زمینه‌ها نیز همیشه پیشاهنگ جهان بوده‌ایم، و اگر امروز ناوهای مان سینه اقیانوس‌ها را می‌درند و خروشان ردی کف آلود از خود به جای می‌نهند، ردی که می‌توان گذرگاه غرور ایرانی بر پهنه اقیانوس خواند، و اگر ما امروز با دیدن منظر بشکوه نشانه نیرومندی بر خود می‌بالیم، به خاطر آن است که اعیان عصار درخشان کهن، و درخشندگی روزهای پرشکوه‌تر آینده را به چشم می‌بینیم! نیز، به خاطر آگاهی بر روزهای غم انگیزی است که از سر گذرانده‌ایم، روزگاری که، سپاس اهورا را، امروز تنها چون خاطره‌ای اندوهناک از آن یاد می‌کنیم. روزهایی که، شگفتا! تجربه هم درسی نیاموخت! تجربه ۱۸۵۶، که به سال ۱۹۱۴، تلخ‌تر و اندوهگنانه‌ترش از سر گذراندیم و مصداق این بیت خواجه حافظ شیراز را احساس کردیم که:

«هر چند آزمودم از وی نبود سودم
من جرب المجرّب حلت به ندامه»

اما باز هم پاس اهورا که در هر دو مورد، و احیاناً موارد تاریک دیگر در گذشته‌های دورتری، اگر خودکامگان، حدود اندیشه شان، چون ذوق نایخردانه شان، از پیراهن ازرقشان، گنجایش بیشتری نمی‌یافت، یک لاقبایانی، چون تنگستانی‌ها و دشتستانی‌ها بودند که بادیان سفینه غرور و افتخار را همچنان از باد شرطه نفس پاک‌شان گشاده و برافراشته دارند و رنگین کمان گلوله‌های شان نقش بیرق میهن‌شان را بر آفاق، پل سازند. یک لاقبایانی که خاک داغ زیر پای‌شان را از آسمان از نفس گند دشمن و می‌داشتند، چرا که اگر آسمان از نفس گند دشمن و باروت توپ‌هایش خفقان آور می‌شد، آنان پا در گریز نمی‌شدند و پای در ماسه می‌فشردند و با هرای پهلوانانه خود بر دود و باروت غلبه می‌کردند و فضای وطن را چون حجم سینه خود صفای خدایی می‌بخشیدند، زیرا می‌دانستند که اگر خود، روزگاری تلخ، روزگار آزمون، را می‌گذرانند، فرزندان‌شان، امروز، بر همان خاک به شادمانی و بهروزی پایکوبان خواهند شد و شروء [آهنگ محلی دشتستانی با شعر فایز دشتستانی] فایز را با آهنگ شادتری خواهند خواند...



را به تصرف درآوردند. شک نیست که اگر ایران از این قضایا باخبر بود، با داشتن قوه در هرات و اوراق شدن بساط کمپانی در هندوستان، مطیع کردن دوست محمدخان سهل است، حمله به پنجاب هم برای او کار مشکلی نبود، زیرا گذشته از قوای حاضر در هرات و خراسان، و قوایی که از سایر جاها به کمک قشون هرات می‌فرستاد، در کمال سهولت، ممکن بود از افغان‌ها که اکثر رؤسای آن‌ها مطیع دولت ایران بودند، عده‌ای تجهیز کرده، لامحاله محاصره ای برای انگلیسی‌ها فراهم و بدعهدی آن‌ها را تلافی کند. فرخ‌خان از قضایای بی‌خبر بود، و با کمال تعجب دید که سفیر انگلیس که تا دیروز رو نشان نمی‌داد و از مذاکره طفره می‌رفت، اظهار میل به تجدید مذاکره می‌نماید. خلاصه، عهدنامه بین طرفین منعقد شده، دولت ایران متعهد گردید هرات را تخلیه کند و در آینده هیچ گونه حقی برای خود در کلیه افغانستان قائل نشود و هیچ

آیا ضرورت تأسیس یک نیروی دریایی مدافع، یا به احتمال محال، ضربتی، را احساس کردند؟ نیروی دریایی که ایرانیان، از دورترین و ناپیدترین ژرفای تاریخ، به داشتن آن شهره بوده‌اند؟ راستی چگونه ممکن است کشوری از دو جانب، مرزهایش را کرانه دریاهای تشکیل دهند و یک پادگان را کرانه دریاهای تشکیل دهند و یک پادگان ساحلی نداشته باشد؟

گونه علامت و نشانه انقیادی از قبل خطبه و سکه در هرات و افغانستان نخواهد؛ در عوض انگلیسی‌ها هم بوشهر را تخلیه کنند...

دولت انگلیس در این عهدنامه برای اتباع خود حق دولت کامله الوداد. همان حقی را که دولت ایران پس از شکست از روسیه برای اتباع این دولت در عهدنامه صلح ترکمنچای تصدیق کرده بود. در ضمن دو سه کلمه گنجاینده و مقدمات رقابت این دو دولت در ایران کاملاً مهیا گردید. بعد از منتشر شدن خبر شورش در هند، در ایران، حسام السلطنه، به صدر اعظم نوشت که عبث، وحشت کرده و به این شکست تن در داده است.

چون فرمان فرما، امتحان خودش را داده بود، آزادی خواهان اجتماع کرده، او را از شهر بیرون کردند.

و این کشمکش همچنان ادامه داشت تا کودتای ۱۲۹۹، اما در فاصله سال‌های (۱۸۶۹ تا ۱۹۱۴ میلادی) وقایعی عبرت آموز رخ داد که هر کدام را خون و خنجر آزادی خواهان ضمانت می‌کرد...

(۶)

بی‌تردید، هنگامی که این مقاله را می‌خوانید، سومین داستان، از یازده داستان مرحله دوم سریال تاریخی دلیران تنگستانی (ودشتستانی) را مشاهده کرده‌اید. نیز، دریافته‌اید که این مرحله از نبرد دلیران و شیرمردان جنوب، همزمان با جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) رخ داده است.

در توجیه تجاوز (۱۸۵۶ - ۱۸۵۷) گفتیم که انگلیسی‌ها به بهانه محاصره هرات، بنادر جنوبی ایران را مورد تهدید مستقیم قرار دادند. علت این امر هم روشن بود: ناتوانی دولت و حکومت قاجار، ضعف ارتش، خصوصاً فقدان پادگان‌ها و پایگاه‌های ساحلی برای پاسداری مرزهای جنوبی (و شمالی). برای آشکار ساختن غفلت عظیم حکومت آن روزگار، به رخداد جالبی در همین زمینه اشاره می‌کنم؛ رخدادی که هم مایه مزاح تواند بود و هم انگیزه جگر خونی. این رویداد را به شرح استاد صادق نشأت، مؤلف کتاب «تاریخ سیاسی خلیج فارس» در این‌جا نقل می‌کنیم: «بی‌مورد نیست که نظر خوانندگان را به شرح مختصری که در کتاب «زندگانی من» به قلم عبدالله مستوفی نگارش یافته معطوف داریم:

در اوایل ربیع الثانی سال ۱۲۷۳ ه. ق، ۷ - ۱۸۵۶ میلادی، یعنی یک ماه پس از فتح هرات، سفیر انگلیس تهران را ترک گفت و چند کشتی جنگی انگلیسی، به فرماندهی ژنرال «اوترام» بوشهر را به توپ بستند. عده‌ای در ساحل پیاده شدند و به داخل کشور پیش آمدند. یک ماه بعد هم در اوایل جمادی الاول، در سمت خرمشهر همین عمل را مجری داشتند.

دولت ایران برای فرخ خان غفاری امین‌الملک که از طرف دولت، مأمور سفارت کبرای فوق‌العاده در دربار ناپلئون سوم، امپراتور فرانسه بود، اختیاراتی فرستاد که با انگلیسی‌ها صلح کند. با وساطت ناپلئون سوم برای «بارون کارلی» سفیر کبیر انگلیس در پاریس هم اختیاراتی فرستاده شد.

مذاکره بین فرخ غفاری و سفیر مزبور شروع گردید. فرخ خان به عهدنامه ۱۲۲۹ ه. ق، ایران و انگلیس تمسک نمود و طرفداری ایران و انگلیس تمسک نمود و طرفداری انگلیس را از افغانستان حقایق وجه دانست.

انگلیسی‌ها که همیشه عهد را فدای منافع می‌کنند، به حرف حسب او وقعی ننهاند، بعد از یک هفته، مذاکره بین طرفین قطع شد. فرخ خان البته به دستور مرکز، از راه ناچاری، حاضر بود از فتح هرات صرف نظر کند و تقاضای انگلیسی‌ها را در واگذاری حق سیادت ایران در افغانستان بر آورد، ولی این بار سفیر کبیر انگلیس حتی برای مذاکره هم حاضر نشد.

در این ضمن شورشی در هندوستان برپا شد، افراد سپاهی، افسران انگلیسی کمپانی (هند شرقی) را کشتند و به شورشیان پیوستند و تمام مراکز کمپانی

میرزا علی کازرونی (لسان المله)، که در دوران چهارم به نمایندگی مجلس از بوشهر رسید. میرزا مهدی پسر میرزا علی کازرونی که گذشته از معاضدت و معاونت با دلیران، سمت منشی و میرزای شیخ حسین خان چاه کوتاهی را داشت. میرزا مهدی بهبهانی، معلمی که پیوسته با دلیران در ارتباط بود و آن‌ها را از وقایع بالیوزخانه و نقشه‌ها و برنامه‌های موزیانه مستر چیک مستحضر می‌داشت، همه گواه این است که مبارزه و مدافعه مردان جنوب، خاستگاه اجتماعی و انگیزه وطن پرستی خاصی داشته و مستر چیک و عمالش با هیچ دسیسه‌ای نمی‌توانسته‌اند به اغراض خود ساخته، آلوده کنند. این وابستگی مردم بندر به نبرد دلیران، منحصر به بازرگانان و روشن‌فکران نبود. مردان درس خوانده بندر، در شهر، می‌گشتند و عامه مردم را در مورد حقیقت استعماری تجاوز انگلیسی‌ها آگاه می‌ساختند. عمال مستر چیک نیز، با اعمال تجاوزکارانه و ایجاد قحطی مصنوعی، به خشم مردم دامن می‌زدند. در هر حجره‌ای را می‌یستند، اموالش را ضبط می‌کردند و صاحبش را به هند و حتی نقاط دورتری چون هنگ کنگ تبعید می‌نمودند؛ و مردم ساده با چشم خویش



(۷) استعمار از تمام امکانات بهره‌گیری می‌کند

جنگ دلیران از نظرگاه تاریخی

بیگانه متجاوز، که با آگاهی کامل از فقر نظامی ایران زمان قاجار - خصوصاً فقدان نیروی دریایی مؤثر، هرگز انتظار مقاومتی در منطقه مورد تجاوز، بوشهر و تنگستان، در بخش ساحلی و دشت‌ها، و دشتستان در فاصله برازجان، بوشهر، نداشت، وقتی با واقعیتی دگرگون رو به رو شد، دست به دسیسه‌چینی و به کار گرفتن شگردهای خاص خود، دو به هم‌زنی و تحریک گروه‌های مردم علیه یکدیگر زد. یکی از شیوه‌های محیانه آن‌ها، وحشی قلمداد کردن مردان دلاور و مرزبانان شریفی بود، که بی‌هیچ چشم‌داشت و بی‌انگیزه هیچ فرمانی - تنها به حکم احساسات میهن پرستی و وا پس راندن کفار متحد شده و جبهه نیرومندی، از نظر کیفیت، تشکیل داده بودند.

با این روش، تلاش مستر چیک، قونسول انگلیس این بود که مبارزه مردم جنوب را، از اعتبار تاریخی بودن بیاندازد و به عملیاتی راهزانه تعبیر کند. در حالی که با اندک مطالعه‌ای بر گسترش مقاومت، خصوصاً همکاری بازرگانان و روشن‌فکران بندر بوشهر، مردان دلاور کازرون، ناصر دیوان معروف که حتماً از او بیشتر سخن خواهیم گفت، و روحانیان واقعی ثابت می‌دارد که این جنگ دفاعی نه تنها شورش و سرکشی راهزنان نبوده، بلکه از خصلت تاریخی ویژه‌ای برخوردار بوده، که در تاریخ ما همیشه سابقه داشته است. برای درک اهمیت مقاومت و روشن کردن پیوندهای تاریخی آن، ناچاریم ذهن خوانندگان گرامی را به حقایق ذیل توجه دهیم:

بخش‌های دشتستان - تنگستان و دشتی، منطقه‌ای است که از نظر اقلیمی، خشک و سوزان و کم باران بوده، بیشترین مشغله مردم، زراعت دیم است و باغداری نخلستان‌های خیلی محدود و کم درآمد و جالیزکاری هندوانه، خیار چنبر، پیاز، تنباکو و نوعی خربزه محلی، که به «زبیری» معروف است.

چنین مردمی ناچارند که شبانه روز در تلاش معاش باشند تا ارتزاق روزانه خود و خانواده را تأمین کنند. یک کشاورز، وقتی کار شخم و درو را، در صورت آبسالی، انجام داد، باید جالیزش را آبیاری کند و سپس، در بخش‌هایی چون برازجان، به سبزی‌کاری و کشت تنباکو اشتغال ورزد. هر یک از این موارد خصوصاً در تاریخ مورد نظر ما، اگر متوقف می‌ماند، زن و بچه کشاورز، به ناچار گرسنه سر بر بالین خواب می‌هشت. حال، ببینید، چنین مردمی با چنان شیوه ارتزاقی، با چه انگیزه‌ای خان و مان را رها می‌کرده، تفنگ به دوش می‌گرفته و با آگاهی از نیروی مهیب دشمن، به جنگ می‌شتافته است؟

وانگهی، هر عقل سلیمی، از خود می‌پرسد، سرکشی چند روستایی با تفنگ‌های حسن موسی، ضامن چه دستبردی از ارتش عظیم و مجهز امپراتوری دریاها، بوده است؟ راهزن و یاغی، ارتش مستر چیک و عمال ایرانی خائنانش بودند که اموال بازرگانان را ضبط می‌کردند و خودشان را به هند می‌فرستادند یا دشتستانی‌های پاپی بی‌سلاح؟!

واکنش بازار در برابر تجاوز

آن‌چه بیشتر از هر مسأله دیگری، مقاومت مرزبانان جنوب را ارج تاریخی می‌بخشد، کمک بلاعوض و همیاری بازاریان میهن پرست - خصوصاً روشن‌فکران بندری، معلمان، میرزایان و درس خوانده‌های آن روزگار بوده است: حاج سید محمدرضا کازرونی،

باری، سخن از دریانوردی ایرانیان در اعصار کهن پیش آمد، بی‌اختیار به یاد بیت‌هایی از حماسه فردوسی بزرگ افتادم. اما اجازه دهید این بحث را به بخش بعدی مقاله موکول کنیم، چون بر آنم که به اشاره از چنان مهمی نگذریم.

خواندید که در سال شوم ۱۸۵۶، دشمن، بر ما هجوم آورد. دولت و دیوانیان قاجار را تخدیر و سرمستی از همه جا بی‌خبر، و بی‌اثر، نشانده بود. پایگاهی و تفنگداری نبود که در یونیفورم مقدس نیروی دریایی از مرزها دفاع کنند، اما مرزبانان تنگستانی به فرمان عشق به میهن، عشقی به قدرت غریزه، نگذاشتند خلائی و صفحه‌ای خالی، در تاریخ غرور و کتاب شوکت ایران به وجود آید. آن‌ها کشته شدند تا ثابت کنند که ایرانی در هر لحظه و هر لباس، همیشه سرباز است و همیشه جنگنده...

و آن‌گاه سال شوم دیگر، سال ۱۹۱۴ پیش آمد، هنوز هم

بیگانه متجاوز، که با آگاهی کامل از فقر نظامی ایران زمان قاجار - خصوصاً فقدان نیروی دریایی مؤثر، هرگز انتظار مقاومتی در منطقه مورد تجاوز، بوشهر و تنگستان، در بخش ساحلی و دشت‌ها، و دشتستان در فاصله برازجان، بوشهر، نداشت.

خودکامگان قاجار، «دارالخلافه» تهران را حدود دنیای کام و نام خویش کرده بودند و هنوز نام بی‌حشمت آن‌ها، واژگان سخریه بار تعارف‌ها و تکلف‌ها بود؛ و هنوز هم نه پایگاهی دریایی داشتیم و نه پادگانی تا از مرزهای همیشه در خطرمان پاسداری کند. و مهمتر این‌که، دشمن این بار مجهز تر، و به اعتبار نوکران زرخرید بیشتر و قطعاً با آسایش خیال و فراغ بال و یقین به پیروزی بی‌دردسر به میدان آمده بود، نوکران حلقه به گوش آن‌ها، خلیل‌ها، محسن‌ها و میرزا احمدخان‌ها به آن‌ها اطمینان داده بودند که گردی از شنزار دشتستان و تنگستان بر سبلت بور مستر چیک نخواهد نشست... اما چه کور خوانده بودند! زیرا این بار دلیران دشت‌ها و کرانه‌های جنوب نیز، مجهزتر و عاشق‌تر در عرصه پیکار گام می‌نهادند و شیخ حسین خان (سالار اسلام)، مرد سمج و تسلیم ناپذیر، رئیس علی دلاوری، دلاوری که مادرزاد رزمنده بار آمده بود، زائر خضرخان تنگستانی، از تبار همان شهیدان رشید، غضنفرالسلطنه، غضنفر دلیر برازجان و همه شیرمردان جنوب، مجهز و آماده پیکار بودند و در همان نخستین لحظه‌ها، ضربت‌های کاری را فرود آوردند. اما بهترین و زیباترین حقیقت این بود که این بار، روستاییان تنها نبودند، بازرگانان میهن پرست، چون حاج سید محمدرضا کازرونی و میرزا علی کازرونی، معلمان مدرسه‌های بوشهر چون سید مهدی بهبهانی و سایرین، یار و یاور دلیران شدند و جبهه‌ای آراسته و عذاب آور رو در روی دشمن مهاجم به وجود آوردند؛ جبهه‌ای که حماسه‌ها آفرید، و شما شاهد حماسه‌های پرطنین‌تری خواهید بود.

قسمت ساحلی (شمال بندر) و سیاهان و مهاجرین آفریقایی که در خدمت بازرگانان معروف بودند و حالا خود مشغله‌های مختلف دارند: کارگری، ماهیگیری، توربافی و خصوصاً برپا داشتن مراسم تعزیه، دمام و سنج و بوق زدن - محله دیگر، «جبری و ظلم آباد» محسوب می‌شد که ساکنین آن بیشتر دست‌افزار، کارگران کشتی سازی و مهاجران روستایی بودند. این محل امروز نام شایسته‌ای درخور تاریخ امروز ایران دارد.

مستر چیک، بیشترین بهره‌برداری‌ها را از این تفرقه می‌کرد:

۱- در مراسم تعزیه، اگر دسته یک محله، پایش را از مرزا محله دیگر جلوتر می‌گذاشت، کار به زد و خورد خونین می‌کشید. تاق‌هایی به نام: تاق خونی، تاق جنی و چندین «پادگان مرزی» تعیین شده بود که همین چند سال پیش، معروف بود. تاق خونی در مرز محله‌های ده‌دشتی، شنبدی و بهبهانی قرار داشت و همیشه چوب‌های بادامی یا گرزخل زیر تیرسقف آن آماده بود که اگر محله‌ای تخطی کرد و از حدود خود تجاوز نمود، کربلای حسین را در آن‌جا برپای دارند! مردمی که مرزهای میهن‌شان در تهدید همان دشمن پلید و دسیسه کار بود، چنان سرگرم مرزداری محله‌های خود بودند که نمی‌دانستند ده قدم آن سوتر، چه می‌گذرد.

از این کره تر و نامردانه تر، شهرت انداختن و تبلیغ وحشی‌گری دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها بود: اصطلاحات «صحرایی خراسان» - یعنی دهاتی خراسان است - «تنگسیری (تنگستانی) برای یه سیر پیاز آدم می‌کشد»!

این‌ها را تا چند سال پیش می‌توانستی بشنوی - از بندری‌های ساده لوح - اما در کنار این دسیسه‌چینی، تبلیغات مبتنی بر حقیقت سیدمهدی‌ها مؤثرتر بود و همین بود که بالاخره آتش شورش را در بندر هم دامن زد و جوانان بندری را وا داشت بیشتر به فکر فرو روند و دست آخر داوطلب مبارزه با اجنبی گردند و دسته دسته به دلاور و سایر روستاها بروند و زیر نظر احمدخان اخگر (سرهنک و بعدها روزنامه‌نویس) و رئیس‌علی دلواری، فن تیراندازی یاد بگیرند و برای جنگ حاضر شوند. نکته‌ای که انگیزه برانگیخته شدن جوانان بندری شد، همان شورش بود که مردم عاصی، با رهبری سید مهدی، علیه انگلیس و عمال خائن‌شان راه انداختند. شورش‌هایی که عامل اقتصادی و اخلاقی داشت؛ مخصوصاً عامل اخلاقی. چون مردم متعصب و ناموس‌پرست بوشهری ممکن بود در برابر هر عمل رذیله‌ای مقاومت کنند، اما بی‌غتی! خود کبریتی بود که به انبار باروت روحیه عصبی مردم زده می‌شد و حاصل حریقی بود که دودش به چشم مستر چیک و نوکران ناجوانمردش رفت. یکی از زیباترین و انسانی‌ترین صحنه‌های نبرد جنوب، در شهر، به همان دلایل فوق‌الذکر، به وجود آمد، نبردی جانانه که حضور ناگهانی رئیس‌علی دلواری، پهلوان تنگستان در میان جوانان بوشهری، روی پشت بام بازار، آن را به انقلابی راستین علیه استعمار تبدیل نمود و مهمترین نتیجه اش، تأکید جنبه تاریخی جنگ دلاوران جنوب برای پاسداری مرزهای میهن بود: شاید تاکنون به ندرت در تاریخ شنیده باشید که: بورژوازی نوپای بازاری، با فنودالیسم نیم بند، به خاطر موقعیت طبیعت جنوب، دست به دست دهند و برای حفظ میهن، از مال و جان بگذرند.

همه این اعمال خائنانه، چنان نفرتی در مردم برانگیخت که بیشترین دسیسه‌های مستر چیک را نقش بر آب می‌کرد، اما، همچنان که چوبک‌ها، موقر الدوله‌ها، سیدمحمد دکترا و سیدمهدی‌ها وجود داشتند، سرسپردگان ناپاکی نیز بودند که در اجرای دسیسه‌های مستر چیک، کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دادند.

می‌کرد، اما، همچنان که چوبک‌ها، موقر الدوله‌ها، سیدمحمد دکترا و سیدمهدی‌ها وجود داشتند، سرسپردگان ناپاکی نیز بودند که در اجرای دسیسه‌های مستر چیک، کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دادند. یکی از این دسیسه‌ها، که مایه از دکتربندی قدیمی انگلیس - «تفرقه بینداز و حکومت کن» آب می‌خورد - دامن زدن به اختلافات مذهبی از یک سو و ایجاد نفرت از روستاییان دلیر و جان به کف، در دل بندری‌ها از سوی دیگر بود. کردار رذیله‌ای که تا هنوز، آثار زهرآگین آن در روحیه بندری‌های ساده دل مانده است:

در بوشهر، گرچه اکثر مردم شیعی مذهب هستند، و بودند، اما گروه کثیری از کارگران، مغازه داران و ماهیگیران عرب بودند. از طرفی، شیخ حسین خان را نیز با تهمت سنی بودن، مورد بی‌مهری مردم ساده لوح قرار داده بودند.

یکی دیگر از جلوه‌های مخرب آن شیوه محیانه، تقسیم بندر کوچک بوشهر به پنج محله، با نام‌ها و مرزهای مشخص بود. محله ده‌دشتی (در بخش اسکله فعلی و قسمتی از بازار، که قهوه‌خانه کاکلی محل اطراق مردم و لولیدن جاسوسان بالیوزخانه هم در آن حدود قرار داشت، و دارد... - محله شنبدی، که بین دو محله ده‌دشتی و کوکی (عمارت قونسول‌گری) واقع است). محله کوتی، که تبرک از نام پلید بالیوزخانه و سایر اماکن در اختیار اجنبی، گرفته است و بخش غربی بندر بخش آباد و خوش و آب و رنگ با خانه‌های بلند و بازیخانه انگلیسی‌ها را تشکیل می‌داد. - محله بهبهانی، که ساکنین آن دو گروه بودند: تجار و بازرگانان در

شاهد و ناظر بر این حقیقت بودند. مایحتاج در بازار یافت نمی‌شد، نانوانی‌های محدود بندر آرد نداشتند که نان بپزند. پشت پیش‌خوان هر نانوانی، صف‌های طولیل مردم، با هیاهو و پرخاش و دشنام برای به دست آوردن یک گرده نان، از سر و کله هم بالا می‌رفتند. چنین بود که هر نانوانی یا خواربار فروشی دیگری، خود به آشیانه شورش تبدیل می‌شد. خشم گنگ مردم ساده، ابتدا متوجه نانوا می‌گشت و در همین گیر و دار بود که سید مهدی بهبهانی، معلم، و دوستان دیگرش، ذهن مردم را نسبت به حقیقت امر روشن می‌ساختند. سید مهدی، شجاعانه، فریاد می‌زد: گونی‌های گندم و آرد در قونسول‌خانه و در انبارهای آن است؛ نانوا چه گناهی دارد؟

این بانگ، جرقه هوشیاری را در ذهن مردم می‌زد و رفتار سبعمانه تفنگداران هندی و انگلیسی که «حافظ شهر» بودند، به آن دامن می‌زد و به حریقی تبدیلش می‌کرد.

عمال مغفور مستر چیک، حجره‌های بازرگانان را پس از ضبط اموال، لاک و مهر می‌کردند. در رأس این اعمال، بدبختانه، یک ایرانی، قرار داشت: حاج یوسف کلاتر!

آخر، انگلیسی‌ها، وقتی دیدند موقر الدوله حاکم وطن پرست، گردن به کردار استعماری آن‌ها نمی‌نهد، با کمال وقاحت، او را عزل و میرزا احمدخان دریابگی را که مطیع و منقادشان بود، به جای او بر مسند حکومت بوشهر نشاندند. به همین نحو نیز، چوبک، رئیس شهربانی دلیر و میهن‌پرست را بر کنار و نفی بلد کردند و با کشتی به هندوستان فرستادند. حاج یوسف را، که از همه جهات منحرف و منحط و افیونی بود، رئیس نظمیه کردند! او بدون هیچ شرمی، زیر نگاه مات و نفرت بار مردم، انبارهای اموال همشهریان خود را در گاری‌های بالیوزخانه می‌گذاشت و به انبارهای دشمن می‌فرستاد و با دست خود، حکم ضبط و طرد بازرگانان میهن‌پرست را به صورت اعلامیه بر در مغازه‌ها و انبارها می‌چسباند.

زشت‌ترین کار او، زندانی کردن سید مهدی بهبهانی، معلم دلیر، به دستور ارباب خود، مستر چیک، بود.

همه این اعمال خائنانه، چنان نفرتی در مردم برانگیخت که بیشترین دسیسه‌های مستر چیک را نقش بر آب



نمی‌شد. به همین دلیل بود که مردم کازرون و بوشهر، پس از دریافت این مژده که پانصد تفنگچی از نقاط فارس به مدد دلاوران جنوب خواهند پیوست، مجالس جشن و خیرات و ساز و رقص برپا کردند؟ مژده ای که البته به دلایل محیطی می‌توانست ضامن تحقق مژده بشود. چون مردان جنوب را به جز بازرگانان و تعدادی از روحانیان و مردم ساده جنوب همراه نبودند، همراهی ای که بیشتر جنبه دلسوزی و قبول عام یافته جهاد آنها بود تا یاری و معاضدت علنی.

واسموس یا لاورنس ایران!

عنوان کتابی است که سرپرسی سایکس، درباره واسموس آلمانی نوشته و کوشیده ارج و اهمیت زیادی برای کارهای او قائل شود. نیت نویسنده، از پیش معلوم است و ما هم چگونگی اعتراف او و ژنرال سایکس (نویسنده تاریخ ایران) را برای شما روشن کرده‌ایم. اما اگر خاطرتان باشد، در یکی از مقالات گذشته چنین مدعایی آوردیم که: واسموس، زمانی به دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها پناه برد که اولاً آنها جهاد خود را آغاز کرده بودند. ثانیاً واسموس هم دیگر ناتوان شده بود و به قوت لایموت و حصارگری در برابر «تازی‌ها» قونسول الدوله، حاکم میهن پرست بوشهر را برکنار و به جایش میرزا احمدخان دریابیکی را به کار گمارد. نیز به جای عبدالرضا چوبک، مرد بی پروا و روشن فکر، حاج یوسف فیونی را رئیس نظیمه کرد، ولی توفیق او بیشتر از هر جا، در منحرف کردن فکر و شیوه بعضی خان‌ها و کدخدایان جنوب بود و ما برای این که، سر رشته مطلب، گره نخورد، شمه‌ای از زندگی، محل و واکنش آن کج روان را در برابر جنگ دفاعی دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها، ترسیم می‌کنیم:

۱- حیات داوود

بلوک حیات داوود، به بخش‌هایی از حوزه استانداری بوشهر می‌گفتند که بین خوزستان و بندر بوشهر و برازجان قرار دارد و دو بندر نسبتاً مهم ریگ و گناوه، در این قلمرو واقعند، اما، چه کسانی عشایر حیات داوود را «مالک» دو بندر مهم، چندین روستای نسبتاً پرجمعیت و حتی جزیره خارک کرده بود؟ برای دریافت پاسخ چنان پرسشی بهتر است نخست قومیت این مالکان «جدید» را موجزاً روشن کنیم:

حیات داوودی‌ها، تیره ای از لرهای غرب ایران هستند که مقارن پراکنده شدن عشایر توسط نادرشاه افشار، از حدود خرم آباد به جنوب روی آورده، در امتداد ساحل و دیم کارهای اطراف آن: «چهار روستایی»، «خلیفه ای» و... سکنی گزیدند. خان بزرگ این طایفه، همزمان با جنگ، حیدرخان حیات داوودی بود و فتح الله خان و خان علی خان، بعد از او در رأس طایفه قرار گرفتند. تیره دیگری از لرها، معروف به «لیروای» در بندر دیلم پانزده فرسخی بندر گناوه، در جهت امتداد غربی ساحل خلیج، زندگی می‌کردند و می‌کنند. خان‌های لیروای نیز خود را وابسته به حیات داوودی‌ها می‌دانستند. تیره دیگری نیز از لرهای مهاجر، در پشته‌ها و زمین‌های رسی دو سوی رود دالکی و شاپور، مسکن کرده بودند که آنها را لرهای انگالی می‌گفتند.

این دو تیره لر، با وجود داشتن سوابق میهن پرستی، مقارن با جنگ، در جبهه کاملاً مخالف مردان تنگستان و دشتستان، یعنی پیشاپیش قشون مهاجم انگلیسی، قرار گرفتند و با راهنمایی‌ها و ناجوانمردی‌ها، اسباب توفیق بیگانه را فراهم می‌داشتند، چنان که معروف است، واسموس، برای سومین بار، توسط خان حیات داوود دستگیر شد، منتها پیش از آن که تحویلش دهند فرار

کرد و به دشتستانی‌ها پناه برد. نیز در آخرین برخورد میان بیگانگان مهاجم و دلیران، به راهنمایی احمدخان انگالی، رئیس تیره انگالی، شهادت شیخ حسین خان چاه کوتاهی، اندکی بعد از کشته شدن پسرش شیخ عبدالحسین خان، به وقوع پیوست. این وضع، اتفاقاً چندین سال بعد (۱۳۲۴) - سال یاغی گری خان‌های قشقایی، حیات داوودی و انگالی و تصرف پادگان‌های شهرستان‌های فارس و تپ کازرون، نیز تکرار شد. در آن سال فتح الله خان حیات داوودی و «رئیس علی تنگستانی» (با رئیس علی دلواری اشتباه نشود) و احمدخان انگالی بوشهر را تصرف کردند و خودشان به خودشان مقام و منصب، بخشیدند و اقتصاد جنوب را به انبارهای خود سرازیر کردند. در حالی که چاه کوتاهی‌ها، با وجود فشار قشقایی‌ها، حاضر نشدند علیه دولت ایران، وارد هیچ گونه طغیان و عصیان شوند.

در سطور پیش، با تأسف از واکنش حیات داوودی‌ها یاد کردم. علتش این بود که در مطالعه احوال لطفعلی خان زند، تنها مرد واقعی دلیر و لایق زنده بعد از کریم خان، از زبان یک انگلیسی (سر هارن فورڈ جونز)، که خود از زبان لطفعلی خان تذکار می‌داد، چنین خواندم که: خان بندر ریگ (چهار نسل بیشتر از این) تا آخر دینار داراییش را در رکاب لطفعلی خان زند ریخت تا شاید در برابر آغا محمدخان، پیروز شود. اما اولاً این یاری و یاور، تا حدود زیادی ریشه در لر بودن زنده دارد. ثانیاً، کمک‌های گسترده‌تر را زال خان خشکی [خشت، بخش خرماخیز جنوب، بین کازرون، برازجان و گناوه] در حق دلاور زند به جای آورد. چون او بود که تفنگچی‌هایی، همزمان با شیخ نصر حاکم بوشهر در آن روزگار، که گروهی چابک سوار دشتستان را به یاری لطفعلی خان روانه کرد... بگذریم.

میدان جنگ

تنها کسانی می‌توانند سهمناکی و عظمت کارستان کشاورزان و بازرگانان جنوب ایران را دریابند که اطلاع

مستر چیک قونسول انگلیس در بندر بوشهر، به دسیسه چینی و تفرقه اندازی متوسل شده و کوشید، از یک سو ذهن مردم بندر را، در برابر رخدادهای تاریخی مردد و بی اعتماد نگه دارد؛ و از سوی دیگر، با ایجاد جنجال کوه و کاه، تقدس مبارزه مردم ایران را برای دفاع از مرز و بوم و خانه و کاشانه خویش، از طریق آلوده کردنش به نام «واسموس» آلمانی بکاهد.

نسبتاً مستندی از جغرافیای طبیعی و انسانی تمامی حوزه استانداری بوشهر امروزی، داشته باشند. میدان جنگ دلیران، از کاشانه هر اتاق روستایی شروع می‌شد و به کرانه خلیج فارس می‌رسید. اما این عرصه، عرصه ای یک دست و پیوسته نیست. فی المثل، رئیس علی دلواری، در بندر کوچک دلوار فقط صد تفنگچی داشت، که آن هم به شرط رو به راه بودن معاش روانه جنگ می‌شدند. اما منظور اصلی من این است که بگویم، این پاره از میدان جنگ، با پاره دیگر آن، چاه کوتاه و سپس اهرم، مرکز تنگستان، چندین فرسنگ فاصله دارد. در اوج اتحاد، اگر تمامی نیروهای مردان جنوب یک جا فراهم می‌آمدند، تعداد آنها از پانصد تفنگچی افزون‌تر

در کلیشه کردن نامه‌های مختلفی که در دست داریم، اگر دقت کنید و رد تاریخ‌شان را بگیرید، تغییر تدریجی لحن آنها را از تطمیع به تهدید، در خواهید یافت. نخستین نامه را او مندرس، ویس قونسول موقت دولت فخمیه، به شیخ حسین خان چاه کوتاهی داده و در آن - گویا - خود را ملزم دانسته که چگونگی جریان جنگ اول جهانی، طرفین منخاصمه و تأکید بر قطعی بودن پیروزی متفقین، همه را برای مخاطب خود توضیح دهد، تا چه پیش آید؟ چه کسی از او استفسار حال کرده بود؟ جالب است، که هر شاگرد مدرسه‌ای تهدید نهفته در عمق این کلمات چاپلوسانه و مزورانه را درک می‌کند. در بخش بعدی، می‌کشیم در مورد این نامه‌ها بحث بیشتری باشیم.

و اما نخستین نبرد جدی که شاید همزمان با خواندن این مقاله، صحنه‌های آن را از تلویزیون دیده باشید، نبرد رئیس علی دلواری (با صد تفنگچی) است با دو هزار تفنگدار نیروی دریایی انگلیس! و متوجه شده‌اید که بیگانه مهاجم چه ضرب شستی خورده و ضمناً، چگونه در بحبوحه دشمنی، نتوانسته یقه خود را از چنگ واقعیت آشکار برهاند و ضمن توضیحات خود، معرفی جالبی از روحیه سخاوتمندانه و با گذشت مردان ساده و رزمنده کرده است.

بندر دلوار

بندر کوچکی است در هشت نه فرسنگی بوشهر، در جهت امتداد شرقی ساحل خلیج فارس، با کمتر از هزار خانوار. دلوار از نظر قلمرو روستایی در منطقه تنگستان قرار دارد و چون نخستین جنگ دلاوران و دشمن را به صورت غرور آمیزش شاهد بوده، سبب شده که هر کس خواسته به نحوی از این جنگ‌ها و جنگ‌های بعدی یاد کند، از آن به «جنگ دلیران تنگستان فقط با انگلیس‌ها» نام ببرد، در حالی که می‌دانیم چنین نبوده و سهم عمده



– خان! آن خدعه‌ای که مذهب ما در جنگ روا داشته، نه چنان است که شما تصور کرده‌اید. اگر ما امروز پولی یا اسلحه‌ای از انگلیسی‌ها بگیریم و حتی علیه آن‌ها به کار ببریم، آن‌ها کاری خواهند کرد که تاریخ، نبرد ما را علیه آن‌ها از صورت جنگی میهنی خارج نموده، به آن این تعبیر را بدهد که: دشتستانی‌ها دنبال فرصتی می‌گشتند تا با تهدید خود خارجی‌ها را سر کیسه کنند و به بهانه جنگ برای خود سودی و پولی دست و پا کنند.

بنابراین بهتر آن است که ما بگذاریم با پول و دارایی خودمان، و با هر سلاحی که داریم با دشمن بجنگیم و

نخل‌هایی که واسموس کشته بود و مردم، همه را با تبر قطع کردند. آن‌ها حتی نخواستند خاطره یک دوست بیگانه را، که در تاریخ مبارزات آن‌ها، در خنثی کردن و تعبیر بد بخشیدن به فداکاری‌های‌شان مؤثر افتاده بود نگه دارند.

به انگلیسی‌ها حالی کنیم که: انگیزه ما در این نبرد تنها دفاع از آب و خاک خودمان بوده، هیچ گونه سود و نفع دیگر، ما را بدین کار واداشته است.

واقعیت امر زائر خضرخان که از یک طرف، تحت تأثیر کاپیتان نوئل بر آن شده بود که با تحویل واسموس به انگلیسی‌ها پشتوانه‌ای برای خرید سلاح حاصل کند و از طرفی دیگر متوجه حقیقت امر شده و سخنان شیخ حسین خان او را تحت تأثیر قرار داده بود، فوراً به اهرم سفر کرده، کاپیتان نوئل را از انصراف خویش در تحویل واسموس باخبر ساخت و بدین طریق او نیز رسماً با انگلیسی‌ها اعلان جنگ نمود.

پایان ماجرای واسموس

ای از این درگیری غرور آفرین به دشتستانی‌ها تعلق دارد، دشتستان که در آن روزگار عبارت بود از برازجان و روستاهای اطرافش و چاه کوتاه و روستاهای دور و برش، به همین دلیل، از این دو مرکز، دو نفر سرکرده دفاع می‌کردند: شیخ حسین خان چاه کوتاهی از بلوک خود، غضنفر السلطنه برازجانی و شبانکاره و سایر روستاها...

(۹) واسموس و جنگ جنوب (آغاز و پایان ماجرای که می‌بایست پایان پذیرد و پذیرفت)

یکی از بهانه‌های انگلیسی‌ها برای بدنام کردن نبرد دلیران تنگستان وجود واسموس بود. آن‌ها به هر تلاشی بود می‌کوشیدند این نهضت را به نام او آلوده کنند. چون در آن گیر و دار هیچ بهانه دیگری برای این کار نداشتند.

واسموس، به عنوان قونسول آلمان در بوشهر وارد عرصه عمل شده بود. اما ایادی استعمار، در عین این که می‌کوشیدند وجود این مرد را از صورت یک مأمور سیاسی خارج نموده، مفهومی وسیع‌تر به او ببخشند، در عین حال می‌کوشیدند نگذارند واسموس ابتکار این عمل را به دست گیرد و خان‌های جنوب را تحت تأثیر قرار دهد. بی‌تردید، واسموس با نقشه‌های وسیعی وارد میدان شده بود، اما قضیه از دو سو، هم خلاف خواسته‌های او بود، هم در عمل به ایده آل او جامه عمل واقعیت می‌پوشاند:

۱- انگلیسی‌ها می‌کوشیدند حرکت ضد استعماری مردم جنوب را معنایی دیگر ببخشند، اما بر این که به این آرزو برسند، می‌بایست چنین حرکتی وجود نمی‌داشت.

۲- می‌بایست وجود کسی را بهاء تحقق خواسته‌های خود قرار دهند، واسموس، حاضرترین و راحت‌ترین حامل خواست آن‌ها بود، اما بدشنامی آن‌ها این بود که:

الف) مردم جنوب، بدون هیچ گونه تحریک عوامل خارجی وارد عمل شده بودند، حتی بیش از ورود واسموس، این کار تحقق یافته بود.

ب) تلاش آن‌ها برای این که واسموس را عامل این تحرک قلمداد کنند، خود کمک مؤثری به عملی شدن اعتراض جنوبی‌ها بود.

حقیقت اشتباه انگلیسی‌ها را می‌توان از کتاب «تاریخ ایران» اثر ژرنال سایکس دریافت. وی در کتاب خود، ماجرای ورود واسموس و دخالت او را تشریح نموده، چگونگی درخواست توقف او را شرح می‌دهد:

– هر کس واسموس را تحویل دهد علاوه بر صد هزار تومان پول (با ارزش پولی آن روزگاران) تفنگ و فشنگ و هر گونه کمک دیگر را از او دریغ نخواهند کرد.

زائر خضرخان که از دستگیری و فرار واسموس اطلاع حاصل کرده بود و می‌دانست که کاپیتان نوئل، رد پای واسموس را تا چاه کوتاه تعقیب نموده، درست همزمان با ورود واسموس، وارد چاه کوتاه شد تا شیخ حسین خان، رهبر دشتستانی‌ها را از چگونگی پیشنهاد انگلیسی‌ها باخبر سازد:

– شیخ حسین خان! چنان که می‌دانید مذهب ما – اسلام – خدعه را در جنگ مباح دانسته است. با توجه به پیشنهاد انگلیسی‌ها، ما می‌توانیم ضمن گرفتن و تحویل واسموس به انگلیسی‌ها، هم دو دشمن را به جان یکدیگر اندازیم، هم خود سود می‌بریم و با پول و تفنگی که از دشمن می‌گیریم، علیه خودشان بهره برداری می‌کنیم. شیخ حسین خان جواب می‌دهد:

پیش از این که مرحله جدی جنگ بین انگلیسی‌ها و مردم جنوب را تشریح کنیم، لازم می‌نماید روشن کنیم که واسموس از همان ابتدا، نقش مؤثر خود را در ماجرا از دست داد و به یک پناهنده سیاسی مستأصل تغییر سیم داد. شما در بخش قبلی این مطلب، نامه تشکر آمیز دولت آلمان را از پناه دادن چنان فرد بلا اثری، خواندید. چون ماجرای واسموس، عملاً به چنین وضع خنثایی منتهی شد. بد نیست، از همین جا به داستان پایان جالب زندگی او و نقشش در این ماجرا اشاره کنیم و این دفتر را ببندیم. واسموس تا پایان جنگ دلیران و شهید شدن تمامی سران جنگ جنوب، در ایران بود. سپس به آلمان سفر کرد، در حالی که عملاً چنین وضع خنثایی منتهی شد. پس از این ماجرا و پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول، واسموس برای جبران کمک‌هایی که به او شده بود، از آلمان با مقداری وسایل کشاورزی مدرن به ایران برگشت و به دشتستان رفت تا از این طریق محبت مردم را جبران کند، اما شکست این جاست که دشتستانی‌ها دیگر او را نپذیرفتند و ناامید، به آلمان بازگشتند.

این نکته، خود مؤید بسیاری حقایق اجتماعی است. شما اگر امروز هم در امتداد جاده بوشهر – شیراز حرکت کنید، ویرانه‌های خانه واسموس را در صد متری جاده، در روستای چغادک خواهید دید، نیز چندین تنه بریده نخل را خواهید دید. نخل‌هایی که واسموس کشته بود و مردم، همه را با تبر قطع کردند. آن‌ها حتی نخواستند خاطره یک دوست بیگانه را، که در تاریخ مبارزات آن‌ها، در خنثی کردن و تعبیر بد بخشیدن به فداکاری‌های‌شان مؤثر افتاده بود نگه دارند.

(۱۰) پیوند واقعیت‌ها، برای تجسم تاریخ

سریال دلیران تنگستانی، در بسیاری موارد، برای مردم مشتاق میهن به صورت یک مسأله درآمده است: به آن می‌اندیشند، درباره آن بحث می‌کنند، از چگونگی‌های تاریخی و حقیقت رویدادها می‌پرسند، گاه تردید را با یقینی می‌آمیزند و ابهام‌هایی برای ذهن خویش می‌آفرینند، که البته طبیعی است و عامل فیلم و ناگزیری‌های فنی را از یاد می‌برند، که باز هم طبیعی است. چون آن‌ها با برشی از تاریخ ما رو در رو هستند که نفس نزدیک بودن آن به زمان ما، خود به بعضی ابهام‌ها و تردیدها دامن می‌زند. گرچه تاکنون تماشا از طریق سلسله مقالات این نگارنده و نیز به کمک گفت و گوی مفصل و دقیق با کارگردان سریال، کوشیده‌ام به پای سریال، نکات تاریخی و پیش زمینه‌های سیاسی و اجتماعی واقعات تصویر شده را روشن دارم، باز هم در همه موارد، مسائلی، ناگفته مانده و زمینه‌هایی برای پرسش، خلق شده است.

نکته‌ای که ضرورت داشت و دارد، تا روشن شود و در فیلم به سبب ویژگی‌های فنی و سرعت گذشت صحنه‌ها و ذهن گریز بودن واقعات، ممکن نبوده و نیست، مسأله توضیح و توجیه کامل وضع و معرفی سران قوم در عصر حدوث ماجراهای مورد نظر است. برای این منظور، می‌کوشیم مردان دست اندر کار را، چه آن‌ها که در جبهه پاکرایی و میهن دوستی قرار داشتند و تمام نیروی اندیشه خویش را در برابر فشار همه جانبه بیگانگان و تسلیم نشدن به تهدید و تطمیع آن‌ها و عمال ایرانی‌شان، نبرد افزاری ساخته بودند و چه آن‌ها که در کمال آگاهی، و بی‌همتی، آلت اجرای خواست بیگانگان شده بودند، معرفی کنیم.

اگر مبداء و مآخذ ماجرای جنگ دلیران جنوب با

دشمنان را از نخستین درگیری‌های استعمار و تلاشش برای سلطه بر بخش‌های حساس سرزمین‌مان در نظر بگیریم، باید بگوییم:

بخش اول (سه داستان نخستین سریال) از زمان فتحعلی شاه قاجار شروع شد و تا زمان ناصرالدین شاه قاجار ادامه یافت. علت این بود که آغاز هجوم متجاوزین به ایران، تنها در سال ۱۸۵۶ - ۱۸۵۷ همزمان با سلطنت ناصرالدین شاه، چنان که در سریال مشاهده کردید، نبود، دو بار پیش از آن در زمان فتحعلی شاه قاجار نیز عین چنان هجوم‌هایی صورت گرفته بود، که کارگردان، به صرف مشابَهت ماجرا، به تصویر کردن مورد آخر اکتفا نموده است.

در این مورد یک نکته برای من مبهم مانده بود؛ آیا:

۱- در موارد اول، یعنی هجوم انگلیس (در سال ۱۸۲۳ - و بار دوم در سال ۱۸۵۳) هیچ گونه مدافعه‌ای صورت نگرفت؟

در این‌که در آن موارد پیشین نیز، ایران از داشتن نیروی دریایی (یا زمینی)، به ویژه در ایالات جنوبی، محروم بود، تردیدی نیست. چه، تنها موردی که ایرانیان (از زمان صفویه) دارای نیروی دریایی مختصری بودند، زمان نادرشاه افشار بود. و استعمار که نقشه سلطه بر خلیج فارس را از دیر باز در سر پرورانده بود، با مانوری ساده، از طریق فرستادن رزم ناوهای خود به مسقط (عمان) و جزیره قشم (ایران)، آن اندک نیروی دفاعی را به کلی منهدم ساخته بود.

در مورد دفاع مردم جنوب (چون آن دو مورد اول نیز، مراکز مورد هجوم بندر بوشهر و خرمشهر بوده) تنها مراجعی که در دست است، ناسخ التواریخ و تاریخ سیاسی خلیج فارس (تألیف نشات) است. در کتاب اخیر، مسائل، مجملاً و بدون هیچ گونه توضیحی کامل از دفاع ایرانیان، بیان شده و جوینده به نقطه نظری مطمئن نمی‌رسد، اما ناسخ التواریخ اشاراتی بر مدافعه از طرف مردان دشتستانی و تنگستانی دارد. برای دریافت این واقیعت، می‌توان به جلد‌های آخر تاریخ مزبور مراجعه کرد.

۲- اما موردی که صراحت دارد و متأسفانه در تنظیم سناریو و در نتیجه سریال از آن - شاید غفلت شده یا مهم تلقی نشده - شرکت دشتستانی‌ها - خصوصاً چاه کوتاهی‌ها در نبرد ریشهر است. در ناسخ التواریخ می‌خوانیم که: شیخ حسین چاه کوتاهی (البته شیخ حسین خان بزرگ، که می‌بایست پدر بزرگ شیخ حسین خان معروف در جنگ دلیران، مرحله کنونی باشد) و مردانش پا به پای باقرخان تنگستانی و احمدخان با کفار جنگیدند...

در آستانه بحران

[بعضی اطلاعات این بخش را از کتاب توفان در ایران اثر احمد احرار برگزفتم.] با تصویب «بخشی از اعتبارنامه‌های نمایندگان»، مجلس سوم به انتخاب هیأت رئیسه پرداخت و میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک) مرد مقتدر و خوش نام، ریاست مجلس را به عهده گرفت.

به علت نفوذ بیگانگان، آثار دسته بندی‌های پارلمانی، در پشت ظاهر آرام مجلس کم رخ می‌نمود. جالب‌تر از همه این بود که هر یک از دیپلمات‌های خارجی در جوار (یا در واقع در رأس) یک جناح در فعالیت بود تا موقع «جبهه» خود را مستحکم سازد. در این دوران دو گروه «متشکل» بیشتر از سایر گروه‌ها نمود سیاسی داشتند و ظاهراً از هدف و مقصد مشترک پیروی می‌کردند:

۱- دموکرات ۲- اعتدالی (اعتدالیون).

پس از تعیین هیأت رئیسه، دموکرات‌ها به رهبری «سلیمان میرزا اسکندری» و اعتدالیون به زعامت «سید محمدصادق طباطبایی» در مقام آن بودند که هر چه زودتر، روش سیاسی خود را مشخص دارند و به مسائل مهمی، چون تعیین دولت تازه و تعیین خط مشی سیاسی کشور در برابر جنگ جهانی، که شعله‌های آن پرچین بی طرفی ایران را به آتش کشیده بود، بپردازند. دیپلمات‌های خارجی - که آن‌ها نیز دو دسته بودند: دسته متحدین (آلمان و متحدانش) و دسته منافقین (انگلیس و روس و بلژیک)، هر طرف می‌کوشیدند گروه‌های سیاسی را به سود خویش وارد فعالیت نمایند. به این منظور، تلاش‌شان این بود که افرادی در رأس ملت قرار گیرند که از طرف گروه طرفدارشان برگزیده شده باشند. این را اضافه کنم که غیر از اعتدالیون و دموکرات‌ها، منفردین نیز خود دار و دسته‌ای بودند و اینان نیز به اتفاق دو گروه دیگر، متفقاً از مستوفی الممالک خواستند که کابینه را تشکیل دهد و مقام صدر اعظمی (نخست وزیر) را بپذیرد. دول خارجی، من جمله عمال متفقین، سعی‌شان بر این قرار گرفت که مستوفی را از قبول صدارت اعظمی پشیمان کنند، حتی چندین بار نزدیک بود به این کار توفیق حاصل نمایند، خصوصاً ورود عثمانی به جنگ، او را به احتیاط بیشتر وایمی‌داشت.

مستوفی هنوز کابینه خود را تشکیل نداده بود که قوای عثمانی در آذربایجان و اهواز استقرار پیدا کرد. و دیپلمات‌های روس و انگلیس، مستوفی را تحت فشار قرار دادند که در قبال این امر اعراض کند و ساکت نشیند.

و بالاخره با وجودی که مستوفی، کار تعیین اعضای کابینه را به اتمام رسانده بود در اثر فشار زیاد دشمنان، ناچار به استعفا شد و مؤتمن الملک این‌کس خبر را به احمدشاه داد.

نکته جالب این است که در آن زمان تشکیلات

روس و انگلیس، دو متفق جنگ جهانی اول، از یک سو به خاطر گسترش منافع و قلمرو استعماری خود در شمال و جنوب ایران و از سویی به بهانه نفوذ عناصر جاسوسی و سیاسی آلمان در ایران، خاصه در فارس، اصل بی طرفی ایران را محترم نشمرده، به تعرض مستقیم دست یازیدند.

دموکرات‌ها بیشتر آزادی خواهان را در خود جای داده بود و اکثر مردان میهن پرست در آن شرکت فعال داشتند و در موارد زیادی حتی دولت، در امور، با اعضای این فرقه مشورت می‌کرد. از طرف دیگر، به علت انزجار مردم، خصوصاً روشن‌فکران زمان، از انگلیسی‌ها، دموکرات‌ها در عمل، رفتاری موافق اعمال در پیش گرفته بودند که گرچه جبهه جنگنده‌ای رو در روی مهاجمین به وجود می‌آورد، انگلیسی‌ها را در تجاوز خود جدی‌تر می‌کرد. بعد از مستوفی، مشیر الدوله مأمور تشکیل کابینه شد و بهترین کابینه را در آستانه بحران تشکیل داد:

۱- مشیر الدوله «میرزا حسن خان پیرنیا» رئیس الوزرا

و وزیر جنگ

۲- مستشار الدوله «صادق» وزیر داخله

۳- نصر الملک «حسن علی کمال هدایت» وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه

۴- حکیم الملک «ابراهیم حکیمی» وزیر معارف

۵- ذکاء الملک (محمدعلی فروغی) وزیر عدلیه

۶- مشار السلطنه «اسدالله قدیمی» وزیر مالیه

۷- معاون الدوله «ابراهیم غفاری» وزیر امور خارجه

وجود همه این اعضا در کابینه، و خصوصاً ابقای معاون الدوله در پست خود، نشانه ادامه سیاست خارجی دولت قبلی ایران بود. ولی وجود مردانی چون مستشار الدوله که از رجال ملی و متکی به افکار عامه بود، نشانه تغییراتی در امور داخلی کشور به شمار می‌رفت که بعدها به توجیه آن خواهیم پرداخت.

به هر حال، با چنین کابینه‌ای بود که ایران بحران شدیدی را می‌بایست از سر بگذراند. و برای این کار مشیر الدوله قبل از هر چیز کوشید نیروی ژاندارمری و نظمیه را در گوشه و کنار کشور گسترش دهد.

از کارهای دیگر او گذراندن لایحه‌ای از مجلس بود، معروف به «قانون ۲۳ جوزالغو» که طبق آن، دست مستشاران بلژیکی، که حال متفق انگلیس بودند، از مالیه ایران کوتاه می‌شد. تصویب این لایحه، تشنجی در دولت و اعضاء مجلس ایجاد کرد، ولی در هر حال، گواه اتخاذ روش مستقل از طرف دولت ایران بود.

روش مستقل و رفتار شجاعانه‌ای که بیشتر افراد این کابینه و نیز بیشتر والی‌های ایالات در پیش گرفتند و در بسیاری موارد با آزادی خواهان و رزمندگان همدلی نشان دادند، خصوصاً مخبر السلطنه والی فارس، شخص مشیر الدوله و بیشتر صاحب منصبان ژاندارمری، چون احمدخان اخگر، که در برازجان دست یاری به مجاهدین داد و تا توانست در ترغیب آنان کوشید و نیز تلاش کرد از ایجاد رفتاری که بهانه‌های سیاسی به دست دشمنان بدهد، پیشگیری کند. احمدخان اخگر، که بعدها روزنامه نویس و نماینده مجلس شد، یکی از شخصیت‌های برجسته زمان جهاد مردان جنوب است و ما می‌کوشیم در بخش‌های دیگر شخصیت او، و به خصوص ناصر دیوان کازرونی، مجاهد دلیر اهل کازرون، را به خوانندگان معرفی کنیم و به چگونگی کار کسانی که رو در روی مجاهدان قرار می‌گرفتند و چهره‌های کریم خیانت نشان می‌دادند، اشاراتی داشته باشیم.

(۱۱) سازمان نظام ملی

قرار شد ضمن طرح کلی از واقعه تاریخی جنوب، که در معیار وسیع‌تر، جزئی از فاجعه گسترده تر «ایران و جنگ جهانی اول» محسوب می‌شد، از چهره‌های برجسته تر و رخداد‌های مؤثری که نبرد دلیران جنوب و به طور کلی مقاومت مردم تنگستان و دشتستان را سیمایی تاریخی می‌بخشید، سخن آوریم.

شما در یکی از داستان‌های سریال، مشاهده کردید که تعدادی جوانان بندر و مناطق دیگر، داوطلب دیدن تعلیمات نظامی شدند تا دوش به دوش یاران روستایی خویش بجنگند. بعضی بینندگان، این واقیعت آشکار را حمل بر داستان پردازی کرده، ضمن تلقین و نامه خواسته بودند از واقیعت امر آگاه شوند. این است که نگارنده، ضمن تأکید این نکته که موضوع داوطلبان نه تنها حقیقت محض بوده، بلکه تا مقدار زیادی به دلایل خاص فنی و اصول تاریخی، مثل بیشتر رخداد‌های فیلم، تعدیل نیز شده، می‌کوشد به استناد زمینه‌های

من می‌پرسند، در حالی که دولت ایران به دول در حال جنگ اعلان بی طرفی داده است، ما چگونه می‌توانیم بر ضد نیت و تصمیم دولت اقدامی بکنیم؟ گویی که هنوز در تهران دولتی باقی است؟! عزیزان من، از دولت ایران به‌جز اسمی باقی نمانده است و گر نه چنین، جنوب و شمال در آتش بیداد انگلیس و روس نمی‌سوخت. علمای اعلام و مجتهدین عراق و ایران، حکم بر جهاد با روس و انگلیس صادر کرده‌اند و تکلیف شرعی و وظیفه ملی همه شما این است که اقتدا به مجاهدین کرده، این لباس گشاد دست و پاگیر را که در دوران آسایش و آرامش بدان ملیس بوده‌اید، به لباس نظام ملی مبدل کنید و به مشق نظام پرداخته، مهیای دفاع از دین و وطن شوید.

در این میان حاجی میرزا علی آقا ذوالریاستین، از معممین و محترمین شیراز، برخاست و فریاد برآورد: «من و فرزندانم از امروز عبا و عمامه را به کناری گذارده، لباس کرباس نظام ملی خواهیم پوشید و هر کس با من در مقام اخوت و مودت است با ما همراه شده، رخت نظام ملی به تن خواهد کرد.» یکی دیگر از سادات شیراز از گوشه دیگر مسجد برخاست و جمعیت را مخاطب قرار داد:

«امروز روز عزاست، و مرسوم ما چنان است که به هنگام حدوث مصیبت گریبان چاک می‌کنیم، اینک من به نام یک عزادار، یقه تنها پیراهن خود را تا به دامن چاک می‌دهم که مجبور باشم بعد از اتمام مجلس فاتحه، لباس نظام ملی بپوشم». تصور هیجانی که بر مسجد و مسجدیان دست داد دشوار نیست؛ بزرگ و کوچک دست در گریبان برده، یقه پیراهن خود دریدند و هلهله کنان به بازار و کیل شتافته، سایر تجار و کسبه را به شرکت در صفوف نظام ملی تشویق کردند. تنها در آن روز هفتصد تن از مردم شیراز به لباس نظامی ملی درآمدند.

یونیسفورم نظام ملی عبارت بود از نیم تنه و شلوار کرباس با کمربند و قطار فشنگ. بر بازوی لباس، نواری از پرچم سه رنگ ایران بسته می‌شد.

مردان و دلاوران نظام ملی

برای احتراز از اطناب کلام، به ذکر نام کسانی می‌پردازیم که در نخستین روزها به صف نظام ملی پیوستند، کسانی که با پیوستن خود، گروه گروه مردان جنگی را به دنبال خویش به صف جهاد با دشمن مهاجم می‌کشاندند:

یاور علی قلی خان پسیان، صاحب منصب ژاندارمری فارس و از یاران حزب دموکرات. وی دو تن از افسران ژاندارمری به نام‌های سلطان معاضد و نایب اول داود خان را مأمور کرد که همه روزه در محل مسجد نو شیراز حاضر شوند و به افراد داوطلب تعلیم نظامی بدهند.

جالب‌تر از همه پیوستن «کاپیتان انگمان» فرمانده سوئدی ژاندارمری فارس به صف نظام ملی بود. وی گرچه ظاهراً در جریان همکاری ژاندارمری با داوطلبان نظام ملی مداخله نمی‌کرد، اما باطناً طرفدار «متحدین» جنگ جهانی بود، و به همین دلیل یاور علی قلی خان را در اقدامات خود آزاد گذاشته بود.

یاور علی قلی خان به وسیله سلطان احمد اخگر، که خود از ابتدا همکار مجاهدان جنوب بود و سمت فرمانده ژاندارمری برازجان را داشت، با رزمندگان در تماس دائم بود و دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها را ترغیب می‌نمود. وی در این زمان بود که نامه‌ای از برازجان دریافت داشت، مبنی بر این که «اوضاع دشتستان و

خدمات دیگری در تهران لازم است، کارها را به هر کس که صلاح می‌داند سپرده، به فوریت عازم پایتخت شود.» [توفان در ایران، صفحه ۳۲۶]

چنان که به اشاره گذشت، این مسأله که به سختی مورد مخالفت ملیون بود، شیراز را در هیجان شدید به جنب و جوش برانگیخت و سیل تلگراف‌های مخالفت به تهران راه افتاد:

«از شیراز، توسط آقایان وکلای فارس، مجلس مقدس، ریاست جلیله وزراء:

با حالت حاضره هیجان ملی و عدم قوای دولتی که آماده جلوگیری از اجانب مهاجم باشد و خونی شدن اهالی گرمسیر با مهاجمین و مسلم بودن آن‌که اگر زمزمه حاج مخبر السلطنه نشر شود، از حلقوم کارکنان انگلیس است، و حتماً زمزمه تغییر ایشان تولید «صمدخان‌ها» خواهد نمود، خاطر مبارک را جدا آگاه می‌نماییم که عامه ملت و احزاب سیاسی مخالف تغییر (والی) ایالت بوده هیجان آن‌ها را بالمره نتوان خاموش ساخت، چه به آن‌ها ثابت است که این تغییر مقارن است با «جنوب را به قبضه اجانب دادن».

امضاء اعتلافیون - توحید یون»

اما بی‌تردید، دولت در تصمیم خود، قادر نبود که درنگی روا دارد. علتش همانا مذاکرات محرمانه رئیس الوزرا با وزیران مختار روس و انگلیس بود و توافق بر سر این مسأله که اگر دولت مخبر السلطنه را از شیراز فراخواند، انگلیس‌ها نیز به تخلیه بوشهر مبادرت خواهند کرد.

چنین بود که میرزا حبیب الله خان قوام الملک چهارم، رئیس عشایر خمسه، تا تعیین جانشین جدید و آمدنش به شیراز، با عنوان «نایب الایاله» امور فارس را به دست گرفت و میرزا احمدخان دریابگی [با میرزا احمدخان دریابگی حاکم بوشهر در سال ۱۸۵۶-۷ اشتباه نشود؛ این دو فقط هم نام بوده‌اند.] نیز برای حکومت بندر بوشهر معین گردید.

با این مقدمات بود که سازمان نظام ملی در فارس به‌سرعت تشکیل شد. مجلس ختمی که برای

مخبر السلطنه در وطن پرستی، طرفداری از مجاهدان جنوب، مخالفت شدید با عمال انگلیس و روس و اقدامات دیگر، معروف بود و از ابتدای کار، بیشترین کوشش دیپلمات‌های انگلیس و روس، این بود که وی را از میدان به در کنند.

رئیس علی دلوری در مسجد و کیل شیراز ترتیب یافته بود، فرصتی شد تا اهالی شیراز به شرکت در تشکیلات «نظام ملی» دعوت شوند.

بد نیست پاره‌ای از نطق ضیاء الواعظین (آقا سید ابراهیم) را بر منبر، درباره شهادت و شهادت «رئیس علی» دلوری باز خوانیم:

«گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد - وین گله را نگر که چه آسوده می‌چرد».

«رئیس علی خان دلوری رفت و شما ای مردم کم جرأت، نه بر شهادت رئیس علی خان، بلکه بر حال زار خود گریه کنید، چه آن‌که عنقریب، اجنبی شیراز را تصرف می‌کند و شما صاحب وطن، ناموس و هستی نخواهید بود. تعجب این جاست که بعضی از رفقا از

دقیق‌تر تاریخی مسأله مورد بحث را در مقیاسی وسیع‌تر، تحلیل نموده، چگونگی تشکیل سازمان نظام ملی را از پرده ابهام بیرون کشید. [در این مورد نیز با وجود کتاب‌های متعددی چون دلیران تنگستانی، لارنس ایران (واسموس) اثر سایکس انگلیسی، تاریخ «روسیه و انگلیس در ایران» اثر «فیروز کاظم زاده» به انگلیسی، چون کتاب توفان در ایران آقای احرار، با استفاده از بیشتر اسناد فوق به تحلیل این مورد پرداخته، با کسب رخصت از ایشان به نقل موارد حساس می‌پردازیم.]

شما متوجه شدید که روس و انگلیس، دو متفق جنگ جهانی اول، از یک سو به خاطر گسترش منافع و قلمرو استعماری خود در شمال و جنوب ایران و از سوی به بهانه نفوذ عناصر جاسوسی و سیاسی آلمان در ایران، خاصه در فارس، اصل بی طرفی ایران را محترم نشمده، به تعرض مستقیم دست یازیدند.

همچنان که تهدید نیروهای متجاوز از شمال و جنوب پیش آمده بود، مقاومت مردم نیز در همه مناطق مورد تهدید، چهره نمود، اما واکنش مؤثر و عملی و جنگ واقعی، از سواحل خلیج فارس و در مناطق گرمسیری تنگستان، دشتی و دشتستان شروع شد و اندک اندک دامنه آن به قلب فارس، شیراز، کازرون، فسا، آباده و سپس اصفهان، مناطق غربی ایران و تهران کشیده شد و نه تنها پای مردان جنگی، بلکه روشن‌فکران، معلمان و شخصیت‌های فرهنگی را به این جهاد مقدس کشاند.

برای این که به ریشه‌های سیاسی و ملی تشکیل سازمان فوق‌الذکر پی ببرید، بد نیست نخست شمه‌ای از دولت وقت و وضع کابینه و روابط سیاسی با انگلیس و روس از یک سو و آلمان از سوی دیگر بنویسیم:

در بخش قبلی گفتیم که عین الدوله کابینه را تشکیل داد. اما بعد از مدتی، بنا به بعضی مصالح سیاسی، نیز فشار دیپلمات‌های دول متفق، عین الدوله مستعفی و مستوفی الممالک مأمور تشکیل کابینه شد. ظواهر امر و بعضی کردارهای مستوفی سبب شد وزیر مختار آلمان «تکدر خاطر» پیدا کند و سبب پیش آمدن شایعات سیاسی گردد (وزیر مختار آلمان در این زمان پرنس رويس بود).

از جمله وقایع مهمی که در زمان صدارت مستوفی (مرحله دوم) پیش آمد، تعویض والی وطن پرست فارس یعنی مخبر السلطنه بود. چنان که قبلاً اشاره شد، مخبر السلطنه در وطن پرستی، طرفداری از مجاهدان جنوب، مخالفت شدید با عمال انگلیس و روس و اقدامات دیگر، معروف بود و از ابتدای کار، بیشترین کوشش دیپلمات‌های انگلیس و روس، این بود که وی را از میدان به در کنند.

شگفت این بود که این واقعه در زمان مستوفی الممالک، که خود به میهن پرستی و مخالفت با متفقین شهرت داشت، روی دهد و باعث شود که مردم، خصوصاً اعضای حزب دموکرات و مجاهدانی چون ناصر الدیوان کازرونی، که یا از وقایع پشت پرده و مصلحت اندیشی‌های دولت بی‌خبر بودند، یا این که چنان مصلحت اندیشی‌هایی را قبول نداشتند، دست به اعتراض و ارسال تلگراف به مرکز بزنند. نکته مهمتر، مسأله جانشینی مخبر السلطنه بود. این پست را خود مخبر السلطنه به قوام الملک سپرد.

«روز سوم ذیقعد ۱۳۳۳ هجری قمری، دو ساعت به غروب مانده، ولی به اتفاق قوام الملک (میرزا حبیب الله خان) برای مخابره حضوری در تلگرافخانه شیراز حضور یافت. مستوفی شخصاً طرف مکالمه بود و اطلاع می‌داد که چون وجود «مخبر السلطنه» برای

(۱۲) آنجا که پیروزی مفهومی دگرگون می‌یابد؛ همچنان که شکست

در بخش قبلی، خواندید که قشون نظام ملی به برازجان رسید و مورد استقبال مردم و مجاهدان و رهبران دینی قرار گرفت. نیز، در پایان اشاره شد که «یاور علی قلی خان پسیان»، برادر کلنل پسیان معروف، در نامه ای به احمدخان اخگر فرمانده ژاندارمری برازجان یادآور شد که: چون گروه معدود ارتش نظام ملی، هنوز فاقد روحیه جنگی است، مصلحت نمی‌بیند که آن‌ها را روانه جنگ با انگلیسی‌ها کند. این بود که پس از شور و مشورت اخگر با محمدخان غضنفر السلطنه نتیجه این شد که فرمانده ژاندارمری، برای یاری تنگستانی‌ها و دشتستانی‌ها، تنها از گروه ورزیده ژاندارم استفاده کند. او برای پوشانیدن جامه عمل به این مقصود، حتی خود به چاه کوتاه و سپس محل سنگرهای دلیران، در فاصله چهار تا شش فرسنگی بین بوشهر و برازجان، یعنی روستای چغادک تا روستاهای احمدی و دوویره رفت و قطعنامه دلیران را امضاء کرد. این که چرا او توفیق همکاری کامل با دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها را نیافت، خود مسأله‌ای است جداگانه که برای اجتناب از اطناب، از آن درمی‌گذریم و تنها به این اکتفا می‌کنیم که احمدخان اخگر، در یاری دلیران هرگز، کمترین تردیدی به خود راه نمی‌داد.

اما مسأله اصلی، همان تشکیل ارتش نظام ملی و حرکت‌شان به برازجان است که این پرسش را خواه ناخواه پیش می‌آورد: چرا فرمانده ژاندارمری فارس (و به تبعیت او، برازجان) اجازه شرکت این گروه مؤثر داوطلب در جنگ را ندادند؟ و اگر دلیل‌شان عدم آمادگی بود، چرا روانه برازجان‌شان کردند؟

پاسخ این پرسش را در تصمیمی که یاور علی قلی خان پسیان داشت و در نامه، اشارتا به احمدخان اخگر یادآور شده بود، باید جست و جو کرد:

یاور علی قلی خان پسیان، از مدتی پیش که به فرماندهی ژاندارمری فارس (که فرماندهی عالی آن با افسری سوئدی بود) برگزیده شده بود، مصمم شده بود به کمک تنها نیروی مسلح و منظم آن روز یعنی ژاندارمری، دست به یک قیام مسلحانه بزند و حکومت فارس را به دست گیرد، تا بتواند بدون دخالت دولت مرکزی و شاه قاجار، که شدیداً مرعوب دیپلمات‌های روسی و انگلیسی شده بود و خود نیز بیش از اعتراض به مسالمت‌ش می‌اندیشید، و از طریق اتحاد ژاندارمری و قشون نظامی ملی با دلیران جنوب، با مهاجمین از در پیکار درآید. از این رو فکر می‌کرد که قشون تازه تشکیل نظام ملی، اولاً چون در شیراز ماندن‌شان مفهوم عاطل ماندن دارد، برای دستیابی و آشنایی به شیوه‌های پیکار، بهتر است در شهر نباشند، بلکه در حاشیه صحنه نبرد به سر برند و روحیه جنگی پیدا کنند و برای این منظور کجا بهتر بود از برازجان و به طور کلی دشتستان که پوی باروت جنگ را هم به مشام‌شان می‌رساند؟ ثانیاً در جنگ مستقیم شرکت نکنند، تا به عنوان نیروی ذخیره باقی بمانند و در زمان اجرای هدف نهایی (قیام) بتوانند با ژاندارم‌ها همکاری کنند.

ثالثاً، چنان که اشاره شد (در بخش پیشین میرزا احمدخان دریابگی حاکم بوشهر و مجری دستورات قونسول انگلیس نیز در همان حال که نیروی مهاجم در دو فرسنگی بوشهر کوه کزی و نخلستان‌های تنگک را سنگر قرار داده بودند و هواپیماهای انگلیسی پروازهای جنگی را آغاز کرده بودند، شتاب آمیز خود را به



السلطنه ضابط برازجان و تنی چند از شیوخ و رؤسای محلی، قشون را استقبال کردند.

در این گیر و دار، بگو مگوهای در ضرورت پیوستن مجاهدان، قشون نظام ملی و پیشوایان دینی درگرفت و شیخ محمدحسین برازجانی با تلاش زیاد، کاری کرد که فتوای جهاد را از علمای اعلام بگیرد و چون پیشاپیش، علمای عراق و ایران نیز فتوای جهاد داده بودند، زمینه برای اتحاد توفیق آمیز از هر جهت فراهم بود، اما...

اما قوام الملک که خود سوداها در سر می‌پخت و جانشینی مخبر السلطنه، میدانی برای تاخت و تاز به او داده بود. به دریابگی، جیره خوار انگلیسی‌ها، و حاکم بوشهر دستور داد که به هر نحو است، از پیوستن قشون نظام ملی به مجاهدان پیشگیری کند. انگلیسی‌ها برای یاری او در این «امر خیر» بیشترین تعهدات را به گردن

**یاور علی قلی خان به وسیله سلطان احمد
اخگر، که خود از ابتدا همکار مجاهدان
جنوب بود و سمت فرمانده ژاندارمری
برازجان را داشت، با رزمندگان در تماس
دائم بود و دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها
را ترغیب می‌نمود.**

گرفتند و به هر تقدیر کاری کردند که این پیش آمد میمون، در مسیری انحرافی و به سود دشمنان میهن ثمر دهد...

یکی دو بخش بعدی می‌کشیم، در صورت ضرورت، ضمن پایان دادن به این سلسله مقالات، دنباله این ماجرا و فرجام جنگ دلیران تنگستان و دشتستان را روشن کنیم و بعضی نکات مبهم را روشن نموده، به بعضی نامه‌ها نیز پاسخ دهیم.

در این جا لازم می‌بینم که باز هم از مجاهد دلاور جنوب، ناصر الدیوان کازرونی که بیشترین سهم را، بیرون از جبهه اصلی، در یآوری دلیران داشته، یاد کنیم و وعده دهیم که در بخش بعد، از او به تفصیل سخن بگوییم و خصوصاً جریان حرکت اسراء انگلیسی را از شیراز به دشتستان، روشن تر نماییم.

میدان جنگ مثل سابق، آمال مجاهدان و احرار به انجام وظایف سنگینی که از جانب پروردگار بدان‌ها محول شده، مشغول هستند و بعون الله مجاهدان غیور، مانند سد سکندر در مقابل قوای نامحدود دشمن، ایستادگی کرده و ثبات قدم به خرج داده و می‌دهند. هیأت صاحب منصبان مقیم برازجان عموماً و آقای سلطان احمد اخگر خصوصاً، با نیت پاک مجاهدان و احرار موافق، و اگر چه ظاهراً و به وسیله اسلحه با مجاهدان مدد نمی‌کنند، اما باطناً (و در واقع عملاً) کمال مساعدت را دارند. در این نامه که به قلم «خادم الشریعه محمد غضنفر السلطنه» برای انجام این کار تأکید شده، به عنوان نماینده اراده خلل ناپذیر مجاهدان قول داده بود که «ما از هیچ چیز دریغ نخواهیم داشت و نمی‌ترسیم و می‌جنگیم...»

بالاخره افواج نظام ملی در شیراز، روز نهم ذی‌قعدة ضمن ترتیب رژه‌ای، حرکت خود را سرود خوانان اعلام داشتند:

ما جان نثار ملتیم

روز نهم در حرکتیم

این عده هفتصد نفری، در روز مزبور، در حالی که شاد بودند و با هیجان به سرود خوانی ادامه می‌دادند، به باغ جهان نما نقل مکان کردند تا مستعد حرکت به جنوب شوند:

لشکر جنوب

صف شکن بود

روز جنگ و پیکار

با نشاط و وجد

جان و سر برد

پیش تیغ خون بار

نصرت و ظفر

همعنان او

باشدی بهر کار

خرم آن زمین

کو قشون چنین

آورد به بار...

جالب‌تر این که سمت ریاست و پیشوایی این ارتش کوچک، به عهده یکی از علمای دینی شیراز با نام «آقا شیخ جعفر مجتهد محلاتی» بود که با محاسن سفید، در حالی که شمشیری [توفان در ایران، صفحه ۳۳۴] حمایل کرده بود و کلام الله مجید را به سینه می‌فشارد، پیشاپیش قشون داوطلب، اسب می‌راند. قشون نظام ملی پس از سه روز توقف در شیراز به جانب برازجان روانه شد. در طول راه، مردم از شدت هیجان می‌خواستند به جای گل، جان نثار قدم این قشون کنند. بیشتر مردم روستاهای بین راه، خصوصاً جوانان و کخدایان، تفنگ و فشنگی به دست آورده، به صف مجاهدان می‌پیوستند.

از آن طرف، احمدخان اخگر در تدارک پذیرایی از قشون نظام ملی بود و از یاور علی قلی خان دستور داشت موجبات اتحاد این قشون را با ژاندارمری و سپس با مجاهدان فراهم کند. (از این بگذریم که یاور علی قلی خان ضمن این مجاهدت‌ها، در فکر ایجاد زمینه ای برای استفاده از قشون مزبور، با تأیید در اتحادشان با ژاندارمری، برای یک قیام نظامی و به دست گرفتن قدرت بود).

باری، دیری نگذشت که طلایه قشون به برازجان رسید. در این هنگام، مجتهد دیگر، شیخ محمدحسین برازجانی، سپس میرزا علی کازرونی (لسان‌المله، نماینده دوره چهارم مجلس در سال‌های بعد) غضنفر

خون‌دار باشد، یعنی بخواهد انتقام خون پدر، برادر یا کس و کار دیگرش را با خون تلافی کند. وگرنه با پول، تهدید یا هر گونه تطمیع دیگری، تن به ناجوانمردی نمی‌دهد. بالاخره چنین کسی را پیدا کرد: غلام‌حسین باغکی (معروف به پلنگی)، که تصور می‌کرد (و بیشتر گردنش گذاشته بودند) که پدرش را رئیس علی کشته بوده است.

در همان حال که مجاهدان، سنگ‌های خود را در حوالی چغادک (چهار فرسنگی سنگ‌های مهاجمان) آماده کرده بودند، رئیس علی به خاطر استخلاص سید مهدی بهبهانی (معلم و روشن‌فکری که تمام شورش‌های بندر را علیه بیگانگان رهبری می‌کرد) از زندان انگلیسی‌ها، به اتفاق یکی دو سه نفر از مردانش، روانه بندر شد. در برگشتن، هنگام عبور از تنها گذرگاه بندر به تنگستان و دشتستان، برج مقام، که از نزدیک سنگر مهاجمان می‌گذشت، در دیدگاه دشمن قرار گرفت و شناخته شد و ناگزیر از درگیری، به جنگی دلبرانه تن در داد. جنگ دو سه نفر تنگستانی با چند هزار سرباز! جنگی که از اوایل شب تا صبح به طول انجامید، از مردانی که در این درگیری، دلاور تنگستانی را یاری می‌دادند، سام خان پسر زائر خضرخان بود، که البته جان سالم به در برد. غلام‌حسین باغکی که از نخستین لحظه درگیری، مواظب رئیس علی بود، وقتی متوجه شد که با وجود نابرابری باور نکردنی جنگندگان، با نسبت حداکثر یک به هزار، رزمنده دلیر، ممکن است به سلامت خود را به سنگ‌های اصلی دوستانش برساند، از پشت او را هدف گلوله قرار داد و از پای درآورد.

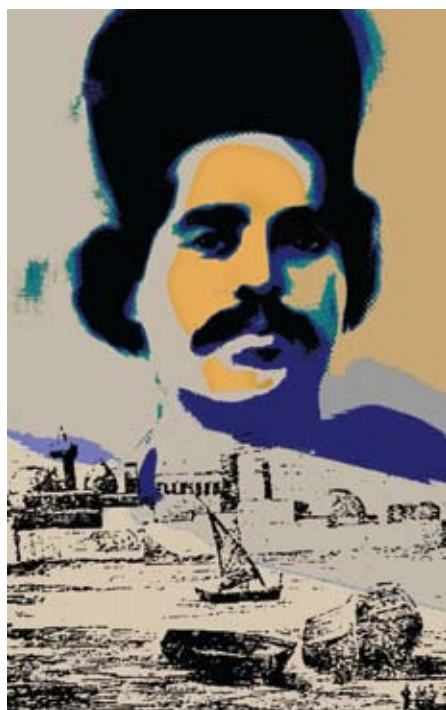
مرگ رئیس علی، بزرگ‌ترین و کاری‌ترین ضربه را بر ارتش کوچک پانصد نفری دلبران وارد آورد، اما در عین حال، انگیزه بیداری و برانگیختگی گروه بسیاری از مردم جنوب خصوصاً کازرون و شیراز و سایر روستاهای فارس گردید و فکر تشکیل سازمان نظام ملی را جامه عمل پوشاند.

بعد از شهادت رئیس علی (مرحله بعدی جنگ)

شهادت رئیس علی، جنگ را تسریع کرد. مهاجمین که معتقد بودند این کامیابی باید پی‌گذار کامیابی بعدی باشد، مهلت ندادند دلبران از آشفته خیالی واقعه‌رهایی یابند و حمله را از روز بعد گسترش دادند. از همه بدتر این‌که هواپیماهای جنگی را نیز که از عرشه ناوها پرواز می‌کردند، وارد کارزار کردند. بمباران شدید آغاز شد. فوج‌های سربازان انگلیسی و هندی، فاصله چهار فرسنگی سنگ‌های خود تا دلاوران را اندک اندک کم کردند. گرچه بیرون شدن از حفاظ نخلستان‌های تنگک، خطر کردنی خطر آفرین به شمار می‌رفت و دشت‌های گسترده که پر از سنگ‌های ناپیدای مردان جنوب بود: (تفنگچیان بی سردار دلووار، مردان زائر خضرخان فولادی یا [تنگستانی] و رزمندگان شیخ حسین خان چاه کوتاهی و فرزندان شیخ ناصرخان، شیخ محمدخان، شیخ عبدالحسین خان و شیخ عبدالرسول خان) دام هولناکی برای سربازان خصم محسوب می‌شد.

فالوده دندان می‌شکند!

شاید این ضرب المثل در موردی که می‌خواهم بگویم، قیاس چندان مناسبی نباشد، اما چندان دور، و به اصطلاح، «مع الفارق» نیز نیست. موضوع این است که در همان ضمن که هواپیماهای انگلیسی، در حال بمب اندازی بودند شیخ عبدالرسول خان، درصدد ساقط کردن فعال‌ترین هواپیما برمی‌آید، اما چگونه؟ خود او می‌دانست که با پنج تیرها [دو نوع تفنگ‌های گلوله



- ۱- شهادت رئیس علی دلواری
- ۲- نخستین رو در رویی گسترده دو طرف
- ۳- دومین رو در رویی
- ۴- پایان ماجرا

رئیس علی، نیروی محرکه ارتش کوچک

رئیس علی، به شهادت مورخین و حتی اسناد و مکاتبات سردار فیروز نخستین مرحله جنگ در دلووار بود. در آن جنگ، او با صد تفنگچی، بیش از هزار و پانصد، یا به روایتی دو هزار سرباز مهاجم را که بعد از به توپ بستن یک شبانه روزی دلووار، با اطمینان پیاده شده بودند، تار و مار کرد، ژنرال فرمانده را کشت، و وحشتی در دل

شهادت رئیس علی، جنگ را تسریع کرد. مهاجمین که معتقد بودند این کامیابی باید پی‌گذار کامیابی بعدی باشد، مهلت ندادند دلبران از آشفته خیالی واقعه‌رهایی یابند و حمله را از روز بعد گسترش دادند.

خصم به وجود آورد که با وجود هشت هزار سرباز هندی و انگلیسی در سنگ‌های اطراف بندر، همیشه در وحشت به سر می‌برد و پی‌در پی، از شرق و غرب، سرباز «وارد» می‌کرد. به همین دلیل بود که مستر چیک قونسول تمام عناصر و جیره خواران ایرانی خود (خلیل، محسن - برادر خلیل، حاج یوسف، حاج حسین رضا و مهمتر از این‌ها میرزا احمدخان دریابگی حاکم بندر) را مأمور کرد به هر نحوی شده، رئیس علی آن سردار جوان (سی ساله) را به قتل رسانند. برای توفیق در این امر، از خصوصیات اخلاقی مردم محیط سود می‌برد و به اصطلاح، توسل به روان‌شناسی اجتماعی، بومی می‌جست. او می‌دانست (یعنی به او فهمانده بودند) که یک دشتستانی تنها زمانی به روی یک هم ولایتی خود، آن هم خان یا کدخدا تفنگ می‌کشید که با او

برازجان رساند تا به هر تدبیر، کاری کند که نیروی تازه ای به پانصد تفنگچی دلاور جنوب افزوده نگردد. چون دشمن، برخلاف دوستان مصلحت‌اندیش، با تجربه ای که از جنگ دلووار داشت و ضرب شستی که از صد نفر تفنگچی دلواری دیده بود، می‌دانست که داوطلبانی که با چنان اتحاد و شور و شعفی از مجلس ختم رئیس علی دلواری به حاشیه میدان جنگ آمده بودند، می‌توانستند عامل احتمالی تلخ‌تر از آن باشند که از ظاهرشان برمی‌آمد. میرزا احمدخان دریابگی پیشنهادهای قونسول را، با این استدلال به گوش غضنفر السلطنه و احمدخان اخگر و شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی فروخواند که: حال که نمایندگان دولت فخیمه تعهد کرده‌اند (با شرط اجرا شده تعویض مخبر السلطنه از حکومت شیراز) بوشهر را مسترد دارند، دیگر ضرور نیست با وارد کردن ارتش نظام ملی به جنگ دامن زده شود، حال آن‌که می‌دانم شرط نخستین، چنان که دریافتید، عملی شده بود و در آن لحظه‌ها «قوم الملک» به جای مخبر السلطنه نایب الولا به فارس به حساب می‌آمد. و این شخص کسی بود که، با وجود بیگانه نبودن با مسأله هجوم بیگانگان و درک فاجعه در شرف وقوع، از طرفی به خاطر مبارزه با یاور علی قلی خان پسبان - پسرعم کلیل پسبان معروف - که سودای قیام نظامی و به دست گرفتن حکومت در سر می‌پروراند و با آلمانی‌ها دوست و هم رأی بود، و از طرف دیگر، به دلیل رقابت با صولت الدوله قشقایی، که مورد توجه انگلیس‌ها بود، رفتاری در پیش گرفته بود که می‌توان گفت: بهانه ای برای نمایندگان دولت فخیمه باقی نمی‌گذاشت. با وجود این، حریف، با موجود یافتن مقتضی و مفقود دیدن مانع، به جای خروج از بوشهر، پا را استوارتر می‌داشت و تازه به کشیدن خط آهن از بندر بوشهر تا برازجان اقدام کرده، زمینه اردو کشی‌های وسیعی را، از ساحل خلیج فارس به شیراز، فراهم می‌دید. آب‌های خلیج را هم که قبلاً به بویه (چراغ‌های راهنمای دریایی) آراسته بود، ولی در مورد نخستین، یعنی اردو کشی، دلبران را بر سر راه خود داشت، به همین منظور ضمن تدارکات وسیع جنگی، و درگیری‌های شبانه روزی، (بنا به مکاتباتی که فتوکی آن‌ها را در دست داریم و از دلاوران زنده جنگ یا بازماندگان آن‌ها به دست آورده ایم) انگلیسی‌ها، با دلبران تنگستان و دشتستان نیز، به نوع دیگر، می‌کوشیده‌اند قرار و مدار ترک مخاصمه ببندند و از قلمرو زندگی آن‌ها خارج شوند. با این تفاوت که دلاوران، فریب دشمنان را نخوردند و با آن‌که به خاطر آرامش زندگی روستاییان و بازرگانان بندری و باز شدن تنها راه بازرگانی «بوشهر... برازجان... کازرون... شیراز» توافقی‌های مشروطی بکنند، برای لحظه‌ای در این حقیقت تردید نکردند، که استعمارگر، با آن تجهیزات نیامده بود که آن همه کشته بدهد، تعدادی روستایی را بکشد و برگردد به جزایر بریتانیا. این بود که هرگز حاضر نشدند کمترین امتیازی به حریف بدهند، مگر این‌که دو... یا چند برابر آن امتیاز بگیرند. برای این‌که همزمان با نمایش جنبه‌های اندکی از ماجراها، هم با سیمای کلی و گسترده آن آشنا شوید و به شعاع تأثیر جنگ نابرابر پی ببرید، به ترسیم مراحل آن، بعد از حمله به دلووار و شکست افتضاح آمیز چندین صد نفر سرباز مجهز به انواع سلاح‌ها، زیر آتش توپخانه رزم ناو انگلیسی، می‌پردازیم:

بعد از جنگ دلووار و درگیری‌های پراکنده، نبرد، تقریباً دو سه مرحله کلی داشت:

ای قدیمی] یا مارتی‌های سابق، تصور چنان معجزی، دیوانگی است، همچنان که برادر بزرگتر عبدالرسول خان، محمدخان جوان (۱۶ ساله در آن هنگام) را به خاطر اقدام به کاری «خلاف عقل» به جنون سرزنش نمود.

باری، تیرانداز جوان، برای این که خطایی نکند و مورد سرکوفت قرار نگیرد، قنداق را به سینه راست فشرد و لوله تاریک و سیاه آن را رو به آسمان شعله ور جنوب گرفت و گذاشت هواپیما به منظور افکندن چندمین بمب شیرجه رود؛ همین که خلبان در دید تفنگ قرار گرفت، شلیک کرد. هواپیما به همان سرعت شیرجه رو به زمین رفت و همه دیدند که دیگر بمبی نینداخت و خود با صدای نسبتاً بلندی به زمین برخورد کرد و محترق شد. و خلبان که معلوم شد هنوز زنده است، کوشید خود را از آتش و دود رهایی دهد، اما... اجازه دهید این ماجرا را از قول پیرمرد هشتاد ساله اهل چاه کوتاه (نکیسا) بازگو کنم:

طیاره، غیر از به مسلسل بستن‌ها، خیلی بمب انداخته بود و خانه خراب کرده بود و آدم کشته بود. یکی از تفنگچی‌ها به اسم «علیکه جمو» [علیکه جمو Jamoo-Alikeh] (علیکه مصغر «علی» است - جمو، به احتمال قوی مصغر «جمعه» - با واو تصغیر این‌جا به مفهوم اسم - اسم پدر به جای نام خانوادگی است - در روستاهای ایران خصوصاً جنوب، هنوز هم مرسوم است که به جای نام خانوادگی، نام پدر - و گاه هم پدر و هم جد - پدری را می‌آورند، با کسره اضافه البته: حسین رضا(ی) حسن! یعنی حسین پسر رضا - رضا پسر حسن مصغر اسم را آوردن هم از رسم روستایی جنوب است؛ تقریباً «واو» تصغیر را به دنبال همه اسم می‌آورند: حسنو (حسن + و) حسینو (حسین + و)... اما سایر علایم تصغیر را، کمتر از «واو» به کار می‌برند.]. که زش هنگام «دست آس» [دست آس یعنی آسیای دستی] کردن، زیر آوار بمب رفته، کشته شده بود، فوراً سر رسید و گلوله ای توی شقیقه خلبان خالی کرد و او را کشت.

آخرین جمله‌ای که پیرمرد از زبان تفنگچی سیاه سوخته نقل کرد چنین بود: «پدر سگ! بچ برای مت یتیم اکه؟!» (یعنی بچه های مرا یتیم کردی؟!)

پیروزی در مرز شکست

سقوط هواپیما، خصوصاً قتل خلبان و پس ندادن نعش او، انگلیس‌ها را جری‌تر کرد، به طوری که آتش حمله را به جهنم تبدیل کردند، تا بدان حد که سران دلیران جنوب، ضمن مشورتی کوتاه، مصلحت را در عقب نشینی تشخیص دادند. آن‌ها تقریباً در کار اجرای تصمیم خود بودند که متوجه آشفتگی در جبهه حریف شدند: ارتش امپراتوری در مقابل قشون کوچک مجاهدان در حال عقب نشینی سریع بود!

سران جهاد، که همه جنگ دیده و کار آزموده بودند، عقب نشینی را حمل بر خدعه جنگی کردند و تفنگچی‌ها از تعقیب آن‌ها ممنوع شدند، اما پس از ساعتی متوجه گردیدند که عقب نشینی کاملاً جدی است: در این جنگ هم ژنرال فرمانده نیروها کشته شده بود!

با وجود درک این واقعیت، و بنا به نظر سرداران و عقیده واسموس (که حالا دیگر سمت «مستشار نظامی!» دلیران را یافته بود)، ارتش بریتانیا را تعقیب نکرد، به سامان دادن کشتگان و ماندگان خویش پرداختند.

عقب نشینی دلاوران

مرحله بعدی، به یک مفهوم، پایان ماجرا به حساب

می‌آید: دنباله جنگ، منجر به شکست نسبی ارتش امپراتوری، به تعبیری «راحت باش!»ی بود که ضمن آن، هم سربازان وحشت زده هندی (بیشترین افراد قوای مهاجم) را به تهدید و ترغیب از آن حالت بیرون آوردند، هم از حاصل آگاهی بر قدرت اندک جنگندگی دلیران بهره جویی کنند و زمینه فرود آوردن ضربه آخر را فراهم سازند.

دامنه جنگ، چنان به عمق دشت‌های سوزان کشانده شد و دلاوران را ناچار به وا پس نشینی تأثر انگیزی نمود که زائر خضرخان، با عده ای از تفنگچیان بازمانده اش به کوه‌های «خاویر» [خاویر Khaviz نام آبادی دره ای است به نهایت حاصل خیز که بین دو بخش ساحلی و کوهستانی تنگستان و دشتستان - در دنباله سلسله کوه‌های زاگرس در منطقه «بلوک بوشکان». مرکبات این دره خصوصاً لیمو شیرین آن نیز به همان نسبت مرغوب است. از نظر موقعیت نظامی دره ای است تسخیر ناپذیر.]. پناهنده شد و شیخ حسین خان چاه کوتاهی نیز به روستای سمل، بین برازجان و چاه کوتاه (غرب برازجان) رفت. آن‌ها قصدشان این بود که تفنگچی بیشتری فراهم آورده، دوباره رو در روی حریف قرار گیرند و شکست خود را جبران کنند.

در طول این مدت وقفه در درگیری و مهاجرت است که باز به مکاتبات قونسول انگلیس با دو سردار جنگ: شیخ حسین خان چاه کوتاهی و زائر خضرخان فولادی بر می‌خوریم. از این مکاتبات است که درمی‌یابیم قونسول، هنوز از وجود این سرداران و یاران هم پیمان‌شان حساب می‌برد و با وجود مسلط بودن بر قلمرو سابق آن‌ها، برای گشودن راه و عبور مال التجاره و مسائل دیگر از این دو ابرمرد کسب تکلیف می‌کند. نمونه های نامه های میجر تریور قائم مقام قونسول انگلیس در بوشهر را، تاکنون چاپ کرده‌ایم، و در این‌جا نیز عکس نمونه های مناسب دیگر را می‌آوریم.

مبادله اسیران

در طول مرحله‌ای از جنگ که از آن سخن رفت، نیز

سقوط هواپیما، خصوصاً قتل خلبان و پس ندادن نعش او، انگلیس‌ها را جری‌تر کرد، به طوری که آتش حمله را به جهنم تبدیل کردند، تا بدان حد که سران دلیران جنوب، ضمن مشورتی کوتاه، مصلحت را در عقب نشینی تشخیص دادند.

در طول جنگ‌های پیش از آن، جمعاً در حدود ده نفر از دلیران جنوب و به همین نسبت، بیشتر از مهاجمین به اسارت درآمده بودند. از جمله اسیران جنگی دلیران جنوب، خالو حسین دشتی، دوست شوخ و شجاع رئیس علی دلوری و زائر حسین نامی از اهالی تنگستان بودند که در آغاز، آن‌ها را به عراق برده بودند تا از آن‌جا خالو حسین و عده ای از اسیران مهم را به هند روانه کنند. اما شباهت نام خالو حسین و زائر حسین، سبب شد که به جای خالو، زائر حسین به مقصد کذائی همه مخالفان انگلیس، یعنی هندوستان برده شود. گواه این مدعا را از نامه مورخ ۲۲ شوال ۱۳۳۴ هجری قمری، میجر تریور به زائر خضرخان و شیخ حسین

خان می‌توان دریافت:

«از مکتوب شریف مورخه ۲۰ ماه شوال و روانه نمودن جناب کلنل اوکنور، بسیار ممنون شده و جناب مشاورالیه عصر روز ۲۰ ماه شوال به سلامت وارد شدند. همان طور که بعد از فرستادن خط ملتفت شدید، زائر حسین صبح روز بیستم آگست در جهاز دولتی «دیوان‌ها»، از عراق، سالماً وارد شد ولی چون «خطوط من» [منظور نویسنده از خطوط (خط‌ها) = نامه (ها) است.]. مورخه ۱۵ و ۱۹ شهر (ماه) آگست نرسیده بود، لهذا آماده نشده بود که وقتی کلنل «اوکنور» یک مرتبه برسد او هم تسلیم بشود...»

مسأله مبادله اسیران، چون از هر دو سر حاوی نکاتی عمیق و اصولی است، ضرورت مروری مختصر را پیش می‌آورد:

کلنل اوکنور کی بود؟

سرهنگ دوم اف. اوکنور، کنسول انگلیس در شیراز بود و از نظر اختیارات و حوزه عمل، قدرتی معادل «نایب السلطنه» داشت؛ البته اگر رؤیای شوم قبضه کردن تمامی قدرت در فارس، تحقیق دلخواه می‌یافت.

از طرف دیگر، یاور علی قلی خان پسیان، برای عملی کردن نقشه قیام نظامی نخستین گام‌ها را برداشته بود، یعنی یاران هم پیمان خود را بر سر کارهای عمده قرار داده بود. ولی چنانچه کنسولگری شیراز همچنان به فعالیت‌های وسیع خود ادامه می‌داد و بویی از نقشه یاور می‌برد، بی‌تردید نیروهای خود را وارد کار می‌کرد و نقشه های او را نقش بر آب می‌ساخت. از طرف دیگر، قشون مهاجم در جنوب نیز، با وجود فداکاری و از جان گذشتگی که ممکن بود پیش از سر گرفتن قیام نظام، یکی از نقاط مهم اتکاء یاور یعنی جبهه مردان آماده به جنگ جنوب را از فعالیت ببندازد. این بود که به محض شروع قیام، نخستین کاری که کرد این بود که سیم‌های تلگراف شیراز به تهران را قطع کرد و روز پنج شنبه سوم محرم ۱۳۳۴ هجری قمری (دهم نوامبر ۱۹۱۵) دست به توقیف عده ای به شرح زیر زد:

- ۱- کلنل اوکنور سابق الذکر
- ۲- مستر فرگوسن رئیس بانک شاهنشاهی (شعبه شیراز)
- ۳- مسیو اسمیت رئیس تلگراف‌خانه هند و اروپ و همسرش
- ۴- مسیو پتیگرو
- ۵- مستر «آیرتون» رئیس دفتر بانک شاهنشاهی
- ۶- مسیو زیتون

اسرا جمعاً ۱۰ نفر می‌شدند: ۶ مرد و چهار زن. یاور علی قلی خان این گروه را با اسب و قاطر و کالسکه، با چند تن ژاندارم و یک افسر سرپرست کاروان، روانه جنوب کرد. آن‌ها می‌بایست چندین شبانه روز، راه پیموده به اهرم مرکز تنگستان، محل حکمروایی زائر خضرخان، برسند.

مسیر عبور آن‌ها به ترتیب دشت ارژن (۱۲ فرسخی شیراز) - (کازرون ۲۰ فرسخی شیراز) برازجان و سپس چاه کوتاه و اهرم بود. تا کازرون، هیچ گونه اتفاقی برای آن‌ها پیش نیامد، اما در نزدیکی کازرون، ناگهان عده ای سوار که پهلوان وار مردی پیشاپیش آن‌ها اسب می‌راند، جلو اسرا ظاهر شدند (این مرد همان ناصر دیوان کازرنی ملقب به «امیر عضد» بود که در یکی دو مورد بعدها، با حمله مستقیم به پلیس جنوب، ضرب شستی به بیگانگان نشان داد). سواران او با شلیک هوایی رو در روی اسرا ظاهر شدند و آن‌ها را به وحشت انداختند، اما لطمه ای به کسی نزدند، چون

فرمان داد: «بیاندازش، یک زنده سوار کن!» و در فاصله اندکی، چند لحظه بعد از شهادت عبدالحسین خان، گلوله کاری و کشتن انگلی‌ها، سالار را هم از پشت اسب به زمین درغلانند...

دشمن به کام رسیده بود. چون می‌دانست با شهادت آن ابرمرد، دیگر سرداری برای دشتستانی‌ها باقی نمانده که دلیران جنوب را بنگرند، بدون این که به جنگ با سسی چهل تفنگچی بازمانده ادامه دهند، راه خود را به سوی بوشهر کج کردند تا بسیج قوای خود را به شیراز تدارک ببینند.

زائر خضرخان فولادی، مرد دلاور تنگستانی را هم بدون این که ترتیب جنگی با او بدهند، توسط شخص دیگری از پای درآوردند.

آغازی بر پایان

این درگیری، آخرین جنگ دلیران با قوای اجنبی بود، اما فداکاری مردانه تنگستانی‌ها و دشتستانی‌ها برای حفظ مرزهای جنوبی و شهادت‌شان، چیزی نبود که به این آسانی‌ها فراموش شود یا به نقطه پایان برسد. قلمرو تأثیر این فداکاری نه تنها تمامی خطه فارس، بلکه کردستان، لرستان و سایر نقاط جنوب و غرب ایران را در بر می‌گرفت. مردم، از هر گوشه و کنار، تا آنجا که در قوه داشتند، نفرت خود را نثار استعمار کردند: در اصفهان، کنسول انگلیسی به نام مستر گراهام در حالی که با اسکورت سربازان هندی از گردش روزانه، با اسب، برمی‌گشت هدف گلوله قرار گرفت، اما به قتل نرسید و تنها سرباز هندی از پای درآمد. این واقعه به تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۱۵ [سند واقعیت این ماجرا تلگراف فرمانده ژاندارمری اصفهان است که صراحتاً در آن توضیح می‌دهد که علت این حوادث، ریشه در وقایع بوشهر دارد.] روی داد.

در غرب ایران، نهضت ضد استعمار انگلیس و روس، صورتی گسترده تر یافت، به طوری که فعالیت روس و انگلیس را به کلی در آن حدود فلج کرد. انگلیس‌ها می‌کوشیدند طغیان عشایر آنجا را هم، مثل جنوب، به حساب پروپاگاندا «شونمان» کنسول آلمان در کرمانشاه بگذارند. فشار آن‌ها به جایی رسید که سفارت آلمان، به خواهش دولت ایران، ناچار شد عنوان کنسولی شونمان را لغو کند.

اما از آنجا فریاد از سینه ایرانی برمی‌آمد، پوچ بودن همه این بهانه‌ها و خواست‌های برآورده شده، ثابت شد. نامه زیر را عشایر غرب توسط رئیس الوزراء برای احمدشاه قاجار نوشتند:

«تاریکی آفاق سیاست ایران و وخامت مقدرات آتیه آن، امروز، هر ایرانی را از یک آتیه ننگ آمیز بیدار می‌کند و هر وطن پرست را از وقوع یک پیش آمد اسف انگیز خبر می‌دهد که تمامی ایرانیان از تصور آن متزلزل و منقلبند. اگر به تمامی ممالک محرومه انعطاف نظر شود، نقطه ای خالی از اغتشاش و دهکده ای عاری از انقلاب دیده نمی‌شود و اگر به نظر تحقیق ملاحظه شود، دامن زن این آتش بیداد، تنها ایادی اجانب است که دائماً سلسله جناب فتنه و فساد بوده، بلاد و «امصار» ایرانی پایمال اعمال بیگانگان، اهالی بدبخت دستخوش قتل و غارت و تحریکات تجاوزکارانه آن‌ها گردیده، بی‌طرفی دولت را اسم بی‌مسمایی فرض کرده، محترم نمی‌شمردند و حقوق مقدسه ایرانیان را قابل توجه ندانسته، در اضمحلال آن می‌کوشند. از آنجا که ما جان نثاران دولت قوی شوکت، خود را در مقابل یک همچو مناظر هولناکی دیده‌ایم و مضرات آن را مشاهده کرده‌ایم، محض ملاحظه حفظ و استقلال ایران، تمامی



عبد الرسول خان را به «بلوک زاگرس» روانه کرد تا تفنگچی‌های آنجا را برای یاری پدرش فراخواند، اما از بد روزگار، در منطقه‌ای کوهستانی به اسم «قاندی» مبتلا به تب نوبه شد و نتوانست به سفر خویش ادامه دهد. در همان زمان، سالار اسلام (شیخ حسین خان) در «بند» [بند، پرچین گلی اطراف نخلستان به ارتفاع دو متر یا بیشتر برای این که آب باران را ذخیره کند.] نخلستان‌های شمال چاه کوتاه سنگر گرفت. در این سنگر، سالار و فرزندان و یارانش، در محاصره هشت هزار سرباز هندی و انگلیسی بودند که حیات داوودی‌ها و احمدخان انگالی، راهنمایی‌شان می‌کردند. اما شیخ حسین خان که منتظر فرا رسیدن کمک بود، دلیرانه مقاومت می‌کرد و نمی‌گذاشت مردانش دچار یأس یا وحشت شوند. این جنگ و انتظار مدت ده، پانزده روز

در غرب ایران، نهضت ضد استعمار انگلیس و روس، صورتی گسترده تر یافت، به طوری که فعالیت روس و انگلیس را به کلی در آن حدود فلج کرد. انگلیس‌ها می‌کوشیدند طغیان عشایر آنجا را هم، مثل جنوب، به حساب پروپاگاندا «شونمان» کنسول آلمان در کرمانشاه بگذارند.

بیشتر به طول انجامید، ولی کمکی نرسید. چون آب و آذوقه شان تمام شده بود، تفنگچیان به دستور سالار، از سنگر خارج شدند تا بلکه بتوانند با جنگ و گریز خود را به روستاهای نزدیک برسانند، اما فقدان جان پناه و حفاظی در مقابل گلوله های دشمن، این تصمیم را به خودکشی بیشتر شبیه می‌کرد تا خطر کردن. چون صافی و همواری دشت بین «تل اشکی» «ابو طویل» و «احمدی» راه، حتی پوته خاری سایه نمی‌زد. در همین لحظه‌ها بود که شیخ عبدالحسین خان اطلاع داد که: «عبدالحسین تیر خورد» شیخ پرسید «زنده است یا مرده؟» و چون پاسخ شنید که مرده، با صدای بلند

ناصر دیوان به آن‌ها دستور داد که آرام شوند و کاروان را بگذارند به مقصد خود برسند.

در برازجان نیز مردم به خشم آمده بودند و چیزی نمانده بود با سنگ و چوب به اسیران حمله کنند. آنجا نیز محمدخان غضنفر السلطنه مانع از این کار شد.

کاروان بعد از برازجان به چاه کوتاه رسید. شیخ حسین خان پس از مذاکره ای با زائر خضرخان، ترتیبی دادند که از همین جا خانم‌ها را، به خاطر این که تاب تحمل فشار و ناراحتی حاصله از هوای دشتستان را نداشتند، از مردها جدا کرده، به بوشهر بفرستند و مردان را به اهرم ببرند تا موقعی که موضوع مبادله اسرا عملی شود.

مردها را به اهرم بردند و زائر خضرخان، نه تنها اتاق‌های مهیا و مفروش به آن‌ها داد، بلکه با نظر خودشان، که بیشتر طالب غذای فرنگی بودند، دستور داد آشپز فرنگی از بوشهر استخدام کنند تا کار طبخ غذای اسرا را به عهده بگیرد.

شرایط استخلاص اسرا چنین شد (زن‌ها البته بدون قید و شرطی آزاد شدند):

۱- آزادی کلیه نفرات دشتی و تنگستانی (و دشتستانی) که در جریان جنگ اسیر شده بودند [و خالوحسین دشتی و زائر حسین از آن جمله بودند].

۲- آزادی حاج علی تنگستانی و بستگان وی.

۳- آزادی کنسول آلمان در بوشهر [که آزادی نماینده تجارتی آلمان، همسرش و دکتر لندرس، همراه واسموس، در حیطه این شرط می‌گنجید].

۴- تحویل دادن چای ضبط شده زائر خضرخان و ده هزار تومان شیخ حسین و همین مبلغ متعلق به غضنفر السلطنه، که در بانک شاهنشاهی ضبط شده بود.

۵- باز شدن راه بوشهر - شیراز، [که عکس مکاتبات مربوط به آن را چاپ کرده‌ایم]

در جریان مبادله اسرا، انگلیس تنها به آزادی خالو حسین و زائر حسین در قبال آزادی اوکنور (و سایرین) به قول خود وفا کرد، آن هم البته پس از آن جریان تبعید زائر حسین به هند و به گرو نگه داشتن خالو حسین و سایر موارد. و در مورد آزادی عبور و مرور و باز شدن جاده تجارتی و عدم دخالت در امور تنگستان و دشتستان بود، نه تنها عمل نکردند، بلکه کاری کردند که پس از خاتمه جنگ دوباره، مرحله تازه ای از آن نظر پیش آید و شیخ حسین خان به جنگ دیگر با انگلیس‌ها تن در دهد.

(۱۳) فرجامی سوگ بار اما غرور آمیز

در بخش قبلی مقاله، خواندید که قوای مهاجم، با وجود قول و قرارهای مکتوب، متعهد شده بودند که پس از مبادله اسرا و آتش بس، مزاحمتی برای مردم تنگستان و دشتستان فراهم نیاورند، اما نیت شومی که آن‌ها داشتند (لشکرکشی از بوشهر به شیراز) نمی‌گذاشت معنای «قول شرف» ساده ترین مردان ایران را دریابند و بر آن اعتماد کنند. این بود که دیری نپانجامید که دشمن دوباره تاخت و تاز از سر گرفت و به ایذای دلیران دست یازید. در این هنگام چنان که دریافتید، زائر خضرخان با تفنگچیان به «خاویز»، بخشی از تنگستان در دره ای حاصل خیز، عقب نشینی کرد و شیخ حسین خان چاه کوتاهی نیز به روستای سمل (از قلمرو دشتستان) رفت تا تجدید قوا کند. اما متأسفانه، دیگر اتحاد و اتفاق بین دو سردار، به دلایل خاص، صورت نگرفت. این بود که شیخ حسین خان، ضمن این که با ۶۰ نفر تفنگچی از سمل به چاه کوتاه برمی‌گشت تا جهاد را از سر گیرد، فرزند جوان خود

در اهرم، چون موجودیش را تفنگچیان حیدرخان در موقع دستگیری غارت کرده بودند، مبلغی از مرحوم زائر خضرخان وام می‌گیرد و الآن سند بدهی واسموس به مرحوم زائر خضرخان در دست سردارخان فولادی، نوه زائر خضرخان است و چندین دفعه، به وسیله وزارت امور خارجه ایران، درصدد مطالبه بر آمده، ولی نتیجه‌ای نگرفته است و اگر جناب عالی برای تکمیل مقالات خود به سند مزبور احتیاج داشته باشید، مرقوم بفرمایید تا آن‌که فتوکی آن برای تان ارسال گردد. از طرفی، مرحوم زائر خضرخان، علاوه از [بر] صفات مردانگی بارزی که داشته، در بین تمام سرداران جنگ، مردی با سواد و ادیب بوده، قبیح و زیبایی کارها را بهتر می‌سنجیده است.

۲- در تمامی شبیخون‌هایی که مرحوم رئیس‌علی دلوری در بوشهر به اردوی انگلیسی‌ها می‌زده، چه قبل از جنگ دلوار و چه بعد از آن، با خالو حسین فولادی (دشتی) یا مرحوم سام خان فرزند زائر خضرخان شرکت داشته‌اند و خالو حسین، گرچه ساکن دشتی بوده، ولی چنان که از نام فامیلش پیدا است، از اقوام نزدیک مرحوم زائر خضرخان بوده است و به همین سبب، مرحوم رئیس‌علی دلوری که مادرش خواهرزاده مرحوم زائر خضرخان بوده و به خالو حسین، «خالو» خطاب می‌کرده است، زیرا در آن حدود، به مردان اقوام مادری خالو می‌گویند.

۳- در آخرین جنگ تنگستانی‌ها با انگلیسی‌ها، سرداران و مردان دشتستان هم شرکت داشته‌اند و تقریباً یک جنگ به تمام عیار با شرکت مردم تنگستان و دشتستان بوده و در آن جنگ، قوای انگلستان که از حیث نفرت و تجهیزات، تفوق و برتری فوق العاده‌ای داشته، تنگستانی‌ها و دشتستانی‌ها را شکست می‌دهد و از آن‌ها اسیر می‌گیرد؛ خالو حسین فولادی (دشتی) هم یکی از اسرای همان جنگ بوده است. پس از شکست تنگستانی‌ها، قوای انگلیسی‌ها به اهرم سرازیر می‌شود و قلعه قلات، محل اقامت زائر خضرخان را به توپ می‌بندد، و مرحوم زائر خضرخان و فرزندان و یارانش به کوه‌های خاویز، پناه می‌برند و پس از پناه بردن به کوه‌های خاویز باز هم دست از زد و خورد با انگلیسی‌ها برنمی‌دارند و مرتباً سام خان فرزند زائر خضرخان با عده‌ای تفنگچی به بوشهر می‌رفته و شبانه به اردوی انگلیس‌ها شبیخون می‌زده‌اند و انگلیس‌ها هم درصدد تلافی برآمده، محل اقامت و پناهگاه‌های آنان را در کوه‌های خاویز به وسیله هواپیما بمباران می‌کرده‌اند. البته در آن موقع، مرحوم رئیس‌علی دلوری نبوده، چون او در آخرین جنگ بین تنگستانی‌ها و انگلیس‌ها به درجه شهادت رسیده بوده است. مرحوم زائر خضرخان پس از مدتی در به در، مجدداً به اهرم برمی‌گردد و در قلعه قلات اقامت می‌نماید و در آن موقع بوده که اسرای انگلیسی را از شیراز به اهرم می‌آورند و به زائر خضرخان تحویل می‌دهند و چندین ماه، اسرای انگلیسی در اهرم نزد زائر خضرخان بوده‌اند تا آن‌که مبادله اسرا انجام می‌شود و همان طور که شرح آن رفت، در مقابل اسرای تنگستانی مبادله می‌شوند، ولی انگلیسی‌ها در موقعی که اسرای انگلیسی در اهرم بوده‌اند، دست به هیچ گونه عملیات نظامی نزدندان این بود حقایق که بنده از سال‌خوردگان تنگستان به طور تحقیق کسب کرده و در اختیار شما قرار می‌دهم تا که قبول افتد و چه در نظر آید....

عبد الرسول تنگستانی

جنوبی خلیج فارس و شیخ نشین‌ها و پس کشند. در اینجا، سلسله مقاله‌های دلیران تنگستان پایان می‌پذیرد. از این رو ضرور دیدیم از تمام کسانی که با نامه‌های خود، به ترغیب و تشویق ما پرداخته و نیز با نظرات انتقادی خویش ما را راهنمایی کرده‌اند، سپاس‌گزاری کنیم.

از نامه‌های مهم و آگاه‌کننده‌ای که در عین ترغیب، حاوی نکات روشنگری هم هست و سهوی را که بر قلم بنده رفته بود، تصحیح کرده، نامه‌های عبدالرسول تنگستانی است که در ادامه می‌بینید.

ضمن عرض سلام، در این موقع که همزمان با پخش فیلم [سریال] دلیران تنگستانی، مقالات جالبی در مجله تماشا منتشر می‌نمایند، فرصت را مغتنم شمرده، مراتب زیر را برای مزید استحضار جناب عالی به عرض می‌رساند:

۱- همان طور که اطلاع دارید، واسموس آلمانی، پس از فرار از جنگ حیدرخان بندر ریگی، خود را به تنگستان می‌رساند و به مرحوم زائر خضرخان (امیر اسلام) پناهنده می‌شود و زائر خضرخان هم که در جوانمردی سرمشق عموم سرداران جنگ بوده، او را در پناه حمایت خود قرار می‌دهد و این‌که گفته شده زائر خضرخان قصد داشته واسموس را در مقابل گرفتن پول به انگلیسی‌ها تحویل بدهد، دروغ محض است و این گفته در هیچ کتاب و نشریه‌ای وجود ندارد و این موضوع، کاملاً مغایر با صفات بارز و جوانمردی مرحوم زائر خضرخان است و اگر چنین مطالبی از طرف اشخاص عنوان شده، یقین بدانید که از روی عناد و غرض‌ورزی است و با حقیقت وفق نمی‌دهد و نباید مورد قبول جناب عالی که یک نفر تنگستانی هستید و با آن مرحوم هم نسبت خویشی دارید، قرار بگیرید. مرحوم زائر خضرخان، نسبت به یاران و بستگان خود به قدری متعصب بوده که در موقع مبادله اسرا، وقتی می‌فهمد خالو حسین دشتی در بین اسرا نیست،

**شونمان با پیغامی به حاکم کنگاور
تسلیم آن دو را خواستار شد. چون از
طریق مسالمت، طرفی بسته نشد و کار
به جنگ کشید، علمای دینی و سایر
مردان معمر و معتمد محل، کنسول‌های
روس و انگلیس را مجاب دادند که از
همان نیمه راه باز گرداند**

از تحویل سردسته اسرای انگلیسی به نام اوکانور، سرکنسول انگلیس در شیراز خودداری می‌کند و هیچ تضمین و وثیقه‌ای را قبول نمی‌کند و مجدداً اوکانور را به اهرم بازمی‌گرداند تا آن‌که انگلیسی‌ها ناچار می‌شوند خالو حسین را از هندوستان بیاورند و در مقابل تحویل گرفتن اوکانور به تنگستانی‌ها تحویل دهند و این صفات بارز و نظایر آن، فقط مختص به مرحوم زائر خضرخان بوده است؛ پس چگونه چنین آدمی حاضر می‌شود پناهنده خود را در مقابل پول به دشمن تحویل بدهد؟ خوشبختانه قلم در دست دوست و همشهری است و الا کسانی که در زمان حیات آن مرحوم با او دشمنی می‌کردند، اکنون هم ناجوانمردانه به مرده او چوب می‌زدند. واسموس آلمانی، در موقع اقامت

اختلافات عشایری و ملاحظات شخصی را فدای این مقصود علوی و نیت مقدس نموده، با یک قلب منزّه از هر گونه آلاش در «ماهیدشت» اجتماع نموده، به حکمیت خدا و رسول معاهد و متحد شدیم که تا آخرین نفس خود را در راه اجرای مقاصد خود که عبارت از حفظ وطن و قطع ایادی متجاوزان اجانب و تقویت دولت جاوید آیت است، از هیچ گونه اقدامات مادی و معنوی دریغ [نورزیم]...

اجازه ندهید که غرور ایرانی جز راه اعتلا بپیماید. شهریارا همتی! اعلیٰ حضرت! آفتی، پیمانه صبر و تحمل ایرانیان لبریز شد. روس و انگلیس تا کی وطن ما را مضروب خیام خود قرار دهند، مقدسات آیین را تا کی و چند تحقیر خواهند کرد. اجانب چرا در مملکت ما اقدامات مستقیمانه می‌کنند و ما را به جان همدیگر انداخته، به مقصود خود نایل می‌شوند؟ اعلیٰ حضرت! ما هنوز زنده‌ایم و در حمایت وطن و در بذل جان و مال افتخار داریم.»

امضاء عده‌ای از عشایر غرب

به دنبال همین نامه صمیمانه بود که روس و انگلیس تصمیم به دایر کردن قونسول خانه کرمانشاه نمودند. کنسول‌های دو کشور مهاجم با اسکورت هفتاد قزاق روسی و سی سوار ایرانی روانه آن حدود شدند. کمیته دموکرات که بنا بر اصل میهن پرستی و نفرت از انگلیس‌ها دوستی با عمال آلمانی (از جمله شونمان) را ترجیح می‌داد، شونمان را با تلگراف رمزی، از حرکت کنسول‌ها مطلع ساخت و چون دو کنسول و محافظان آن‌ها در «کنگاور» برای استراحت توقف کردند، شونمان با دو یست، سیصد سوار ایرانی کنگاور را محاصره کرد. و چون سواران کرد در همه کنار و گوشه به کمین نشستند، شونمان با پیغامی به حاکم کنگاور تسلیم آن دو را خواستار شد. چون از طریق مسالمت، طرفی بسته نشد و کار به جنگ کشید، علمای دینی و سایر مردان معمر و معتمد محل، کنسول‌های روس و انگلیس را مجاب دادند که از همان نیمه راه باز گرداند، اما شونمان به این امر رضا نمی‌داد. در این جا نیز بار دیگر دیپلمات آلمانی را متوجه ساختند که حق داوری و کردار خلاقی ندارد و این ایرانیان هستند که باید تصمیم بگیرند. وانگهی، چون مردم سر به شورش برداشتند، آن‌ها باید کاری نکنند که بلوا بالا بگیرد. ریش سفیدان محل و حاکم متذکر شدند که همین که کنسول‌های روس و انگلیس از نیمه راه بازگشته‌اند، خود، پیروزی مهمی برای آنان به حساب می‌آید. به هر تقدیر، شونمان نیز چون کنسول‌ها، تسلیم نظر ایرانیان شد و دست از تعقیب کشید. ریش سفیدان و مخبر «عصر جدید» [عصر جدید، روزنامه ایرانی که در مصر چاپ می‌شد.] در این گفت و گو، مسأله بوشهر و دلیران تنگستان به رخ انگلیس می‌کشند و استدلال می‌کنند که تمامی درگیری‌های جنوب، که دارد به شورش غرب و شمال پیوند می‌خورد. مسؤولیت را مستقیماً متوجه عمال انگلیسی می‌کند.

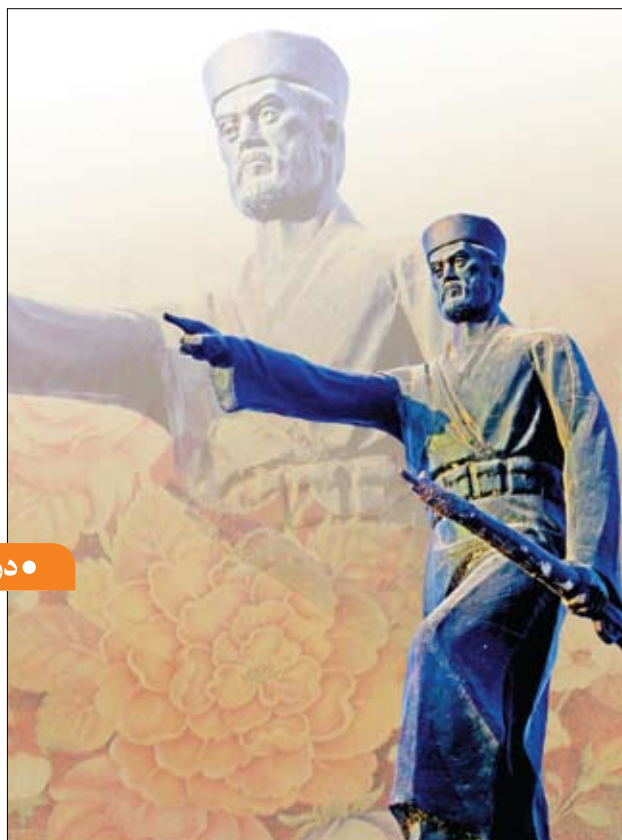
به همین نسبت، نبرد دلیران، چنان تکانی به احساسات ملی مردم داد که از همه گوشه و کنار ایران، مردان، داوطلب نبرد با مهاجمین شدند. سرانجام نیز انگلیس‌ها، پس از جنگ، بوشهر را ظاهراً تخلیه کردند، اما آثار و عمال بر جای هستند که تا مدت‌ها یادآور تجاوز آن‌ها بود و برانگیزاننده نفرت مردم. مهمترین اثر شوم آن تجاوز، دست اندازی به جزایر و آب‌های خلیج فارس بود که تا آغاز سلطنت پهلوی اول، ادامه داشت و از آن پس، ناچار شدند قلمرو نفوذ خود را به کرانه‌های

رئیس علی، جلودار قیام...

عصر رئیسعلی دلواری در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه استعمار
سید علی موسوی نژاد

درآمد

مقاله ذیل، اثری چند وجهی است تألیف استاد سید علی موسوی نژاد که از طرفی به شرایط عمومی سال‌هایی که قیام جنوب در این خطه از ایران شکل گرفت، نگارنده در این مطلب که به کنگره هشتادمین سالگرد رئیسعلی دلواری ارائه شده بود، به علاوه بررسی صورت بندی شده این شرایط، برجستگی‌های شخصیتی شهید دلواری را نیز به بحث و بررسی گذاشته است. در نهایت نیز استاد موسوی نژاد، موفق می‌شود تصویر نسبتاً خوبی از این شخصیت و آن روزگار را ارائه کند.



مقدمه

برای شناخت ابعاد مختلف یک پدیده اجتماعی، بررسی اوضاع سیاسی-اجتماعی، شرایط عمومی حاکم بر زمان و به طور کلی بستر تاریخ آن پدیده ضروری است. قیام تنگستان نیز که یک پدیده مهم سیاسی-اجتماعی در تاریخ کشور ماست، در مقطع خاص زمانی خود به وجود آمد که مجموعه شرایط سیاسی-اجتماعی-اقتصادی زمان در چگونگی پیدایش، نضج گیری و نتایج مترتب بر آن تأثیر به سزایی داشت. در این مقاله با توجه به محدودیت موضوعی و تلاش برای خلاصه نگاری، بررسی همه جانبه قیام مدنظر نبوده و صرفاً به ذکر خلاصه موضوعات مربوطه پرداخته‌ایم.

این مقاله مشتمل بر سه بخش است:

- در بخش اول، با سیری گذرا، اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور از زمان تولد شهید رئیسعلی دلواری تا آستانه قیام از نظر گذرانده، سپس اوضاع سیاسی بستر جغرافیایی قیام را در معرفی حکام محلی هم عصر رئیسعلی و چگونگی رابطه و نقش آنان را در قیام مورد بررسی قرار داده‌ایم.

- در بخش دوم، مبارزات رئیسعلی را در طول حیات وی اعم از زمان مشروطیت، جنگ بین‌المللی اول و قیام ۱۳۳۳ مورد اشاره قرار داده و نقش او را در اوج گیری و جلوداری قیام یادآور شده‌ایم.

- در بخش سوم به معرفی سلسله، نسب و موقعیت خانوادگی رئیسعلی پرداخته‌ایم و در پایان انعکاس شهادت آن مرد آزاده را به بررسی گذاشته‌ایم.

شایان ذکر است که ابعاد قیام و شخصیت و نقش آفرینی رئیسعلی دلواری در این حرکت مردمی با وجوه مذهبی-ملی، نیازمند تحقیق و تفحص بیشتر است که انتظار می‌رود خداوند بزرگ توفیق این خدمتگزاری را

به اندیشمندان و محققین گرانمایه عنایت فرماید.

بخش اول

الف) اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران از ۱۲۹۹ تا ۱۳۳۳ هجری قمری (روزگار زندگانی رئیسعلی)
نظر به این‌که تولد رئیسعلی دلواری در سال ۱۲۹۹ هجری قمری بوده است که مصادف با سی و پنجمین سال پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار است، مبدا بررسی را سال مذکور قرار داده‌ایم. ناصرالدین شاه که در سال ۱۲۶۴ هجری قمری (۱۸۴۸ میلادی) تا سال ۱۳۱۳

در پی رخدادهای و اوضاع تهران نا به سامان بود و با گسترش انقلاب به ولایات، تقریباً در سراسر کشور هیجان عمومی و جدال نیروهای آزادی خواه و استبدادطلب شایع شد. شیراز و بوشهر به عنوان دو کانون مهم انقلاب مشروطه در جنوب ایران نیز شاهد هیجانات و جدال نیروها بوده است.

(۱۸۹۶م) یعنی به مدت پنجاه سال حکومت نمود، روند تضعیف حکومت قاجار را که از زمان فتحعلی شاه قاجار دومین پادشاه این سلسله آغاز و در زمان محمدشاه ادامه یافته بود، همچنان استمرار بخشید و علیرغم دوره طولانی سلطنت و وجود افراد شایسته‌ای چون امیرکبیر و میرزا حسین سپهسالار در برهه‌ای از زمان نه تنها از وجود آنان استفاده‌ای در جهت پیشرفت مملکت ننمود، بلکه با خودبینی و ناپختگی و گرایش به

خوشگذرانی، خدمتگزاران به ملت و مملکت را نابود و شیرازه کشور را هر روز بیش از پیش از هم گسیخته نمود.

حدود ۳۶ معاهده و قرارداد تجاری و سیاسی که اغلب از طریق رشوه و خیانت انجام یافته بود، در عهد این پادشاه ظالم و بی‌کفایت و خودخواه با بیگانگان منعقد شد که هر کدام بار مالی مملکت را افزایش داد و موجبات اضمحلال اقتصادی کشور را فراهم آورد.

به طور کلی موارد زیر، ضربات جبران ناپذیر عهد ناصری به کشور بود که در کارنامه سیاه سلطنت وی درج شده است:

- ۱- از دست دادن حق حاکمیت ایران در افغانستان.
- ۲- تجزیه قسمتی از خاک خراسان.
- ۳- از دست رفتن مرو و سرخس.
- ۴- جدا شدن قسمتی از ترکمنستان از ایران.
- ۵- خروج مسقط از تابعیت دولت ایران، اعلام استقلال.
- ۶- از دست رفتن نیمی از بلوچستان.
- ۷- تجاوز همسایگان به سرحدات کردستان، آذربایجان و استرآباد.

با توجه به موارد فوق در سال ۱۳۱۳ هجری قمری، سلطنت به مظفرالدین شاه فرزند ناصرالدین شاه رسید. این پادشاه بی‌کفایت تر از پدر نیز جز به کبکبه و دبدبه اسطوره‌ای پادشاهی نمی‌اندیشید و به جای فکر پیشرفت مملکت و رفع مشکلات اقتصادی-اجتماعی جامعه، همواره متوجه توسعه حرمسراها و خوشگذرانی‌های هوسبازانه خود بود. ضعف قدرت حکومت مرکزی، وابستگی کشور به بیگانگان بر اساس قراردادهای ننگین فوق‌الاشاره، فقر عمومی، اختلاف شدید طبقاتی، درهم ریختگی نظام اداری، شیوع رشوه خواری و ناامنی



دست شیخ حسین خان چاه کوتاهی بود. وی از مبارزان ضد استعماری و یکی از ارکان قیام تنگستان به شمار می‌آمد و در این راه خود و چند تن از فرزندان به شهادت رسیدند.

۳- انگالی: به عنوان یکی دیگر از مضافات بوشهر در دست احمدخان انگالی بود که از بیگانه حمایت می‌کرد.

۴- دشتستان: در دست میرزا محمدخان غضنفر السلطنه برازجانی بود که از مبارزان ضد استعماری محسوب می‌شد. وی در ابتدا به دلیل درگیر بودن با اسماعیل خان شبانکاره فرصت شرکت در قیام را پیدا نکرد، ولیکن در جنگ سربست چغادک و پس از آن، شرکت فعال داشت، به طوری که برازجان مرکز دشتستان به صورت کانون تجمع و تشکیل مجاهدان درآمد.

۵- تنگستان: در دست زائر خان اهرمی بود که از مبارزان ضد استعماری و یکی از ارکان قیام به شمار می‌رفت. وی از بستگان رئیس علی بود که سمت ضابطی تنگستان را به عهده داشت.

۶- دلوار: مرکز تنگستان ساحلی در دست رئیس علی دلواری بود. او از پیش‌قدمان مبارزات ضد استعماری بود و قلمروش جزء تنگستان محسوب می‌شد.

۷- شبانکاره: در دست اسماعیل خان شبانکاره ای بود. وی با بیگانگان همراه و مشغول جدال با غضنفر السلطنه بود.

۸- حیات داود: تحت سیطره حیدرخان بندریگی (حیات‌داودی) بود که از وابستگان به اجنبی به شمار می‌آمد. وی در جریان قیام، سعی در تطمیع سران قیام، به خصوص رئیس علی، داشت.

۹- دشتی: در دست جمال خان دشتی بود. او ظاهراً موضع فعالی در جریان قیام نداشته است. ولیکن از قرائن برمی‌آید که پشتیبانی‌هایی از مجاهدان می‌نموده است.

۱۰- بردخون: از نواحی ساحلی دشتی و کدخدای آن خالوحسین بردخونی (دشتی) از پیش‌قدمان مبارزه با استعمار و متحد رئیس علی بود. وی اولین کسی بود که با اتباع خود به رئیس علی پیوست و پس از شهادت رئیس علی از دلیرترین مبارزین محسوب می‌شد. بعد از تلاش‌های زیاد در یکی از نبردها زخمی و اسیر گردید

انقلاب مشروطه و پس از آن تعارضاتی از قبیل رویارویی آزادی خواهان با مستبدین، رقابت ایل قشقایی با ایل خمسه و نامشخص بودن مرز دقیق ایالت فارس با حکمرانی بنادر، اوضاع پیچیده‌ای را به وجود آورده بود. مورد اخیر یعنی تعارض میان ایالت فارس و حکمرانی بنادر موجب تضعیف قدرت مرکزی و سرگردانی امور اداری نواحی جنوب فارس شده بود. (ج) از سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ ه.ق) مداخلات انگلیسی‌ها در جنوب ایران بیشتر شد. در این سال قرارداد معروف تقسیم ایران به سه منطقه میان روس و انگلیس به امضاء رسید. طبق این قرارداد، فارس منطقه تحت نفوذ انگلستان نبود. اما انگلستان می‌خواست در عمل چنین باشد. لذا به بهانه حفظ امنیت راه‌های تجاری

و حفاظت از اتباع خود از سال ۱۹۰۹ شروع به مداخله نظامی نمود. این امر، اوضاع فارس را آشفته کرد و با دسیسه‌گری و تفرقه افکنی، برآشفته‌گی اوضاع بیش از پیش افزود.

(د) رقابت میان قدرت‌های محلی اعم از خوانین و کدخدایان: این امر اگر چه پدیده تازه‌ای نبود، اما در چنین شرایطی بیش از پیش فرصت بروز و ظهور یافت. در اختلافات میان قدرت‌های محلی عواملی مانند: مناقشات ملکی و حوزه نفوذ حکمرانی، رقابت‌های تجاری و دشمنی‌های خانوادگی نقش داشت. علاوه بر این‌ها، دخالت اجنبی و وابستگی بعضی از عناصر محلی بدان نیز از عوامل مهم کشمکش‌های محلی بود. این امر در سال‌های بعد، موجب صف بندی حکام محلی در سال‌های جنگ جهانی اول شد.

خالوحسین بردخونی (دشتی) از پیش‌قدمان مبارزه با استعمار و متحد رئیس علی بود. وی اولین کسی بود که با اتباع خود به رئیس علی پیوست و پس از شهادت رئیس علی از دلیرترین مبارزین محسوب می‌شد. بعد از تلاش‌های زیاد در یکی از نبردها زخمی و اسیر گردید که پس از بهبود، در جریان مبادله اسراء آزاد گشت.

(ج) مراکز قدرت و حکام هم عصر رئیس علی در فاصله سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۳ ه.ق، در مناطق مختلف استان بوشهر کنونی، مراکز قدرت به شرح زیر بودند:

۱- بوشهر: (مرکز حکومت بنادر): در سال ۱۳۲۴ احمدخان دریایی حکمران بود. بعد، جای خود را به میرزا علی محمد خان موقر الدوله داد و سپس در سال‌های جنگ جهانی اول، بار دیگر، دریایی به قدرت رسید.

۲- چاه کوتاه: به عنوان یکی از مضافات بوشهر در

عمومی، میراثی بود که از مظفرالدین شاه به پسرش محمدعلی شاه رسید. بی‌کفایتی محمدعلی شاه و فساد درباری وی نیز چون آباء او بر وخامت اوضاع سیاسی- اجتماعی کشور افزود و روز به روز سرنوشت ملت به دست دول بیگانه و بر اساس سیاست‌های آنان بیشتر رنگ می‌بخت و به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

اوضاع آشفتۀ مملکت و بی‌توجهی دربار و حکومت، کاسه صبر علماء و روشن‌فکران کشور را که تا آن روز گاه‌گاهی در امور مملکت و سرنوشت ملت دخالت می‌نمودند و به طور مقطعی اصلاحاتی در قالب نظام مستبد پادشاهی به وجود می‌آوردند، لبریز نمود و از طریق وعظ و خطابه و نشریات و جراید به افشاگری موقعیت آشفتۀ مملکت و فساد دربار و سلطنت پرداختند. مبارزات پیگیر و آگاهی بخشیدن به مردم از سوی علماء و اندیشمندان منتج به اوج گیری قیام مردمی و پی ریزی انقلاب مشروطیت شد که واکنش محمدعلی شاه به تبعیت از سیاست‌ها و دستورات دول بیگانه خصوصاً روس، به توپ بستن مجلس شورای ملی و روی کار آمدن دوران استبداد صغیر گردید. هر چند که حکومت محمدعلی شاه با قتل و کشتار و تبعید آزادی خواهان بیش از یک سال دیگر به طول نیانجامید و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، احمدشاه نوجوان ۱۲ ساله به سلطنت رسید، اما به دلیل ادامه حیات پادشاهی و عوارض ذاتی سلطنت موروثی زندگی عمومی مردم و اوضاع کلی جامعه بهبود نیافت. نیابت سلطنت به دلیل کم سن و سال بودن احمدشاه، به عضد الملک رئیس ایل قاجار و پست صدارت به محمد ولی خان تنکابنی واگذار شد.

قیام‌های مردمی مشروطه خواهان در مناطق مختلف کشور علیه استبداد صغیر که منجر به سقوط محمدعلی شاه گردید، نفوذ عناصر وابسته خارجی در بین آزادی خواهان را از بین نبرد. قرارداد ۱۹۰۷ میلادی بین دولتمن روس و انگلیس زمینه دخالت مستقیم در امور داخلی کشور را برای اجنبی فراهم آورد و نفوذ این عناصر وابسته زمینه حضور بیگانگان را بیشتر فراهم می‌کرد. وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و مسائل مختلف جهانی و منطقه‌ای آن زمان بهانه اشغال جنوب کشور را برای استعمارگر انگلیس به وجود آورد.

(ب) اوضاع سیاسی نواحی جنوبی فارس از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۳ ه.ق

در فاصله ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۳ ه.ق، یعنی حد فاصل انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول، اوضاع سیاسی نواحی جنوبی فارس سخت آشفتۀ بود. دلایل و عوامل این آشفتگی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

الف) همان طور که اشاره شد، در سال ۱۳۲۴ ه.ق انقلاب مشروطیت آغاز گردید و در پی آن سال‌های استبداد صغیر فرا رسید. در پی این رخدادها اوضاع تهران تا به سامان بود و با گسترش انقلاب به ولایات، تقریباً در سراسر کشور هیجان عمومی و جدال نیروهای آزادی خواه و استبدادطلب شایع شد. شیراز و بوشهر به عنوان دو کانون مهم انقلاب مشروطه در جنوب ایران نیز شاهد هیجانات و جدال نیروها بوده است.

(ب) استان پهناور فارس در اواخر قاجاریه شامل فارس کنونی، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد و هرمزگان، دارای سواحل گسترده، مردمان بسیار و قبایل متعدد همراه با عایدات اقتصادی مهمی بود. در این استان در سال‌های

گشت و بلافاصله اداره گمرک را اشغال کرد... بوشهر حدود نه ماه در اشغال طرفداران رژیم مشروطه بود و در طول این مدت سید مرتضی (مجتهد اهرمی) که حاکم علی الاطلاق بر مقدرات مردم آن بندر بود به رفق و فتق امور آنان می پرداخت و مشکلات و معضلات موجود را به نحو کدخدانمشی حل و فصل می نمود. (فرارش بندی. علی مراد: جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۴۲)

مبارزات رئیس علی دلواری علیه قوای انگلیس در جنگ بین الملل اول

توسعه طلبی های کشورهای غربی و تاخت و تازهای توسن نفس استعمارگران در دست اندازی به سرزمین های ملل مستضعف، موجبات بروز جنگی تمام عیار را به تقابل متحدین و متفقین فراهم آورد که به مدت چهار سال از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی به طول انجامید و جنگ بین الملل اول نام گرفت. انگلستان که از زمان قرارداد ۱۹۰۷ جنوب ایران را سهمیه خود می دانست، به علاوه از دیرباز طی یک استراتژی درازمدت، خلیج فارس را مطمح نظر خویش قرار داده بود، سیاست توسعه طلبانه خود را به بهانه های واهی، در مواقع مختلف به مرحله اجرا می گذاشت.

در زمان حکومت محمدشاه قاجار، کشور انگلستان به بهانه هجوم ایران به هرات در سال ۱۲۵۴ جزیره خارک را اشغال نمود و بوشهر را تهدید به اشغال کرد که با درایت مرحوم شیخ حسن آل عصفور و رشادت باقرخان تنگستانی و اهالی غیور بوشهر، تنگستان و توابع، با این تهدیدها با جدیت مقابله شد.

بار دوم در سال ۱۲۷۳ ه.ق یعنی ۱۸ سال بعد، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، انگلیس، مجدداً به بهانه تصرف هرات توسط دولت ایران و در اصل همچون سال ۱۲۵۵ به خاطر حفظ و حراست از منابع ناحق خود در شبه جزیره هندوستان و در اختیار گرفتن موقعیت استراتژیک افغانستان و جلوگیری از نفوذ و اقتدار ایران و همچنین ترس از گسترش نفوذ دولت روسیه به سواحل جنوبی ایران لشکرکشی نمود و خارک و بوشهر را اشغال کرد که علیرغم ساز و برگ فراوان نظامی و طراحی دقیق نقشه های جنگی، لطمات زیادی از تنگستانی ها به رهبری باقرخان متحمل شد.

در سال ۱۹۱۳ یعنی یک سال قبل از شروع جنگ جهانی اول نیز جنگ مهمی بین قشون انگلیس و مجاهدان تنگستانی واقع شد که به نقل از علی مراد فرارش بندی در کتاب «گوشه ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار» به طور خلاصه چنین آمده است:

«یکی از فرزندان زائرعلی فرزند عوض از اهالی قریه رستمی (از توابع تنگستان) به نام زائرحسین در ارتباط با خرید اسلحه به مسقط و دبی مسافرت می نماید و در آنجا به علت شکسته شدن کشتی آنان بر اثر طوفان، محموله هایش مورد دستبرد و چپاول اتباع شیخ دبی قرار می گیرد. درگیری حاصله بین زائرحسین و هشت نفر عمه کشتی از یک طرف و اتباع شیخ از طرف دیگر، هشت روز به طول می انجامد. زائرحسین و همراهانش با تردستی و رشادت از چنگال عمال شیخ بیرون میروند و پس از تهیه اسلحه کافی، به تلافی، سرنشینان یک فروند کشتی مربوط به اهالی دبی را مورد

مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری حکم جهاد صادر و مردم را به مقابله با مستبدین دعوت نمود. در بوشهر مرحوم آیت الله سید مرتضی علم الهدی اهرمی، به دنبال فتوای مجتهد لاری، حکم جهاد اعلام و مردم را به ایستادگی در برابر مستبدین تشجیع نمود. در این میان رئیس علی دلواری در کنار مرحوم علم الهدی و با همکاری احرار، از جمله مرحوم میرزا علی کازرونی، به مقابله با عوامل استبداد برخاست و با پشتیبانی تفنگچیان دریادل تنگستانی توانست مردم را وادار به استنکاف از اداء مالیات به دولت نماید. او گمرک و سایر ادارات دولتی را در اختیار گرفت و بدین سان موقعیت مشروطه طلبان و آزادی خواهان را در جنوب کشور تحکیم بخشید. بی شک نقش مؤثر رئیس علی دلواری در این برهه حساس از تاریخ کشور و اقدام دلیرانه وی به پیشوایی مرحوم مجتهد اهرمی، همزمان با فداکاری های آزادی خواهان در سراسر کشور منجر به پیروزی ملت بر حکومت مستبد محمدعلی شاهی گردید و موجبات عزل وی را از سلطنت در تاریخ ۲۵ جمادی الاخری سال ۱۳۲۷ فراهم آورد. شرح مبارزات رئیس علی دلواری در دروه مشروطیت را برخی نویسندگان به رشته تحریر درآورده اند. در کتاب فارس و جنگ بین الملل اول نوشته محمدحسین رکن زاده آدمیت چنین آمده است: «... نخست بار حسن ملکاتش (رئیس علی) در زمان استبداد صغیر هویدا شد، به این معنی که پس از آنکه بوشهر به تحریک و تهییج میرزا علی کازرونی و پیشوایی سید مرتضی مجتهد اهرمی از اداء مالیات به مأمورین دولت استنکاف ورزیدند و برای قبضه بوشهر از طرف ملت مجبور به دعوت اهالی تنگستان شدند، مرحوم رئیس علی خان، برحسب تقاضای کازرونی با یک عده صد نفری تفنگچی به بوشهر آمد و پس از تصرف گمرک و سایر ادارات دولتی محافظت مال التجاره که در گمرک بود و قیمت آن ها بالغ بر دو میلیون تومان می شد به او واگذار شد و به شهادت کسانی که

رئیس علی دلواری در کنار مرحوم علم الهدی و با همکاری احرار، از جمله مرحوم میرزا علی کازرونی، به مقابله با عوامل استبداد برخاست و با پشتیبانی تفنگچیان دریادل تنگستانی توانست مردم را وادار به استنکاف از اداء مالیات به دولت نماید.

در آن وقت متصدی امور داخلی گمرک بودند (از جمله مؤسس خان) یک سیر شکر یا یک گره منسوجات حیف و میل نشد و این موجب تعجب و تحیر خودی و بیگانه گشت که چگونه در نتیجه درستکاری و امانتداری مرحوم رئیس علی خان یک نفر از تفنگچیان به اجناس مذکور دستبرد میزند. (رکن زاده آدمیت، محمدحسین: فارس و جنگ بین الملل. اقبال، تهران، ص ۶۹)

در کتاب جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری نوشته علی مراد فرارش بندی نیز چنین نقل شده است: «... رئیس علی در این مبارزه پیش قدم شد و به موقع، به اتفاق دویست نفر تفنگدار ورزیده، شبانه رهسپار بوشهر

که پس از بهبود، در جریان مبادله اسراء آزاد گشت. لازم به ذکر است که در این زمان، کلاتر کازرون، ناصر الدیوان و ایلخان قشقایی اسماعیل خان صولت الدوله و هر دو از این ها مبارزان ضد استعمار بوده اند. ایالت فارس با مهدی قلی مخبر السلطنه بود که با وطن دوستان همراهی می کرد.

نکته شایان توجه این که وجود علماء مبارز و آگاه زمان چون مرحوم سید مرتضی علم الهدی اهرمی، شیخ محمدحسین برازجانی و روحانیون منطقه دشتی و همچنین مرحوم شیخ جعفر محلاتی در شیراز و سید عبدالحسین لاری از پشتوانه های مستحکم قیام به شمار می رفت و همراهی مردم با سران قیام برخاسته از فتاوی علماء و نظر مساعد آنان نسبت به شرکت در مبارزه ضد استعماری بود.

بخش دوم

مبارزات رئیس علی دلواری

رئیس علی دلواری و نهضت مشروطیت

حکومت خاندان قاجار، به دلیل بی کفایتی شاهان این سلسله و بنا به خصلت ذاتی سلطنت، پرداختن به عیش و نوش و ایجاد حرمسراها را جایگزین تلاش برای حفظ ثغور و حراست از کیان مملکت نموده بود. ظلم و تعدی به رعیت، حیف و میل بیت المال، عدم تمایل و توانایی در ایجاد رشد و توسعه اقتصادی، ضعف قدرت نظامی و نتیجه تسلیم پذیری در مقابل هجوم بیگانگان و تن دادن به قراردادهای ننگین با آنان، زمینه نارضایتی اجتماعی را هر روز بیش از پیش فراهم می ساخت. این نارضایتی در زمان های مختلف به شکلی بروز می کرد. از عهد فتحعلی شاه که قراردادهای شوم در قالب عهدنامه های ترکمانچای و گلستان با دولت روس منعقد شد تا زمان ناصرالدین شاه که بحث دادن امتیازات در شکل واگذاری امتیاز تنباکو به دولت انگلستان به میان آمد، اندیشمندان و آزادی خواهان کشور اقدامات مؤثری نمودند که با ایجاد وحدت، منتج به انقلاب مشروطیت گردید. در زمان ششمین پادشاه قاجار، محمدعلی شاه، قرارداد ۱۹۰۷، مملکت ایران را بین دولتن روسیه و انگلیس تقسیم نموده، شمال را به روس ها و جنوب را به انگلیسی ها واگذار نموده بود. جنب و جوش عمومی در بین مردم ایجاد گردید و آزادی خواهان به رهبری علماء عظام دست به اقدامات جدی علیه حکومت زدند.

عکس العمل محمدعلی شاه منجر به شدت عمل علیه انقلابیون و مآلاً به توب بستن مجلس توسط لیاخوف روسی در تاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ گردید و فشار بیش از حد بر مردم وارد آورد که در تاریخ، از آن به آغاز دوران استبداد صغیر یاد می شود. زندان و تبعید آزادی خواهان و قتل و کشتار مردم، جامعه روحانیت را که پیشرو انقلاب مشروطیت بود بر آن داشت تا از سوی مراجع عظام در داخل کشور و حوزه علمیه نجف اشرف در خارج، حکم جهاد صادر شود. مردم مسلمان و انقلابی ایران در جای جای مملکت، دیگر بار همچون زمان فتوای مرجع بزرگ، مرحوم آیت الله شیرازی در واقعه رژی، به ندای مراجع لبیک گفتند و در هر گوشه ای به جهاد علیه مستبدین داخلی و استعمارگران خارجی پرداختند. تبریز، رشت، اصفهان، بختیاری، فارس و بسیاری دیگر از مناطق میهن، صحنه پیکارهای خونین با عوامل استبداد گردید. در لارستان فارس نیز

الشهداء که به تنهایی در صحرای کربلا با لب تشنه شهیدش کردند و در کوفه، حبیب بن مظاهر به تنهایی به یاری آن امام مظلوم حرکت کرد... و از این طرف هم حکم محکم علمای اعلام بر وجوب جهاد، البته خدا با ماست و فتح و نصرت نصیب جیش اسلام خواهد بود. در خانه نشستن و راحت طلبیدن، تمام وسوسه شیطان است. مستحق آن نیستیم که خدا و رسول (ص) را از خود خشنود سازیم؟»

باری، اعتقاد راسخ به جایگاه ولایت و احکام شرعی و وجوب عمل به فتوای مجتهدین که در جای جای نامه متذکر شده و همچنین پذیرش رهبری دینی و پیشوایی و گرایش مذهبی او از نشانه های بارز این نامه است.

۲- حسن وطن دوستی و ملت خواهی

در فرازی چنین آمده است: «... هر آینه... امید از آن وجود مبارک که در حقیقت، مجسمه شرف و وطن و اسلام خواهی است نداشتیم، هر آینه تا حال، پروانه وار خود را فدای ملت و وطن و اسلامیت کرده بودم...»

۳- شجاعت، غیرت و اتکاء به نفس و استقلال عمل
«... ای به فدای همت و غیرت و شجاعت گردم... همین قدر اطمینان از حضرت مستطاب عالی دارم که روا مضایق از خط بیرون نمی روید و جان را ناقابل می دانید؛ نه مانند اشخاص راحت طلب تبیل. راحت این دنیای فانی را به هیچ نمی شمارید... و نام نیک ابدی به غیر از جان شیرین نیست، نه آن که مرعوبانه، هر وقت طرف مقابل، مثل گربه را ساخت و مومو کرد، مثل موش بروند. این گونه احساسات، قابل همدردی با اسلام و وطن نیست. در تاریخ دنیا چنین اشخاص را ننگ عالم انسانیت دانسته اند. امروز روزی است که هر کس ادعای شرف و اسلامیت و وطن پرستی دارد، باید امتحان داده از بوته امتحان بی غل و غش به در آید، چنانچه عقلا فرموده اند:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

انگلیسی ها انتشار می دهند که «قلان، حمایت قنصول جرمن دارد» به حول و قوه خداوندی، از هیچکس اندیشه و باک ندارم. می خواهند به تشر، بنده را بترسانند... اگر از مردم مأیوس شده اید که همراهی ندارند اجازه بفرمایید تا خودم هنگامه بلند کنم و دست به کار شوم»

شناخت موقعیت و روحیات دشمن و دارا بودن دیدگاه ملی و فرماندهی

«... به بوشهر هم نمی توانند اردو پیاده کنند، در صورتی که خودمان نزدیک و مواظب آن ها باشیم، چرا که بنده به خوبی این ها را (انگلیسی ها) می شناسم. هر آینه، فی الجمله حمله ای به عساکر ایشان در قلعه بهمنی شده بود، الآن بصره خالی بود. قوه و مخارج از بوشهر جهت آن ها حمل می شود... خوب ملاحظه فرمایید روزی بهتر از امروز برای اهالی ایران فراهم نیست. یک طرف دولت آلمان، یک طرف دولت اتریش و عثمانی چه کارها بر سر انگلیس و روس آورده اند. دیگر انگلیس چه عضوی دارد که ماها باید از آن ها بترسیم؟...»

شناخت موقعیت و وضعیت نیروهای خودی

«... می دانم که مردم در این کار چندان مساعدت و همراهی نمی کنند و بنده هم پابست کرده اند که نظرم به سوی ایشان است... [از قرائن موجود در همین نامه روشن می شود که منظور از مردم، عمدتاً متوجه سران برخی از قبایل و طوایف و خوانین و بعضی روحانیون

مرحوم رئیس علی خان، بر حسب تقاضای کارزونی با یک عده صد نفری تفنگچی به بوشهر آمد و پس از تصرف گمرک و سایر ادارات دولتی محافظت مال التجاره که در گمرک بود و قیمت آن ها بالغ بر دو میلیون تومان می شد به او واگذار شد و به شهادت کسانی که در آن وقت متصدی امور داخلی گمرک بودند (از جمله مؤسس خان) یک سیر شکر یا یک گره منسوجات حیف و میل نشد.

انگلستان برای خود ترسیم نموده بود. حضور ناوگان انگلیس در خلیج فارس و به دست گرفتن سرنوشت امت مسلمان ایران و عراق، علماء نجف اشرف از جمله آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی و سید مصطفی کاشانی را به صدور حکم جهاد واداشت. مجتهدین مقیم بوشهر، مرحوم آیت الله سید عبدالله بلادی، سید مرتضی علم الهدی اهرمی و شیخ محمدحسین برازجانی نیز مردم را به جهاد با کفار روس و انگلیس ترغیب و تحریص نمودند. این بار نیز تنگستانی ها به فرماندهی شهید رئیس علی دلوری، اولین پاسخ را به ندای علماء دین سر دادند. نیروی دریایی انگلیس، بوشهر را به عنوان پایگاه دریایی برگزیده و مازور کاکس به عنوان نماینده سیاسی و نظامی انگلیس در بوشهر مستقر شده بود. دو ماه قبل از اشغال بوشهر، کاکس نامه ای به شیخ محمدحسین برازجانی نوشت و با تهدید و تطمیع، سعی در هماهنگ کردن او با سیاست های دولت انگلیس نمود که با جواب دندان شکن وی رو به رو شد. پاسخ دلیرانه شیخ، رئیس علی دلوری را بسیار شادمان نمود و در تاریخ ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۳ مرحوم رئیس علی طی نامه ای به شیخ محمدحسین برازجانی، ضمن تقدیر از جواب قاطع وی به فرمانده سیاسی و نظامی انگلستان، تصمیم صریح خود را مبنی بر مبارزه جلدی با قشون انگلیس مبرهن ساخت. این نامه که گویاترین سند تاریخی و حاوی انگیزه و هدف رئیس علی از مبارزه با قوای انگلیسی است، از نمادهای مذهبی و ملی قیام تنگستان محسوب می شود و خط بطلانی بر هر گونه برداشت و تحلیل انحرافی از قیام کشیده است. نکات برجسته در متن نامه که به نقل از کتاب فارس و جنگ بین الملل اول، اصل مکتوب به خط شهید رئیس علی در دست نویسنده کتاب قرار دارد، به شرح ذیل است:

۱- صبغه دینی و مذهبی و اسلام خواهی به عنوان ریشه هدف و اساس حرکت

نمونه ها و فرازهایی از نامه چنین است: «... قربانت گردم، درجه بهشت پیدا کردن و شربت شهادت را داوطلبانه خواستن باید همتی عالی و عزمی راسخ داشت... کسی که حکم سخت علماء دیده باشد و حکم امام باشد و جنگ نکند بهانه آن چیست؟... همین قدر با خود خیال کردم که بنی هاشم در مدینه بسیار باقی ماند، جز حضرت سید

حمله قرار می دهند، عده ای را به قتل می رسانند و سالم به تنگستان مراجعت می نماید. نمایندگی انگلیس در خلیج فارس به بهانه تحت الحمایه بودن دبی توسط دولت انگلستان، درخواست شیخ دبی را مبنی بر تعقیب افراد مذکور پیگیری می نماید. فرصت به دست آمده، دستاویزی برای نیروهای انگلیسی شده و کشتی خود را با تجهیزات و قشون فراوان در تعقیب زائر حسین روانه ساخته و در ساحل دلوار لنگر می اندازند. ژنرال کاکس نماینده دولت انگلیس در بصره و حوزه خلیج فارس و مستر چیک کنسول انگلیس در بوشهر شخصاً حضور یافته و خواستار عودت زائر حسین و پدرش زائر علی، از کادخدای دلوار (رئیس علی) می شود. رئیس علی در پاسخ به نامه کاکس می نویسد: «چنانچه تعداد یک هزار و پانصد نفر سرباز با مهمات کافی و مخارج لازم در اختیار من بگذارید، امکان دارد آنان را مقتول سازم و اجسادشان را به دست آورم، زیرا مادام که در قید حیاتند و جان در بدن دارند، دستگیر ساختن آنان به هیچ وجه امکان پذیر نیست. هر آینه اقدام به جنگ نمایید، تردید نیست مقابله به مثل خواهد شد و عکس العمل نشان خواهم داد.» پاسخ صریح رئیس علی بهانه ای بود تا قوای انگلیس ایجاد درگیری نمایند که به نوشته غلامعلی سملی در یادداشت های خویش، سپاهی به تعداد ده هزار نفر به وسیله هشت ناو جنگی، ساحل تنگستان را لنگرگاه خود قرار دادند. جنگ سختی بین نیروهای انگلیس و رزمندگان تنگستانی آغاز شد و مدت بیست روز توپخانه سنگین و سبک انگلیسی ها از صبح تا غروب ساحل دلوار و محمدعمری را بمباران نمود و در طول این مدت تلاش به پیاده کردن نیرو در ساحل داشتند که دلبران تنگستانی هر بار با کشتار وسیعی از نیروهای دشمن مانع می شدند. انگلیسی ها مدت یک ماه در دریا توقف نمودند و چون از نتیجه کار مأیوس شدند، با دادن تلفات فراوان، ناچار سواحل تنگستان را ترک گفتند.

در سال ۱۹۱۵ در ببحوجه جنگ جهانی، انگلستان با این پیشینه های تاریخی و پروراندن کینه تنگستانی ها در دل، شرایط و اوضاع جهانی را آماده دست درازی به سواحل خلیج فارس دید و بار دیگر خطه جنوب ایران را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد. جلوگیری از نفوذ آلمان و دولت عثمانی و سرکوب قبایل عشایر جنوب، خصوصاً تنگستانی ها و دستیابی به موقعیت استراتژیک خلیج فارس، طرح هایی بود که دولت



ذی نفوذ بوده است، نه عوام معتقد و رعایای پیرو که بی شک تبعیت از سران قوم داشتند. [اگر از مردم مایوس شده‌اید که همراهی ندارند... الآن در کربلا و نجف در جنگ تمام علماء و پیشوایان دین ما در جهاد آب چشمان خود می‌خورند و امیدهای کلی از ما داشتند که خیال می‌کردند به ورود حکم تمام اهل دشتستان و تنگستان، بی بهانه دست به کار می‌شود. الحمدلله (به طریق استعجاب و تأثر) از این طرف مایوس شدند. چنانچه تا به حال خدمت آقای حاج سید غلامحسین (از علمای بوشهر) ده عریضه عرض کرده‌ام، جانب خدا به کلی جواب نکرده‌اند...]

خشم مقدس از جنایات دشمن و تهییج و تشجیع در قبال آن

«... روس و انگلیس، حق دارند اگر خودمان هیچ کاری نکنیم و آسوده بنشینیم! چرا که همه نوع احترام به بقعه مقدس امام ثامن (ع) در شمال و احترام به منبر سید الشهداء (ع) در جنوب کردند. در بمباران دمان دلبار (همان دلوار) کارهای خوب کردند!! تف به ما، تف به ما...»

به طوری که ملاحظه می‌شود، نامه سراسر سوز و عشق به دین و میهن و ملت رئیس‌علی، در بردارنده نکات ظریف و مهمی است که شایسته تحلیلی عمیق و غوری دقیق است و با توجه به برهه زمانی و موقعیت اجتماعی وی، در محتوا و صراحت کلام، منحصر به فرد است. می‌توان به خوبی ادعا نمود که همین نامه، به تنهایی، آینده تمام نمای شخصیت و انگیزه‌های حرکت رئیس‌علی و ترسیم کننده موقعیت و وضعیت دیگران در این قیام ایثارگرانه است. (عزم و اراده رئیس‌علی، منبعث از ایمان به اسلام بوده و حسن وطن دوستی او را از مطلب ذیل می‌توان به خوبی دریافت. در کتاب دلبران تنگستانی، نوشته رکن زاده آدمیت، نقل شده است: رئیس‌علی در سفری که به اتفاق خالو حسین دشتی، در اوایل ماه رمضان سال ۱۳۳۳ هجری قمری به بوشهر داشته است، ضمن ملاقات با حاج سید محمدرضا کازرونی، یکی از روحانیون مبارز بوشهر که از جمله تجار درستکار و مؤمن و وطن دوست بود، در منزل ایشان به کلام الله مجید سوگند یاد می‌کند که اگر انگلیسی‌ها بخواهند بوشهر را تصرف و به خاک وطن تجاوز نمایند، در مقام مدافعه برآیم و تا آخرین قطره خون من بر زمین نریخته است، دست از جنگ و ستیز با آنان نکشم و اگر غیر از این رفتار کنم، در شمار منکرین و کافرین به تو (قرآن) باشم و خدا و رسول از من بیزار باشند.)

اشغال بوشهر توسط قوای انگلیس

به طوری که ذکر شد، آیت الله محمدحسین برازجانی، در پاسخ به نامه کاکس، نه تنها ادعاهای دولت انگلیس مبنی بر سرپرستی کشورهای اسلامی و اظهار دوستی آن دولت با ملل اسلامی و همچنین شایعه تحریکات کنسول آلمان در مورد تنگستانی‌ها و طوایف دیگر را رد نمود، که صراحتاً اعلام داشت در صورت اقدام، هرگونه حمله و اشغال مناطق از سوی قوای انگلیس، مردم غیور تنگستان و دشتی و دشتستان زیر بار ذلت نخواهند رفت و بروز هر حادثه‌ای خارج از مسؤولیت وی، و صرفاً به عهده دولت انگلستان است. در ماه مارس ۱۹۹۵ میلادی، انگلیسی‌ها به بهانه ارتباط کنسولگری آلمان در بوشهر با تنگستانی‌ها و تحریک آنان علیه انگلیسی‌ها، اقدام به محاصره کنسولخانه آلمان و دستگیری دکتر هیستمان،

کنسول و هرآیزنهوت، رئیس تجارتخانه (ونکهاوس) و تبعید آنان به هندوستان نمودند که خود نقض آشکار بی‌طرفی ایران بود.

این امر، موجب برانگیختن خشم ایرانیان گردید و تحریکاتی علیه نیروهای انگلیسی صورت گرفت. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۵ رئیس‌علی دلواری، در یک حمله ناگهانی، در حوالی تنگک زنگنه، یک صاحب منصب، نایب کنسول انگلیس در بوشهر و عده‌ای سرباز هندی را به هلاکت رساند.

وقوع این حوادث و پاسخ دندان شکن شیخ محمدحسین برازجانی به انگلیسی‌ها موجب شد که در هشتم اوت ۱۹۱۵ میلادی، بوشهر توسط قوای بریتانیا اشغال گردد. بدین سان با تجاوز علنی به تحریم خاک کشور ایران، احساسات ملی و مذهبی غیورمردان این خطه را برانگیختند. چون شرح کلی ماجرا در این مقال نمی‌گنجد، ضرورتاً به بررسی اجمالی و نکات برجسته نقش شهید رئیس‌علی دلواری می‌پردازیم.

تطمیع و تهدید انگلیسی‌ها و پاسخ رئیس‌علی

با اشغال بوشهر، انگلیسی‌ها رئیس‌علی به مقابله پرداخت و با درگیری‌های پراکنده و شبیخون‌های مکرر به نیروی دشمن، مانع از انجام برنامه‌های آنان گردید. انگلیسی‌ها که کانون خطر را دلوار و سرسخت‌ترین دشمن خود را رئیس‌علی می‌دانستند، تلاش نمودند با تطمیع، وی را جذب و سیاست همیشگی خود را در خنثی نمودن خطرات از طریق تطمیع اجرا کنند، لذا حیدرخان حیات داودی را که حلقه به گوش آنان بود وادار نمودند دو نفر اتباع خود را نزد رئیس‌علی اعزام کنند. نمایندگان حیدرخان به دلوار عزیمت کردند و به رئیس‌علی اعلام داشتند که انگلیسی‌ها وعده داده‌اند در صورت اختیار بی‌طرفی و خودداری از قیام علیه قوای انگلیس، چهل هزار پوند به شما بپردازند. رئیس‌علی با صراحت پاسخ داد: «چگونه بی‌طرفی اختیار کنم،

مرحوم رئیس‌علی طی نامه‌ای به شیخ محمدحسین برازجانی، ضمن تقدیر از جواب قاطع وی به فرمانده سیاسی و نظامی انگلستان، تصمیم صریح خود را مبنی بر مبارزه جدی با قشون انگلیس مبرهن ساخت. این نامه که گویاترین سند تاریخی و حاوی انگیزه و هدف رئیس‌علی از مبارزه با قوای انگلیسی است.

در حالی که استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار گرفته است؟! (فراشربندی، علیرماد: جنوب ایران در مبارزات ضداستعماری، ص ۳۰) پاسخ قاطع رئیس‌علی که نشان از ایمان، آگاهی، استقلال و احساس مسؤولیت او داشت، باعث خشم فرماندهان انگلیسی گردید و نامه تهدیدآمیزی از طرف مقامات انگلیسی به رئیس‌علی نگاشته شد که در آن اعلام شده بود: «چنانچه بر ضد دولت انگلیس قیام و اقدام کنید، مبادرت به جنگ می‌نماییم. در این صورت خانه‌های تان ویران و نخیلات تان را قطع خواهیم کرد.» رئیس‌علی در پاسخ نوشت: «خانه ما کوه است و انهدام و تخریب آن‌ها

خارج از حیطه قدرت و امکان امپراتوری بریتانیای کبیر است. در صورتی که آن دولت اقدام به جنگ نماید، تا آخرین حد امکان مقاومت خواهیم کرد.»

رئیس‌علی جلودار قیام

تطمیع و تهدید رئیس‌علی توسط انگلیسی‌ها در آن برهه حساس، نشان از مؤثر بودن شخصیت و موقعیت وی در نظر قوای انگلیس داشت و پاسخ صریح و قاطعش در رد آن پیشنهادها، بیانگر اراده قوی او در برابر دشمنان دین و میهن بود. رئیس‌علی به دنبال پاسخ دندان شکن خود، از یک سو به ارسال پیام به سران طوایف و کدخدایان مناطق همجوار اقدام نمود و از سوی دیگر شخصاً به تقویت نیروهای تحت امر خود پرداخت. ارتباط وی با علماء و کسبه بوشهر، از جمله میرزا علی کازرونی، سید محمدرضا کازرونی و سید مهدی بهبهانی، موجب گردید حرکت نیروهای انگلیسی تحت نظر و برنامه‌های آنان مورد شناسایی قرار گیرد. این ارتباط و حمله او به نیروهای انگلیسی در ۱۲ ژوئیه (۱۰ رمضان ۱۳۳۳) خشم انگلیسی‌ها را برمی‌انگیزد و آن‌ها نقشه حمله به دلوار و قلع و قمع رئیس‌علی را پی ریزی می‌کنند.

جنگ دلوار و فراگیری قیام مردمی

روز دوم شوال سال ۱۳۳۳ هجری قمری، ناوگان جنگی انگلیس، مرکب از چهار کشتی جنگی به نام‌های «جنو، اودین، لاورنس و اسپکل» در ساحل دلوار لنگر می‌اندازد. به نوشته مورخین، تعداد نظامیان انگلیسی و هندی پنج هزار نفر بوده است. قبل از حرکت ناوگان، رئیس‌علی پیام مجاهدین بوشهر را دریافت می‌کند و از حمله قریب الوقوع نیروی دشمن مطلع می‌شود، نوزادان، کودکان و سالخورده‌گان را به کوه‌های اطراف دلوار انتقال می‌دهد و تفنگچیان خود را آماده دفاع می‌نماید. بمباران روستا توسط توپخانه انگلیسی‌ها آغاز می‌شود و دشمن، اقدام به انتقال نیروهای به خشکی توسط قایق‌های نفربر می‌کند. جنگ مهیبی بین طرفین درمی‌گیرد. تعداد زیادی از سربازان هندی به دست مبارزان تنگستانی کشته می‌شوند. با شدت گیری آتش توپخانه انگلیسی‌ها، مبارزان به دستور رئیس‌علی عقب نشینی تاکتیکی می‌کنند و نیروهای دشمن در ساحل پیاده می‌شوند و وارد روستا می‌گردند آن‌ها به طور وحشیانه ای به انهدام و تخریب و سوزاندن منازل و قطع نخیلات می‌پردازند. مجاهدین تا شب به مقابله می‌پردازند و شب هنگام، طی یک عملیات متهورانه، مواضع انگلیسی‌ها را مورد شبیخون و حمله قرار می‌دهند. با نبرد تن به تن نیروهای انگلیسی و هندی در محاصره قرار می‌گیرند و تلفات زیادی متحمل می‌شوند. در این گیر و دار فرمانده عملیات انگلیسی‌ها کشته می‌شود. از بین رفتن فرمانده، روحیه نیروهای دشمن را به شدت تضعیف می‌کند و از سویی توپخانه آنان، اشتباهات، مواضع نیروهای انگلیسی را بمباران می‌نماید، به طوری که علیرغم تعداد زیاد نیروی دشمن، انگلیسی‌ها حداکثر تا ظهر روز بعد، بیشتر تاب مقاومت نداشته با شکست فاحش روستا را تخلیه نموده و عجلولانه ساحل دلوار را ترک می‌نمایند و با کشتی‌های خود برمی‌گردند. عملیات شجاعانه تنگستانی‌ها بدان حد بود که چند قایق را از کنار کشتی‌های جنگی شبانه به ساحل انتقال می‌دهند و صبح، انگلیسی‌ها متوجه این اقدام می‌شوند. بدین سان قوای انگلیس، منفعلانه ساحل را به سوی بوشهر ترک می‌کنند.

شکست نیروهای انگلیسی، علاوه بر تقویت روحیه

اتباعش که مقرر بوده به نیروهای شیخ حسین خان پیوندند می‌ایستد تا او را مانع شود. واسموس با شرح قضیه، بازگشت شیخ حسین خان و نیروهایش را به اطلاع رئیس‌علی می‌رساند و خواستار مراجعت رئیس‌علی می‌گردد، اما رئیس‌علی وقعی نمی‌نهد و اقدام به اجرای عملیات و حضور در صحنه مورد نظر می‌نماید. [نمونه این مورد در خصوص یکی از ابواب جمعی زائر خضرخان نیز اتفاق افتاد که اصرار واسموس در مورد ماندن وی و اتباعش در صحنه کارگر نیافتاد و وقتی به محل کمین رئیس‌علی و تفنگچانش «کوه کزی» رفت تا او را نیز با توجه به عده قلیل راضی به ترک صحنه نماید، رئیس‌علی در جواب با حالت خشم و غضب می‌گوید خدا در قرآن فرموده: «کم من فئه قلیله غلت فئه کثیره باذن الله» و بعد واسموس را راهی روستای پهلوان کشی (محل تمرکز نیروهای مجاهدین) می‌کند. این امر علاوه بر آن‌که نشان دهنده ایمان او و تکیه به امور مذهبی است، بیانگر عدم توجه به نظرات واسموس نیز هست. از همه روشن‌تر مکتوبی است که واسموس به شیخ محمدحسین برازجانی نوشته و پاسخی که ایشان ارسال داشته است. واسموس در این مکتوب، پس از شرح شجاعت و مردانگی رئیس‌علی دلوری و سایرین می‌نویسد:

«... از آقایان زائر خضرخان و شیخ حسین خان استدعا کردم که اجازه دهند با آن‌ها به میدان جنگ رهسپار شوم، به هیچ وجه قبول نکردند و می‌گویند بودن شما در میدان جنگ لزومی ندارد. شما اجنبی و مهمان هستید و در اهرم آسوده باشید. ما هرگز شما را به میدان جنگ نخواهیم برد که بعدها انگلیسی‌ها بگویند واسموس به آن‌ها تعلیم می‌داد و جنگ می‌کرد. خواهشمندم به مجاهدین توصیه کنید که اجازه دهند من در جنگ حاضر شوم...» شیخ محمدحسین در جواب، شجاعت رئیس‌علی را ستود، از اتحاد دلیران تمجید کرد و به واسموس نوشت:

«آقای واسموس، مراسله شریفه واصل شد. راجع به تقاضایی که از مجاهدین کرده‌اید و آن‌ها اجابت نکرده‌اند، معلوم شد در این قسمت حق با مجاهدین است. شما مهمان ما هستید و حضور در میدان زد و خورد از انصاف میزبان دور است. ما هم با عقیده آن‌ها موافقیم که سرکار در اهرم توقف کنید و عجالتاً از رفتن به چغادک صرف نظر نمایید. زیرا علاوه بر این که شاید خدای نکرده در آن‌جا به شما آسیبی برسد، از زیاد شدن یک نفر بر مجاهدین نتیجه مهمی حاصل نمی‌گردد. پس خواهش می‌کنم که همیشه مهمان باشید و به ما اجازه دهید که به مقتضای خوی نیکان خویش، صفت مستحسن مهمان نوازی را از کف ندهیم و مهمان عزیز را به قربانگاه نبریم.» [این موضع‌گیری‌ها به وضوح شایعات تحریک واسموس و انتساب حرکت مردمی مجاهدین به کنسول آلمان را رد می‌کند.

در طول مدت فراگیر شدن جهاد مردمی و بسیج نیروهای مبارز علیه قوای اشغالگر تا زمان شهادت رئیس‌علی، همواره عملیات جنگی با حضور رئیس‌علی، توأم با موفقیت و پیروزی بود و با وجود زائر خضرخان و شیخ حسین خان، حضور رئیس‌علی در صحنه‌های مبارزه پشتوانه و دلگرمی شایان توجهی برای مجاهدین بود.

نیروهای شیخ حسین خان و زائر خضرخان هم در چغادک گرد آمدند و مقابله با قوای اشغالگر هماهنگ شد. انگلیسی‌ها سعی در تخطئه حرکت و قیام مردمی داشتند و وجود واسموس در بین مبارزین را دستاویز قرار داده، تلاش نمودند این حرکت ملی- مذهبی را به تحریکات واسموس نسبت دهند. این امر، رئیس‌علی را که هوشیارانه متوجه اوضاع و خواستار استقلال قیام بود حساس نمود، بدان حد که نیروهای تحت امر وی، تهیه آذوقه و امکانات خود را به هیچ وجه با استفاده از هزینه‌های واسموس نمی‌پذیرفتند و به گفته حاج محمد نامور خواهرزاده رئیس‌علی، ابواب جمعی و سفره واسموس را قابل استفاده نمی‌دانستند و او را نیز اجنبی خطاب می‌کردند. از قرائن و شواهد برمی‌آید هر چند بقیه سران قیام نیز نمی‌گذاشتند ابتکار عمل به دست واسموس باشد و صرفاً از اطلاعات و مساعدت‌های او در پیشبرد اهداف مبارزه سود می‌جستند، اما شخص رئیس‌علی با بینش وسیعی تری موضع‌گیری داشت. اسماعیل نوری زاده بوشهری در کتاب نظری به ایران و خلیج فارس راجع به جنگ دلوار و مطلب ورود واسموس آلمانی به برازجان می‌نویسد: «... در این‌جا، واسموس مطلع می‌شود که کشتی جنگی انگلیسی‌ها موسوم به «جنو» بندر دلوار را نزدیک بوشهر بمباران نموده و زد و خوردی بین انگلیسی‌ها و رئیس‌علی واقع شده، سبب بمباران بندر دلوار و جنگ با رئیس‌علی خان دلوری این بود که انگلیسی‌ها مراسله‌ای به دست آورده بودند که او با بازرگانان آلمانی در بوشهر مکاتبه داشته است.» اگر نوشته فوق را مورد توجه قرار دهیم، به خواستگاه رئیس‌علی مبنی بر تنظیم رابطه با واسموس و تکیه بر استقلال فکری و عملی قیام و جلوگیری از سوء استفاده انگلیسی‌ها نسبت به حضور واسموس بین مجاهدین پی می‌بریم. سابقه چنین هوشیاری و وسعت دیدی را قبلاً نیز از شخص رئیس‌علی یادآور شدیم. همان‌طور که در زمان جنگ جهانی اول در نامه‌ی وی به شیخ محمدحسین

نامه سراسر سوز و عشق به دین و میهن و ملت رئیس‌علی، در بردارنده نکات ظریف و مهمی است که شایسته تحلیلی عمیق و غوری دقیق است و با توجه به برهه زمانی و موقعیت اجتماعی وی، در محتوا و صراحت کلام، منحصر به فرد است.

برازجانی آمده است که: «... انگلیسی‌ها انتشار می‌دهند که فلانی حمایت از قنصول جرمن دارد. به حول و قوه خداوندی از هیچکس اندیشه و باک ندارم...»

یکی از مواردی که اراده تصمیم‌گیری مستقل رئیس‌علی در برابر واسموس را نشان می‌دهد، موقعی است که شیخ حسین خان و اتباعش برای کمین به کوه کزی می‌روند و چون اشتباه‌ها از سوی نیروهای تحت امر تیری شلیک می‌شود، یکی از ابواب جمعی به قتل می‌رسد، شیخ حسین خان این موضوع را به فال بد می‌گیرد و مراجعت می‌نماید. اصرار واسموس مبنی بر عدم مراجعت نیز سودی نمی‌بخشد، لذا یک‌ه و تنها در راه رئیس‌علی و

مجاهدین تنگستانی، موجب انعکاس وسیع منطقه‌ای و جهانی پیروزی مجاهدین می‌گردد. خبر مسرت بخش پیروزی، به سرعت، در مناطق همجوار می‌پیچد و شعاع قیام را به دشتی، دشتستان، کازرون، فیروزآباد و شیراز می‌کشانند. نویسنده کتاب فارس و جنگ بین الملل در جلد اول کتاب، در خصوص جنگ دلوار می‌نویسد: «مکتوبی از رئیس‌علی خان رسیده بود [نامه به عنوان میرزا علی کازرونی بوده است.] که فرازی از آن چنین است:... انگلیسی‌ها پس از این که در جنگ خشکی [اشاره به نبرد روز ۱۲ ژوئیه در حوالی تنگک زنگنه است که موجب کشته شدن نائب کنسول و یک صاحب منصب انگلیس و عده‌ای هندی شد] با دلواری‌ها مغلوب شدند، چهار فروند کشتی جنگی آن‌ها در مقابل دلوار سنگر انداخته، چند روز متوالی، علی‌التمصل، دلوار را گلوله باران کردند و متجاوز از هزار گلوله توپ به دلوار افکندند و ما یکی از گلوله‌ها را وزن کردیم، بیست و چهار من بوشهر [تقریباً سی من تبریز] وزن داشت و چون از این کار هم فایده نبردند، یک عده هزار نفری تحت فرماندهی یک نفر سلطان انگلیسی پیاده و شروع به جنگ کردند و پس از تلف شدن صاحب منصب مذکور و نصف از قشون، بقیه فرار کرده و به کشتی پناهنده شدند. از ما معدودی بیش زخمی و تلف نشده‌اند. حال که آنان در خشکی و دریا مغلوب شده‌اند، دیگر نمی‌دانم این مرتبه از کدام طرف حمله خواهند کرد. چیزی که هست، از هر جا حمله آورند، جز این که مغلوب و منکوب شوند، چاره نخواهند داشت. اجساد مقتولین انگلیس در خارج دلوار در گوشه باغی افتاده، اگر مایل باشید تشریف آورده، ببینید.

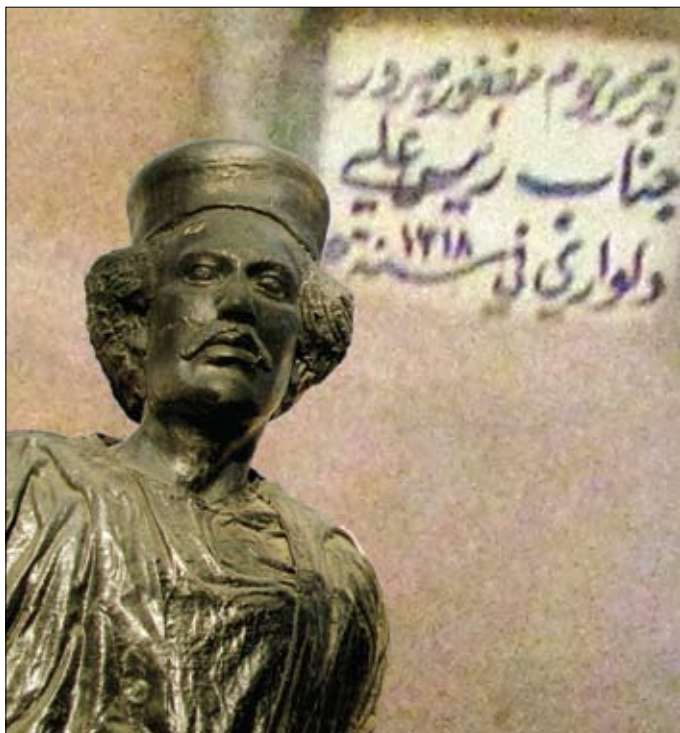
امضاء علی دلوری

پس از جنگ دلوار، زائر خضرخان ضابط تنگستان و شیخ حسین خان چاه کوتاهی، ابواب جمعی خود را برای مقابله با انگلیسی‌ها و پشتیبانی از تنگستانی‌ها به روستای پهلوان کشی متمرکز نمودند. مرکز تجمع نیروهای رئیس‌علی نیز روستای گرگور بود و بدین آرایش برنامه ریزی برای ادامه نبرد انجام گرفت.

از خصوصیات دیگر این نبرد، این‌که خبر پیروزی تنگستانی‌ها به عنوان پیروزی مسلمین بر کفار مطرح شد و این امر مبین ایدئولوژی قیام و ارتباط حرکت جهادی مبارزین با علماء و استراتژی مذهبی رهبر عملیات، رئیس‌علی دلوری است که به نقل از تاریخ نویسان و مطلعین بر سنگر مبارزه آن مجاهد راستین پرچم «نصر من الله و فتح قریب» نصب بوده است.

اوج گیری قیام، نقش واسموس آلمانی و جهت گیری رئیس‌علی دلوری

پس از جنگ دلوار، قیام مردمی علیه اشغالگران انگلیسی وارد مرحله جدیدی شد. مقاومت برخاسته از ایمان دلیران تنگستانی به رهبری رئیس‌علی و شکست قوای انگلیسی در سراسر منطقه و کشور پیچیده و به زودی این خبر از مرزهای کشور فراتر رفت. سران قبایل و حکام محلی به جمع آوری نیروها و امکانات خود پرداخته و منطقه تنگستان کانون و محل تجمع نیروها و برنامه ریزی و صحنه اجرای طرح‌های عملیاتی گردید. واسموس آلمانی نیز به علت درگیر بودن کشورش با متفقین و تبعید کنسول آلمان از بوشهر به هند، توسط انگلیسی‌ها به کمک مجاهدین شتافته و در تنگستان مستقر گردید.



وجود نمی‌آمد و آغاز و انجام عملیات را دقیقاً خود تحت نظر داشت. این خصوصیت در بین دیگر نیروها، خصوصاً در کوران مبارزه و درگیری، کمتر وجود داشت و همین ضعف در آنان بعضاً بهره برداری بهینه و لازم از نیروها را در پی نداشت.

- پیش قدمی و جلوداری در شروع عملیات: آمادگی رزمی و سرعت در اجرای عملیات از خصوصیات بارز رئیس علی بود. مهارت در تیراندازی و اسب سواری نیز کمک شایانی به کیفیت کار او می‌نمود.

- پیش بینی لازم در امور جنگی: این پیش بینی، چه از نظر تهیه و تأمین ادوات جنگی و چه تبعات عملیات و نتایج حاصله، به خوبی در برنامه های رزمی رئیس علی ملاحظه می‌شد. نقل شده است که در

اوایل وقوع جنگ، اهالی روستاهای دلووار و محمد عامری به دستور رئیس علی، مقدار زیادی گندم به شیخ نشین های خلیج فارس از جمله قطر که با آنجا روابط تجاری داشتند حمل نموده و در مقابل، تعداد زیادی تفنگ و فشنگ، تهیه و وارد منطقه تنگستان نمودند، زیرا پیش بینی می‌شد که با اوج گیری جنگ، کشتی های جنگی دشمن، مانع ورود اسلحه توسط مجاهدین به منطقه جنگی خواهند شد.

- دستور تقدم در کشتار افراد انگلیسی و تلاش در آسیب رسانی کمتر به افراد هندی: رئیس علی معتقد بود

انگلیسی ها که کانون خطر را دلووار و سرسخت ترین دشمن خود را رئیس علی می دانستند، تلاش نمودند با تطمیع، وی را جذب و سیاست همیشگی خود را در خنثی نمودن خطرات از طریق تطمیع اجرا کنند.

که افراد هندی به دلیل مستعمره بودن کشورشان تحت سیطره انگلیسی ها بوده و حضورشان در میدان های جنگ از روی اجبار و اکراه است، لذا دستور داده بود که حتی الامکان از کشتن آنان خودداری شود و مجاهدین، هدف خود را نابودی افراد انگلیسی قرار دهند.

- رعایت اصول و رفتار انسانی در جنگ: برخورد جوانمردانه رئیس علی با اسراء و زخمی های دشمن زیانزد خاص و عام بود. این روحیه در همه مجاهدین خصوصاً سران نهضت وجود داشت، ولیکن رئیس علی در این خصوص از رادمنشی ویژه ای برخوردار بود. یکی از دلایل عدم پاسخ سران قیام به درخواست انگلیسی ها مبنی بر تسلیم نمودن واسموس آلمانی،

تاکتیک های رزمی رئیس علی دلواری

علیرغم عدم آموزش کلاسیک نظامی و صرفاً فراگیری آموزش های مرسوم محلی، رئیس علی دلواری از استعداد و نبوغ بالای رزمی برخوردار بود. این موضوع یقیناً علاوه بر ایمان و اراده قوی و روحیه عالی وی، حکایت از آمادگی جسمی و توانایی های بدنی او نیز داشت. در گذشته که مراکز آموزش نظامی و علوم خاص رزمی برای نیروهای محلی وجود نداشت، آمادگی های دفاعی منوط به کسب تجارب لازم بود. حکام محلی در درگیری های قومی و دعاوی ارضی و توسعه قلمرو حکومتی بود که کسب تجربه می نمودند، لذا هر چه زمینه این برخوردها و موقعیت اختلافات منطقه ای برای افراد بیشتر وجود داشت، آن افراد نیز ناگزیر به آمادگی متناسب با موقعیت خود بودند. رئیس علی دلواری که عنوان کدخدایی داشت و موقعیت وی شامل قدرت درون منطقه ای بود و در حقیقت یکی از اجزاء حکومت منطقه ای تحت ضابطی تنگستان به شمار می رفت، از موضع چندان حساسی برخوردار نبود که این آمادگی بالای روحی و جسمی را براساس تجربه دریافت کرده باشد آن هم با توجه به زنده بودن پدرش و جوان سال بودن رئیس علی این زمینه بایستی کمتر ایجاد شده باشد، مع الوصف قدرت روحی و آمادگی جسمی وی، به وضوح، شایستگی او را حتی فراتر از ضابطی منطقه نشان می داد و همین خصوصیات بود که وی را در مصدر امور قیام مردمی قرار داد و بدون تلاش تبلیغی در مرکز دایره دفاع و در رأس همه تهاجم علیه دشمنان جای گرفت و تاریخ، شایستگی او را در مقام رهبری نهضت امضاء نمود.

خصوصیات و تاکتیک های رزمی رئیس علی را می توان در موارد ذیل اشاره نمود:

- کسب اطلاعات مستمر از موقعیت نیروهای دشمن و ارزیابی وضعیت قوای دشمن جهت تنظیم موقعیت نیروهای خود.

- هجوم سریع و پاسخ متقابل بدون وقفه با توجه به شناخت روحیه دشمن.

- اجرای تاکتیک رزمی جنگ و گریز: در اغلب حملات نیروهای تنگستانی به رهبری رئیس علی، این روش ملاحظه می شود. اجرای این تاکتیک با توجه به قلت مجاهدین و کثرت نیروی دشمن و موقعیت و شرایط نابرابر جنگی مطلوب ترین شیوه نبرد بوده است.

- اجرای عملیات شبیخون به دشمن: به خاطر عدم آشنایی کامل انگلیسی ها با محیط و عوارض طبیعی منطقه، عملیات شبیخون، از روش های موفق مبارزین بوده که همیشه با قلع و قمع مقرهای دشمن همراه بوده است و نمونه های آن در جنگ دلووار و همچنین شبیخون های مکرر به محل استقرار نیروهای انگلیسی در بهمنی و تنگک قابل ملاحظه است. این روش باعث تضعیف شدید روحیه و ایجاد دلهره در قوای دشمن نیز می گردید.

- اتکاء به نفس و اتخاذ روش های مناسب در نبرد: حفظ خونسردی و عدم دستپاچگی از سوی رئیس علی موجب اتخاذ روش درست و به موقع در درگیری ها می شد. این خصوصیت و در اغلب برخوردها باعث تقویت روحیه افراد و در نتیجه پیروزی آنان می گشت.

- قدرت فرماندهی در هدایت عملیات: این ویژگی به گونه ای بود که پراکندگی و سردرگمی در بین افراد به

همین روحیه جوانمردی سران قیام بود که درخواست را خلاف اصول اسلامی و موازین شرعی و انسانی می دانستند و آن را در ترازوی قضاوت تاریخ برای خود ننگ می شمردند.

بخش سوم

سلسله نسب و زندگی رئیس علی دلواری

الف- نسب رئیس علی

آن چنان که از اقوال برمی آید، حدود ۲۰۰ سال قبل سه برادر به نام های احمد محمد و حسن محمد و محمد محمد، از ناحیه نورآباد لرستان [در خصوص محل اصلی و اولیه اجداد رئیس علی اقوال دیگری نیز وجود دارد از جمله این که مبدأ مهاجرت نیای وی نورآباد ممسنی یا کازرون بوده است. با بررسی به عمل آمده مبدا لرستان و انتساب خانوادگی وی به ایلات بختیاری مقرون به صحت است. البته در مورد اصل و نسب تنگستانی ها نظرات مختلف از مورخین و جغرافی نویسان ارائه شده است: آنچه از نوشته های جغرافی نویسان برمی آید این که تنگستانی ها از نژاد پارس (شعبه ای از نژاد آریین) هستند که در زمان پادشاهی انوشیروان ساسانی به دلایلی از منطقه بحر خزر به خاک بختیاری ها کوچ داده شده اند و بعداً از آن منطقه به تنگستان هجرت نموده اند. (این نظریه به صحت نزدیکتر است). بعضی از مورخین مردم تنگستان را به جز یکی دو طایفه که از نژاد لر و ایرانی الاصل دانسته اند. برخی نیز تنگستانی ها را مخلوطی از عرب و عجم شمرده اند.] به دنبال درگیری های قومی و اختلافات محلی و طایفه ای جلاء وطن نموده و راهی جنوب کشور می شوند. آنان به سواحل خلیج فارس رسیده و ناحیه تنگستان را به عنوان محل سکونت انتخاب می کنند و در آنجا رحل اقامت می افکنند. به گفته آقای حاج محمود نامور، خواهرزاده رئیس علی، احمد در روستای دلووار سکنی می گزیند و حسن در روستای چاه تلخ و محمد در روستای گلکی اسکان می یابند. از قرار معلوم، حسن در همان اوان اقامت در قلعه موسوم به قلعه تنگستان،

در اصلاح ذات البین پیش قدم و پیوسته رافع اختلافات بود. مجموعه این خصوصیات، موجب پیوند قلبی مردم با خانواده او می شد و نتیجتاً صفا، صمیمیت و محبت وی با اهالی منطقه در پشتیبانی و حمایت بی دریغ مردم در زمان جنگ از رئیس علی مؤثر بود.

زائر محمد دارای سه زن به نام های شهین، سبزه گل و سلطان بوده که ثمره ازدواج با شهین خانم سه پسر به نام های رئیس علی، غلام حسین و امیر و پنج دختر به نام های سکینه، پریخان، فاطمه، خیری و مدینه بوده است. [در تحقیق به عمل آمده برخی معتقد بودند که رئیس علی دارای دو پسر به نام های غلام حسین و رئیس علی بوده است بعضی نیز فقط تنها پسر او را رئیس علی می دانند]. از همسر دوم، زائر محمد سه دختر به نام های زلیخا، فاطمه و پریزاد دارا شد. از زن سومش سلطان فرزند قاسم اهل جاینک یک دختر به نام شهربانو داشته است.

غلام حسین و امیر در سن ۶ و ۷ سالگی فوت می نمایند. بنا به اظهار آقای نامور که زائر محمد را دارای دو پسر (غلام حسین و رئیس علی) می داند، غلام حسین در کودکی زیر آوار رفته و فوت می نماید. آنچه مشخص است، غیر از رئیس علی، پسر دیگری از زائر محمد نمانده است.

زائر محمد پس از شهادت جانگداز رئیس علی دچار اندوه و تأثر شدید شد، منتها قدرت روحی و ایمان استوار و تعبد دینی وی موجب تحمل و بردباری او گردید و تا ۲۳ سال بعد از شهادت آن دلاور یعنی تا حدود ۱۲۵۶ ه. ق زندگی وی ادامه داشت.

زندگی رئیس علی دلواری

رئیس علی در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در روستای دلواری متولد شده که با توجه به سال شهادت وی یعنی سال ۱۳۳۳ هجری قمری طول عمر با افتخار آن شهید ۳۴ سال بوده است. وی در طول حیات خود چهار زن اختیار کرد که عبارت بودند از:

۱- خیری (خیرالنساء) دختر خسرو، اهل روستای انبارک.

۲- خیری (خیرالنساء) فرزند عبدالحسین، اهل روستای دلواری.

۳- فاطمه آغا، از طایفه بهی، روستای تل سیاه.

۴- مدینه، دختر صفر، اهل روستای دلواری.

رئیس علی، از همسر اول، دوم و سوم دارای فرزندی نشده فقط از همسر چهارم پسری به نام عبدالحسین موسوم به «بهادر» دارا شده است که بعداً شهرت «شهیدی» (انتخاب شهرت «شهیدی» به مناسبت شهادت پدرشان بوده است.) برای خود انتخاب نمود و از ازدواج وی با زبیده دختر عبدالرضا توانا (دختر عمه خود) سه فرزند به نام های غلام حسین، فرنگیس و گل اندام حاصل شد که غلام حسین و فرنگیس در قید حیات نیستند و تنها بازمانده ایشان «گل اندام» است که اکنون در قید حیات و همسر «حاج کرم توانا» اهل جاینک بوده است.

رئیس علی نیز چون دیگر کودکان هم دوره خود از زمان طفولیت به مکتب خانه [مکتب خانه تنها مرکز آموزش و تعلیم و تربیت آن زمان در مناطق روستایی بوده است. به غیر از آن مرکز تعلیم و آموزش خاصی وجود نداشته مگر حوزه های علمیه در مرکز برخی مناطق مانند بوشهر، برازجان و دشتی یا مدارس جدید مانند مدرسه سعادت بوشهر یا مدارس محدود دیگر که آن هم در مرکز

۸- نامه تهدید آمیزی از طرف مقامات انگلیسی به رئیس علی نگاشته شد که در آن اعلام شده بود: «چنانچه بر ضد دولت انگلیس قیام و اقدام کنید، مبادرت به جنگ می نماییم. در این صورت خانه های تان ویران و نخیلات تان را قطع خواهیم کرد.» رئیس علی در پاسخ نوشت: «خانه ما کوه است و انهدام و تخریب آن ها خارج از حیطه قدرت و امکان امپراتوری بریتانیای کبیر است.

بوده است و از این طریق ارتزاق می نموده و فقراء را نیز تحت پوشش قرار می داده است. از اخذ مالیات و حق راهداری مرسوم در آن زمان خودداری می نموده و مالیات حوزه سرپرستی او به وسیله مأمورین وصول مالیات ضابط تنگستان، مستقیماً دریافت می شده است. زائر محمد از نظر جسمانی دارای اندامی متناسب و رشید و بلندبالا بوده است. در جریان قیام تنگستان با همت و اراده قوی، منزل خود را محل برنامه ریزی و تدارکات جنگی مجاهدین قرار داده و شخصاً با ارسال نامه هایی به کدخدایان همجوار، آنان را به شرکت فعال در جنگ دعوت کرده و عملاً پشتیبانی و هماهنگی و تدارکات جنگ را سرپرستی و هدایت می نموده است. وی در جنگ دلواری بر اثر بمباران توپخانه انگلیسی ها از ناحیه پا زخمی شد، ولیکن علیرغم آن، تا آخرین لحظات زندگی رئیس علی به عنوان پشتوانه قوی فرزند خود ایفاء نقش نمود.

زائر محمد از لحاظ تقید مذهبی و عمل به فرائض دینی زیانزد خاص و عام بود. همواره در منزل او جلسات روضه خوانی و قرائت قرآن منعقد می شد. از عادات و سنت های حسنه او سرکشی و رسیدگی مستمر به خانواده های فقیر و بی سرپرست و استفسار وضع عمومی خانواده ها و ایجاد ارتباط مداوم با اهالی بود.



واقع در نزدیکی چاه تلخ به دست عمال خان کشته می شود. علت قتل وی چندان مشخص نیست، ولیکن گفته شده است که ابتدا شایعه سهوی بودن قتل مطرح شده و با گذشت زمان، بیشتر جنبه تعمدی آن در اذهان تقویت شده است. از محمد، اولادی به وجود می آید که سلسله مشخصی پس از وی نقل نشده است، اما احمد که جد ششم رئیس علی محسوب می شود، اخلاف آن به ترتیب: عوض، عالی، زائر غلامحسین، زائر محمد و رئیس علی هستند. به دلیل استعداد و رشادت، آباء رئیس علی همگی سمت کدخدایی و رئیسی داشته و هر کدام در زمان خود مرجع رفق و فتی امور مردم بوده اند. پس از آن که نام خانوادگی در کشور مرسوم می شود، فرزندان احمد، فامیل «احمدی» را برای خود انتخاب می کنند که انتساب آنان را به «احمد» نمایان می سازد.

رئیس علی، فرزند زائر محمد، از طایفه مشهور به «نیامتی» است. مادرش خانم شاهی (شهین) دختر علی، فرزند زائر محمد از طایفه فولادی اهل باغک تنگستان است. وی با اهالی قریه گلکی قرابت نزدیک خویشاوندی داشت چون مادر پدرش پریزادخانم دختر حاج احمد از طایفه معروف به ممستی، ساکن قریه گلکی بوده است. [ممکن است وصلت بین این دو طایفه نیابتی و ممستی، به خاطر قرابت خویشاوندی نسبی نیز بوده باشد و اتصال طایفه ممستی را به جد ششم، محمد محمد، برساند. هر چند اطلاع دقیقی در این رابطه به دست نیامده است] وی همچنین با اهالی روستاهای انبارک، باغک، چاه تلخ، چغادک و اهرم، نسبت خویشاوندی نسبی و سببی داشته باشد.

در این خصوص که از مبدا مهاجرت رئیس علی، اجداد ارتباط خویشاوندی احتمالی، در سنوات بعد با خانواده رئیس علی ایجاد شده باشد، مورد روشنی به دست نیامده، لیکن بنا به اظهار آقای نامور، در برخی مواقع، افرادی از سرحدات بختیاری که جهت خرید و فروش اسلحه به سواحل تنگستان می آمده اند، ابراز تعلق و اظهار نسبت نزدیک فامیلی با خانواده زائر محمد پدر رئیس علی می نموده اند.

زائر محمد پدر رئیس علی

زائر محمد کدخدای دلواری بوده که پس از شهادت رئیس علی در سفر احمدشاه قاجار به بوشهر به حضور وی رسیده و از طرف احمدشاه لقب شجاع الدین گرفته است [احمدشاه در بازگشت از اروپا به وسیله کشتی در بندر بوشهر پیاده شده و مرحوم زائر محمد را به حضور پذیرفته، او را مورد اعزاز و تقدیر خاص قرار داده و مدال (نشان) افتخار نیز در همین دیدار اعطاء نموده است]. زائر محمد به دلیل دارا بودن صفات و خصوصیات حسنه، مورد احترام و اکرام عموم مردم نواحی تنگستان خصوصاً منطقه ساحلی بوده است. زائر محمد با رعیت خود رفتار شایسته انسانی داشته و در طول حیات خویش ملجاء و مرجع مستمندان و بیچارگان بوده است. او نه تنها برخلاف روش دیگر کدخدایان و خوانین، زیردستان را تحت فشار قرار نمی داده، که مجدانه در برابر ظلم و تعدی دیگران نسبت به ضعفاء ایستادگی می کرده و نسبت به دستگیری از بینوایان، اهتمام کامل می ورزیده و بدین سبب در بین مردم از نفوذ معنوی بسیار برخوردار بوده است. وی از نظر دارایی و اموال، وضع نسبتاً خوب و مناسبی داشته و دارای باغ، احشام و بوم (کشتی) مسافری و باری

هر منطقه بوده و روستاها فاقد این امکانات آموزشی بوده‌اند. رفته و پس از فراگیری قرآن، به خواندن کتب ادبی و دیوان اشعار شعرای بزرگ چون کلیات سعدی، خمسه نظامی، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ و امثال آن پرداخته و بنا به سنت مرسوم منطقه دوره کتابت و املاء و انشاء را نیز در نزد معلم مکتب‌خانه مرحوم شیخ عبدالحسین و شیخ محمد که اصالتاً بحرینی بوده و در روستای بردخون سکنی داشته‌اند گذرانده است. البته شیوخ مذکور به دعوت مرحوم زائر محمد، پدر رئیس‌علی مکتب‌خانه را تأسیس نموده بودند.

از نظر جسمانی، رئیس‌علی رشید، با اندامی متوسط و متناسب و چهره‌ای گندم‌گون و از نظر روحی مصمم و قاطع، با اراده و با ایمان، شجاع و بی‌باک و دارای صراحت‌لهجه بوده است. از دوران کودکی پر جنب و جوش و فعال بوده و در دوره نوجوانی مهارت‌های لازم را در امر تیراندازی، اسب سواری و کوهنوردی کسب نموده است.

از نظر روابط اجتماعی، دارای ویژگی‌هایی از قبیل حسن سلوک و خوش خلقی، تعهد و اعتماد، صلاح و انصاف، قدرشناسی و سخاوت بوده و بر دستگیری از درمندگان و رسیدگی به مستمندان اهتمام تمام می‌ورزیده است. تقید و تعبد دینی و مذهبی رئیس‌علی، مشهور خاص و عام و منزل وی همواره مجلس فیض قرآن و مراسم نوحه‌خوانی و عزاداری ائمه معصومین (ع) و محفل کتاب خوانی و علم و ادب بوده است. شخصاً مؤذن بوده، نماز شب را همیشه به جای می‌آورده و با قرآن، انس دائمی داشته است. با روحانیون منطقه، ارتباط مستمر داشته و برای علماء، احترام خاص قائل بوده، خصوصاً با آیت الله بلادی، جناب علم الهدی اهرمی و آقا علی نقی دشتی و شیخ محمدحسین برازجانی رفت و آمد داشته و هم جلیس بوده است.

از سنت‌های حسنه او و پدرش، افطاری دادن در ماه مبارک رمضان بوده که حدود ۳۵ الی ۴۰ نفر از مردم فقیر مستمند را همه روزه افطاری می‌داده‌اند و نظارت و میزبانی را شخصاً بر عهده داشته‌اند، به طوری که اگر یک شب، افرادی بر سر سفره افطاری حاضر نبودند، به دنبال آنان می‌فرستادند و از احوال آن‌ها استفسار می‌کردند و می‌گفتند این افطاری حق و سهم خودتان می‌باشد. همچنین به خانواده‌هایی که دارای فرزند می‌شدند، سر می‌زدند و قدم نورسیده را مبارک باد می‌گفتند و برای هر نوزاد پسر، مبلغ ده تومان در نظر می‌گرفتند و زائر محمد ابراز می‌داشت که این پسر، یک تفنگچی و رزمنده برای رئیس‌علی خواهد شد و جهت نوزاد دختر نیز شیرینی منظور می‌نمودند.

زندگی اجتماعی رئیس‌علی، به دلیل قرار گرفتن وی در شرایط و موقعیت سرپرستی و کدخدایی منطقه دلوار، از همان دوران نوجوانی شکل گرفت و به سرعت وارد مرحله رشد و بالندگی شد. با توجه به قوه و استعداد درونی، در مدت کوتاهی، این قوه به فعل رسید و مجموعه خصایل و فضائل برجسته او بین الاقران وی را ممتاز نمود، به طوری که عملاً کلیه امور مردمی و ایجاد، روابط هم‌جواری با دیگر کدخدایان و خوانین محلی و منطقه‌ای را در زمان حیات پدر، شخصاً عهده دار گردید و نظر به درایت شهامت و جوانمردی وی، روز به روز بر حلقه دوستان و یارانش افزوده می‌گشت و طبیعی بود در آن شرایط زمانی و وجود سیستم ملوک‌الطوایفی که نفوذ

و قلمرو ارضی هر حاکم، رابطه مستقیمی با ویژگی‌ها و شایستگی‌های فردی داشت، وجود رئیس‌علی محسود و مغایر گرایش‌های خوانین و کدخدایان مناطق هم‌جوار واقع شود و چنانکه در آغاز فصل اشاره شد، قیام مردمی و دشمن‌ستیز دلبران تنگستان به رهبری رئیس‌علی موجب گردید به موازات بالندگی شتابدار و رشد سریع شخصیتی او در عرضه نبرد با اجانب، که می‌رفت تا موقعیت دیگر سران منطقه را تحت الشعاع خود قرار دهد و موازنه قدرت و شهرت را با ایجاد موقعیت و جایگاه فرمانطقه‌ای به نفع وی تمام کند، حسادت حاسدان نیز به کینه توزی مبدل شد و آخر الامر سیاست اهریمنی و شیطانی غفرت استعمارگر انگلیس با سوء استفاده از این شرایط، موجبات شهادت آن دلیر آزاده را فراهم آورد و تیر کینه اجنبی، از روزنه دید تنگ صیت شهرتش را بر طنین و نوک کوتاه مگسک اسلحه، جایگاه ابدیش را بر قلعه رفیع آزادگی تعیین نمود.

در این‌جا به منظور معرفی بیشتر خانواده رئیس‌علی، نمودار سلسله نسب وی را ترسیم نموده‌ایم:

شهادت رئیس‌علی و انعکاس آن

رئیس‌علی، در شب سوم سپتامبر ۱۹۱۵ میلادی روز ۲۳ شوال ۱۳۳۳ ه.ق در جریان شبیخون به نیروهای انگلیس در محل تنگک، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهید شد. در مورد کیفیت شهادت این سردار رشید اقوال مختلفی وجود دارد که بنا به ایجاز مبحث جای مقال آن نیست. به هر حال جسد رئیس‌علی به گورک سادات انتقال داده شد و پس از تغسیل و تکفین طی مراسم خاصی و با حضور اکثر اهالی منطقه تنگستان و مناطق هم‌جوار تشییع و به آبادی «مل‌گپ» که پدرش زائر محمد و تفنگچیان وی در آن‌جا حضور داشته‌اند انتقال داده می‌شود و در محلی موسوم به «کله‌بند» در جوار امامزاده‌ای که در آن‌جا مدفون است، به رسم امانت نگهداری می‌گردد. شش ماه بعد، تابوت وی را به نجف

در طول مدت فراگیر شدن جهاد مردمی و بسیج نیروهای مبارز علیه قوای اشغالگر تا زمان شهادت رئیس‌علی، همواره عملیات جنگی با حضور رئیس‌علی، توأم با موفقیت و پیروزی بود و با وجود زائر خضر خان و شیخ حسین خان، حضور رئیس‌علی در صحنه‌های مبارزه پشوتانه و دلگرمی شایان توجهی برای مجاهدین بود.

اشرف انتقال می‌دهند و در قبرستان وادی السلام به خاک می‌سپارند.

خبر شهادت رئیس‌علی، بلافاصله در تمامی مناطق بوشهر، تنگستان، دشتی و دشتستان پیچید و عموم اهالی سیاه پوش و عزادار گردیدند. در کلیه مساجد و حسینیه‌ها مجالس عز و روضه خوانی برگزار گردید. در برازجان، مرحوم شیخ محمدحسین برازجانی مجلس ختم گرفت. خبر این حادثه مؤلمه به شیراز و تهران رسید. مردم شیراز در مسجد وکیل جمع شدند و ضمن عزاداری، مصمم به مساعدت تنگستانی‌ها گردیدند. ضیاء الواعظین بر منبر، خطابه ایراد نمود و مردم را به

مقابله با انگلیسی‌ها تهییج کرد.

«در تهران نیز دولت وقت، با آن‌که به ظاهر اعلام بی‌طرفی داده بود، قیام تنگستانی‌ها را قیامی مردانه و به حق اعلام نمود و میرزا حسن خان مستوفی الممالک، رئیس‌الوزراء وقت، در اوراقی که به ژلاتین طبع کرده بود، برای کلیه نمایندگان وزارت خارجه فرستاد و قیام دشتستانیان و تنگستانیان را ستایش کرد و آن‌ها را به جوانمردی و مردانگی ستود و قیام آن‌ها را علیه اجنبی نتیجه احجافات اجانب دانست و همین که رئیس‌علی شهید شد، در مسجد شاه تهران برای او ختم گذاشت.» [رکن زاده، آدمیت، محمدحسین: فارس و جنگ بین الملل اول، ص ۵]

علماء و روحانیون، از جمله آیت اله شیخ جعفر محلاتی و فرزندش شیخ بهاء الدین در شیراز، آیت الله سید مرتضی مجتهد اهرمی و دیگر روحانیون و اعظم و اکابر، از مناطق دور و نزدیک جهت تسلیت به زائر محمد پدر رئیس‌علی به دلوار آمدند و ابراز همدردی نمودند.

شهادت جان‌گذاز رئیس‌علی، موجب تنفر و انزجار بیش از پیش مردم نسبت به اشغالگران انگلیسی شد و دامنه جنگ را وسعت بخشید. هر چند انگلیسی‌ها پس از اضمحلال نیروهای مجاهدین، برازجان را اشغال نمودند و با تشکیل پلیس جنوب در شیراز، مجاهدین را رو در روی افراد خودی قرار دادند، اما اسطوره مقاومت دلیرانه و جانبازی‌های اینارگانه مردم جنوب، از مرزهای کشور ایران فراتر رفت و در قلب تاریخ تا ابد به یادگار ماند و بر قلعه رفیع ایمن مقاومت و پایداری، تندیس قهرمان آزاده، رئیس‌علی دلواری به عنوان سرباز جانباز دین و میهن قرار گرفت.

هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

منابع

۱- رکن زاده، آدمیت، محمدحسین: فارس و جنگ بین الملل اول، تهران، چاپ تابش، چاپ سوم، دی ماه ۱۳۴۹.

۲- سایکس سرپرسی: تاریخ ایران، جلد ۲ (ترجمه فخر داعی گیلانی، سید محمد تقی)، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ پنجم ۱۳۷۰.

۳- سایکس سرپرسی: فعالیت‌های جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران، ترجمه سعادت نوری، حسین، تهران، انتشارات وحید.

۴- فراش بندی، علی مراد: جنوب ایران در مبارزات ضداستعماری، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول ۱۳۶۷.

۵- فراش بندی، علی مراد: گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارزه تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار، تهران، شرکت سهامی انتشار.

۶- ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت، تهران، انتشارات علمی، جلد ۱ و ۲.

۷- حاجی نژاد، غلامرضا: تحلیلی بر زندگی رئیس‌علی دلواری، نشر شروه، چاپ اول، بوشهر ۱۳۷۱.

منابع شفاهی:

۸- مصاحبه با حاج محمد نامور

۹- خداکرم توانا

۱۰- خانم گل اندام (نوه مرحوم رئیس‌علی)

۱۱- حاج کرم عالی پور

۱۲- عباس رضائی ■

• درآمد

حسن زنگنه مترجم است؛ مترجمی که با خواندن صحبت‌های او در خواهید یافت که چیزی از یک محقق تاریخ کم ندارد. او کتاب‌های متعددی از اسناد و مدارک کنسولگری‌های انگلیس استخراج، تدوین و ترجمه کرده است که هر یک گامی به سوی شفاف‌تر شدن تاریخ قیام جنوب است.

وقتی به دیدن او می‌رفتیم، وقتی در ساختمانی سالخورده اما زیبا و مستحکم قدم می‌زدیم و وقتی پله‌ها و بالکن‌ها را طی می‌کردیم، احساس خاص داشتیم و به محضی که به دفتر کار آقای زنگنه - که امروز مرکز جذب سرمایه‌های خارجی و داخلی در بوشهر است - رسیدیم با توضیح ایشان متوجه شدیم جایی که در آن قدم می‌زدیم دفتر کار سید محمدرضا کازرونی بوده است؛ جایی که رئیس‌علی دلواری در طول مبارزاتش بارها به آنجا رفت و آمد می‌کرد و با آزاده مردی چون سید محمدرضا کازرونی هم کلام می‌شد. از این رو در فضایی که هنوز بوی شهید رئیس‌علی دلواری را می‌داد، به اتفاق استاد زنگنه به تحلیل اسناد و مدارک خارجی و کنکاش در تاریخ افتخار آفرین قیام رئیس‌علی پرداختیم.



گفت و شنود شاهد یاران با استاد حسن زنگنه مترجم و محقق تاریخ

مردی که به خلیج همیشه فارس غرور و سربلندی بخشید...

بندرعباس رنگ و پوی فرهنگ بلوچ دیده می‌شود، بندر لنگه هم تقریباً از همین روند برخوردار است، اما وقتی به بوشهر می‌آیید همه چیز منحصر به بوشهر و ایران است. از پوشش تا معماری تا زبان تا رفتار و آداب و سنن و غیره. هیچ چیز وارداتی ندارد. فاصله بوشهر تا کشورهای عربی بسیار کم است اما هیچ یک از مردمان بوشهری عربی صحبت نمی‌کنند. وجه دیگر این بحث خان‌ها هستند. خان‌های بوشهر، مانند دیگر مناطق اصیل ایران، همواره در رقابت بودند، به این معنا که برای کسب امتیازات بیشتر در منطقه، زورآزمایی می‌کردند و پیروز میدان بر قدرت خود می‌افزود. به همین دلیل در این منطقه افراد شجاع و متهوری یافت می‌شد، تا جایی که حتی قشون خاص خود را داشتند و بر مناطق خاص خود حکم‌فرمایی می‌کردند. این ویژگی در کنار ویژگی اصالتی که به آن اشاره شد، به تدریج سلسله مراتبی را پدید آورد که در ارتش می‌توان دید. خان‌ها، رئیس‌هایی داشتند پر دل و جرأت که از مرزها و محدوده جغرافیایی و حقوق مردم دفاع می‌کردند و رشادت‌ها می‌آفریدند. بنابراین وقتی بحث از خاک یک منطقه فراتر می‌رود و به کلیت کشور مرتبط می‌شود یقیناً این ویژگی‌ها دست به دست هم داده و آنچه امروز با عنوان حماسه جنوب و رئیس‌علی دلواری از آن یاد می‌شود، پدید می‌آید.

از میان اسناد خارجی مرتبط با این قیام شخص رئیس‌علی، اولین‌ها کدام‌ها هستند؟

وقتی این ویژگی‌ها از زبان دشمن حکایت می‌شود می‌توان گفت جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد!

بله، مردم این منطقه به قدری متهور، شجاع و جنگجو و سلحشور بودند که دو ژنرال انگلیسی به نام‌های «استاکر» و «استاکفورد» از ترس رویارویی با آن‌ها دست به خودکشی می‌زدند.

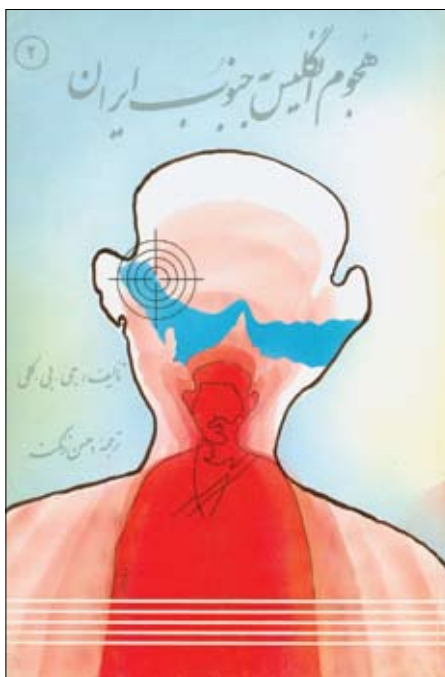
مردم این منطقه به قدری متهور، شجاع و جنگجو و سلحشور بودند که دو ژنرال انگلیسی به نام‌های «استاکر» و «استاکفورد» از ترس رویارویی با آن‌ها دست به خودکشی می‌زدند.

چه چیز از مردمی ماهیگیر و کشاورز افرادی چنین سلحشور می‌سازد؟

نکته بسیار جالبی است و باید براساس علم مردم شناسی و تاریخ شناسی به آن پاسخ داد. یکی از نکات بسیار جالب در خصوص بوشهر، تفاوت خاص آن با دیگر نقاط مشابه یا غیرمشابه است. حتماً شما به خرمشهر سفر کرده‌اید! در خرمشهر - به طور واضح - تأثیر فرهنگ عربی زبان تابوتش و معماری مردم آن سامان قابل مشاهده است، در

ما در گفت و گو با استادان مختلف و به نام و همین طور در نشست و برخاست با برخی از محلی‌ها که از ماجرای حماسه جنوب مطلع بودند اطلاعات مختلفی - چه به لحاظ علم تاریخی نگاری و چه به لحاظ روایت‌های مردمی - کسب کرده‌ایم، از این رو با توجه به تخصص شما در امر ترجمه و آگاهی از متون و گزارش‌های خارجی، محور بحث را رویکرد بیگانگان و اسنادی که از حماسه جنوب و شخصیت رئیس‌علی دلواری در دست دارند قرار داده‌ایم. لطفاً برای شروع تاریخ حماسه جنوب را از زبان بیگانگان برای ما روایت کنید!

در این خصوص بنده این توفیق را داشته‌ام که چندین کتاب ترجمه کنم و به چاپ برسانم؛ کتاب‌هایی که هر یک بیانگر زوایایی که خیانت‌هایی است که به این سرزمین شده و مبارزه شیردلان این سرزمین با مهاجمان. یکی از این کتاب‌ها، کتابی است به قلم آقای «گرنی دات»، که اطلاعات مورد اشاره به گونه‌ای قابل درک و بسیار گویا در آن مجموع شده است. وقتی انگلیسی‌ها به سال ۱۸۵۶، بوشهر، خارک و خرمشهر را تسخیر می‌کنند، به عنوان یک روند اداری، هم فرمانده عملیات، هم فرمانده ضد اطلاعات و هم رئیس لجستیک (پشتیبانی) آن‌ها، هر آن‌چه را اتفاق می‌افتاد، ریز به ریز به سرکرده‌های خود در هندوستان و لندن گزارش می‌کردند. این گزارش‌ها به شکل خاصی، حکایت از شجاعت، بی‌باکی و تهور مردم این خطه دارد.



بودند، پشت کتابچه دست نوشته‌هایی می‌بینند. این دست نوشته‌ها مربوط به یکی از کسانی بود که ۱۸۵۶ در جنگ با انگلیسی‌ها حضور داشته و بخش عمده‌ای از اتفاقات، اسامی کسانی را که در جنگ حضور داشتند، کسانی را که به شهادت رسیدند یا برخی از انگلیسی‌ها را در دست نوشته خود ذکر کرده بود. چنان که دکتر مشایخی و مرحوم نبوی اشاره می‌کنند، بخش عمده‌ای از این دست نوشته با ترجمه‌ای که بنده از گزارش‌های انگلیسی‌ها ارائه داده‌ام کاملاً مطابقت داشت.

و از این طریق یکی از متون قابل رجوع کشف می‌شود!

دقیقاً! چون همان طور که می‌دانید در گذشته‌ها و شاید هم امروز، کم و بیش دیده می‌شود که بزرگترها اتفاقات زندگی را پشت قرآن می‌نوشتند. این یکی از رسوم ما ایرانیان است. اگر این شواهد که تا به امروز کمتر مورد توجه قرار گرفته توسط شما جوان‌های علاقه‌مند و تحصیلکرده جمع آوری شود، حتماً بخشی از اهمال صورت گرفته در زمینه تاریخ نگاری نیز جبران خواهد شد. به هر حال این نمونه به ما یادآور می‌کند که هنوز تاریخ ناگفته‌های بسیار دارد. جمع آوری اسناد رسمی، اسناد روایی، اسناد خارجی و هر سند و مدرک دیگر - چنان که اشاره کردید- می‌تواند تکه‌های مغفول تاریخ را به ما یادآوری کند. یقیناً مرد بزرگی چون شهید اسطوره‌ای، رئیس‌علی دلواری، و حماسه‌ای که آفرید ابعاد بسیار وسیع‌تری از آنچه امروز می‌دانیم داشته است و باید پشت به پشت، با هوش و تلاشی که در شما جوانان قابل مشاهده است، روی آن کار شود تا به کمال مطلوب برسد.

شما در زمره کسانی هستید که هم از روایت خارجی‌ها و متجاوزان از حماسه جنوب مطلع هستید و هم تاریخ و روایات محلی و داخلی. به ما توضیح بدهید آیا براساس اسناد و مدارک

گزارش‌های انگلیسی‌ها ترجمه کرده‌ام موضوعات مختلفی به صورت مفصل و کامل نگاشته شده است. اولین نکته‌ای که در خصوص شخص رئیس‌علی دلواری در این گزارش‌ها ذکر می‌شود به سال ۱۹۰۹ میلادی بازمی‌گردد، به زمانی که انگلیسی‌ها در بوشهر قشون پیاده می‌کنند و آن‌جا را اشغال می‌کنند. این‌جا رئیس‌علی در حضوری جانانه، جنگ سختی با انگلیسی‌ها می‌کند.

توصیف رئیس‌علی در آن متن را به یاد دارید؟ بله، این گونه توصیف می‌شود که شخصی به نام رئیس‌علی که رئیس تنگستانی‌ها است و مردی جنگجو و مبارز است...

یعنی تا این حد مثبت برخورد می‌شود؟ شجاعت او دوست و دشمن را به شگفتی واداشته بود. از این گذشته انگلیسی‌ها در گزارش‌های خود شرح اتفاقات را دقیقاً می‌نوشتند تا نسبت به عملکردشان پاسخ داده باشند. آن‌ها شرایط را توصیف می‌کردند تا دلیل عدم پیشبرد مقاصدشان را برخلاف آنچه پیش بینی کرده بودند دریابند. خوب، در این بین چه مثبت ارزیابی کنید چه منفی، دلیل ناکامی انگلیسی‌ها حملات و سلحشوری‌های جنگجویی چون رئیس‌علی دلواری بوده است.

وقتی با استادان تاریخ منطقه - از بوشهر تا گناوه و شیراز- صحبت می‌کردیم همواره از ضعف یا نواقص تاریخ نگاری در ایران سخن به میان می‌آمد. بخشی از این اشارات، دو مقوله دخالت پادشاهان در امر تاریخ نگاری رسمی و تأثیر احساسات راویان بر روایت‌های سینه به سینه را دربرمی‌گرفت. از این رو اسناد و مدارک تاریخی که از متجاوزین به دست می‌آید، به هر لحنی که باشد، می‌تواند ما را در تشخیص راهنمایی کند و به ابعاد مختلف شخصیتی شهید رئیس‌علی دلواری که امروزه به عنوان یک اسطوره مطرح است پی ببریم. بنابراین اجازه بدهید این سؤال را مطرح کنم که مدارک و اسناد ترجمه شده توسط شما و دیگر مترجمان این عرصه، چه زوایایی از این برهه را روشن می‌کند؟

اجازه بدهید اول به عنوان یک بوشهری و بعد به عنوان کسی که دستی در این تحقیقات داشته، از نکته سنجی و دقت شما که موجب می‌شود من هم سر ذوق بیایم و علاقه‌مندتر صحبت کنم، از شما و نشریه ارزشمندتان تشکر کنم. به هر حال این یک واقعیت است که در تاریخ نگاری ایرانی اهمال کاری‌های بسیاری شده است و وقایع چنان که شایسته این مردم و تاریخ‌شان است ثبت نشده است، با این همه بگذارید ضمن پاسخ به این سؤال ماجرای شنیدنی را هم ذکر کنم. چند سال پیش، وقتی زنده یاد حجت الاسلام نبوی که رئیس وقت بوشهرشناسی بودند، برای شرکت در مجلس ترحیمی به یکی از روستاهای اطراف می‌روند، به رسم سنت کتابچه قرآنی (عم جز) به ایشان می‌دهد. ایشان که مردی فرزانه و بسیار دقیق و ریزبین و همچنین اهل تحقیق و مطالعه

همان طور که می‌دانید رئیس‌علی دلواری در جنگ اول جهانی هم‌زمان با جنبش مشروطیت قیام می‌کند. به هر حال رئیس‌علی جوانی بوده حدوداً ۳۳ ساله و قاعدتاً در جنگ‌های ۱۸۳۴ و ۱۸۵۶ حضور نداشته است. حضور رئیس‌علی به زمانی بازمی‌گردد که مجتهد اهرمی گمرک بوشهر را به تصرف درمی‌آورد. قاعدتاً رئیس‌علی هم که مردی متدین و دیندار بوده - به عنوان یکی از فرماندهان نظامی - با ایشان همراه می‌شود. نکته بسیار جالب پس از تصرف گمرک بوشهر این بود که با وجودی که مرسوم بوده خان‌ها به مال التجاره یکدیگر دست اندازی‌هایی هم می‌کردند، اما رئیس‌علی در کمال صحت عمل و پاکسی، امانتدانه رفتار می‌کند و اجازه نمی‌دهند در گمرک بوشهر، هیچ آسیبی به مال التجاره تجار وارد شود. این ویژگی در کنار شجاعت و بی‌باکی این سردار مردی خاص و محبوب از او می‌سازد.

اشاره نکردید در کدام سند با نام ایشان مواجه شدید و استعمارگران چگونه از او یاد می‌کنند؟! داشتیم به همین نکته می‌رسیدم! به هر حال تاریخ است و بدون ذکر پس و پیش اتفاقات نمی‌توان راجع به آن صحبت کرد. در دو کتابی که از

در دو کتابی که از گزارش‌های انگلیسی‌ها ترجمه کرده‌ام موضوعات مختلفی به صورت مفصل و کامل نگاشته شده است. اولین نکته‌ای که در خصوص شخص رئیس‌علی دلواری در این گزارش‌ها ذکر می‌شود به سال ۱۹۰۹ میلادی بازمی‌گردد، به زمانی که انگلیسی‌ها در بوشهر قشون پیاده می‌کنند و آن‌جا را اشغال می‌کنند. این‌جا رئیس‌علی در حضوری جانانه، جنگ سختی با انگلیسی‌ها می‌کند



در خصوص فیلم «تنگسیر» دو کتاب وجود دارد؛ یکی کتابی نوشته صادق چوبک که کتاب مفصلی است و دیگری کتابی نوشته رسول پرویزی. این دو کتاب و همین طور فیلم تنگسیر من را بر آن داشت تا ان شاء الله کاری هم در این خصوص داشته باشم.

کوچه پس کوچه‌های آن راه رفته‌ام. زمانی که دیپلم گرفتم به عنوان مترجم در نیروی دریایی استخدام شدم و باز چشم به آب‌های این ساحل دوختم اما هرگز فراموش نمی‌کنم زمانی را که برای اولین بار پرچم ایران اسلامی را بر فراز ناو ایرانی دیدم که در ساحل حرکت کرد و پهلو گرفت. آن روز دوستان تهرانی‌ام با دیدن اشک چشمان من، ابراز تعجب کردند اما آن‌ها نمی‌دانستند پس از سال‌ها دیدن کشتی‌ها و ناوهایی که پرچم انگلیس بر آن‌ها به چشم می‌خورد دیدن یک ناو وطنی چه حالی دارد، چه شوقی می‌آفریند و چه غروری به همراه می‌آورد! از آن روز تا امروز هر بار با سربلندی از کنار ساحل می‌گذرم و عظمت و بزرگی مردی چون رئیس‌علی دلواری - این شهید راه آزادی و آزادگی - در نظرم بیشتر و بیشتر می‌شود و خوشحالم که بزرگی این شهید امروزه نه در بوشهر که به همت شما و نشریه ارزشمندتان ایران را در خواهد نوردید و یاد و خاطر آن اسطوره تدین و شجاعت را زنده نگاه خواهد داشت، یادی که به واسطه آن، نام سلحشوران بسیاری مطرح و جاودانه خواهد شد، یاد مردمی که غرور و سربلندی به خلیج همیشه فارس داد.

وضعیت بوشهر و نواحی اطراف آن:

همان‌گونه که در گزارش سال پیش خاطر نشان گردید نواحی داخلی بوشهر در آغاز سال به نحو چشمگیری آرام بود. از همان مراحل اولیه سال وضع رو به دگرگونی نهاد. کنسول آلمان از همان سپتامبر ۱۹۱۴ / شوال - ذیقعه با رئیس‌علی تنگستانی و دیگر رؤسا وارد تحریک و توطئه شده بود و اندک زمانی پس از شروع سال جدید این تحریکات به ثمر نشست. در ژانویه / ربیع الاول - ربیع الاخر آقای واسموس که تا اوایل ژوئیه ۱۹۱۴ / کفالت کنسولگری آلمان را بر عهده داشت و سپس به اروپا رفته بود، در شوشتر پدیدار شد. وی سرپرستی هیأتی را بر عهده داشت که می‌بایست ایران و افغانستان و در صورت امکان نواحی مرزی هندوستان را بر ضد بریتانیای کبیر بشوراند. دکتر لیندز و آقای بوهنشتورف و تعدادی ایرانی و ۳ یا ۴ هندی آشوبگر نیز همراه او بودند. وی فوراً مردم را به جهاد دعوت کرده و به قصد برانگیختن چهره‌های سرشناس و ملایان بر ضد بریتانیا، مقادیر متناهی پول در میان‌شان تقسیم کرد. در فوریه /

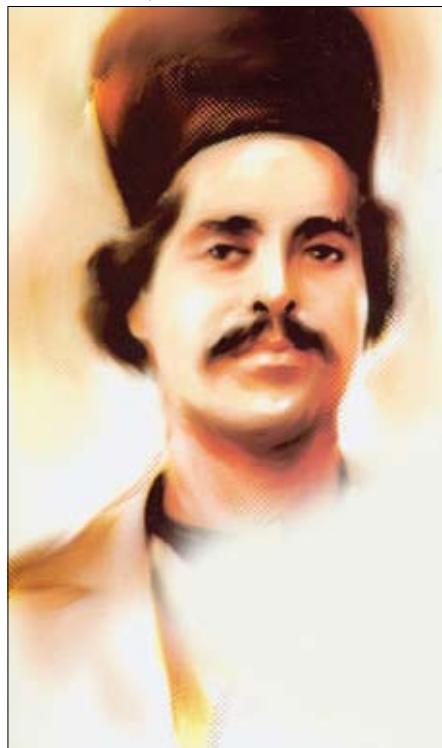
بله، در میان اسناد و منابع انگلیسی‌ها، گزارش‌های بسیار زیادی ناظر بر عدم حمایت دولت مرکزی از این نهضت و مردمی بودن صدرصدی آن وجود دارد.

کتاب گزارش‌های سالانه کنسول انگلیس کی آماده می‌شود؟

هنوز روی این کتاب کار می‌کنم. مرحله نگارش تمام نشده، اما اجازه بدهید به نکته‌ای در این خصوص اشاره کنم. حتماً شما هم فیلم «تنگسیر» را دیده‌اید. در این خصوص دو کتاب وجود دارد؛ یکی کتابی نوشته صادق چوبک که کتاب مفصلی است و دیگری کتابی نوشته رسول پرویزی. این دو کتاب و همین طور فیلم تنگسیر من را بر آن داشت تا ان شاء الله کاری هم در این خصوص داشته باشم. وقتی گزارش‌های سالانه کنسول انگلیس را که از ۱۳۰۰ تا شهریور ۱۳۲۰ را دربرمی‌گرفت دریافت کردم با اشتیاق شروع به کار کردم که شاید در این خصوص هم مطالبی به دست بیاورم. نکته جالب آن‌که تنها مطلب به دست آمده، متنی از کنسول انگلیس بود که در خصوص شیرمحمد می‌گوید: «یکی از شهروندان به این دلیل که به او ظلم شده بود و حقش از او ناحق شده بود پنج نفر را کشت.» بنابراین همان طور که می‌بینید گاه به دست آوردن مدارک و اسناد و اطلاعات چندان هم آسان نیست.

با توجه به همه یافته‌های تان و با توجه به این که با فرهنگ و تاریخ این خطه از کودکی آشنا هستید، به عنوان نکته آخر برای ما از حس و احساس درونی خود نسبت به شهید رئیس‌علی دلواری بگویید.

من از کودکی چشم به ساحل این شهر داشتم. از کودکی قصه‌های آن را شنیده‌ام و از کودکی در



خارجی، ماجرای مبهم شهادت رئیس‌علی دلواری از این کلاف سردرگم خارج می‌شود یا خیر؟ ابهام ماجرای شهادت رئیس‌علی دلواری - چه به لحاظ اسناد و روایت‌های داخلی و چه به لحاظ اسناد انگلیسی‌ها و دیگران - هنوز به قوت خود باقی است. البته نام‌هایی در این خصوص مطرح است اما...

می‌توانیم از این نام‌ها مطلع شویم؟

از آن‌جا که هنوز ابهامات به درستی و چنان که باید و شاید رفع نشده‌اند اجازه بدهید نامی ذکر نشود. **آیا عدم ذکر این نام‌ها به روایت صحیح و تمام و کمال تاریخ لطمه می‌زند؟**

فرمایش شما کاملاً صحیح است اما اجازه بدهید توضیحی در این خصوص بدهم. تحقیق تاریخی از نظر من برای ایجاد وفاق و یکپارچگی است. اگر قرار باشد تاریخ به این وحدت و وفاق لطمه بزند سر به مهر باقی ماندنش بهتر است. توجه داشته باشید که ما در شهر کوچکی زندگی می‌کنیم. شاید شما در تهران خیلی راحت‌تر به مسائل اشاره کنید اما در شهر کوچکی مثل این‌جا که همه با هم به نوعی قوم و خویش محسوب می‌شوند قضایا فرق می‌کند. کوچکترین اشارات نسنجیده - چه به واقع و چه دور از واقع - می‌تواند شرایط بسیار ناخوشایندی پدید بیاورد. بنابراین، حق بدهید که در ذکر موارد با احتیاط بیشتری عمل شود. شواهد هنوز چنان که باید محکم و روشن نیست و تحقیق و اسناد بیشتری لازم است. همان طور که گفتم ما هنوز انگیزه کسی را که ایشان را به شهادت رسانده به درستی نمی‌دانیم و با حدس و گمان هم نباید شرایط نامطلوب پدید آورد، ضمن این‌که کاری مثل کار شما بسیار ارزشمندتر است. پرداختن به حماسه شهید اسطوره‌ای و قیام ایشان برای مخاطب بسیار مفیدتر و اصولی‌تر است. نکته آخر را هم به مرور تاریخ می‌سپاریم با این اطمینان که عظمت خون آن بزرگوار خود مسیر شناخت را به ما نشان خواهد داد. زندگی و قیام شهید رئیس‌علی دلواری بود که آن بزرگوار را محبوب دل‌ها کرد و نامش را جاودان ساخت و البته در نهایت به افتخار ابدی یعنی شهادت نایل شد. پس در حال حاضر با گزارش و گسترش این منش و روحیه خدایی، این مسیر را باید جاویدان و زنده نگاه داشت.

گویا در حال ترجمه آثار جدیدتری هستید که ابهامات تاریخی ما در خصوص حماسه جنوب و شخصیت رئیس‌علی دلواری را بیشتر برطرف کند؟

بله، همچنان به کار مشغول هستم. در حال حاضر روی گزارش‌های سالانه کنسول انگلیس کار می‌کنم که اطلاعات بسیار مهم و مرجعی در آن وجود دارد. این کتاب از سال ۱۳۰۰ یعنی روی کار آمدن رضاخان تا شهریور ۱۳۲۰ را دربرمی‌گیرد. **آیا در اسناد و گزارش‌هایی که ترجمه کرده‌اید یا در دست ترجمه دارید به رویکرد دولت موقت به قیام جنوب هم اشاره شده است؟**

ششم نیز تحت فرماندهی میجر ویتل، بردو ناو اخیر الذکر بودند. به علت نامساعد بودن شرایط جوی، فقط در ۱۳ اوت / ۲ شوال بود که امکان پیاده کردن نیرو فراهم گشت. در پی این اقدام پیاده نظام نود و ششم، با حمایت بخشی از تفنگداران نیروی دریایی به فرماندهی ناخدا سوم بلومفیلد، از نیروی دریایی سلطنتی و کاپیتان کارپنتر، از پیاده نظام سبک نیروی دریایی سلطنتی [I.L.M.R. (Infantry Light Marine Royal)] و چند مسلسل به چند رشته عملیات موفقیت آمیز بر ضد رئیسعلی دست زدند که در خلال آن قلعه [دلوار] منفجر شد و مجازات‌های چشمگیری بر رئیسعلی و افراد طایفه اش وارد آمد. متأسفانه در خلال این عملیات ناخدا سوم بلومفیلد به علاوه هفت دریانورد و تفنگدار دریایی، یک افسر بومی [هندی؟] و ۵ سرباز هندی کشته شدند. یک افسر نیروی دریایی و ۲۴ دریانورد و ۱۶ سرباز هندی نیز مجروح گردیدند. نیروی اعزام در ۱۶ اوت / ۵ شوال به بوشهر بازگشت.

پس از حرکت ژنرال بروکینگ در جهت شهر و همچنین به سوی خطوط مقدم دفاعی شیخون‌هایی صورت گرفت. رئیسعلی که شخصاً فرماندهی این حملات را بر عهده داشت، کشته شد. رئیسعلی فعال‌ترین و مصمم‌ترین خان دشتی بود و حذف وی از صحنه ضربه مهلکی بر آن‌ها و به همان نسبت شانس بزرگی برای ما بود. ■



حضور رئیسعلی به زمانی بازمی‌گردد که مجتهد اهرمی گمرک بوشهر را به تصرف درمی‌آورد. قاعدتا رئیسعلی هم که مردی متدین و دیندار بوده - به عنوان یکی از فرماندهان نظامی - با ایشان همراه می‌شود. رئیسعلی در کمال صحت عمل و پاکی، امانتدارانه رفتار می‌کند و اجازه نمی‌دهند در گمرک بوشهر، هیچ آسیبی به مال التجاره تجار وارد شود.

بوشهر حمله خواهند کرد. علاوه بر این نگرانش نامه‌های موهن و تهدیدآمیزی را نیز به حاکم و کفیل سرکنسولگری آغاز کردند که با وقفه‌هایی چند تا پایان سال ادامه یافت. از سوی دیگر حیدرخان نیز که با اقداماتی چون بازداشت واسموس، خصومت «دموکرات‌ها» و آلمان خواهان را موجب شده بود، صلاح آن دید که با استفاده از دشمنی دیرینه شبانکاره ای‌ها و خان برازجان، با شبانکاره متحد شود. به این ترتیب خوانین دوست بریتانیا، یعنی خوانین حیات داوود، لیروای، رود حله و شبانکاره ائتلاف کردند. احمدخان انگالی عملاً به آن‌ها ملحق نشد ولی دوستی خود را حفظ کرده و با اردوی خوانین دشمن نیز متحد نگردیدند.

با توجه به وضعیت خطرناکی که پیش آمده بود هنگامی که نوبت به تعویض نیروی صد و دوم نارنجک انداز رسید، ستاد فرماندهی و یک جناح از پیاده نظام نود و ششم برار که در ۶ آوریل / ۲۱ جمادی الاول وارد بوشهر شد، جانشینش گردید. جناح دیگر هنگ مزبور بعدها اعزام شده و در ۱۸ مه / ۴ رجب وارد بوشهر شد.

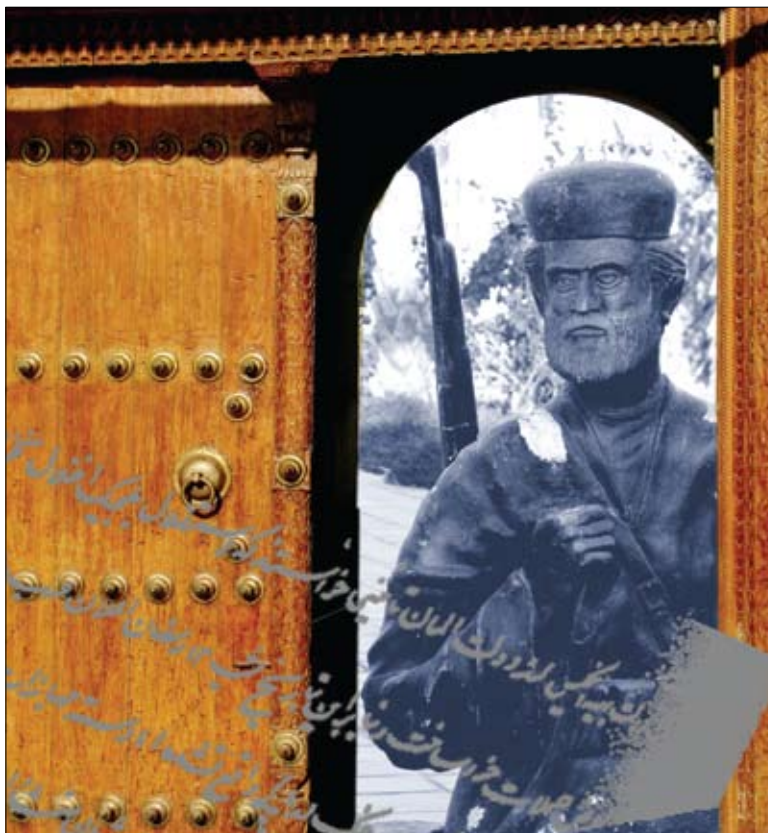
تصمیم گرفته شده بود که همزمان با اشغال بوشهر، دلوار روستای رئیسعلی، نیز بمباران شود ولی از آنجایی که ناو «جونز» تا پیش از ۵ اوت / ۲۴ رمضان به بوشهر نرسید و تعداد زیادی از خدمه آن بر اثر گرما و دشواری‌های سفر رنجور بودند. عملیات مزبور چند روز به تعویق افتاد. در شب ۹ اوت / ۲۸ رمضان ناوهای جونو، پیراموس، دالهورزی و لارنس به سوی دلوار حرکت کردند، یک جناح از پیاده نظام نود و

ربیع الاول - ربیع الآخر معین شد که قصد دارد از طریق رامهرمز راهی برازجان گردد. از آنجایی که وی علناً مردم را به نقض بی‌طرفی ایران تحریک می‌کرد و تبلیغات جهادی و غیرجهادیش خطرناک بود، تصمیم گرفته شد که خان حیات داوود را که از دوستان بود، و واسموس می‌بایست از قلمرو او عبور کند، تشویق نماییم که وی را به ساحل آورد تا بازداشت گردد. کاپیتان نوئل در ۳ مارس / ۱۶ ربیع الآخر به بندر ریگ رفت و چندی بعد نیز آقای چیک برای ترتیب امر به دیدار حیدرخان حیات داوودی شتافت. حیدرخان فوراً آمادگی خود را برای تعقیب واسموس و آوردن وی به ساحل ابراز داشت و واسموس و همراهانش توسط برادر حیدرخان دستگیر شدند. ولی متأسفانه خود واسموس در خلال شب از چنگ افراد خان گریخت. دکتر لیندز و همراهانش به بندر ریگ آورده شدند و اطلاعات بسیار ارزشمندی به دست آمد. مقادیر متناهی جزوات و اعلامیه‌های آتشین به زبان‌های عربی و فارسی و هندو و زبان‌های مختلف هندی در میان اثنایه کاروان کشف شد. برخی از این نوشته‌ها دعوت به جهاد و برخی دیگر نیز تحریک هندی‌ها به شورش بر ضد انگلیسی‌ها بود. دکتر لیندز در ۸ مارس / توسط ناو نارخوس از ناوگان هند به بوشهر آورده شد. در این میان از آنجایی که تردید نبود که دکتر لیسترمن، کنسول آلمان در بوشهر با تنگستانی‌ها مشغول توطئه است، تصمیم گرفته شد که او و نماینده محلی تجارتخانه وُنکهاوس که به وی کمک می‌کرد، بازداشت و اخراج گردند. لهذا در ساعات اولیه روز ۹ مارس / ۲۲ ربیع الآخر کنسول و آقای آیزنهوت بدون دردر در بوشهر دستگیر شدند. کاپیتان نیل، معاون اول نمایندگی و سرپرست نمایندگی مقیم در آن ایام و کاپیتان اکز، افسر فرمانده نیروی صد و دوم نارنجک انداز از ارتش هند که در بوشهر مستقر بود ترتیب این بازداشت را دادند.

اسنادی که در کنسول آلمان کشف شد، ثابت کرد که دکتر لیسترمن با رئیسعلی [دلواری] و دیگر خوانین ناراضی منطقه در توطئه بوده است. علاوه بر این، اسناد مزبور از توطئه گسترده‌ای پرده برداشت که از سوی آقای کاردوف وزیر مختار آلمان برای یک حمله سراسری در بهار به نمایندگان و مجامع انگلیسی در ایران ترتیب یافته بود.

موقر الدوله حاکم بوشهر از بازداشت و اخراج آلمان‌ها بسیار عصبانی بود. واسموس و هواداران آلمان نیز برای دامن زدن به احساسات ضد انگلیسی در میان عشایر داخله بوشهر، از این عامل هم استفاده کردند.

میرزا محمدخان غضنفر السلطنه، خان برازجان که گرایش‌هایش کاملاً شناخته شده و از سال ۱۹۰۹ / ۱۳۲۷ به بعد بارها آشکار شده بود، با شرکت شیخ حسین چاه کوتاهی، رئیسعلی دلواری و زائر خضرخان اهرمی ائتلافی از خوانین محلی بر ضد انگلیسی‌ها تشکیل داد. آن‌ها تهدید کردند که به



نامه‌ای از تاریخ...

■ نگاهی به نامه شهید رئیس علی دلواری به آیت الله مجاهد برازجانی

یکی از معدود اسنادی که از شهید رئیس علی دلواری بر جای مانده، نامه آن شهید حماسه ساز به روحانی پیشتاز در مبارزه با انگلیس، آیت الله مجاهد برازجانی است. این نامه از وجوه مختلف قابل بررسی است و از آن میان، یکی نوع نگارش و ادبیات نامه است. چنانچه از نگارش این مکتوب پیداست، نگارنده به ادبیات زمان خود تسلط خاصی داشته است و این نشان می‌دهد که رئیس علی فردی مطلع و اهل مطالعه بوده است. این وجه همچنین نقطه اثبات وجه دیگر شخصیت رئیس علی، یعنی آگاهی کامل او از اوضاع و اتفاقات سیاسی - اجتماعی روز نیز محسوب می‌شود. در حقیقت متن نامه به گونه‌ای است که خواننده ناآشنا با وقایع تاریخی، برای درک مطالب آن ناگزیر به مطالعه کتاب‌های مرتبط و ارجاع به منابع دیگر است. از جمله موارد تاریخی که در این نامه مستقیماً ذکر نشده، می‌توان به اقدامات روحانی مجاهد آیت الله برازجانی علیه انگلیس، استفتاء ایشان از علمای نجف در خصوص جنگ نامه کنسول انگلیس به ایشان و پاسخ ایشان به بالیوز انگلیس اشاره کرد.

چنان که از متن نامه پیداست، رئیس علی دلواری از جوابیه محکم مجاهد برازجانی به بالیوز انگلیس که اتهامات متعددی به ایشان زده و حتی وقیحانه ایشان را مورد تهدید قرار داده کاملاً مطلع بوده است و همراهی خود با مجاهد برازجانی را با لحنی کاملاً محترمانه و تحسین برانگیز در این نامه به نگارش درآورده است. دیگر وجه قابل توجه این مکتوب، اشاره رئیس علی به روحیات مردم است. این موضوع بیانگر آن است که شهید رئیس علی دلواری در کنار مردم زندگی می‌کند و روحیه آن‌ها را به خوبی می‌شناسد و حتی واکنش آن‌ها را نیز می‌تواند پیش بینی کند و با این همه، در همین نامه به صراحت از شناخت خود نسبت به دشمن نیز سخن می‌گوید؛ شناختی که پیروزی‌های او در رودرروی‌های متعدد با دشمن را در پی آورد. برای درک این مطلب، به متن گزارش رئیس علی دلواری از یکی از رودرروی‌هایش با دشمن به مجاهد برازجانی توجه کنید؛ «انگلیسی‌ها پس از این که در جنگ خشکی با دلواریان مغلوب شدند، چهار فروند کشتی جنگی آن‌ها در

مقابل دلواریان لنگر انداخت و چند روز متوالی علی الاتصال دلواری را گلوله باران کردند و متجاوز از هزار گلوله توپ به دلواریان افکندند و

ما یکی از گلوله‌ها را وزن کردیم، بیست و چهار من بوشهر بود (تقریباً سی من تبریز) و چون از این کار سودی نبردند، ناچار یک عده هزار نفری تحت فرماندهی یک نفر سلطان (کاپیتان) انگلیسی پیاده و شروع به جنگ کردند و پس از کشته شدن صاحب منصب مذکور و نیمی از قشون آن‌ها، بقیه فوراً به کشتی پناهنده شدند. از ما معدودی بیش زخمی و تلف شده‌اند. حال که آن‌ها در خشکی و دریا مغلوب شده‌اند دیگر نمی‌دانم این بار از کدام طرف حمله

از جمله موارد تاریخی که در این نامه مستقیماً ذکر نشده، می‌توان به اقدامات روحانی مجاهد آیت الله برازجانی علیه انگلیس، استفتاء ایشان از علمای نجف در خصوص جنگ نامه کنسول انگلیس به ایشان و پاسخ ایشان به بالیوز انگلیس اشاره کرد.

خواهند کرد. چیزی که هست از هر جا حمله آورند جز این که مغلوب و منکوب شوند چاره‌ای نخواهند داشت. اجساد مقتولین انگلیسی در خارج دلواری در گوشه باغ افتاده، اگر مایل باشید تشریف آورده ببینید.» (تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب، سید قاسم یاحسینی، ناشر گلگشت، چاپ اول، صفحه ۱۶۴) نامه رئیس علی دلواری به مجاهد برازجانی - در کنار این گزارش - بیانگر نگرش تاکتیکی وی به جنگ و

قدرت او در پیش بینی حرکات دشمن است. علاوه بر مواردی که ذکر شد، این نامه وجه دیگری نیز دارد و آن اطلاع دقیق شهید رئیس علی از وقایع دولتی‌های اطراف است. او در نامه مذکور از اتفاقاتی که در دیگر نقاط می‌افتد و اشتباهاتی که صورت می‌گیرد یاد می‌کند و خود را کاملاً برای مبارزه حاضر اعلام می‌کند. چنین هوشیاری، اصولاً از یک خان انتظار نمی‌رفت اما رئیس علی دلواری با دقت به اطراف نظر داشته و اخبار را دنبال می‌کرده است. حال اصلی‌ترین وجه این مکتوب را مورد اشاره قرار می‌دهیم، وجهی که دلیل بسیاری از اتفاقات بوده است. در حقیقت این وجه - که شخصیت رئیس علی را به طور روشنی برای ما تصویر می‌کند- در جای جای این مکتوب به چشم می‌خورد و آن نگرش دینی و الهی رئیس علی با حرکتی است که شروع کرده بود، حرکتی که با وجود قدمت تاریخی پیش از او نیز، کماکان به عنوان «قیام رئیس علی» از آن یاد می‌شود؛ رئیس علی با روشنی حرکت خود را صرفاً برای رضای خداوند می‌داند و از هیچ چیزی هراس ندارد. در این مکتوب اشاره شده است که دشمن قصد داشته حرکت او و حتی خود او را به آلمان‌ها منتسب کند اما رئیس علی به روشنی بیان داشتند که این ترفندها کارگر نخواهد افتاد و او برای خدا گام برداشته و در کنار مبارزی روحانی چون مجاهد برازجانی قرار گرفتن، پشتوانه محکمی برای قیام او محسوب می‌شود. رئیس علی حتی با دیگر روحانیون همچون آخوند خراسانی، سید عبدالله مجتهد بلاذی، سید علی نقی دشتی، سید مرتضی علم الهدی و سید عبدالحسین لاری نیز در ارتباط بوده و از نظرات آن‌ها استفاده می‌کرده است. او حتی در دیدار با علمای محلی، شرایط اتحاد محلی‌ها را - که اختلافات کوچک و بزرگی داشتند- فراهم می‌آورد تا



در قیام بزرگ خود محکم تر گام پیش نهد. در مجموع اگر چه اسناد در خصوص رئیس علی دلواری چنان که باید در دسترس نیست اما همین مختصر نیز اطلاعات وسیعی می تواند در اختیار خوانندگان و پژوهشگران بگذارد.

در این مجال سعی کرده ایم با چاپ کامل نامه شهید حماسه ساز رئیس علی دلواری به مجاهد پیشناز آیت الله برازجانی، زمینه ای برای آشنایی بیشتر خوانندگان گرامی شاهد یاران به این شخصیت و قیام او فراهم آوریم.

رئیس علی دلواری به شیخ محمدحسین برازجانی، ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۳

قربان حضور باهرالنورت گردم. ای به فدای همت و غیرت و شجاعتت گردم. می دانم که مردم در این کار [مقصود مدافعه از خاک وطن است] چندان مساعدت و همراهی نمی کنند و بنده هم پایست کرده ام که نظرم به سوی ایشان است. هر آینه پای حضرت مستطاب عالی و امید از آن وجود مبارک که در حقیقت مجسمه شرف و وطن و اسلام خواهی است نداشتم، هر آینه تا حال پروانه وار خود را فدای ملت و وطن و اسلامیت کرده بودم.

همین قدر اطمینان از حضرت مستطاب عالی دارم که روز مضائق [روز سختی ها] از خط بیرون نمی روید [کنایه از این است که در سختی ها با ما هستید] و جان را ناقابل می دانید نه مانند اشخاص راحت طلب تنبل، راحتی این دنیای فانی را به هیچ نمی شمارید. قربانت گردم درجه بهشت پیدا کردن و شربت شهادت را داوطلبانه خواستن باید همتی عالی و عزمی راسخ داشت و بهای درجه عالی و نعیم اخروی و نام نیک ابدی به غیر از جان شیرین نیست، نه آن که مرعوبانه طرف مقابل مثل گربه مومور کرد مثل موش بروند. این گونه احساسات قابل همدردی با اسلام و وطن نیست و در تاریخ دنیا چنین اشخاص را ننگ عالم انسانیت دانسته اند. امروز روزی است که هر کس ادعای شرف و اسلامیت و وطن پرستی دارد باید امتحان داده از بوته امتحان بی غل و غش به درآید. چنانچه عقلاء فرموده اند:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

انگلیس ها انتشار می دهند که فلانی حمایت به قونسول جرمن دارد. به حول و قوه خداوندی از هیچ کس اندیشه و باک ندارم. می خواهند به تشر بنده را بترسانند، کما این که تلگراف تهدیدآمیز به حضرت مستطاب عالی کرده بودند. در حقیقت جوابی که از طرف ذی شرف در جواب تلگراف ایشان صادر شده بود، به قدری مشعوف شدم که خداوند عالم حد آن را می داند. همین جواب بود که فرموده اید. آفرین، آفرین، خدا بر شما باد. شایسته است که عموم اهالی فارس و خلیج به داشتن وجود مبارکی مثل حضرت عالی که در این مواقع این گونه جواب قانونی دندان شکن به اجانب داده اید، فخر و مباهات نمایند. خدایت در همه حال از بلا نکه دارد. استدعا دارم یک ذره فروگذاری نفرمایید. اگر از مردم مأیوس شده اید

که همراهی ندارید، اجازه بفرمایید تا خودم هنگامه بلند کنم و دست به کار شوم. قربانت شوم. هر آینه خودمان دست به کار شده بودیم الآن بصره خالی شده بود و در شمار مجاهدین محسوب بودیم. به بوشهر هم نمی توانست اردو پیاده کنند، در صورتی که خودمان نزدیک و مواظب آن ها باشیم، چرا که بنده به خوبی این ها را [انگلیسی ها] می شناسم. هر آینه فی الجمله حمله ای به عساکر [سربازان] ایشان در قلعه بهمنی شده بود، الآن بصره خالی بود [از] قوه و مخارج از بوشهر جهت آن ها حمل می شود. اگر خودمان به همین حالت باقی بمانیم، مسلم است که هیچ کاری نمی کنیم و هیچ

**نامه رئیس علی دلواری به مجاهد
برازجانی - در کنار این گزارش - بیانگر
نگرش تاکتیکی وی به جنگ و قدرت
او در پیش بینی حرکات دشمن است.
علاوه بر مواردی که ذکر شد، این نامه
وجه دیگری نیز دارد و آن اطلاع دقیق
شهید رئیس علی از وقایع دولت های
اطراف است.**

حمایتی به علمای عراق هم نکرده ایم و در آینده نام خودمان را به بی حسی و بی دیانتی ثبت تاریخ دنیا خواهیم دید. کسی که حکم جنگ از علماء دیده باشد و حکم امام باشد و جنگ نکند، بهانه آن چیست؟ الآن در کربلا و نجف جنگ است، تمام علماء و پیشوایان دین ما در جهاد آب چشمان خود می خورند و امیدهای کلی از ماها داشتند که خیال می کردند به ورود حکم تمام اهل دشتستان و تنگستان دست به کار می شوند. الحمدلله از این طرف هم مأیوس شدند [منظور از الحمدلله یعنی متأسفانه از منطقه جنوب کسی همکاری با علمای نجف و کربلا نکرد] چنانچه

تا به حال خدمت آقای حاج سید غلامحسین [از علمای دشتی مقیم بوشهر] ده عریضه عرض کرده ام جانب خدا به کلی جواب نکرده اند. همین قدر با خود خیال کردم که بنی هاشم در مدینه بسیار باقیماند جز حضرت سید الشهداء که به تنهایی در صحرای کربلا با لب تشنه شهیدش کردند. در کوفه حبیب بن مظاهر به تنهایی به یاری آن امام مظلوم حرکت کرد. قربانت آخر کار؛ همین طور می بینم هفتصد تفنگچی سوای دستگاه زائر خضرخان [اهرمی] حاضر و آماده است که این ها از بنده دور نیستند. هر وقت بخوایم تمام حاضر و مستعد می باشند. خوب ملاحظه فرمایید، روزی بهتر از امروز برای اهالی ایران فراهم نمی یابند. یک طرف دولت آلمان، یک طرف دولت اتریش، عثمانی چه کارها بر سر انگلیس و روس و فرانس آورده اند. دیگر انگلیس چه عضوی [چه اعتباری] دارد که ماها باید از آن ها بترسیم و از این طرف هم حکم محکم علمای اعلام بر وجوب جهاد البته خدا با ماست و فتح و نصرت نصیب جیش [سپاه] اسلام خواهد بود.

در خانه نشستن خودمان و راحت طلبیدن تمام وسوسه شیطان می باشد. مستحق آن نیستیم که خدا و رسول را از خود خوشنود سازیم. روس و انگلیس حق دارند اگر خودمان هیچ کاری نکنیم و آسوده بنشینیم، چرا که همه نوع احترام به بقعه مقدس امام ثامن در شمال و [هتک] احترام به منبر سید الشهداء در جنوب کردند. در بمباران دلبار (به دلوار، دلبار هم می گفتند) کارهای خوب کردند. تف به ما، تف به ما. قربانت بروم، هوش ندارم [یعنی حضور ذهن ندارم] که شرح حالات به درستی عرض نمایم و مصدع زیاده از این نمی شوم. خیلی میل به دستبوسی و زیارت دارم. نمی دانم به چه قسم به این آرزو نایل شوم.

«از خداوند جلی توفیق می خواهد علی»
اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، کاوه بیات، مرکز بوشهرشناسی با همکاری انتشارات همسایه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۷. ■



• درآمد

«سید قاسم یاحسینی» نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر، در زمینه کاری خودش آدمی شناخته شده است. او همچنین در زمینه قیام جنوب و شهید رئیسی دلواری کارهای زیادی را تهیه و منتشر کرده که از جمله آنها میتوان «رئیسی دلواری» و «ظهور و سقوط خاندان تنگستانی» را نام برد. در این گفت و گو، نقش تنگستانی‌ها، رئیسی و اسناد و پژوهشهای موجود درباره قیام جنوب و نیز خلأهای مربوط به این مقوله را از زبان یاحسینی می‌خوانید:

■ گفت و شنود شاهد یاران با سید قاسم یاحسینی، پژوهشگر تاریخ و نویسنده

رئیسی‌علی؛ حماسه یک نهنگ در آب باریکه...

ایرانی‌ها که چیزی به نام آرشیو نداریم. کنسولگری انگلستان در منطقه موظف بود چند نوع گزارش تهیه کند. این گزارش‌های روزانه، هفتگی، ماهانه و سالیانه مشحون از اطلاعات ریز و درشت منطقه‌ای است که در هیچ یک از منابع دیگر یافت نمی‌شود، به طوری که ما را به شکل بسیار انحصاری و در عین حال خطرناک به این گزارش‌های بعضاً جهتدار متکی می‌کند، چون در راستای منافع انگلستان تولید شده‌اند. زمانی از طریق یکی از دوستان آرشیوهای لندن را بررسی کردیم؛ بیش از دو هزار سند درباره تنگستانی‌ها بایگانی شده بود.

چه مقدار از این اسناد درباره رئیس‌علی بود؟
حدود چهارصد سند که هنوز هیچکدام از آن‌ها به فارسی ترجمه نشده است.

از آن اسناد چیزی در اختیار دارید؟
خیر، چون برای هر کدام از آن‌ها باید چهار تا پنج پوند هزینه پرداخت می‌کردم که چنین پولی در جیب‌های بنده موجود نیست.

هیچ متولی هم وجود ندارد؟
بحمدالله خیر.

پس این همه کنگره که درباره رئیس تشکیل شده و تندیس‌ها که ساخته‌اند برای چیست؟

به هر حال باید پول هتل بدهند، آب و ساندریس تهیه کنند، پول هواپیما بدهند، مقداری هم پورسانت بگیرند یا نه؟ به تعبیر عوام باید بگویم این کنگره‌ها همان آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی هستند. بسیار متأسفم که بگویم ۹۹ درصد این پول‌ها به جای این که برای تولید کتاب، سند و ... صرف شود، برای چیزهای نا به جا هزینه می‌شود.

پس خودتان آستین را بالا زدید!

من همیشه این شعر شفيعی کدکنی را از دوران کودکی، آویزه گوشم داشتم:
نفسم گرفت از این شب، / در این حصار بشکن

آن چاپ شده است. دو جلد باقی مانده نیز به پایان کارهای مطالعاتی و نوشتاری رسیده و اگر فرصتی حاصل شود، دو سه ماه وقت می‌برد تا آماده چاپ شوند. جلد اول که انتشارات گلگشت سال ۱۳۸۷ منتشر کرد، مطالعاتی درباره تنگستان است؛ یک کار دائره المعارفی است و هر مطلبی که به هر زبانی در هر جای دنیا درباره تنگستان بوده، در آن جمع‌آوری و منتشر شده است.

به منابع خارجی چگونه دسترسی پیدا کردید؟
من دوستان خوبی در دانشگاه‌های مختلف دنیا دارم که لطف می‌کنند اسناد را از زبان پرتغالی، لاتین و

رئیس‌علی دلواری دارای عقبه است. جنوب ایران، پنج قرن سابقه مبارزات ضد استعماری دارد و هر گاه که استعمارگری، از برتغالیایی گرفته تا هلندی، فرانسوی، انگلیسی و حتی آمریکایی، به منطقه جنوب حمله کرده مردم جنوب و تنگستان به مبارزه برخاستند. سلسله این مبارزان به هم پیوسته است و یکی از حلق این سلسله، رئیس‌علی دلواری و دوستان دیگر او هستند.

اسپانیایی ترجمه می‌کنند و برای من می‌فرستند؛ کاری که در ایران تقریباً ناشناخته تلقی می‌شود. **وضعیت منابع آن‌ها در رابطه با تنگستان چگونه است؟**

بیشتر از ما دارند. علاوه بر حضور استعماری - به تعبیر مارکس و بر - ذهن منظم و بیریک هم دارند. خرد ابزار بودند و آرشیوهای منظمی داشتند - برعکس ما

تنگستان چه جور جایی است؟

تنگستان، یکی از نقاط جالب ایران است که دست کم پنج قرن سابقه مبارزات ضد استعماری دارد. اگر ۱۵۰۷ میلادی آلبوکرک، هرمز را می‌گیرد، دقیقاً هفت سال بعد از آن یعنی ۱۵۱۴ میلادی، برادرزاده‌اش الفونسو آلبوکرک را می‌فرستد و او بوشهر را اشغال می‌کند و نخستین درگیری‌های نظامی هم از همان زمان آغاز می‌شود. در طول این پنج قرن، همواره بازوی نظامی بوشهر، تنگستانی‌ها بوده‌اند. در چالش‌ها و درگیری‌ها و منازعاتی که با قوای بیگانه وجود داشت، یک پای آن تنگستانی‌ها بودند و تنگستانی‌ها حرف اول را در مبارزه مسلحانه می‌زدند.

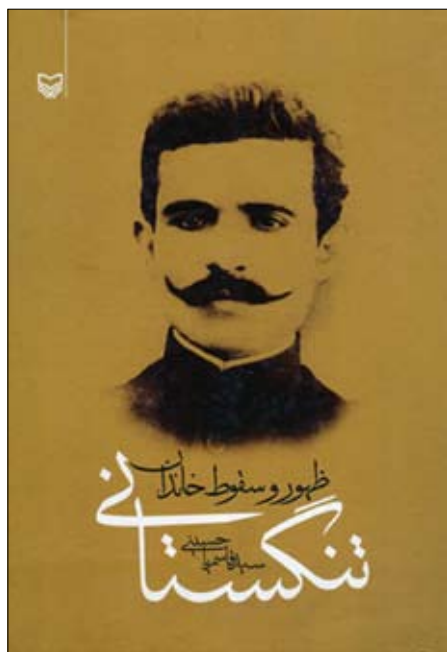
تنگستان حاشیه‌ای بسیار باریک بین کوه و دریاست؛ با جمعیتی بسیار اندک و طبیعت و تاریخی آمیخته با ظلم و ستم بسیار وحشتناک. مردمانی بسیار شجاع و دلیر و سلاح ورز دارد که جنگ و جدال و خونریزی جزو لاینفک زندگی آنان است.

سلاح‌ورز یعنی چه؟

اصطلاحی است که من از فارسنامه ابن بلخی اخذ کردم. به مردمان این منطقه عنوان شرور و سلاح‌ورز داده‌اند، اما من شرور آن را به دلیل حرمت به مردم امروزی تنگستان عنوان نکردم.

از تنگستان می‌گفتید!

من هشت جلد کتاب درباره تنگستان منتشر کرده‌ام. اولین آنها کتاب «پیشگامان مبارزه با بریتانیا در جنوب ایران» بود که سال ۱۳۷۳ چاپ شد. بعد از آن کتابچه‌ای درباره «احمدخان تنگستانی» چاپ کردم. احمد بیش از شصت سال قبل از رئیس‌علی می‌زیست. بعد از آن چندین کتاب و رساله درباره رئیس‌علی دلواری منتشر کردم. دو کتاب آخری که نام بردم، جمع‌بندی کارهای قبلی من است که یک دوره پنج جلدی است و هر جلد آن حدود هفتصد صفحه حجم دارد. از این مجموعه، سه جلد نوشته شده که دو جلد



حامیان مشروطه می دانست، با یک فروند کشتی به نام «فرکس» و صد و پنجاه نفر سرباز وارد بوشهر می شود و پس از کودتا آن جا را اشغال می کند و رئیسعلی دلواری را از شهر اخراج و آیت الله اهرمی را به عراق تبعید می کنند. این جاسست که شخصیت ضد استعماری و ضد انگلیسی رئیسعلی دلواری برای انگلیسی مشخص می شود. رئیسعلی در طول انقلاب مشروطه تا شروع جنگ جهانی اول، مبارزات سختی با انگلیسی ها داشته است که در یکی از آن موارد، آنان دلواری را بمباران می کنند و پا به پای ماهیگیری دلواری را به آتش می کشند.

آیا جغرافیا یا موقعیت خود دلواری هم در این ماجرا تأثیر داشته؟ دلواری چگونه جایی است؟

دلواری در جغرافیای امروزی، مرکز بخش ساحلی تنگستان است. تنگستان یک منطقه ساحلی است. بخش مرکزی آن که از دریا جدا است اهرم نام دارد و بخش ساحلی آن دلواری است. دلواری با راه های جدیدی که کشیدند، حدود سی کیلومتر با بوشهر فاصله دارد. امروزه هم شهر شده است. به طور کلی روستای جدیدی است که نهایتاً از زمان ناصرالدین شاه قاجار به وجود آمده و من شرح ماجرای چگونگی به وجود آمدن و حتی اسطوره و افسانه هایی را که در باب به وجود آمدن آن وجود دارد، در کتاب «رئیسعلی دلواری» به تفصیل توضیح داده ام.

درباره رئیسعلی می گفتید؛ چرا انگلیسها دلواری را بمباران میکنند!

بله! به هر ترتیب درگیری ها و منازعات ادامه می یابد تا جنگ جهانی آغاز می شود. با آغاز جنگ جهانی اول رئیسعلی دلواری با سفارت آلمان رابطه برقرار می کند. سفیر یا کنسول آلمان در بوشهر، آقایی بود به نام «لیسمان» که انگلیسیها او را دستگیر و تبعید می کنند. این امر به درگیری آنها با رئیسعلی دلواری میانجامد. رئیسعلی در یکی از شبیخون هایی که به نیروهای انگلیسی می زند، دو نفر از افسران عالی رتبه آنها را می کشد. همین بهانه ای دست انگلیسی ها می دهد که در بیست و ششم رمضان ۱۳۳۳ قمری برابر با سوم



می کنند و نه تنها آنان را به رسمیت می شناسد، بلکه پای میز مصالحه نشینند. البته این مسأله مربوط به بعد از شهادت رئیسعلی است.

زندگی سیاسی رئیسعلی نیز، زندگی بسیار جالبی است. ایشان سال ۱۲۹۹ قمری به دنیا می آید و سال ۱۳۳۳ قمری در سن سی سالگی به شهادت می رسد. برای اولین بار در ماجرای انقلاب مشروطیت است که حضور سیاسی او مشاهده می شود. زندگی او به لحاظ جامعه شناسی هم جالب است چون نه خان بود، نه رئیس و نه کدخدا.

رئیسعلی به تعبیر یکی از نویسندگان سوئدی به نام «گوستاو نلیتردم»، نهنگی بود که در جوی کوچکی افتاده بود. واقعا رئیسعلی بسیار بزرگتر از فضای

رئیسعلی دلواری از طریق مخبرین و جاسوسهایی که داشت، از حمله انگلیسیها مطلع می شود و دلواری را از سکنه خالی می کند و مردم را جایی در کوهستان مخفی می کند و خود آماده دفاع می شود. تعداد نیروهای رئیسعلی دلواری هم خیلی کم بود. در این مقطع خالوحسین بردخونی یا همان خالوحسین دشتی به کمک رئیسعلی می آید.

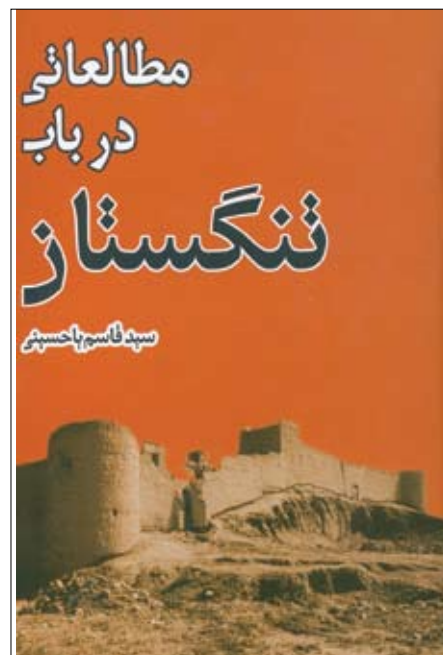
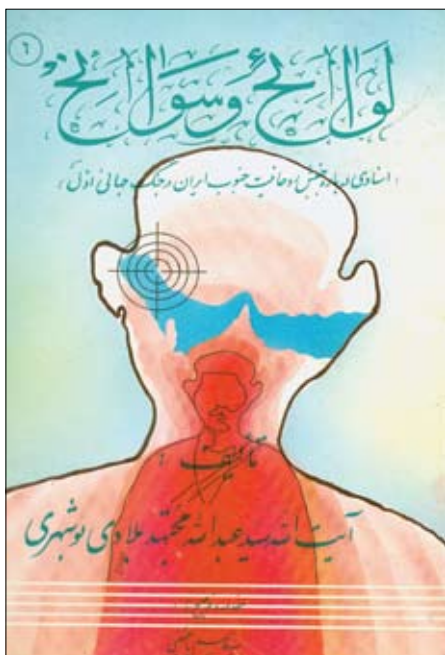
زمانه خود بود و در آن فضا نمی گنجید. او همراه با آیت الله مرتضی علم الهدی اهرمی بوشهر را فتح می کند. درست در زمان اوج انقلاب مشروطه در ایران که استبداد صغیر حاکم شده، محمدعلی شاه مجلس را به توپ بسته و مردم تبریز برای احیای مشروطیت در حال جنگیدن هستند، بوشهر تنها جایی است که پرچم مشروطیت در آن به اهتزاز در می آید و مشروطه طلبان به مدت دو ماه بر آن حاکم می شوند. کار چنان بالا می گیرد که انگلستان که خود را یکی از



/ در این حصار جادویی روزگار بشکن / سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی / تو خود آفتاب خود باش طلسم کار بشکن ... من بر این باور هستم که منابع دولتی هیچ کاری نخواهند کرد و نمی کنند. ما خودمان کار خودمان را انجام می دهیم. تصمیم گرفتم تاریخ تنگستان را روشن کنم. روزی که شروع کردم در برهوت اطلاعات و دانش بودم و با وجود این الان خوشحال هستم که در ترافیکی از دانش قرار گرفتم و به تنهایی هفت هشت جلد کتاب درباره تنگستان نوشتم. چیزی حدود سی و شش جلد کتاب منتشر نشده در بین کارهای من وجود دارد که برای حروفچینی رفته است. تنها دغدغه ای که دارم این است که ناشری پیدا شود که زیر بار چاپ این کتابها برود.

رئیسعلی را چگونه انسانی یافتید؟

رئیسعلی دلواری دارای عقبه است. جنوب ایران، پنج قرن سابقه مبارزات ضد استعماری دارد و هر گاه که استعمارگری، از پرتغالیایی گرفته تا هلندی، فرانسوی، انگلیسی و حتی آمریکایی، به منطقه جنوب حمله کرده مردم جنوب و تنگستان به مبارزه برخاستند. سلسله این مبارزان به هم پیوسته است و یکی از حلقه این سلسله، رئیسعلی دلواری و دوستان دیگر او هستند. شیخ حسین خان چاه کوتاهی، زائر خضرخان اهرمی، خالوحسین بردخونی معرف به خالوحسین دشتی، غضنفرالسلطنه برازجانی، آیت الله سید عبدالله میجهد بلادی، آیت الله برازجانی و دیگر بزرگان در جنگ جهانی اول، مبارزه سختی را با انگلیسیها شروع کردند. انگلیسیها به مدت چند سال با همین مقاومتها مواجه شدند و نتوانستند از طریق بوشهر به شیراز برسند. آنها برای سرکوب قیام انقلابیون مجبور شدند از طریق محور کرمان شیراز را فتح کنند. می بینید؟ چند تفنگچی ساده تهی دست و بعضاً مورد غضب دولت وقت که آنها را یاغی، متجاسر و اشرار می نامد، در مقابل بزرگترین امپراطوری می ایستند و آن را به زانو درمی آورند به طوری که بعد از یک سال جنگ، انگلیسها با آنان رسماً قرار صلح امضا



بردخونی به اسارت انگلیس‌ها درمی‌آید و بعد از آن قوای تنگستانی‌ها مضمحل می‌شود و جنگ برای مدت نسبتاً طولانی خاموش می‌شود. بعد هم - به دلایل مختلف - تنگستانی‌ها تن به صلح می‌دهند. روز اول محرم ۱۳۳۴ در شیراز، ژاندارمری علیه انگلستان کودتا می‌کند و نه تن از انگلیسی‌ها را از جمله «سرفدریک اوکانر» کنسول انگلستان اسیر کرده و به تنگستان می‌فرستند و در قلعه... اهرمی به مدت نه ماه زندانی می‌کنند. خاطرات فدریک اوکانر را چند سال پیش پیدا کردم و به آقای حسن زنگنه دادم که ایشان به فارسی ترجمه کرد و انتشارات شیرازه آن را منتشر کرد. او خاطرات خود را از ایران به ویژه در فصلی به نام «اسارت در تنگستان» توضیح می‌دهد. این‌ها نه نفر را که در این مدت یکی از آن‌ها فوت می‌کند و به هشت نفر می‌رسند، با خالوحسین و دوازده نفر از مبارزان بوشهری که انگلیسی‌ها در روز اشغال بوشهر دستگیر کرده و به تانۀ هند فرستاده بودند، مبادله می‌کنند و در این‌جا فصل اول مبارزات ضداستعماری مردم تنگستان به پایان می‌رسد.

رئیس‌علی چگونه شخصیتی داشت؟

رئیس‌علی یک شخصیت صددرصد مذهبی است. نامه‌ای داده است به آیت الله برازجانی که در آثار خود از این نامه به عنوان مانیفست رئیس‌علی یاد کرده‌ام. متأسفانه دست خط رئیس‌علی موجود نیست ولی خود متن نامه در کتاب آقای آدمیت آمده و در مجلاتی هم که در شیراز منتشر می‌شده، جمع شده است. در آن‌جا رئیس‌علی دلواری، خیلی جالب و بسیار زیرکانه با الگو قرار دادن واقعه کربلا سعی در رسم یک امتداد تاریخی از کربلا تا دلواری دارد و صراحتاً می‌گوید که امروز یک کربلای دیگری اتفاق افتاده است و در آن سر سپاه شمر است و در این طرف حبیب بن مظاهر و امام حسین (ع) و دیگران، و هر که در این معرکه شرکت نکند، یزیدی است. این دکتر شریعتی نیست که با شما حرف می‌زند، بلکه رئیس‌علی دلواری است. خیلی زیبا فلسفه شهادت و قیام حسینی و امتداد این دو را در تاریخ ترسیم

شدند و انگلیس با شکست مفتضحانه، ده‌ها نفر از افسران نظامی و دیگر نیروهای خود را از دست داد. انگلیسی‌ها تا مدت‌ها از این اتفاق مبهوت بودند. به فاصله کمی بعد از این قضیه در ۲۶ شوال ۱۳۳۳ قمری، رئیس‌علی دلواری در یک شیخون توسط یکی از هم‌زم‌های خودش مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد. متأسفانه اکثر رهبران جنوب، به دست خودی‌ها کشته شدند.

به چه دلیل؟

به دلیل بافت قبیله‌ای و عشیره‌ای منطقه و خصومت‌های خانمان‌سوزی که میان آن‌ها وجود دارد. نکته دیگری که باید عرض کنم این‌که مرحوم رئیس‌علی دلواری یکی از پایه‌گذاران جنگ‌های چریکی و جنگ‌های

**انگلیسی‌ها در اثر یک اشتباه
مخابراتی نیروهای خودشان را زیر
آتش می‌گیرند و آرایش نظامی
نیروهاشان به هم می‌ریزد. رئیس‌علی
دلواری هم با زیرکی نظامی از این
هرج و مرج استفاده می‌کند و به
نیروهای مهاجم شکست سختی
وارد می‌کند.**

غیرمتقارن در ایران است. شیوه جنگ‌های او، شیوه ضربه زدن به قوای دشمن و عقب‌نشینی به پایگاه‌های اصلی است. این شیوه را رئیس‌علی دلواری در ایران راه انداخت و بعدها در نهضت جنگل مورد استفاده قرار گرفت. به همین دلیل رئیس‌علی دلواری را از نگاه تاریخی می‌توان یکی از پیش‌تازان جنگ‌های غیرمتقارن دانست. با شهادت رئیس‌علی، نهضت به اوج خود می‌رسد و در منطقه‌ای به نام کوه کُری، جنگ سختی در می‌گیرد که لطامات بسیار زیادی به تنگستانی‌ها وارد می‌شود. در آن جنگ خالوحسین

اوت ۱۹۱۵ میلادی، به بوشهر حمله کرده و این شهر را اشغال کنند و بعد به فاصله چند روز، چهار ناو جنگی دلواری را بمباران می‌کنند. البته با توپ‌های دور زن این کار را می‌کنند و بعد از آن نیرو پیاده می‌کنند. تعداد این افراد براساس اسناد و مدارک حدود ۱۲۰۰ نفر بوده است. رئیس‌علی دلواری از طریق مخبرین و جاسوس‌هایی که داشت، از حمله انگلیسی‌ها مطلع می‌شود و دلواری را از سکنه خالی می‌کند و مردم را جایی در کوهستان مخفی می‌کند و خود آماده دفاع می‌شود. تعداد نیروهای رئیس‌علی دلواری هم خیلی کم بود. در این مقطع خالوحسین بردخونی یا همان خالوحسین دشتی به کمک رئیس‌علی می‌آید. نکته جالب این‌که انگلیسی‌ها در اثر یک اشتباه مخابراتی نیروهای خودشان را زیر آتش می‌گیرند و آرایش نظامی نیروهاشان به هم می‌ریزد. رئیس‌علی دلواری هم با زیرکی نظامی از این هرج و مرج استفاده می‌کند و به نیروهای مهاجم شکست سختی وارد می‌کند.

رئیس‌علی از کدام ناحیه پشتیبانی نظامی میشد؟

منطقه تنگستان، منطقه‌ای است که مردم آن در طول تاریخ سلاح ورز بودند. به واسطه آشنایی‌ای که از کودکی با تفنگ داشتند، تیراندازی را خوب بلد بودند. خود رئیس‌علی دلواری از طریق بحرین و فرانسوی‌ها، اسلحه و فشنگ قاچاق می‌کرد. بنابراین منطقه، منطقه‌ای مسلح و مملو از تفنگ و فشنگ و سلاح بود. رئیس‌علی با همین سلاح‌ها به جنگ با انگلیسی‌ها برمی‌خیزد و شکست سختی از سوی دلواری به آن‌ها تحمیل می‌کند.

نکته تاریخی در این میان این است که از جنگ‌های ایران و روسیه و قرارداد ترکمنچای و گلستان، ایران در هر جنگی که شرکت کرد شکست خورد. تنها استثناء در این مورد جنگ دلواری بود که نیروهای ایرانی در جنگ با انگلیسی‌ها، شکست سختی بر آنان وارد می‌کنند. یعنی در مدت تقریبی صد و پنجاه سال از جنگ‌های ایران و روس تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران در هر جنگی که شرکت کرد شکست خورد، به جز جنگ دلواری که مردم، قهرمانانه پیروز

می‌کند. متأسفانه این نامه مورد غفلت مورخان ما قرار گرفته است و حتی جا دارد که در کتاب‌های درسی به عنوان یک مانیفست ارزشی برای مبارزات ضد استعماری مردم ایران بازخوانی شود. شاید یکی از کارهای من بازخوانی این نامه در یک رساله کوچک باشد. نکته دوم جسارت و زیرکی فوق العاده این مرد است. این مرد در سن سی و سه و چهار سالگی کشته می‌شود ولی چنان اثرگذار است که در تاریخ ما کمتر هم‌تا دارد. نکته عجیب اینکه انسان‌های بزرگ تأثیرگذار، غالباً در همین سن و سال به شهادت رسیده‌اند. این نکته بسیار عجیب و جالب شاید بتواند یک بایسته پژوهی باشد، چه در بعد روشنفکری و چه در بعد مذهبی و... نکته بعدی، مردمی بودن و عدالت‌ورزی رئیس‌علی دلوری است که انصافاً نکته جالبی است. به لحاظ شخصی هم باید عرض کنم که رئیس‌علی چهار بار ازدواج کرد، چون بچه دار نمی‌شد و سرانجام هم فقط یک فرزند از او باقی ماند به نام بهادر که در دهه پنجاه فوت کرد. نوه او به نام گل اندام خانم شهیدی اکنون در قید حیات است. این خانواده، بعدها نام خانوادگی شهیدی را برای خود انتخاب کردند.

برگردیم به بحث قبل. پس از شهادت رئیس‌علی کار نهضت به کجا می‌کشد؟

وقتی رئیس‌علی دلوری به شهادت می‌رسد، آیت الله برازجانی نامه‌ای به علمای شیراز می‌نویسد تا برای این مرد لقب انتخاب کنند. سه لقب برای او صادر می‌شود؛ امیر اسلام، به فرزند رئیس‌علی هم بهادر السلطان می‌گویند، و دو لقب شیخ حسین خان و... نهضت در این‌جا در اوج خود قرار دارد. انگلیسی‌ها یک سال بعد از قرارداد صلح کلک می‌زنند و به چغادک در جایی به نام بست چغادک حمله می‌کنند. چغا یک واژه ایلامی است. نهضت در چغادک متحمل شکستی سنگین می‌شود و من این واقعه را نقطه پایان مرحله دوم مبارزات ضد استعماری می‌دانم. در آن‌جا برای اولین بار در کنار زایر خضرخان و شیخ حسین خان، غضنفر السلطنه برازجانی هم شرکت می‌کند که برادرش در آن جنگ زخمی شده و بعد هم به شهادت می‌رسد.

خالو حسین خان چه می‌شود؟

ایشان بعد از آزادی به خانه و کاشانه خود می‌رود و مبارزات را کنار می‌گذارد و به امور خان و خان بازی خود می‌پردازد.

باقی افراد نهضت چه می‌کنند؟

بعد از آن در آن‌جا ما شاهد جنگ و گریزهای متفاوت هستیم که نقطه اوج جنگ لرده است. این جنگ از اتفاقات جالبی است که در اواخر جنگ جهانی اول حادث می‌شود. کوهی در برازجان هست به نام گیسکان، و در آن‌جا منطقه‌ای وجود دارد به نام لرده. در لرده بین شش تا نه زن یک تیپ انگلیسی را تار و مار می‌کنند، که شرح آن در کتابی به نام «عملیات در ایران» نوشته جیمز مابری آمده. این کتاب را آقای کاوه بیات ترجمه کرده و در سال ۱۳۶۹ توسط انتشارات رسا انتشار داده است. هر چند که شرح این عملیات در آن کتاب آمده ولی به زنان اشاره‌ای نشده است. من جدیداً کتابی منتشر کرده‌ام به نام «از جنگ لرده تا حماسه سیمین» و در فصل اول، آن جنگ قهرمانانه

زنان را آورده‌ام که در واقع یک قرائت فمینیستی از تاریخ محل آن منطقه است. این کتاب چنان با اقبال رو به رو شد که در کمتر از یک هفته دو بار چاپ شده و به خاطر این‌که اسناد و مدارک جدیدی از انگلستان به دستم رسید، چاپ سوم آن را متوقف کردم. در آن منطقه این زن‌ها از غضنفر السلطنه حمایت می‌کنند و با جنگ قهرمانانه خودشان انگلیسی‌ها را تار و مار می‌کنند و فرصتی برای غضنفر السلطنه دست می‌دهد که از آن منطقه بگریزد و به شیراز برود و به حکمران شیراز که مصدق السلطنه بود پناه ببرد.

باز برگردیم سراغ رئیس‌علی. او چه شخصیتی داشت؟ از وجوه مختلف شخصیت رئیس‌علی صحبت می‌کردید.

صراحت لهجه ایشانی انصافاً مثال زدنی است. نامه‌ای به یکی از علمای درازی می‌نویسد و او را مورد عتاب قرار می‌دهد که شما یک عمر از دین خوردید، حال که دین در خطر است همه‌تان عافیت طلب شده‌اید. این‌گونه جسارت‌ها، فقط از یک روحیه عاصی، ساختارشکن (به تعبیر امروزی‌ها) و غیرمتعارف انتظار می‌رود، نه از کسانی که سر در آخور روزمرگی دارند. در حول و حوش زندگی رئیس‌علی، افسانه هم زیاد پرداخته‌اند که به مردم‌شناسی مربوط می‌شود و در حیطه تاریخ نیست. این مطالبی است که من خیلی فشرده و مختصر توانستم عرض کنم.

رئیس‌علی چقدر سواد داشت؟

سواد آن‌چنانی نداشت. اگر شما نامه‌ای را که به آیت الله برازجانی نوشته ملاحظه کنید، در آن غلط‌های املائی و انشایی متعدد می‌بینید. حتی نمی‌دانسته است که شعر «خوش بود گر محک تجربه آید به میان» از حافظ است و این شعر را آورده و نوشته به قول صلحا. با این همه، به تعبیر آدمیت اگر چه سواد نداشت ولی سوادان‌های بزرگ باید در مکتب او درس انسانیت و شجاعت بیاموزند.

در این نود و چهار سالی که از شهادت رئیس‌علی می‌گذرد، چه کارهایی در رابطه با شناخت او صورت گرفته است؟

مهمترین کار را مرحوم محمدحسین رکن زاده آدمیت کرده است. آدمیت در سال‌های ۱۰-۱۳۰۹ در روزنامه‌ها سلسله مقالاتی تحت عنوان دلیران تنگستانی نوشت که بعد در سال ۱۳۱۰ به صورت کتاب منتشر شد. مجلد دومی هم از این کتاب در سال ۱۳۱۲ در دو جلد به نام فارسی و جنگ بین الملل منتشر کرد که تقریباً چندین دهه تنها مرجع در این زمینه بود. بعد از آن تا دهه پنجاه با یک دوران

رئیس‌علی یک شخصیت صددرصد مذهبی است. نامه‌ای داده است به آیت الله برازجانی که در آثار خود از این نامه به عنوان مانیفست رئیس‌علی یاد کرده‌ام. متأسفانه دست خط رئیس‌علی موجود نیست ولی خود متن نامه در کتاب آقای آدمیت آمده و در مجلاتی هم که در شیراز منتشر می‌شده، جمع شده است.

فترت عجیب و غریبی در مطالعات تاریخی رو به رو هستیم و بعد از آن یک مورخ محلی اهل برازجان به نام علی مراد فراش‌بندی که چندین کتاب نوشته است. من درباره شخصیت ایشان و مبارزات و آثار ایشان کتابی نوشته‌ام به نام «گریز از سیاست، پناه به تاریخ» که شرح خدمات وی است. فراش‌بندی در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ چند کتاب به نام‌های «خاندان تنگستانی»، «مبارزه مسلحانه مردم تنگستان، دشتستان و دشتی علیه استعمار»، «جنوب ایران در مبارزات ضد استعمار»، «جنگ ایران و انگلیس» و «جنوب ایران» نوشته است که در آن‌ها برای اولین بار از طریق تاریخ شفاهی و منابع مکتوب، قهرمانی‌ها و مبارزات رئیس‌علی دلوری را در قالبی انشاءپردازانه و اغراق‌آمیز و ژورنالیستی به تصویر کشید. بعد از آن دیگر هیچ اتفاقی رخ نداد تا سال ۱۳۷۳ که من و جمعی از دوستان بوشهری‌مان، برای هشتادمین سالگرد شهادت رئیس‌علی دلوری یک سمینار بزرگ سه روزه برگزار کردیم که تقریباً تمام مورخان مطرح امروز ایران در آن حضور داشتند. متأسفانه سی تا سی و پنج نفر از آن بزرگواران امروز به رحمت ایزدی رفته‌اند. من طراح کنگره و عضو هیأت علمی و سردبیر سه ویژه نامه روزانه بودم. نکته شگفت آور این‌که در سه روز کنگره حتی یک مقاله درباره رئیس‌علی دلوری ارائه نشد.

پس چه چیزی ارائه شد؟

درباره جنگ ایران و انگلیس و حضور استعماری انگلیسی و...

• چرا؟

برای این‌که هیچ اطلاعاتی وجود نداشت. تنها کتابی که وجود داشت کتاب آقای فراش‌بندی و کتاب آقای آدمیت بود. یک مجموعه مقاله زیر نظر مرحوم محمدحسین نبوی اولین رئیس مرکز بوشهرشناسی درآمد که جلد دوم آن در دهه هفتاد منتشر شد. من از سال ۱۳۷۳ به شکل تخصصی شروع به چاپ کتاب درباره رئیس‌علی دلوری کردم. البته ناگفته نماند که سال ۱۳۷۰ اولین مونوگرافی حاجی نژاد منتشر شد که خود من ناشر آن بودم و مؤسسه نشر، شروه نام داشت.

ایشان براساس کتاب آدمیت و رئیس‌علی دلوری و یک مقدار هم تحقیقات شفاهی یک کار نسبتاً قابل قبولی برای آن زمان انجام داد.

ایشان در قید حیات هستند؟

بله، دبیر بازنشسته آموزش و پرورش هستند. بعد از آن، من از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۷۶ به شکل تخصصی شروع به مطالعه درباره رئیس‌علی دلوری کردم که ماحصل آن کتاب رئیس‌علی دلوری بود که در سال ۱۳۷۶ توسط انتشارات شیرازه منتشر شد. این کتاب مبنای مطالعه خارجی‌ها و داخلی‌ها شد و مکرراً از آن استفاده کرده‌اند و با این همه این کتاب هرگز تجدید چاپ نشد. نسخه‌های چاپی آن حکم نسخه خطی دارد. در این کتاب - بنا به ملاحظاتی - باید تجدید نظر اساسی بشود که در حال انجام آن هستم. بعد از آن دوستان دیگر در قالب رمان، نمایشنامه و فیلمنامه درباره رئیس‌علی دلوری آثاری نوشتند که داوری میزان اصالت و نوآوری و حرکات‌های مطالعاتی آن به عهده اهل فن است. آخرین اتفاقی که

یا ۱۳ شماره بود؛ این سلسله مقاله در واقع مکمل سریال بود.»

دیگر اینکه پرسیدم سهم شیخ عبدالرسول چاه کوتاهی - پس حسین خان چاه کوتاهی - در این سریال تا چه اندازه بود، ایشان پاسخ داد: «سریال که تمام شد و نمایش داده شد، آقای شهناز اصرار داشت که گفت وگویی با شیخ عبدالرسول چاه کوتاهی، که یکی از معدود بازماندگان قیام بود و مستقیماً در جنگ‌ها شرکت کرده بود، داشته باشد. هدف نیز این بود که می‌خواست بداند فیلم تا چه اندازه با واقعیت تطابق دارد. شیخ انتقاداتی بر فیلم داشت. مثلاً در فیلم، فردی که در نقش حسین خان چاه کوتاهی بازی می‌کرد، مردی با قامت متوسط بود، حال آن‌که شیخ عبدالرسول می‌گفت که پدرش مردی بلندقامت بوده است. همچنین یادم است که گفت قسمت اول فیلم یعنی جنگ‌های رئیس‌علی تا جنگ چغادک، مطابق با واقعیت است، اما قسمت دوم آن زیاد درست و واقعی نیست.»

آخرین سئوالم این بود که در سریال «دلبران تنگستان» سهم غضنفرالسلطنه که به هر حال سال‌ها علیه انگلستان مبارزه کرد، ادا نشده است. برخی از منتقدان، این غفلت را ناشی از اعمال نظر شما می‌دانند. نظر خودتان در این باره چیست؟ آقای آتشی پاسخ داد: «من در ساخت کلی سریال هیچ دخالتی نداشتم که بخواهم چیز خاصی را حذف یا اضافه کنم. حقیقت این است که در کتاب «دلبران تنگستانی» از اقدامات غضنفرالسلطنه چندان نامی برده نشده است و من هم در آن زمان اطلاعات تاریخی دقیقی از غضنفرالسلطنه و نقش او در این قیام نداشتم. یعنی حتی نمی‌دانستم که بعد از جنگ چغادک، چه اتفاقاتی در برازجان افتاده است. بعدها، یعنی در سال‌های اخیر، من این اطلاعات را پیدا کردم. اما آن موقع که سریال در حال تدوین بود و من می‌توانستم گفتاری در آغاز بنویسم یا پیشنهادهایی بدهم، اطلاع نداشتم. از اصل موضوع آگاه نبودم. اما این‌که من سهمی در حذف غضنفرالسلطنه داشتم باشم، این حرف بسیار کودکانه و ساده اندیشانه است. کارگردان سریال زنده است و می‌تواند شهادت بدهد.» ■



یک سریال دیگری تولید کردند با نام روزهای به یادماندنی که البته هرگز آن نقش رئیس‌علی دلواری را نداشت و در واقع تکرار همان سریال بود. به من تا به حال چنین پیشنهادی نشده و کار من من خیلی که همت کنم، فقط تولید دانش است.

تولید یک سریال مستلزم دو سال درگیری با کار تصویر است و بنده هرگز فرصت چنین کاری را ندارم. البته من آمادگی خودم را برای مشاوره در زمینه کار برای رئیس‌علی اعلام می‌کنم اما ظاهراً مؤلفین و کارگردان‌ها از وجود افرادی مانند ما بی‌نیاز هستند.

سؤال دیگر درباره سریال دلبران تنگستان است. آن را می‌دیدید؟

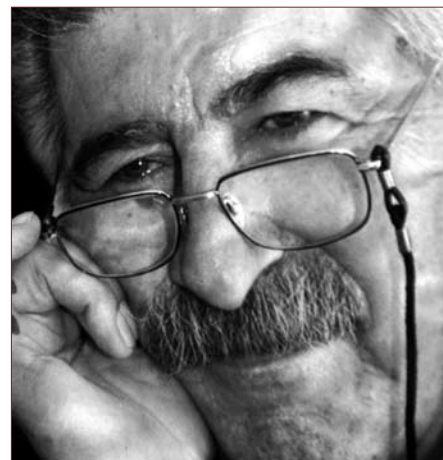
من در زمان کودکی این سریال را می‌دیدم و هنوز هم صحنه‌های تکان دهنده آن را به یاد دارم. صبح که به مدرسه میرفتم، می‌دیدم که معلم ما برافروخته و احساساتی شده و سرشار از ایرانیت برای ما سخنرانی می‌کند. بعد از انقلاب هم چندین بار آن را دیدم. به نظرم یکی از ماندگارترین‌های تاریخ سریال‌سازی در ایران است و به تعبیر مدرن‌ها گفتمانی در ایران ایجاد کرد که هرگز هم تکرار نشده و حتی آقای شهناز در کار اخیر خود، روزهای به یادماندنی، خواست که خودش را تکرار کند اما تکراری بسیار ابتر بود. آن حال و هوا که در آن سریال بود دیگر تکرار نشد و نخواهد شد.

گفت وگویی شما با مرحوم منوچهر آتشی را در یکی دو جا دیده‌ام. در این گفت وگو چه صحبت‌هایی بین شما ردوبدل شد؟

بله، ایشان می‌گفت: «موقعی که آقای همایون شهناز کارگردان سریال تلویزیونی «دلبران تنگستان» کارش را شروع کرد، من در تهران بودم و اطلاع چندانی از این موضوع نداشتم و حتی زیاد او را نمی‌شناختم. شهناز به بوشهر رفته بود و محیط را از نزدیک دیده و سپس براساس رمان «دلبران تنگستان» نوشته مرحوم محمدحسین رکن زاده آدمیت، فیلم‌نامه‌ای به صورت سریال نوشته بود. در این مرحله از کار بود که من با او آشنا شدم. یعنی شهناز که در بوشهر با نام من آشنا شده بود، در بازگشت به تهران، به سراغ من آمد.

در تهران، او فیلم‌نامه را به من داد تا مورد مطالعه و احیاناً بازبینی قرار بدهم. قرار شد فیلم‌نامه را بخوانم و ببینم چه مشکلات و نارسایی‌هایی دارد. فیلم‌نامه را که خواندم، اشکالات فراوانی در آن دیدم. یک مقدار مسائل غیرواقعی در فیلم‌نامه وجود داشت که البته در کتاب مرحوم رکن زاده آدمیت آمده بود. اغراق زیادی در آن بود که من همه را مقداری اصلاح و ویرایش کردم. بسیاری از قسمت‌های فیلم‌نامه را اصلاح یا بازنویسی کردم که مورد قبول کارگردان نیز قرار گرفت. البته مواردی که فیلم‌برداری شده بود قابل تغییر نبود، پس فقط در دیالوگ‌ها دست بردم. همگی گفتارهای متن فیلم را نیز من نوشتم. یعنی در آغاز هر قسمت از سریال، گفتاری بود که بسیار روشنگر بود و همگی آن‌ها را من نوشته بودم.»

نکته دیگر درباره سلسله مقالاتی بود که از زنده یاد آتشی در زمان پخش سریال در مجله تماشا چاپ شد و ایشان در این باره گفت: «بله، در تبیین برخی مسائل اجتماعی و محلی که منجر به قیام جنوب و دلبران تنگستانی بود، من مطالبی نوشتم که حدود ۱۲



در باب رئیس‌علی افتاد کنگره‌ای بود که اوایل امسال (۱۳۸۸) در بوشهر برگزار شد. بیشتر کنگره‌ای اداری و تبلیغی - ترویجی بود. به لحاظ تولید دانش و ارائه مقالات متقن، متأسفانه کمیت آن لنگ بود و چیزی دندان‌گیری ارائه نداد و تقریباً می‌توانم بگویم میراث همان سال ۱۳۷۶ بعضی‌ها را به غارت برده بودند.

یکی دو نسل اخیر رئیس‌علی را از طریق دیدن سریال دلبران تنگستان می‌شناسند و این سریال، تنها سریالی است که هم قبل از انقلاب پخش شد و هم بعد از انقلاب. نظرتان درباره این سریال چیست؟

رئیس‌علی دلواری بعد از شهادتش، متأسفانه به یک شخصیت محلی تنزل پیدا کرد و در دهه پنجاه به

به نظرم یکی از ماندگارترین‌های تاریخ سریال‌سازی در ایران است و به تعبیر مدرن‌ها گفتمانی در ایران ایجاد کرد که هرگز هم تکرار نشده و حتی آقای شهناز در کار اخیر خود، روزهای به یادماندنی، خواست که خودش را تکرار کند اما تکراری بسیار ابتر بود. آن حال و هوا که در آن سریال بود دیگر تکرار نشد و نخواهد شد.

دنبال اختلافاتی که بین ایران و انگلستان رخ داد آقای همایون شهناز با همکاری شادروان منوچهر آتشی این سریال را ساخت. این سریال بدون شک مهمترین و تأثیرگذارترین نقش را در باز معرفی رئیس‌علی دلواری به نسل دهه پنجاه و قبل از انقلاب ایران داشت. همه مردم رئیس‌علی دلواری را از رهگذر این سریال با چهره زیبا و ملیح شادروان محمود جوهری می‌شناسند که اندکی بعد از ساخت آن فیلم در تصادف کشته شد.

نقش منوچهر آتشی در این سریال چه بود؟
مشاور آقای همایون شهناز بود؛ هم در دیالوگ نویسی و هم در انتخاب موسیقی و هم در کارهای فنی دیگر.

آیا به شما پیشنهادی نشده است که برای ساخت فیلم یا سریال جدیدی از رئیس‌علی دلواری یا دلبران تنگستان، با آنان همکاری کنید؟
آقای همایون شهناز و سیما فیلم بعد از انقلاب

می‌شود که نهایتاً هلندی‌ها را به طور کامل بیرون می‌کند اما چون انگلیسی‌ها با کریم‌خان زند قرارداد امضا می‌کنند در این خطه ماندگار می‌شوند. پس از میرمعنا هم شیخ کنعانی را داریم که هم علیه دولت داخلی و هم علیه انگلیسی‌ها قیام می‌کند. این را باید بگویم که در خصوص هیچ یک از این موارد، چنان که باید، اسناد و مکتوبات تاریخی در دست نیست. آن‌چه در تاریخ بوشهر قابل بحث و استناد است دو قیام بزرگ است؛ اولین قیام مربوط است به سال ۱۸۵۷ که طی آن، انگلیسی‌ها به تلافی محاصره هرات توسط قوای ناصرالدین شاه، بوشهر و خارک را محاصره کرده و نهایتاً بوشهر را تسخیر کردند. در این قیام گروه‌های مردمی بوشهر و روستاییان و به ویژه تنگستانی‌ها حضور دارند که در رأس آن‌ها خان منطقه که نماینده دولت هم محسوب می‌شود - «باقرخان تنگستانی» - نیز دیده می‌شود که در نهایت خودش و فرزندش به شهادت می‌رسند. دومین موضوع عمده و قابل بحث نیز ماجرای جنگ جهانی اول است که نماد آن در ایران شهید رئیس‌علی دلواری محسوب می‌شود.

از این دوره اسناد و تاریخ مکتوب، چندان که مورد نظر و قابل استناد باشد وجود دارد؟

به همان دلیلی که در آغاز اشاره کردیم، در این باره مکتوبات بیشتری در دست است. در حقیقت، هم در رژیم محمدرضاشاه به این مقوله با دید مثبت پرداخته شد و هم در نظام جمهوری اسلامی - و البته با دو گرایش و دلیل متفاوت.

محمدرضاشاه اگر چه پدرش به دست انگلیسی‌ها روی کار می‌آید اما به دست همان‌ها نیز به گونه‌ای خفت بار برکنار می‌شود، بنابراین محمدرضاشاه نیز به انگلیسی‌ها نگرش مثبتی نداشت. از سوی دیگر، چون در این دوره پای آمریکایی‌ها به دربار ایران باز شده بود آن‌ها با ترویج روحیه ضد انگلیسی - که تاریخی بزرگ به همراه داشت - سعی می‌کردند جای خود را بازتر و منافع‌شان را گسترده‌تر کنند، بنابراین، از چنین اتفاقاتی حداکثر استفاده را می‌بردند.

از قرار، این هم یکی دیگر از وجوهی است که روی بحث تاریخ نگاری تأثیرگذار بوده!

دقیقاً!

آیا پس از پیروزی انقلاب توانسته‌ایم نگرش صحیحی به

اصولاً مورخان ما گزارشگران خواسته‌های قدرت بوده‌اند. حال این قدرت‌های توانستند پادشاهان باشند یا خان‌ها یا حتی سلطه‌گراها. متأسفانه هر کسی در رأس قدرت بود مورخین هم روایتگر اندیشه‌ها، خواسته‌ها و منافع او بودند.

بود مورخین هم روایتگر اندیشه‌ها، خواسته‌ها و منافع او بودند. به عنوان مثال وقتی به مورخان دوران مغول رجوع می‌کنیم می‌بینیم تاریخ در جهت مثبت جلوه دادن اعمال آن‌ها نگاشته شده است، اگر چه جسته گریخته آثاری هم پیدا می‌شود که تا حدودی به حقایق اشاره داشته‌اند. به طور کلی می‌توان گفت که بیشتر کمک به بیان واقعیت‌ها از جانب ادبیات ما بوده است، به عنوان مثال؛ در بررسی دوره خوارزمشاهی، ادبیات چهره واقعی این دوره را به ما معرفی می‌کند. بنابراین، ما تاریخ نگار به مفهوم واقعی آن نداشته‌ایم - به استثنای بیهقی البته. البته این مهم تنها مختص ایران نبوده و در کشورهای دیگر هم دقیقاً این اتفاق تکرار می‌شود. اما بازگردیم به بوشهر و تاریخ و حوادث متعددی که در آن اتفاق می‌افتد. متأسفانه در خصوص بوشهر تاریخ مکتوب قابل استناد بسیار ناچیز است. البته از دوره مادها اشاراتی به دست آمده است که بسیار ناچیز و غیرقابل استناد است. در حقیقت تاریخ دوره جدید بوشهر از دوره نادرشاه آغاز می‌شود که تصمیم می‌گیرد در بوشهر قوایی به نام نیروی دریایی تأسیس کند. البته نام اولیه بوشهر «بندر نادری» بوده که به تدریج به بوشهر تغییر نام می‌دهد. این دوره دقیقاً موازی دوره انقلاب صنعتی در اروپا و تحولاتی است که در کشورهای غربی اتفاق می‌افتد؛ یعنی تبدیل سرمایه‌داری نوپای اروپایی به نوعی امپریالیسم با ساختارهای استعماری. حوادث و اتفاقات این منطقه هم به تبع پیدایش این ساختار نوین شکل می‌گیرد. وسوسه استعمار و تسخیر، به عبارتی از این اندیشه آغاز می‌شود. اولین قیام هم در دوران کریم خان زند توسط «میرمعنا بندری» علیه هلندی‌ها و انگلیسی‌ها انجام

در آثار شما که یک محقق تاریخ محسوب می‌شوید، اصولاً نگرشی منتقدانه و گرایش «نقد موضوع» به وضوح به چشم می‌خورد. برای این که خوانندگان ما با نگرش شما و دلیل استفاده از چنین گرایشی در قبال موضوعات تاریخی بیشتر آشنا شوند، پیش از پرداختن به موضوع اصلی از شما می‌خواهیم در این زمینه برایمان توضیح دهید.

من بیش از آن‌که موضوعی خاص را برای کار و تحقیق انتخاب کنم. آثار و مکتوبات تاریخی را بنا به نگرش منتقدانه برای به چالش و نقد کشیدن مورد تحقیق قرار می‌دهم. در حقیقت، زمانی که حس می‌کنم اثری یک سویه به موضوع پرداخته است - و احياناً- بنا به این اتفاق، متن مورد نظر دچار انحراف شده است، ضمن نقد اثر، سعی می‌کنم نگاهی چندبعدی را در کشف حقایق به کار بندم.

من نیز هم‌سو با زاویه دید شما، موضوع بحث را، بررسی و تحلیل نگارش تاریخ، به خصوص تاریخ برهه قیام رئیس‌علی دلواری قرار می‌دهم، اگر موافق باشید شروع می‌کنیم.

بسیار عالی!

از وقتی تهیه مطلب در خصوص حماسه قیام مردم جنوب و نقش رئیس‌علی دلواری را شروع کرده‌ام با یک موضوع بیش از هر چیز مواجه شدم و آن این که چون در سرزمین ما اصولاً تاریخ نزد شاهان بوده است و از منظر ایشان نگاشته می‌شده است، هر جا شاه حضور داشته، سند مکتوب هم در دست است و هر جا نبوده، صرفاً روایات سینه به سینه ناقل تاریخ بوده است. این روایت‌های سینه به سینه از یک سو مثبت است، چون سلیقه شاهانه در آن دخالت نکرده اما از سوی دیگر، کاملاً مستند تعبیر نمی‌شود، چون گرایش و احساسات راوی بعضاً تغییراتی در آن‌ها ایجاد کرده است. از نظر شما که یک محقق تاریخ هستید، چگونه می‌توان به حماسه قیام مردم جنوب و نقش رئیس‌علی دلواری پرداخت و به حقایق مسلم دست یافت؟

در رابطه با قسمت اول سؤالی که مطرح کردید، به تعبیری دیگر باید بگویم اصولاً مورخان ما گزارشگران خواسته‌های قدرت بوده‌اند. حال این قدرت‌ها می‌توانستند پادشاهان باشند یا خان‌ها یا حتی سلطه‌گراها. متأسفانه هر کسی در رأس قدرت

رئیس‌علی تنها نبود...

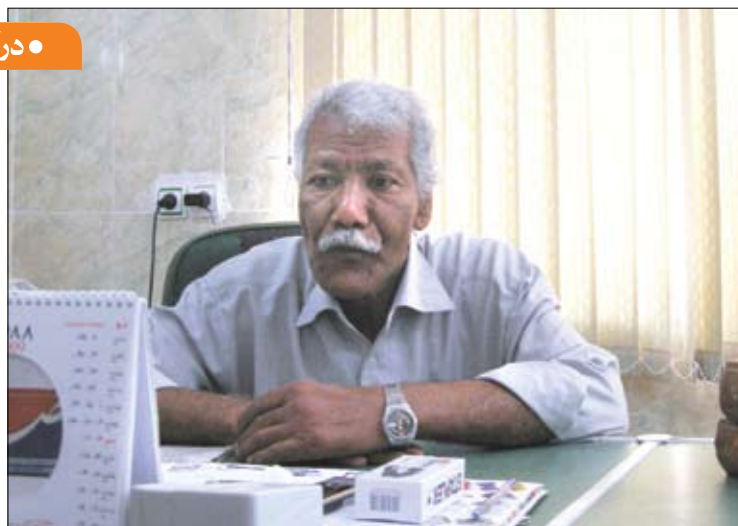
گفت و شنود شاهد یاران با خورشید فقیه روزنامه نگار و محقق تاریخ درباره جنبه‌های نگارش تاریخ حماسه جنوب و رئیس‌علی دلواری

• درآمد

خورشید فقیه از محققان نام آشنای تاریخ خطه جنوب است و تألیفات و آثار متعددی در این خصوص از وی به چاپ رسیده است. او در رشته علوم اجتماعی تحصیل کرده است اما در معرفی خود صرفاً می‌گوید: «من یک روزنامه نگار هستم.»

فقیه در آثاری که در زمینه تاریخ و موضوعات تاریخی داشته اصولاً به عنوان یک منتقد دست به قلم می‌برد. او در نقد نگارش‌ها و حتی اسناد تاریخی چنان مهارت دارد که همین آثار وی قابل رجوع‌ترین آثار می‌سازد.

در گفت و گو با خورشید فقیه سعی کرده‌ایم به جنبه‌های نگارش تاریخ و به خصوص تاریخ حماسه جنوب و دلاوری‌های رئیس‌علی دلواری بپردازیم تا از منظری دیگر، واقعیت‌های این روایت تاریخی را کشف و به خوانندگان بزرگوار ارائه کنیم.



عملکرد فاصله‌چندانی نداشته‌اند. بحث من این است که رئیس‌علی را آن‌گونه که بوده است تصویر نکرده‌اند بلکه در جهت عکس، سعی کرده‌اند از او یک بت منز و یک فرد قدیس بسازند.

اگر آن‌گونه که مورد نظر شما است به این شخصیت اشاره می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟

در این صورت مردم به عنوان یک فرد عادی و نه اسطوره به او نگاه می‌کردند و تبعاً وجوه منفی وی تحت تأثیر وجوه مثبت او قرار گرفته و نگرش‌ها دچار تضاد و تناقض نمی‌شد. دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای ما متأسفانه جنبه‌ای به شخصیت رئیس‌علی داده‌اند که چنان که باید منطبق با واقعیت‌های تاریخی ما نیست و حتی به جنبش جنوب هم لطمه وارد کرده است. در حقیقت جنبش جنوب یک رهبر واحد نداشته. مثلاً شیخ حسین چاه کوتاهی در چاه کوتاه به همراه تفنگدارانش قیام می‌کند و در یک محاصره، هم خود و هم فرزندش شهید می‌شوند. هر منطقه‌ای تفنگچی‌های خود را داشته و مبارزاتی صورت می‌گرفته که البته بنا به حضور برخی از روحانیون و برخی از تجار، به خصوص تجار بوشهر، یک وحدت عملی پدید می‌آید.

پس حضور روحانیت موجب وحدت بین مبارزان در قیام جنوب می‌شود.

بله

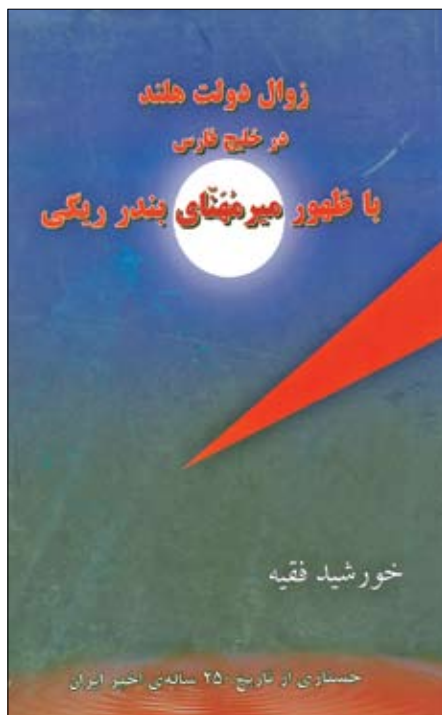
و به عقیده شما، این نگاه اغراق شده، حتی به روایت این حضور هم لطمه زده است؟

دقیقاً! این اغراق‌ها باعث شده است که ما، هم کسان دیگری را که در این حماسه حضور داشته‌اند نادیده بگیریم و هم زمینه‌ای برای اختلاف‌ها در منطقه ایجاد کنیم، تا جایی که نسبت به شهادت ایشان گاه روایت‌های نامربوط بشنوم. و نهایتاً این که تمام و کمال حقیقت را نگویم و در روایت صحیح تاریخ دست ببریم.

در مجموع گفت‌وگوهای انجام شده سعی کرده‌ام سؤال ویژه‌ای را مطرح کنم که چون این گفت‌وگو از جنبه‌های منتقدانه شما برخوردار بود طرح آن را ضروری تشخیص می‌دهم و آن این‌که دور از همه آن‌چه مورد تحلیل قرار دادیم، تعریف شخصی و درونی شما از رئیس‌علی دلواری و حماسه او چیست؟

رئیس‌علی دلواری و دیگرانی که به نوعی نهضت مقاومت مردم جنوب در جنگ جهانی اول را رهبری می‌کردند و به اتفاق مردم در مقابله با اشغالگران سهم داشتند در باور من انسان‌ها بسیار بزرگ و قابل احترامی هستند و ای کاش تک تک ما، یک رئیس‌علی دلواری بودیم. لازم می‌دانم این توضیح را هم برای خوانندگان شما اضافه کنم که آن‌چه در این گفت‌وگو مطرح شد به هیچ وجه به معنی انکار ارزش مبارزاتی، ملی و حتی مذهبی رئیس‌علی و دیگران نبوده است. آن‌ها کسانی بودند که با اعتقاد و باور بزرگ خود در مقابل قدرت‌های استعماری ایستادند و حتی جان خود را هم فدا کردند. کسانی بودند که در عصر رواج خیانت و خودفروشی - در حالی که می‌توانستند در کنار انگلیسی‌ها قرار گیرند و در منافع آن‌ها سهیم شوند - با روحیه آزادمشناسانه خود از وطن‌شان دفاع کردند و از جان‌شان هم گذشتند. نکته جالبی است که تجار منطقه اصولاً با انگلیسی‌ها مراودات بسیار نزدیک و تنگاتنگی داشتند اما وقتی پای مبارزه با استعمار این سطره‌گران پیش آمد حتی روحیه تجاری خود را رها کرده و آزاده و شجاعانه روبروی آن‌ها قرار گرفتند.

بنده برای رئیس‌علی دلواری و همراهانش کمال احترام را قائل هستم و آرزو دارم روزی بتوانم و این فرصت فراهم شود تا قیام ایشان را از وجوهی گسترده‌تر و همه جانبه تحلیل و نگارش کنم. ■



در نظر داشت که ترویج فرهنگ و اندیشه فهرمانانه چنین ضعف‌هایی ندارد. بنابراین وقتی تفکر، تفکر صحیح باشد نه تنها اسطوره‌سازی و قهرمان پروری با تمام ضعف‌هایش و با تمام ناکارآمدی‌هایش ضرورتی نمی‌یابد، که حتی کسانی چون رئیس‌علی دلواری و جنبش جنوب نیز با مفهوم و تعبیر صحیح‌تری مطرح می‌شوند.

اجازه بدهید نه در مقابل که در کنار نظرات و توضیحاتی که ارائه کردید نکته‌ای را مورد بازخوانی قرار دهیم. ایجاد شور و انگیزه آیا نمی‌تواند ما را با مخاطب ما را به سمت تمرکز بیشتر گرایش دهد؟ به عنوان مثال کتاب مورد نقد شما «دلبران تنگستانی» باعث می‌شود یک شناخت کلی و

■ ■ ■

رئیس‌علی دلواری و دیگرانی که به نوعی جنبش مقاومت مردم جنوب در جنگ جهانی اول را رهبری می‌کردند و به اتفاق مردم در مقابله با اشغالگران سهم داشتند در باور من انسان‌ها بسیار بزرگ و قابل احترامی هستند و ای کاش تک تک ما، یک رئیس‌علی دلواری بودیم.

به نوعی دلبستگی نسبت به شخصیت رئیس‌علی به وجود بیاید و انگیزه‌ای برای پیگیری حماسه مردم جنوب و آشنایی بیشتر با آن شود!

بله. می‌توان به عنوان عامل ایجاد انگیزه به آن نگاه کرد.

با این اوصاف، شما معتقدید که تحلیل‌ها و پرداخت‌های پس از آن، چنان که باید نبوده! درست است؟

ببینید، اصولاً تبلیغات وقتی از حد متعارف فراتر می‌رود تبدیل به چیزی ضد خودش می‌شود. رئیس‌علی حداقل برای مردم این منطقه - مردم بوشهر - آشنا و شناخته شده است. او یک خان بوده؛ با تمام ویژگی‌های یک خان نسبت به رعیت! اما ایشان رئیس بوده و این به لحاظ سلسله مراتب منطقه شما، با خان تفاوت دارد!

فاصله چندانی بین رئیس و خان نبوده یا حداقل به لحاظ

این اتفاقات و به طور خاص به حماسه رئیس‌علی دلواری داشته باشیم؟

ببینید، پس از پیروزی انقلاب به جای روحیه تنفر از انگلیس، تفکر استعمارستیزی جایگزین شد. این تفکر می‌توانست و می‌تواند انگیزه‌ای مناسب برای مطالعات تاریخی باشد، حال آن‌که متأسفانه با به کارگیری روش‌های ناصحیح، نتیجه معکوس به دست می‌آید. تفکر استعمارستیزی در نظام جمهوری اسلامی قاعدتاً حرکت و قیام رئیس‌علی دلواری را تأیید می‌کرد و پاس می‌دارد اما نوع برخورد با این موضوع باعث شد نگاه جامع و بایسته‌ای در این خصوص به وجود نیاید. به عنوان مثال، در بررسی قیام جنوب عده‌ای روی موضوعات مذهبی انگشت گذاشتند و عده‌ای دیگر صرفاً روی مسائل ملی، عده‌ای حضور روحانیت را برجسته کردند و عده‌ای دیگر وجهی کاملاً متمایز با آن حضور را!

چه ایرادی به این موضوع وارد است؟ آیا این نگرش‌های محوری و گزینش شده نمی‌تواند ابعاد وسیع‌تری از این حماسه را برای ما بگشاید؟

ایراد در این است که هنوز روحیه، روحیه قهرمان پروری است، در حالی که بهترین روش پرداختن به چرایی‌ها است، یعنی پاسخ مستند به سؤالات براساس نگاه و نگرش چندوجهی. به عنوان مثال؛ در مکتوبات مختلف به نقش روحانیت در مبارزات جنوب پرداخته می‌شود یا به رابطه رئیس‌علی دلواری با روحانیون هم عصر خود، اما هیچ یک به این مهم نمی‌پردازند که چرا روحانیت در این قیام حضور پیدا کرد. مگر چه سودی حاصل می‌شود که در صدها کتاب چند نام ذکر شود و هیچ پرداخت تاریخی به این نام‌ها وجود نداشته باشد؟ تاریخ، نگارش خاص خود را طلب می‌کند. به سند، مدرک و استدلال نیاز دارد در غیر این صورت کار تاریخی صورت نگرفته است. به همین دلیل ما هنوز در عرصه قهرمان سازی باقی مانده‌ایم.

در علوم انسانی و جامعه شناسی موارد متعددی دیده می‌شود که حضور اسطوره‌ها را برای ملت‌ها لازم ارزیابی می‌کنند. آیا بیان شما مغایر با بحث اسطوره نیست؟

تعبیر شما من را ناخودآگاه به سال ۱۳۴۷ برده، به زمانی که هنوز دوره دبیرستان را می‌گذراندم. در آن زمان من کتاب «دلبران تنگستانی» را خوانده بودم. با توجه به شرایط و اوضاع اجتماعی آن زمان که دوران مبارزه علیه شاه بود، به تصور حضور یک قهرمان، شعر بلندبالایی به زبان محلی درباره رئیس‌علی و قیامش نوشتم. این شعر خیلی زود دست به دست شد و بعضاً در جاهایی هم به چاپ رسید. بعدها که سن و سال‌مان بالاتر رفت با این واقعیت مواجه شدم که ما هیچ نیازی به اسطوره‌سازی و قهرمان پروری به این شیوه نداریم. اولاً به لحاظ ادبی اسطوره‌های متعددی داریم، از شاهنامه و رستم گرفته تا دیگر آثار. به لحاظ تاریخی نیز اسطوره کم نداریم، از ابومسلم خراسانی و مبارزاتش با بیگانه تا بابک خرمدین و افشین و مازیار، همه از اسطوره‌های تاریخی ما هستند. به لحاظ مذهبی هم بزرگمردی چون امام حسین (ع) را داریم که چنان اسطوره عظیمی است که حتی کسی چون خسرو گل سرخی با اندیشه مارکسیستی او را الگوی خود قرار می‌دهد. بنابراین ما به چیزی فراتر از اسطوره و اسطوره‌سازی نیاز داریم. نیز باید توجه داشت که اسطوره‌سازی و قهرمان پروری به خود بزرگان و کار آن‌ها نیز لطمه وارد می‌کند. ملت باید به تمامی قهرمان و اسطوره باشند. به یاد داشته باشیم که این ملت در طول ۸ سال دفاع مقدس شکفتی‌ها آفرید. چنین ملتی حقیقتاً به قهرمان پروری چه نیازی دارد؟ متأسفانه گاه حتی نگاه ما به تک تک شهدایمان هم چنان که باید نیست. ما به نسبت این مردم و سطح فکری آن‌ها نیز خیلی عقب‌تر و کوچک‌تر عمل می‌کنیم. نکته دیگر این است که الگو سازی اصولاً حساسیت ایجاد می‌کند و آسیب‌پذیری ما را بالا می‌برد. این را هم باید



• درآمد

حبیب احمدزاده داستان نویس و سینماگر عرصه دفاع مقدس، اهل جنوب است. او در این گفت و شنود، به زیبایی تمام، جنبه‌های مشترک قیام جنوب و ۸ سال دفاع مقدس (که در این یکی حضور مستقیم داشته است) را با هم مقایسه می‌کند و از دل این مقایسه، به نتایج جالبی دست می‌یابد.

احمدزاده از لا به لای این تحلیل‌ها به شخصیت دلنشین رئیس‌علی دلواری نیز نزدیک می‌شود و جنبه‌های تازه‌ای از آن شهید عزیز را برای ما بازگو می‌کند. این گفت و گو را بخوانید:

■ گفت و شنود شاهد یاران با حبیب احمدزاده داستان نویس و سینماگر اهل دلوار

می‌گفت می‌جنگیم تا چیزی را از دست ندهیم...

من بیایی، پدربزرگم قهر می‌کند و به کویت می‌رود. بی‌بی من یک زمین بزرگی داشته. می‌دهد گندم می‌کارد و درو می‌کند و بعد به پدربزرگم خبر می‌دهد، که برو آن‌جا، از طریق مسافرهایی که به کویت می‌رفتند. پدربزرگ من برمی‌گردد و بی‌بی پول‌ها را به او می‌دهد و به پدربزرگم می‌گوید بگو من آن‌جا کار کردم و این دسترنج خودم است و بیا به خواستگاری من و به این ترتیب ازدواج آن‌ها شکل می‌گیرد. پدرم همیشه به شوخی به پدربزرگم می‌گفت: تو می‌گویی من از ۱۴ سالگی در رکاب رئیس‌علی می‌جنگیدم، نه تو که هر چه بوشهری داریم می‌گویی من در رکاب رئیس‌علی جنگیده‌ام. اگر این همه نیرو پس چرا شکست خورد؟

رابطه‌تان با پدربزرگ چطور بود؟

او طبقه بالای خانه‌عمویم زندگی می‌کرد. من به او خیلی سر می‌زدم. با همدیگر دوست و صمیمی بودیم. هم پدربزرگ مادریم را که نجار بود و هم پدرم را خیلی دوست داشتم. پدربزرگ پدریم کارگر بازنشسته شرکت نفت بود. خیلی برای من جالب بود که او همیشه از یک تفنگ فیلیپ صحبت می‌کرد که در کوه‌های دلوار دفن شده است.

تفنگ فیلیپ؟

بله، فیلیپ. می‌گفت هر وقت رفتیم بوشهر از توی کوه درمی‌آورم و به تو می‌دهم. خیلی خاطره شیرینی بود. سریال دلیران تنگستان را که می‌دیدیم با آن آهنگ حماسی صحنه‌ها و لهجه‌هایی که در فیلم بود و صحبت‌هایی که رد و بدل می‌شد، خیلی احساس نزدیکی می‌کردم. روح سلحشوری در من بیدار شده بود و افتخار می‌کردم که اصل وجود من از دلوار بوشهر است. من تا نزدیک‌های جنگ ایران-عراق، بوشهر را ندیده بودم. بعدها که جنگ آغاز شد و خانواده از آبادان رفتند. من و پدربزرگم و عموی کوچکم در شهر ماندیم. می‌خواستیم هر جور شده پدربزرگم را از آبادان خارج کنیم. شرایط خیلی سخت شده بود.

هنوز آبادان محاصره نشده بود؟

چرا، شده بود. بچه‌ها از باتلاق فرار می‌کردند. زن دایی من هم

واقعاً آن موقع ما تلویزیون نداشتیم و برای دیدن سریال می‌رفتیم خانه عمویم.

سال ۱۳۵۴ که سری اول سریال پخش شد؟

بله دیگه!

پدربزرگ چه می‌گفت؟

این‌که من از ۱۴ سالگی در رکاب رئیس‌علی جنگیده‌ام. همیشه‌ام یک خاطره‌ای تعریف می‌کرد و بعد می‌گفت: «یک جا بودیم. از دور می‌خواستیم با تیر بزنم.» او چشم‌های سبزی داشت.

سریال دلیران تنگستان را که می‌دیدیم با آن آهنگ حماسی صحنه‌ها و لهجه‌هایی که در فیلم بود و صحبت‌هایی که رد و بدل می‌شد، خیلی احساس نزدیکی می‌کردم. روح سلحشوری در من بیدار شده بود و افتخار می‌کردم که اصل وجود من از دلوار بوشهر است.

چشم‌های شما هم کمی سبز است.

پدر من نسبت به مردم بوشهر پوست سفیدتری داشت. خیلی‌ها می‌گفتند که آن زمان برای خودش دون ژوانی بوده است یا راست و دروغ این جریان را من نمی‌دانم.

خوش چهره بود؟

بله، مادربزرگ من داستان خیلی جالبی داشت. پدربزرگ من آدم مال‌داری نبوده ولی مادربزرگ پدر پولداری داشته. خودشان می‌گویند خان بوده‌اند ولی من نمی‌دانم. پدربزرگم می‌رود خواستگاری. پدر بی‌بی - مادربزرگم - به او می‌گوید تو که پول نداری چطور جرأت کردی به خواستگاری دختر

آقای احمدزاده! اسم رئیس‌علی را که می‌شنوید، چه احساسی به شما دست می‌دهد و چه چیز را برای تان تداعی می‌کند؟

خیلی جالب است؛ من نمی‌دانم آیا عمداً برای مصاحبه انتخاب شده‌ام یا نه، همین طوری؟! زادگاه پدر من دلوار بوشهر است. پدر و پدربزرگ و جد پدری‌ام از زمانی که روستا تشکیل شد آن‌جا سکونت داشتند. روستای دلوار ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال است که تشکیل شده و کسانی آن را به وجود آورده‌اند که به آن‌جا مهاجرت کرده‌اند. قبل از آن این روستا وجود نداشت. بعضی‌ها آن را دلوار می‌گویند و بعضی دلباز. پدربزرگ و پدرم هنگام جنگ جهانی دوم از دلوار به آبادان رفتند. به هر حال نوستالژی‌ای نسبت به دلوار در من وجود داشت و بسیار جالب است که من تا قبل از شروع جنگ ایران و عراق اصلاً دلوار را ندیده بودم. به یاد دارم به خاطر عمه‌ای که در بوشهر داشتیم و فامیل‌هایی که در دلوار بودند، پدربزرگم هر سال از آبادان به بوشهر سفر می‌کرد - همراه عموی خدا بی‌بیم‌م‌ایریم. من همیشه کنجکاو بودم که بدانم آن‌جا چه شکلی است. یادم است که پدربزرگم می‌گفت: «من در رکاب رئیس‌علی دلواری جنگیده‌ام» اوایل این حرف برای من گنگ بود، تا این‌که سریال دلیران تنگستان پخش شد.

اسم پدربزرگ شما چه بود؟

یوسف.

یوسف احمدزاده یا هنوز فامیلی نداشت؟

بله. یوسف احمدزاده. فامیل ما به این شکل بود؛ احمد، حسین، یوسف، حیدر و حبیب. اسم حبیب این‌گونه به من رسیده است. احمد جد پدربزرگ من حساب بوده. «احمدزاده» که می‌گویند برای این است که نسبتاً به احمد می‌رسد، نه؟

بله.

خب، سریال را دیدید...

سریال که پخش شد پدربزرگم شروع کرد به تعریف کردن



بله، مثلاً در بوشهر، یادمان است که وقتی می‌خواستند کنگره هشت سال دفاع مقدس را برپا کنند، با آن‌ها بحثی کردیم و گفتیم: «حالا ما یکصد و هفتاد سال دفاع مقدس داریم» و این، تیر کنگره شهدای استان بوشهر شد. گفتیم: با این کار شما دو تا عمل انجام داده‌اید، اول «کل یوم عاشورا» کل ارض کربلا را مطرح می‌کنید و دیگر این که خیلی از شهدای آن زمان، از جمله جنگ ۱۹۵۶ جنگ جهانی اول و دوم، را هم مطرح می‌کنید.

مثل احمدخان تنگستانی.

احمدخان تنگستانی و ماجراهای دیگر. خوشبختانه مورد موافقت قرار گرفت و این تیرتیر هم به من حس بسیار خوبی داد.

احمدخان، در جنگ جهانی اول بود. یعنی سه تا شهید بودند. اول احمدخان تنگستانی که در جنگ ۱۸۵۶ با نیروهای فرمانطقه‌ای شهید شد. رئیس علی دلواری که در جنگ اول جهانی باز در نبرد با نیروهای فرمانطقه‌ای شهید شد و شهید نادر مهدوی که در جنگ اخیر ایران و عراق در خلیج فارس و در رویارویی با آمریکایی‌ها شهید شد. این سه تا در کنار هم قرار گرفتند که به نظر من جا دارد تندیس مشترک از این سه شهید بسازند و پیشنهاد هم دادیم که متأسفانه عملی نشد. حالا برویم سر اصل مطلب و به مبارزات رئیس علی دلواری بپردازیم.

این‌ها که گفتیم حس شخصی من بود. حس شخصیتی یک بچه نسبت به کل ماجرای رئیس علی دلواری و دلیران تنگستان؛ امیدوارم به دردتان بخورد.

قطعا، خیلی زیباست و حتی قابلیت یک رمان قشنگ را دارد.

موضوع مهم این است که من درباره جنگ جهانی اول خیلی تحقیق کرده‌ام. ما خیلی از جنگ‌های چریکی را در دنیا مشاهده کرده‌ایم، یکی از این نکات، زیبایی جنگ‌های چریکی رئیس علی دلواری با انگلیسی‌ها بود. بوشهر حالت یک شبه جزیره را دارد که به وسیله آب دریا احاطه شده است. وقتی که آب دریا مد می‌شود، حتی راه بین ساحل و شهر بوشهر از هم جدا می‌شود، یعنی کل شهر بر روی یک صخره بنا شده و بین بوشهر و برازجان و دلوار یک دشت کاملاً مسطح بدون هیچگونه پوشش گیاهی است.

خیلی جالب است که در کتاب فردریک مابری Feredrik maberly در یکی از مکاتبات حکومت سلطنتی هند و سفارت انگلیس در ایران نوشته شده است: «این برای ارتش ما ننگ است که یک سال و نیم تمام، یک مشت تفنگچی نگذاشته‌اند تا نیروهای ما از بوشهر به سمت شیراز حرکت کنند» یعنی در این دشت مسطح، یک سال و نیم بود که راه را برای انگلیسی‌ها بسته بودند و آن‌ها جرأت نمی‌کردند از سمت بوشهر به برازجان و شیراز بروند و مجبور شدند پلیس جنوب ایران را از طریق کرمان و یزد.

از طریق کرمان به سمت دلوار ببرند. این جالب است که چطور آدم‌هایی که هیچگونه وابستگی مالی و سیاسی نداشتند، آن طور ایستادگی کردند. نکته مهم دیگر تفکرات اعتقادی این‌ها است که در نامه خیلی زیبایی به یادگار مانده

می‌گوید، من تفنگ دارم اما هنوز دوست دارم به کوه‌های بوشهر بروم و آن تفنگ را پیدا کنم. نمی‌دانم این تفنگ واقعا بود یا نبود.

یعنی افسانه رئیس علی طوری شده بود که همه احساس می‌کردند زمانی در رکاب او بوده‌اند؟

نظر من شخصا این بود که حتما باید این راه را ادامه بدهم. خیلی جالب بود. من دیگر دلوار را ندیدم تا روزی که همین دایی‌ام - عبدالعلی تیممی که در جنگ شهید شد - آمد گفت: «پدربزرگت فوت کرده». وقتی رسیدم به دلوار که هفتم او بود.

چه سالی؟

۱۳۳۱.

از جبهه به دلوار رفتید؟

از جبهه رفتم. اولین بار بود که دلوار را می‌دیدیم و این دیدار مصادف بود با فوت پدربزرگم یوسف. سر قبر پدربزرگم رفتم. غروب بود. کوه‌های بوشهر، خاکی قرمز رنگ دارد. حس خیلی عجیبی بود این حس که دیگر پدربزرگم نیست. برای اولین بار دلوار را دیدم. به این فکر می‌کردم تفنگی در کوه‌ها پنهان است اما نمی‌دانستم کجاست. قضیه پنهان کردن تفنگ مربوط به دوره رضاشاه بود. مردم را خلع سلاح می‌کنند و هر کس تفنگ خود را جایی پنهان می‌کند. این، تصویری مثل زاپاتا را برای من ایجاد می‌کرد. کلاً ما تنگسیری هستیم. تنگستانی‌ها را تنگسیری می‌گویند. در کتاب صادق چوبک هم تنگسیر به یک قوم یا جماعتی گفته می‌شود.



یادم است که وقتی می‌خواستند کنگره هشت سال دفاع مقدس را برپا کنند، با آن‌ها بحثی کردیم و گفتیم: «حالا ما یکصد و هفتاد سال دفاع مقدس داریم» و این، تیر کنگره شهدای استان بوشهر شد.

خود زائر محمد هم معروف است که در رکاب رئیس علی می‌جنگیده، درست است؟

بله، می‌گویند. اما خیلی از این‌ها سندیت مشخصی ندارد. این‌ها بحث‌هایی است که مطرح می‌شود.

سندیت ندارد؟

نمی‌دانیم، چون درباره این موضوع تحقیقی نشده است. من به عنوان چاشنی ممکن است برای پیشینه شخصی‌ام چیزی بگویم، ولی موضوع مهم این است که یک حس در ما ایجاد شد که خود من در سختی‌های جنگ فکر می‌کردم یک پشتوانه بزرگی از اجدادمان دارم و این روح حماسی را باید حفظ کنم.

یعنی این روحیه را به روز کرده بودید و به کمک آن جلو عراقی‌ها ایستادگی می‌کردید.

در آبادان مانده بود به هر حال هر چه به پدربزرگم می‌گفتم بیا از شهر برو بیرون قبول نمی‌کرد. آن یکی پدربزرگم اهل حله بوشهر بود.

اسمش ناصر بود. آدم ساکتی بود. من بین این دو تا گیر کرده بودم و نمی‌دانستم که چه کار کنم. آن پدربزرگم که نجار بود بسیار آدم معتقد و نمازخوانی بود.

منظور بین پدربزرگ مادری و پدری است؟

بله، خیلی جالب بود...

آن یکی پدربزرگتان چطور آدمی بود؟

پدربزرگ پدری‌ام، یک مقدار بی‌خیال بود.

همان که دلواری بود؟

بله، دلواری بود. با مسائل خیلی راحت‌تر برخورد می‌کرد. غرور خاصی نداشت، ولی آن یکی پدربزرگم که نجار بود غرور خاصی داشت. به احترام و کوچک و بزرگتری اهمیت می‌داد. این موضوع را که تعریف می‌کنم، می‌خواهم این دو جنگ را به هم پیوند بدهم. من یک بچه ۱۵-۱۶ ساله بودم که با جنگ درگیر شدم. خانواده من به خاطر محاصره و سقوط آبادان، با تحکم پدرم، از شهر بیرون رفتند. من و برادرم ماندیم. البته زن‌دایی‌ام هم مانده بود. می‌خواستیم به یک روشی این‌ها را از شهر خارج کنیم. دایی‌ام پاسدار بود - عبدالعلی تیممی، بعدها شهید شد. فرمانده سپاه جزیره بود. خیلی جالب بود. وقتی دیدم نه زن‌دایی‌ام بیرون می‌رود، نه پدربزرگ مادری‌ام، نقشه‌ای کشیدم. رفتم به پدربزرگم گفتم تو چه پدری هستی؟ چطور غیرت قبول می‌کنی دخترت دست عراقی‌ها بیفتد؟ بیرون نمی‌رود. گفت: من چه کار کنم. گفتم: حالا برو به او بگو پیرمرد ضعیفی هستم، چشم‌هایم جایی را نمی‌بیند، تو مرا بیرون ببر. گفت: قبول نمی‌کند. گفتم: حالا تو این را به او بگو. بعد رفتم به زن‌دایی‌ام گفتم: تو چه جور زنی هستی که قبول می‌کنی این پیرمرد این‌جا باشد و زیر ترکش و خمپاره بمیرد؟ برو بگو: زنم، ناتوانم، کاری نمی‌توانم بکنم. برش ماهشهری جایی بگذار و بعد خودت برگرد. می‌دانستم کسی که از شهر خارج بشود نمی‌تواند برگردد. با این کلک این دو تا را به جان همدیگر انداختیم و هر دو تاشان را از شهر خارج کردیم. دیگر تنها پدربزرگ پدری‌ام مانده بود.

همان که می‌گفت در نبرد رئیس علی بوده؟

بله، همان. روزی من یک تفنگ برنو گیر آوردم. به پدربزرگم گفتم برویم لب ارونند. تو می‌گویی من تیرانداز هستم، همانجا نشان بده. پیرمرد شالی به دور کمر بست و رفتم. آن موقع ۸۰ ساله بود. رفتم کنار رودخانه. گفتم حالا تیر بیا انداز. ماشه را که چکاند به پشت خورد زمین. من جلو دیگران ضایع شدم.

از لگد اسلحه زمین خورد؟ نحیف بود؟

نه، نحیف نبود اما خب پیر شده بود. یاد هست که خیلی ناراحت شد. سکوت حزن انگیزی بین ما اتفاق افتاد. قهرمانی که از بچگی با او بزرگ شدم شکسته...

بله...

دو تایی مثل لشکر شکست خورده به خانه عمویم برگشتیم، چون محیط خانه عمویم کمی امن‌تر بود. بعد پدربزرگم را وادار کردیم به همراه ماشین که از شهر خارج می‌شد برو. با صاحب ماشین صحبت کردیم که پدربزرگ ما را با خود ببر. یاد است جمله خیلی زیبایی بین ما رد و بدل شد. گفتم: بابا، بابا، داری می‌روی؟ گفت: آره و گریه کرد. گفتم: «بابا نفهمیدم چه شد که این صدام یا ما چنین کاری کرد.» گفتم: راستی بابا! رفتی بوشهر برو آن تفنگ را برای من از زیر خاک در بیاور. گریه کرد و گفت: «بابا دیگ پسیده».

یعنی پوسیده؟

بله. بوشهری‌ها پسیده می‌گویند. گفت: «این دیگر تفنگ بشو نیست. تو ماشاءالله خودت تفنگ داری». دیدم راست

شما هم کمک کنید. گفتند: این جا یک قبرستانی هست، شما بروید و از آن جا یک گزارش تهیه کنید. این ماجرا باعث شد که تحقیق عظیمی شکل بگیرد که در زمان دیگری آن را تعریف می کنم. خود این، موضوع یک مقاله مفصل است.

راجع به شهید رئیس علی دلواری صحبت کنید.

درباره رئیس علی دلواری باید نکته مهم دیگر را بگویم. مسأله مهم این جاست که بوشهر برخلاف غرب کشور مثل تبریز که می تواند منشأ ورود مشروطیت از آن جا بوده باشد، کشورهای عربی اطراف بوشهر نمی توانستند از نظر فرهنگی کمک چندانی به مردم بکنند، ولی چرا این مردم به پا می خیزند، آیا به واسطه این ها بوده است و به نظر من این نقطه مجهول است که مردم این قدر نسبت به خاک و اجداد و نوامیس شان احساس تعلق دارند که برخلاف دیگران شروع به انجام این کار (مبارزه) می کنند. یکی از نخستین دلیل ها این می تواند این باشد که ممکن است خود این موضوع یک نقطه مهم تاریخی بوده است که تمام ایواب جمعی کنسولگری انگلیس ها در آن جا بوده است و قضایای دیگر. به نظر من خیلی باید به این نکته پرداخت. هنوز خیلی اسناد هست و جا برای ریشه یابی ارتباطات وجود دارد. یکی از نکات جالب که در سریال دلیران تنگستان توانست تأثیرگذار باشد، مرگ بازیگر فیلم در جوانی است. این آدم اسطوره می شود با مرگ این بازیگر و شما دیگر پیری این آدم را نمی بینید که بشکند و خرد بشود. به نظر من این خیلی مهم است. شما نگاه کنید به مرگ برخی بزرگان در جوانی، بعضی از بازیگرها مثلاً بازیگر آمریکایی فیلم ها، مثل جیمز دین یا نویسنده های مثل صادق هدایت که در ۵۰ سالگی به ایسن طرف می خواهد رو به افول برود، فوت می کند و بهتر در یادها می ماند. شما گریگوری پک را که در سن هشتاد و خرده ای مُرد، با همان گریگوری پک جوان، نمی توانید در کنار هم قرار دهید. اما در مورد کسانی که نام بردم و نیز محمود جوهری، بازیگر نقش رئیس علی دلواری که جوان مرگ شد خیلی به جاودانگی این شهید قیام جنوب در اذهان کمک کرد. گویا او قبل و بعد از دلیران تنگستان در هیچ فیلمی بازی نکرد و همین یک سریال از او هنرمندی یگانه و تک نقش ساخت، چون دیگر تصاویر از پیری او ندارید.

یک سؤال دارم، رئیس علی دلواری این فنون رزمی و قدرت رهبری را در آن سن کم از کجا آموخته بود؟

پدربزرگ رئیس علی، خان دهکده دلوار بود، در آن منطقه هم این فنون کمی حالت موروثی دارد. یادم است که در آغاز جنگ به بعضی از روستاهای بوشهر رفته بودم. هنوز من بچه بودم و آفتابه لگن می بردند و سر سفره دست را می شستند، خلاصه احترام های ویژه ای می گذاشتند و آیین های خیلی خاص داشتند. مثل بعضی از این فیلم های ژاپنی که می بینید خیلی آداب خاصی دارند، دقیقاً همان حس ها را داشتند و برای من خیلی جالب بود. این اخلاقیات به علاوه سایر چیزها نسل به نسل منتقل می شود.

و پاسداشت و احترام به این آیین ها یک نوع بزرگ منشی به حساب می آمد. رئیس علی چون خانواده بود اسم او را رئیس علی گذاشتند.

بله، مثل رئیس احمد.

این ها بزرگ زاده بودند؟

در آن دیار کدخدا را به نوعی رئیس صدا می کردند. مثلاً الآن بازماندگان و فامیل های آن ها که هستند، خانواده رئیس نام دارند.

آن ها هم اهل دلوار هستند؟

نه، آن ها اهل روستاهای اطراف دلوار هستند.

یک سؤال دیگر دارم، می گفتید این ها چون خانواده بودند با فنون رزمی و جنگی آشنا بودند.

نه، آن ها از بچگی با تفنگ آشنا می شدند آن موقع مردم

و دوم، چطور می شود که درست در شروع جنگ جهانی دوم، تمام کشور در مدت یک ساعت سقوط می کند و کسی جلوی انگلیسی ها ایستادگی نمی کند. این از سیاست های غلط رضاخان بود که مردم را «تخت قاپو» می کند و آن ها را جا به جا می کند.

تخت قاپو یعنی جا به جایی عشایر از یک منطقه به منطقه ناشناخته دیگر.

یکی دیگر از دلایل سقوط، خلع سلاح مردم بود، چون رضاخان به مردم اعتماد نداشت. می گفت: «می خواهم ارتشی متحدالشکل درست کنم» سلاح را از دست مردم می گیرد، آن ارتشی هم که درست می کند، با نفوذی که بیگانگان داشتند، همه در لحظه جنگیدن دچار مکث ذهنی می شوند و در یک ساعت پایتخت سقوط می کند و رضاخان هم می گوید چرا این ها از پادگان ها فرار کردند و به فرماندهان تازیانه می زنند. مردم دیگر تفنگ ندارند که بجنگند، ولی اتفاق جالبی در دوران ما پیش می آید و در جنگ ایران و عراق شکل می گیرد که به نظر من نکته مهمی است. امام خمینی به مردمی که تفنگ ندارد اعتماد می کنند و به آن ها تفنگ می دهند و مردم، آن حماسه بزرگ را می آفرینند و نمی گذارند حتی یک وجب از خاک کشورشان به دست دشمن بیافتد و از ایران جدا شود. چون در جنگ اول جهانی ملت تفنگ داشتند و چون رابطه بین دولت و ملت درست نبود، شکست خوردند. در جنگ جهانی دوم، دولت خیلی قوی بود، ولی ملت تفنگ نداشتند. به علاوه، هیچ رابطه عاطفی ای بین ملت و دولت وجود نداشت، ولی در جنگ عراق و ایران، این رابطه وجود داشت.

با هم اتحاد و اتفاق نظر داشتند.

وحدت و اتفاق نظر باعث شد که در مقابل کسانی که به صدام کمک می کردند ایستادگی کنند.

به قول حافظ: «آری به اتفاق جهان می توان گرفت».

این ماجراها برای ما یک درس بزرگ تاریخی است. خیلی بحث های دیگری را هم می توانم مطرح کنم که فکر نکنم مفید باشد یا وقت داشته باشم.

اما یکی از نکات جالب که خیلی برای من جذابیت داشت

احمدخان تنگستانی در جنگ ۱۸۵۶ با نیروهای فرمانطقه ای شهید شد. رئیس علی دلواری که در جنگ اول جهانی باز در نبرد با نیروهای فرمانطقه ای شهید شد و شهید نادر مهدوی که در جنگ اخیر ایران و عراق در خلیج فارس و در رویارویی با آمریکایی ها شهید شد. این سه تا در کنار هم قرار گرفتند که به نظر من جا دارد تندیس مشترک از این سه شهید بسازند.

این بود که در کنگره رئیس علی دلواری در سال ۱۳۷۱ که من تازه وارد بوشهر شده بودم، وارد دو قبرستان شدم که داستان مفصلی دارد.

در قبرستان ها چه کار داشتید؟

در بوشهر دو قبرستان هست: یکی قبرستان انگلیسی ها در بهمنی بوشهر، یکی هم قبر جیرنیل Garnile در خیابان سنگر بوشهر است. من تازه از نیروی زمینی به نیروی دریایی سپاه منتقل شده بودم، ۹ ماهی بیکار بودم، روزی گفتند: کنگره ای قرار است برگزار شود و به خاطر این که کنگره درباره شهید رئیس علی دلواری است، ما دوست داریم که

است؛ نامه ای که رئیس علی دلواری به شیخ حسین خان برازجانی نوشته است.

وقتی این نامه را بخوانید، متوجه خواهید شد که شما با یک آدم معتقد مذهبی - ملی سر و کار دارید، نه با یک عده تفنگچی که از چیزی اطلاعی ندارند. این نامه یک مانیفست است. یکی از گره های کور داستان رئیس علی دلواری نیز ماجرای واسموس است.

موسیو واسموس آلمانی؟

واسموس سفیر آلمان ها در بوشهر بود. بعد از مدتی از آلمان به افغانستان حرکت می کند که در طول راه، هیچ ثروتی به همراه نداشت و در کتاب هایی که خودش نوشته مشخص کرده که از رئیس علی و همراهان او پول قرض می کرده است.

از دلیران تنگستان؟

از دلیران تنگستان و در نوشته های این شخص هست که می خواهد این پول ها را پس از جنگ پس بدهد. حالا ممکن است از واسموس در قیام، استفاده شده باشد، اما او نقش چندان زیادی در قیام ایفا نکرده است.

شاید از فکر این شخص استفاده می شده است...

و این، خیلی متفاوت است با کاری که لورنس در عربستان انجام داده است. لورنس هم پول داشته و هم با نیروهای آلمانی ارتباط داشته است.

همه چیز داشته؛ امکانات، سلاح و اساساً او به وجود آورنده نهضت ضد عثمانی توسط اعراب بوده است. داستانی خیلی تاریخی هم درباره شیخ حسین خان برازجانی هست که می گویند: نیروهای شیخ عبدالحسین لاری، از لار به کمک نهضت به سمت جنوب حرکت می کنند که با انگلیس ها بجنگند. در برازجان و در منزل شیخ حسین به مدت دو هفته می مانند و شیخ حسین به او می گوید که: «اگر می خواهید با انگلیسی ها بجنگید، آن ها در بوشهر هستند، اما اگر می خواهید با مرغ و خروس های من بجنگید، دیگر تمام شده و چیزی نمانده است!» دو هفته ای بوده که از این ها پذیرایی می کرده است و دیگر چیزی برای شیخ حسین باقی نمانده بود تا پذیرایی کند. این یکی از طنزهای تاریخی است که بین شیخ حسین برازجانی و مرحوم آیت الله لاری شکل می گیرد.

آیت الله سید عبدالحسین لاری است؟

بله، از نکاتی که خدمت تان می توانم بگویم، خیلی به نظر من خیلی افراد و درس های تاریخی در این جنگ ها وجود دارد. مثلاً چرا در جنگ جهانی اول، نیرویی به نام خالو حسین بردخونی داشتیم.

همان خالو حسین دشتی معروف؟

بله، خالو حسین در جنگ جهانی اول کنار رئیس علی می جنگید. او در جهانی دوم هم زنده است، اما یک تیر هم به طرف انگلیس ها نمی اندازد.

در نبود رئیس علی.

بله، برای من این سؤال پیش آمد که چگونه این اتفاق می افتد؟ بعد به جنت اول فکر کردم که دولت مرکزی ضعیف است، اما مردم خودشان تفنگ دارند و از استقلال کشورشان دفاع می کنند.

در جنگ جهانی اول هنوز دوره حکومت قاجاریه بر سر کار است.

بله، دولت مرکزی ضعیف است و امثال مشیرالدوله ها روی کار می آیند و به طور دائم وزیر عوض می شود.

مردم نیز با تفنگ هایی که خودشان در اختیار دارند، می جنگند، ولی چون مدام دولتمردان عوض می شوند، نمی توان این ها را به خوبی لمس کرد. شما باید از تاریخ مشروطه رئیس علی را بشناسید، فقط نمی توان در جنگ جهانی اول این موضوع را بررسی کرد که چطور شد که مردم تفنگ به دست گرفتند. بحثی که وجود دارد این است که بین جنگ جهانی اول

تفنگ داشتند.

قبل از خلع سلاح رضاشاه بود؟

بله.

یک نکته خیلی مهم چون شما بچه جنوب هستید می پرسیم چرا رئیس علی به نسبت سردارهای بزرگ معاصر یا یک قرن اخیر که حدود صد و اندی سال از زمان حیات و مبارزات او می گذرد، دقیقاً بیش از یک قرن هم از ظهور ستارخان، باقرخان، میرزا کوچک خان حتی شهید مدرس می گذرد. البته مدرس در پایتخت نماینده مجلس بود، خلاصه این ها همه نام آور بودند ولی رئیس علی مانند آن ها هنوز چندان شهره و پرآوازه نیست.

شما نگاه کنید، مهم در مرکز بودن افراد است. ستارخان و باقرخان آمدند که تهران را بگیرند، ولی رئیس علی هیچ وقت نیامد که تهران را بگیرد.

اما چنین اقتداری را داشت.

بله، رئیس علی یک جمله جالب در سریال دلبران تنگستان دارد که می گوید: «ما نمی جنگیم تا چیزی به دست بیاوریم، ما می جنگیم تا چیزی را از دست ندهیم».

و این دقیقاً ویژگی یک چریک است.

این دیالوگ که در سریال، مرحوم جوهری - بازیگر نقش رئیس علی - از قول رئیس علی می گوید، شاید فلسفه و تمام حرف نهضت تنگستان باشد. حالا، یعنی چه؟ یعنی این که آن ها می خواستند خاک و سرزمین و خانه شان را از دست ندهند.

بعد از این که آن نامه معروف رئیس علی را بخوانید، متوجه می شود که حرمت منطقه خودشان را می خواستند حفظ کنند. البته در آن جا قهرمان های دیگری هم داشتیم مثل میرمهنای بندر ریگی که هفتاد سال قبل از رئیس علی بوده است، ولی رفتارهای غیر اخلاقی هم زیاد داشته است، پدرش را می کشد، عمویش را می کشد. برادرهایش را می کشد. اما ما در اخلاق رئیس علی این گونه رفتارهای ناشایست را نمی بینیم و این خیلی مهم است. این همه تأکید که بر دین و اخلاقیات داشته، خیلی بارز است. احساس می کنم که رئیس علی را باید در ظرف خودش قیاس کرد. در محیط خودش باید قیاس کرد. او ستاره ای بود که خوش درخشید....

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد، دل ریمده ما را انیس و مونس شد....

بله، در واقع خیلی زود از دست ما رفت، ولی همان نامه نشان دهنده طرز فکر رئیس علی است. اگر من کارهای بودم، این نامه را در کتاب های درسی چاپ می کردم. جنبه خیلی مهم حماسه رئیس علی و دلبران تنگستان، جنبه های مذهبی این افراد است. این ها خیلی قشنگ همراه باورها می شوند و اعتقاد به باورهای شیعی و حماسه عاشورا دارند. در واقع، همراه نمی شوند، این باورها جزء وجودشان است.

جزو وجودشان بود و این آیین ها را به زیبایی تمام در خدمت حماسه خودشان قرار می دهند.

اصلاً اگر این اعتقادات نبود، چطور می توانستند در برابر آن سیل بنیان برکن انگلیس که دنیا را فتح کرده بود با چهار تا تفنگ سرپر بایستند و بجنگند. اگر این اعتقادات نبود، اصلاً ممکن نبود که این وقایع رخ دهد. یعنی باید یک اعتقاد به شهادت و اعتقاد به امام حسین (ع)، اعتقاد به روز جزا و اخلاق گرایی، همه این ها باید در کنار هم باشد تا بتوان جلوی نیرویی به آن عظمت ایستاد.

و در این بین، نوعی اینهمانی به وجود می آید، یعنی شهادت رئیس علی تشبیه به شهادت امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) می شود.

خیلی جالب تر بگویم، سرگرد نیلسترآم سوئدی Nilesteram در کتاب «شماخه نبات» ماجرای دیندار خود با رئیس علی دلواری را نوشته است. او در این کتاب می گوید: روزی که



رئیس علی شهید شده، ایشان در شیراز بوده است. می گوید که در آن روز تمام شیراز عزادار رئیس علی بوده اند. نیلسترآم همچنین گفته است: وقتی من برای اولین بار رئیس علی در آن روستای کوچک دیدم، خوشحالی من بیشتر از زمانی بود که به دیدار پادشاه سوئد نایل می شدم. بعد درباره رئیس علی، نکات ریز و بسیار قشنگی را نوشته است. در لا به لای حرف هایش می گوید: دو تا کودک شیرازی داشتند بازی می کردند، گفتند بازی را رها کنیم و برویم و رئیس علی بشویم.

و این، یعنی رئیس علی برای آن ها اسطوره و قهرمان بوده است.

جالب این که رئیس علی، در همان زمان، بدون روزنامه و مجله و وسایل ارتباط جمعی تا این حد مشهور بوده است. وقتی این ها در جنگ دلواری، بر اثر اشتباه تاکتیک انگلیس ها که توپخانه شان را اشتباهی به توپ می بندند، پیروز می شوند، نیروی مردمی که سال ها تحقیر شده بودند، به یک موجی تبدیل می شود که در اثر این اتفاق، شخصیت رئیس علی در نزد آن ها شناخته می شود. این مطالب در همان کتاب شاخه نبات به خوبی بیان شده است.

از آن به بعد، دیگر آدم ها با رویاهایی بزرگ می شوند. برای من این حس کشتن مهم نبود، بلکه حس قهرمان طلبی را در

نیروهای شیخ عبدالحسین لاری، از لار به کمک نهضت به سمت جنوب حرکت می کنند که با انگلیس ها بجنگند. در برازجان و در منزل شیخ حسین مدت دو هفته می ماند و شیخ حسین به او می گوید که: «اگر می خواهید با انگلیسی ها بجنگید، آنها در بوشهر هستند، اما اگر می خواهید با مرغ و خروس های من بجنگید، دیگر تمام شده و چیزی نمونده است!»

وجود من بیدار کرد.

منظور تان همان تفنگ پدر بزرگ خودتان است؟

بله، برای من چیزی که مهم بود، این بود که انگار روح آن ها، تفنگ شان را به من می دادند تا در مقابل دشمن ایستادگی کنم. تو فکر کن برای من که انواع سلاح های جنگ را دیده ام، از تانک و توپ گرفته تا آرپی چی هفت، آن تفنگ خیلی بیشتر ارزش داشت، در حالی که ما دو دستگاه تانک دزدیدیم و یک سال با این دو تا تانک شلیک می کردیم.

برای دفاع یک توپ ۱۳۰ را دزدیدیم و آوردیم به آبادان، ولی هنوز که هنوز است، آن لذت تفنگ پدر بزرگم برای من هست و این کوه ها به من می گویند که ما محافظ تفنگ تو هستیم، این کوه ها برای من با آن شکل عجیب شان ایستاده اند و دارند دلواری را حمایت می کنند.

این حس که می گوید...

برای من مثل ارباب حلقه ها است، یک حس خیلی عجیب است، نمی توانم آن را بیان کنم. یک نوع رازگونی دارد که هیچ چیزی نمی تواند جلو این رازگونی را بگیرد و انگار ما از نسل همان رئیس علی دلواری هستیم و هنوز که هنوز باید از این کشور دفاع کنیم، ولی جمله امام راحل که می گوید: «آن شاء الله رشد بشر به جایی برسد که مسلسل ها را به قلم تبدیل کنند».

این را که برای شما بگویم، حس واقعی من است. این گونه نیست که دارم یک حادثه را تصویر می کنم، یک چیز جالب برای شما بگویم من یک فیلم دارم به نام آخرین تیر آرش.

داستانی است یا مستند؟

یک فیلم مستند است. در خصوص یک خمره باستانی است که در کوه های بوشهر مانده است. اگر فیلم را ببینید، احساس می کنید به مرخ وارد شده اید، این را همه می گویند.

یعنی نوعی بدویت در آن حفظ شده است؟

آفرین. این کوه های بوشهر بدویت خودش را حفظ کرده است.

اسم این کوه ها چیست؟

کوه های مُند.

کوه های فیلم های وسترن نیز چنین ویژگی ای دارد - یک جور رازواری - این تشبیه را به کار می برم چون شما اهل سینما هستید.

بله.

داستان رئیس علی، به غیر از این تشبیه سازی که با نهضت عاشورا دارد و بخش پایانی آن هم به شهادت رئیس علی می انجامد، ولی به هر حال وارث آزادی و آزادگی آن منطقه و مردم منطقه می شود و اسم رئیس علی هم برای یک قرن بعد خودش جاودان می شود و در زمینه جانفشانی در راه وطن شهره شده است. به غیر از آن، به نوعی با علما هم مشحور و مأنوس بوده و از آن ها استفاده می گرفته است.

بله، به شیخ حسین برازجانی نامه می نویسد، با مرحوم آیت الله بلادی در تماس بوده است. این رخدادها این موضوع را نشان می دهد که حرف های این علما مهم بوده است و مجاهدین بدون حرف این ها کاری نمی کرده و سر خود نبوده اند.

نقش روحانیت در قیام تنگستان چه بود؟

نقش روحانیت زیاد بود، آیت الله بلادی کتابی به نام حرب نامه دارد. در این کتاب نوشته شده که یک فرمانده چه کاری باید انجام بدهد، گزارش ها را باید چه کار کند، چگونه باید با اسیر رفتار شود، این ها بر طرق حرب نامه می جنگیدند و این مسأله شوخی نیست.

یعنی پایبند به مفاد آن کتاب بودند؟

بله، همه علمای آن جا همه با همدیگر متحد و در یک راستا بودند.



• درآمد

در تاریخ تمامی حماسه‌های پر شور مذهبی و ملی در این مرز و بوم، می‌بینیم که همواره در کنار هر رزمنده غیور، شیرزنی با تمام توان ایستاده است. قیام جنوب نیز نه تنها از این امر مستثنی نبوده، بلکه نقش زنان در آن، به برجستگی هر چه تمام‌تر بوده است. مقاله‌ای که می‌خوانید به این موضوع بسیار مهم می‌پردازد که آن را خانم فاطمه مؤمنی به رشته تحریر در آورده و در کتابی به نام «از نبرد دلواری تا حماسه لرده» (انتشارات آینه جنوب) به چاپ رسانده است.

نقش بانوان تنگستانی در مبارزات ضد استعماری جنوب

نقش زنان غیور در قیام دلیران تنگستان...

معلوم شد که بی‌طرفی ایران نقض شده است، به ویژه بعد از آن‌که انگلیسی‌ها به خانه حاج علی تنگستانی، کلخدای ریشهر رفتند و آن‌جا را غارت کردند. سپس حاج علی را دستگیر کردند و چند تن از بستگانش را به قتل رساندند. در این حادثه علاوه بر غارت اموال و دارایی‌اش، انگلیسی‌ها برای بی‌حرمت کردن وی، لباس‌های اهل حرم و خانواده‌اش را نیز برای فروش در بازار به دست دلال دادند. خبر این غارت مثل صاعقه در دل مردم غیور تنگستان و دشتستان اثر کرد و علمای دشتی و دشتستان اعلان جهاد دادند و مردم را برای دفاع از خویش تحریض کردند. [احمد فرامرزی، شیخ حسین چاه کوتاهی، به کوشش سید قاسم یاحسینی، شیراز، ۱۳۷۷، صص ۲۴ - ۲۳]

روزنامه‌های موجود در بوشهر در این زمان مطالبی راجع به افکار زنان در مورد اقدامات انگلیسی‌ها ندارند، ولی احساس عمومی جامعه به ویژه زنان را می‌توان از ورای نوشته‌های نشریه «شکوفه» که در همین زمان در پایتخت منتشر می‌شد، دانست ایران که در این زمان شمال و جنوبش مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفته، بانوانش نیز نمی‌توانند سکوت پیشه کنند. خانم مزین السلطنه می‌نویسد: «... ای خانم‌های وطن خواه، از خواب غفلت بیدار شوید که دیگر مجال خواب نیست، به خود بیایید تا همه را آب نبرده است. هوشیار شوید تا همه گرفتار نشده‌اید. ببینید خواهران مسلمان شما در خوی، سلماس، ارومیه و سایر نقاط ایران به چه حالت ذلت و خواری، گرفتار پنجه‌های اجانب (شده‌اند) و بچه‌های معصوم آن‌ها در پیش چشم‌شان می‌کشند... یک نظری به اطراف عالم بیندازید، به خصوص اروپا که دریای موج پر از خون است. زنان آن‌ها در راه حفظ وطن چه اندازه سعی و کوشش دارند و از هیچ گونه فداکاری فروگذاری نمی‌کنند و شب و روز مشغول زحمت و همراهی با مردان هستند... یک

۱۰۳]. حضور فعال انگلیس در بوشهر با واکنش سران عشایر چاه کوتاهی و ناتوانی حاکم بوشهر در آرام کردن اوضاع، منجر به اشغال بوشهر توسط نیروهای انگلیس شد. در ژوئن ۱۹۱۵ / خرداد ۱۲۹۴ مسئولیت دفاع از شهر بوشهر به عهده نیکلسون گذاشته شد، ولی وظیفه او صرفاً حفاظت از بوشهر بود و حق نداشت بدون تأیید دولت انگلیسی هند دست به عملیاتی خارج از حوزه بوشهر بزند. [مایرلی، همان منبع، ص ۱۱۰] نگرانی دولت انگلیس از حرکت‌های عشایر باعث

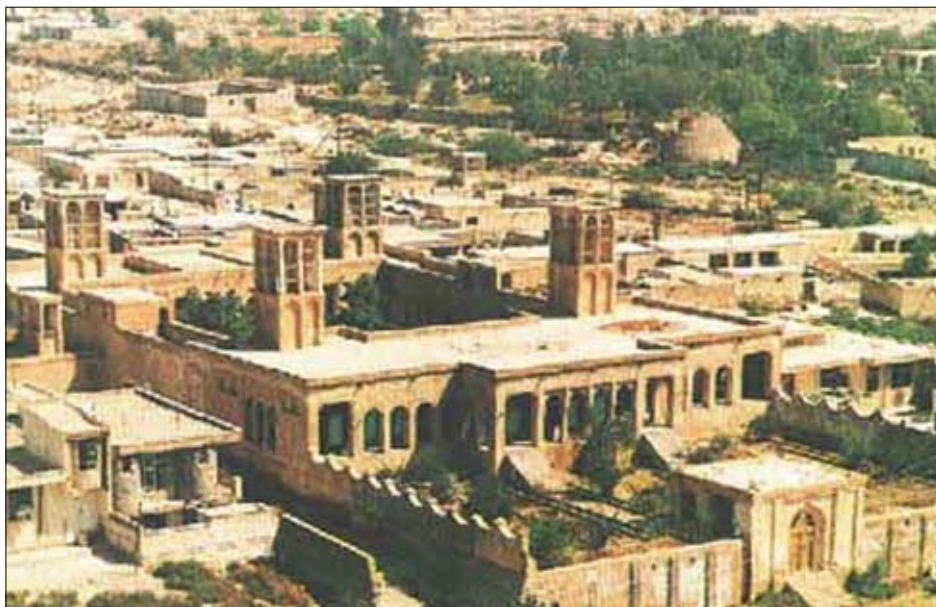
شبه جزیره بوشهر دارای موقعیت استراتژیکی برای انگلیس بود. پس از رایزنی‌های زیاد بین سیاستمداران انگلیسی در هند و لندن قرار شد که تمام تلاش انگلیس صرف حفظ شبه جزیره شود و از درگیری‌های درون ایلی عشایر احتراز جویند.

شد که به طور رسمی در ۸ اوت ۱۹۱۵ / ۱۷ مرداد ۱۲۹۴ بوشهر اشغال شود و اداره شهر به دست انگلیس افتاد. انگلیسی‌ها حاکم بوشهر را به هند تبعید کردند و حتی برای رسمیت دادن به اشغال خود روی تمبرهای ایرانی، مهر «بوشهر تحت اشغال انگلیس» زدند. [اولریخ گرکه، پیش به سوی شرق (ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول) ج اول، ترجمه پرویز صدری، تهران کتاب سیامک، ۱۳۷۷، ص ۲۵۲] پس از اشغال بوشهر، تکاپوهای عشایر برای ضربه زدن به انگلیس شدت بیشتری یافت. [مایرلی، همان منبع، ص ۱۳۸] افکار عموم به هیجان درآمد و بر همگان

اوت ۱۹۱۴ میلادی، ۱۲۹۳ شمسی، نایره جنگ جهانی اول در اروپا شعله ور شد و در حالی که تنها دو هفته از تاجگذاری احمدشاه ۱۸ ساله گذشته بود، مجلس شورای ملی ایام فترت را سپری می‌کرد و دولت ایران، به دلیل دخالت‌های روزافزون قدرت‌های بزرگ (روسیه و انگلیس) بسیار ضعیف شده بود. در اروپا، دو گروه متحدین و متفقین، جلو هم صف آرایی کرده بودند و دولت ایران نیز سیاست خود را در ارتباط با جنگ بزرگ، «بی‌طرفی» اعلام کرد. این در حالی است که هر دو گروه کوشش می‌کردند به دلیل موقعیت خاص استراتژیکی ایران، این کشور، سیاست فعالانه تری را در پیش بگیرد. آلمان تلاش می‌کرد ایران به عنوان یک حلقه ارتباطی بین عثمانی و افغانستان قرار گیرد و از طرفی حضور و فعالیت آلمانی‌ها در ایران نیز برای سیاستمداران کشوری متفق (روسیه و انگلیس) قابل هضم نبود. بنابراین عملاً سیاست ایران در قبال جنگ بزرگ مبنی بر «بی‌طرف بودن» نادیده تلقی شد و دولت ایران نیز فاقد یک نیروی مکفی برای حفاظت از تمامیت ارضی کشور بود.

به این ترتیب، به قول سیاستمداران انگلیسی، فعالیت آلمانی‌ها (واسموس) در جنوب ایران، ناقض حفظ بی‌طرفی ایران بود و سرانجام در مارس ۱۹۱۵ / اسفند ۱۲۹۳ ناوهای جنگی بریتانیا برای رویارویی با هر گونه خطر احتمالی به جانب بوشهر و دلواری اعزام شدند [جیمز مایرلی، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹-۱۹۱۴)، ترجمه کاوه بیات، تهران رسا، ۱۳۶۹، ص ۹۰].

شبه جزیره بوشهر دارای موقعیت استراتژیکی برای انگلیس بود. پس از رایزنی‌های زیاد بین سیاستمداران انگلیسی در هند و لندن قرار شد که تمام تلاش انگلیس صرف حفظ شبه جزیره شود و از درگیری‌های درون ایلی عشایر احتراز جویند. [مایرلی، همان منبع، ص



گوشه ای از تاریخ انقلاب مسلحانه علیه استعمار، چاپ اول، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲، ص ۶۱ نقش عمده در رهبری و تدارکات افراد، بر عهده زنان بوده است. در این میان همسر و خواهر رئیس علی نقش ویژه ای داشتند. همسر اول رئیس علی به نام فاطمه آغا که از سادات بوده و خواهران رئیس علی به نام های خیر النساء و پریخان، شجاعانه از کودکان و ناتوانان حمایت می کردند. [مصاحبه با خانم گل اندام نوه شهید رئیس علی، دلواری، آذر ۱۳۸۷] یکی از زنان شاهد این حوادث شرح می دهد که «در آن موقع من نوجوانی ۱۲ - ۱۳ ساله بودم. روزی به ما خبر رسید که انگلیسی ها می خواهند دلواری را با خاک یکسان کنند. همه جا شیون و زاری بود. رئیس علی ما را دلداری داد و آرام کرد، سپس دستور داد که زنان و کودکان برای در امان ماندن، دلواری را تخلیه کنند و به کلات بوجیر که منطقه امنی بود پناه برند. زنان هراسان و وحشت زده دلواری را ترک کردند... در این میان دو زن از هراس، سقط جنین کردند و یک زن در حین فرار زایمان کرد. در کلات بوجیر وضع ما بسیار ناگوار بود. آب و غذا به مقدار کافی موجود نبود و از حمله حیوانات وحشی هم در امان نبودیم، ولی خواهر و همسر رئیس علی دلواری مثل شیر، از ما حمایت می کردند...» [سید قاسم یاحسینی، از جنگ لرده تا حماسه سیمین، تهران گلگشت، ۱۳۸۷، ص ۲۴] به نقل از خانم خیری یکی همسران رئیس علی که در حوادث جنگ دلواری حضور داشته، زن و بچه های دلواری در کوه های اطراف به سرپرستی چند نفر تفنگچی از جمله سید اسماعیل دلواری و گلناز خانم و پریخان خانم (از زنان منصوب رئیس علی) کار حراست و نگهداری آنان را بر عهده داشته اند. [عبدالکریم نیستی، «نقش زنان در قیام تنگستان»، مطالعاتی در باب تنگستان، ص ۴۱۷]

رئیس علی نیز پس از این که خیالش از بابت زنان و کودکان راحت شد، به همراه تفنگچیان، خود را آماده دفاع نمود. در روز ۱۳ اوت / ۲۲ مرداد که هوا مساعدتر شد، نیروهای انگلیس خود را به ساحل رساندند و از این پس در تیررس مجاهدان قرار گرفتند. کل نیروهایی که به فرماندهی میجر وینتل در ساحل پیاده شدند، عبارت بودند از: ۵۰ تفنگدار دریایی با پنج مسلسل، ۲۰ ملوان برای تخریب و ۲۸۰ تفنگدار از پیاده نظام نود و

می کردند. از چاه ها آب می کشیدند. در فصل تابستان هندوانه و خیار تولید می کردند و برای فروش و امرار معاش به بوشهر می بردند. [سید قاسم یاحسینی، تنگستان از نگاه سفرنامه نویسان، مطالعاتی در باب تنگستان، گلگشت، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶] برای جلوگیری از جنگ به رئیس علی پیشنهاد رشوه شد، اما وی نپذیرفت، بنابراین نامه تهدید آمیزی از سوی انگلستان فرستاده شد که در آن وی را تهدید به ویران کردن خانه ها و قطع نخیلات کرده بود. ولی رئیس علی در پاسخ نوشت که: «خانه ما کوه است و تخریب آن خارج از حیطه قدرت امپراتوری بریتانیا است. در صورت اقدام، تا حد آخرین امکان مقاومت خواهیم کرد.» [یاحسینی، همان منبع، ص ۲۲۵] تصمیم انگلیسی ها مبنی بر بمباران و تسخیر دلواری، قبل از حرکت کشتی های جنگی، توسط افراد وطن پرست بوشهر به رئیس علی دلواری اطلاع داده شد

رئیس علی نیز پس از این که خیالش از بابت زنان و کودکان راحت شد، به همراه تفنگچیان، خود را آماده دفاع نمود. در روز ۱۳ اوت / ۲۲ مرداد که هوا مساعدتر شد، نیروهای انگلیس خود را به ساحل رساندند و از این پس در تیررس مجاهدان قرار گرفتند.

و او چند ساعت پیش از ورود کشتی های جنگی دشمن به دهانه بندر دلواری در کنار دریا سنگر هایی هم سطح کناره ایجاد نموده و روستای دلواری از اهالی تخلیه و آماده نبرد شد. [علی مراد فراش بندی، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵، ص ۵۱] چرا که پس از قطعه قطعه شدن بدن عالی فرزند محمدرضا در اثر اصابت گلوله توپ، در دلواری کسی جرأت نکرد بماند. روزهای خطرناک و بسیار سختی بود. به فرمان رئیس علی، زنان و کودکان و افراد سالخورده به «کلات بوجیر» در سه کیلومتری شرق دلواری فرستاده شدند. سرپرستی این افراد به عهده زائر محمد، پدر رئیس علی بود. [علی مراد فراش بندی،

نگاهی به زنان ایلات بیندازید که چگونه لباس رزم پوشیده با مردهای شان مشغول جنگ هستند...» [نشریه شکوفه، شماره ۱۸، ذی القعدة ۱۳۳۳، ص ۱] حادثه غارت خانه حاج علی تنگستانی معلوم کرد که انگلیسی ها به هیچکس رحم نخواهند کرد. بنابراین با فتوایی که علما صادر کردند، عملیات چریکی و شبانه مجاهدان بیشتر شد. افزایش عملیات و شبانه چریکی مجاهدان به سرپرستی رئیس علی دلواری و ناصر خان فرزند شیخ حسین چاه کوتاهی باعث شد که انگلیسی ها دشمن را دست کم نشمرند [احمد فرامرزی، همان منبع، ص ۲۹] و بخشی از نیروی انگلیس در ۱۰ اوت ۱۹۱۵ / ۱۹ مرداد ۱۲۹۴ ش برای اجرای یک رشته اقدامات تنبیهی، بوشهر را به قصد دلواری ترک کردند. در نبرد دلواری چهار ناو جونو، پیراموس، لاورنس، دالهورزی تحت فرماندهی کاپیتان ویک، افسر ارشد نیروی دریایی خلیج فارس و نیمی از پیاده نظام نود و ششم با دو مسلسل به فرماندهی میجر وینتل حضور داشتند. ابهام در مورد عمق آب های ساحلی و امواج قوی باعث شد که تا ۱۳ اوت / ۲۲ مرداد انگلیسی ها نتوانند در دلواری نیرو پیاده کنند، ولی عدم پیاده شدن نیروها در این مدت مانع از به توپ بستن ساحل نشد [مایرلی، همان منبع، ص ۱۳۸].

روستای دلواری در جلگه ای با ۵۱ - ۵۰ درجه طول جغرافیایی و عرض ۴۶ - ۲۸ درجه و در ۳۶ کیلومتری بندر بوشهر و در جهت جنوب شرقی این شهر قرار دارد. این روستا در دشت کم عرضی میان کوه و دریا جای گرفته و در شمال آن تپه های کم ارتفاعی به نام «کلات بوجیر» (قلعه گنجشک) قرار دارد. فاصله این محل تا کوه ۲/۵ کیلومتر و تا دریا ۳ کیلومتر است. [سید قاسم یاحسینی، رئیس علی دلواری (تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب)، شیراز، ۱۳۷۶، ص ۴۸] دلواری شامل دو بخش کهنه و نو است که در فاصله سیصد متری یکدیگر قرار داشته اند. بیشتر خانه ها با برگ خرما و چوب ساخته شده بود و یک قلعه مستحکم نیز در آن قرار داشت. [یاحسینی، همان منبع، ص ۴۹] فعالیت اقتصادی مردم دلواری منحصر به کشاورزی، تجارت و صیادی بود. کشاورزی به صورت دیم و اغلب گندم در زمین های اطراف دلواری صورت می گرفت. محصول عمده، گندم و خرما بود که از نخلستان های اطراف به دست می آمد و پرورش نخل از رونق خوبی برخوردار بود. به جز گندم و خرما، انجیر و انار نیز به صورت دیم به عمل می آمد. [یاحسینی، همان منبع، ص ۵۰] عمده ترین منبع درآمد، صیادی بود، اما تجارت هم رونق داشت و اغلب با امیرنشین های آن سوی خلیج فارس انجام می شد. پارچه های خارجی، چای و قند و شکر، عمده ترین اقلام تجاری بودند. در کنار این فعالیت های اقتصادی، قاچاق اسلحه نیز از اهمیت خاصی برخوردار بود و به رغم نظارت نیروی دریایی انگلیس، مردم دلواری سالانه سود سرشاری از این راه به دست می آوردند. قاچاق اسلحه بدون پرداخت عوارض گمرکی و تنها با پرداخت رشوه و تهدید کارکنان گمرک انجام می گرفت و در قبال آن کالاهایی چون غلات، خرما، ماهی و گچ به آن سوی آب های خلیج فارس صادر می کردند. [ز. وادلا، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیع جوادی، تهران سحاب، ۱۳۶۴، ص ۱۴۶] این فعالیت های اقتصادی خاص مردان نبود، بلکه زنان نیز شرکت فعالی داشتند. محمدابراهیم کازرونی متخلص به «نادری» در مورد کار و فعالیت اقتصادی زنان می نویسد که زنان پا به پای مردان روی زمین های کشاورزی کار

یکی از تاکتیک‌های نظامی که در جنگ دلوار به وسیله یکی از خواهران رئیس‌علی پیشنهاد می‌شود، به کارگیری کلاه نم‌دی و حصیری بوده که در یک روز عده ای از زنان دلوار و قراء اطراف، خود ۲۰۰ کلاه تهیه می‌کنند و به جنگجویان رئیس‌علی می‌دهند تا در پشت نخل‌های نخلستان نصب کنند.

و به سنگر مجاهدین پشت کوه‌های گزی، مل‌گپ و نرگس زار می‌بردند. فاطمه آغا یا گلناز خانم از بستگان رئیس‌علی همراه فامو (فاطمه) که ندیمه همسران رئیس‌علی بود، کار مداوای زخمیان و تهیه فشنگ و پر کردن تفنگ را در طول سنگر بر عهده داشته‌اند. طبق اظهار فاطمه کشاورزی مشهور به فامو، وی مقداری مهمات و اسلحه را با خود به قریه انبارک حمل و در یکی از آب انبارهای قدیمی مخفی می‌کند تا در موقع لزوم به دلوار یا منطقه دیگر حمل شود. بعدها که خبر می‌رسد ششون دولتی (احتمالاً گمرک به دلیل قاچاق اسلحه) برای بازرسی روستا می‌آیند، فامو پیشنهاد می‌کند که زنان با مشک‌های آب در کنار آب اجتماع کنند یا تعدادی کلاه‌های حصیری تهیه و با چوب در نخلستان نصب کنند تا فکر کنند تفنگچیان نزدیکند. [عبدالکریمی نیستی، همان منبع، صص ۱۹-۱۸] فاطمه آغا، بانویی شجاع با اندامی قوی و صدایی رسا بوده که با خواندن اشعار و حماسه سرایی و سخنان شورانگیز، نقش برجسته‌ای در تهييج مردان و زنان تنگستانی ایفا کرد. علی‌مراد فراش بندی در ارتباط با این بانو می‌نویسد: «بانوی نامبرده زنی رزمنده و پر دل و جرأت و با شهامت بود. در بحبوحه جنگ دلوار شخصاً آب به سنگر مجاهدان رسانده و در جنگ مل‌گپ در نزدیکی جائینک برای رئیس‌علی تفنگ را فشنگ‌گذاری می‌کرد». [سید قاسم یاحسینی، از جنگ لرده تا حماسه سیمین، صص ۲۵ و ۲۶. علی‌مراد فراش بندی، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، صص ۲۰] این مطلب را فراش بندی در پاورقی کتابش آورده و شاید خود نشان دهنده اعمال روند تاریخ نگاری مردانه در تاریخ معاصر ایران باشد. بنا به گفته گل اندام خانم، زنان علاوه بر رساندن آب و



ششم با دو مسلسل. توپ‌های ناو جونو، دلوار نو را زیر آتش گرفتند و نیروی پیاده نیز پس از درگیری‌های زیاد با مجاهدان خود به دلوار نو رساندند. هر دو روستای دلوار نو و کهنه زیر آتش توپخانه قرار داشت. نیروهای انگلیسی شکافی را در قلعه دلوار نو ایجاد کردند و قلعه را تصرف و روستا را تخریب کردند. [جیمز مایرلی، همان منبع، صص ۱۴۰-۱۳۹] محمدحسین رکن زاده آدمیت با ظرافت در کتاب خود از گفت و گوی یک صاحب منصب انگلیسی با دختری به نام سکینه یاد می‌کند. «ژنرال انگلیسی از دختر می‌پرسد: شما از صدای توپ نمی‌ترسید؟ سکینه می‌گوید: چرا بترسیم، گلوله توپ به ما نمی‌رسد. ژنرال: هیچ گلوله ای نزدیک شما به زمین نیفتاد؟ سکینه: چرا نزدیک غروب دو تا آمد، ولی من نترسیدم... ژنرال: چرا از دلوار نمی‌روید؟ سکینه: برای چه بروم؟ این جا وطن ماست. خان گفته خارج نشوید. شما چرا گلوله می‌اندازید؟ چرا ما را اذیت می‌کنید؟ ژنرال: خان شما ما را اذیت کرده. دختر می‌گوید: خان ما خوب است، بی‌جهت به کسی صدمه نمی‌زند. نه توپ و نه طیاره و نه توان زیاد دارد که بتواند شما را اذیت کند. یک هفته پیش، خان به مادرم گفت فرنگی‌ها ما را اذیت می‌کنند و حالا هم خیال دارند برازجان و دلوار و اهرم را بگیرند، اما من و زائر خضرخان و غضنفر السلطنه نمی‌گذاریم... ژنرال: ما تا مجبور نشویم زن و بچه‌ها را آزار نمی‌دهیم. سپس با خود می‌گوید، چه بچه هوشیاری...» [محمدحسین رکن زاده آدمیت، دلیران تنگستانی، چاپ ششم، تابش و اقبال، بی‌تا، صص ۱۱۴-۱۱۲]

هر چند به واقع، فرمان رئیس‌علی، دلوار تخلیه شد و چنین گفت و گویی حالت خیالی دارد، اما باز هم بازگوکننده رشادت و شجاعت زنان و افکار آنان در مقابل هجوم بیگانه است که در نحوه تربیت این کودک نمایانگر است. همان قسمتی از تاریخ که مسکوت است و به دلیل مردانه بودنش، از وضعیت بانوان و احساسات‌شان همراه با رشادت‌هایی که کردند، کمتر سخن به میان آمده است.

در حالی که رئیس‌علی و یارانش مشغول نبرد و دفاع از دلوار در مقابل انگلیسی‌ها بودند، چند تن از بانوان رشید به مجاهدان در صفوف جبهه مدد می‌رساندند. بنا به نقل از گل اندام خانم (نوه شهید رئیس‌علی) پریخان، خواهر رئیس‌علی از جمله زنانی بود که برای مجاهدان آب و غذا و فشنگ می‌برده، زنان اسب سواری را خوب بلند بودند و در گروه‌های دو الی سه نفره، آب و آذوقه را به مردان می‌رساندند. سکینه خواهر بزرگ رئیس‌علی، یکی دیگر از زنان شجاع بوده که در اسب سواری هم ماهر بوده و همراه همسرش غلام‌رضا نامور که تفنگچی بود، آب بین مجاهدان تقسیم می‌کرده است و هر گاه تیر کم می‌آوردند، سریع به آن‌ها فشنگ می‌رساندند. [مصاحبه با خانم گل اندام] شایان ذکر است که حمله انگلیس به دلوار در مردادماه که اوج گرمای تابستان است انجام گرفت و گرمای طاقت فرسا باعث زحمت مجاهدان و حتی انگلیسی‌ها هم شد. اما دفاع در مقابل بیگانه ای که چشم به آب و خاک و ناموس دارد، رشادتی ایجاد می‌کند که گرمای طاقت فرسا نیز از آن نمی‌کاهد.

از دیگر زنانی که مأمور آب و آذوقه بودند، می‌توان از فاطمه آغا همسر اول رئیس‌علی و گل اندام از روستای باغک، گلناز از روستای شورکی و خیر النساء از دلوار را نام برد. زنان آب را با مشک به مجاهدان می‌رساندند و آذوقه را که شامل خرما، نان، پیاز و حلوا و تخم مرغ آب پز بود، زیر دامن محلی و گشاد خویش پنهان نموده

آذوقه به مجاهدان، وظیفه تیمار اسبان را نیز بر عهده داشته‌اند. از طرفی، مجاهدانی که زخمی می‌شدند، وقتی به منطقه ای به نام کله بند انتقال می‌یافتند، زنان وظیفه پرستاری از مجروحین را داشتند. زینب (جاری پریخان، خواهر رئیس‌علی) یکی از بانوانی است که وظیفه پرستاری و مداوای زخم مجروحین را با گیاهان محلی انجام می‌داد. [مصاحبه با خانم گل اندام] بنابراین رئیس‌علی گرچه خود تنها فرزند زائر محمد بود، ولی خواهرانش و دیگر زنان روستای دلوار در رشادت کمتر از مردان نبودند. بنا به نقل از منابع شفاهی، یکی از تاکتیک‌های نظامی که در جنگ دلوار به وسیله یکی از خواهران رئیس‌علی پیشنهاد می‌شود، به کارگیری کلاه نم‌دی و حصیری بوده که در یک روز عده ای از زنان دلوار و قراء اطراف، خود ۲۰۰ کلاه تهیه می‌کنند و به جنگجویان رئیس‌علی می‌دهند تا در پشت نخل‌های نخلستان نصب کنند و دشمن به تصور این که انبوهی نیرو در آن طرف است، مشغول شود و به این ترتیب از توان نیروی دشمن کاسته شود. [عبدالکریمی نیستی، همان منبع، صص ۱۹-۱۸] استفاده از کلاه در مواقع مختلف برای فریب دادن دشمن صورت می‌گرفته. بنا به نقل خانم گل اندام، در جریان جنگ، تک تیرانداز انگلیسی‌ها که پی در پی سنگر مجاهدان را زیر رگبار می‌گرفت و رئیس‌علی نمی‌دانست که تک تیرانداز در کجا مخفی شده است، به فرمان رئیس‌علی چندین کلاه را سر چوب زدند و تکان دادند تا وی تصور کند که مجاهدان در حال حرکتند و با شلیک‌های مسلسل به کلاه‌ها، رئیس‌علی مخفیگاه تک تیرانداز را دانست و با شلیک گلوله ای او را از پای درآورد. [مصاحبه با خانم گل اندام]

اقدامات وحشیانه جنایتکاران انگلیس در دلوار، در تخریب خانه‌ها و بریدن و سوختن نخلستان‌ها در تمام منابعی که راجع به عملیات انگلیس در دلوار قلم فرسایی کرده‌اند آمده است. مقاومت مردان و زنان در مقابل استعمار انگلیس باعث شد که آن‌ها تاب مقاومت مردم و گرمای مردار را نیاورند و به نوشته اولریخ گرکه: «... در حال عقب نشینی تعدادی از نخلستان‌های دلوار را سوختند به طوری که مردم تا سال‌ها اسیر فقر و تنگدستی بودند». [اولریخ گرکه، همان منبع، صص ۲۵۲] از نظر اقتصادی، نخیلات در زندگی مردم جنوب اهمیت زیادی دارد و بریدن و سوختن نخل‌هایی که سالیان دراز طول می‌کشید تا ثمر دهد، تأثیر منفی در وضعیت اقتصادی مردم منطقه به جا نهاد. بالاخره در همان زمانی که نیروهای انگلیسی مشغول قطع نخیلات بودند، قوای کمکی زائر خضرخان با ۲۰۰ تفنگچی رسیدند و مجاهدین دلوری تقویت شدند. بنابراین انگلیسی‌ها ماندن را جایز ندانستند و با به جا گذاشتن تعداد زیادی مجروح و کشته و مهمات و آلات نخل بری، عقب نشینی کردند و با ناوها به بوشهر رفتند.

[احمد فرامرزی، همان منبع، صص ۳۱] به یقین، باید دانست اگر شجاعت و رشادت بانوان تنگستانی را در کنار دلوری‌های مردان، در این نبرد نابرابر نیاوریم، انصاف را رعایت نکرده‌ایم، چرا که بانوان با فداکاری و گذشت و با به خطر انداختن جان خویش، زمینه مساعدی را برای نبرد دلیر مردان تنگستانی فراهم کردند. بانوانی که به رغم سختی‌های زندگی، اکنون داغ از دست دادن فرزندان و همسران و برادران و پدران را نیز متحمل شدند و سختی و مشکلات اقتصادی نیز نتوانست آنان را در هجوم‌های بعدی انگلیس تسلیم نماید.

جان و مال به هیچ وجه واقعی نمی گذاریم. نمی توانیم برادران جنوبی خود را در چنگال ظالمانه انگلیس اسیر ببینیم... در صورت یأس از نتیجه مساعی دولت، مطابق وظیفه اسلامیت خود شروع به هر اقدام اسلام پرورانه بنماییم. از طرف عموم ملت کاشان. امضای قریب ۴۰۰ نفر از محترمین تجار و اعیان» [سید قاسم یاحسینی، همان منبع، صص ۱ - ۱۷۰] عاقبت در یکی از عملیات های شبیخون رئیس علی به نیروهای انگلیس، این رادمر خطه جنوب در تنگک به شهادت می رسد. یکی از همراهان وی همسر پریخان خواهر رئیس علی به نام عبدالرضا توانا بوده که رئیس علی در بغل وی جان می دهد. شهادت رئیس علی دردی جانگاز نه تنها برای خانواده اش بلکه برای تمام مردم جنوب و ایران بود.

[مصاحبه با خانم گل اندام]

جسد رئیس علی به گورک سادات حمل و پس از غسل و کفن، طی مراسمی که تمام اهالی تنگستان شرکت داشتند، به دلواری می برند و هزاران نفر حدود ۲۰ کیلومتر راه بین گورک و دلواری پیاده طی می کنند. جسد رئیس علی ابتدا به صورت امانت و سپس به نجف اشرف ارسال و در قبرستان وادی السلام به خاک سپرده می شود. در حجره قبر رئیس علی، بعدها پدرش زائر محمد و خواهر خیر النساء نیز به خاک سپرده می شوند. مردان و زنان همگی لباس عزای پوشیدند و جز شروه، نغمه ای دیگر شنیده نمی شد. [غلامرضا حاجی نژاد، تحلیلی بر زندگی شهید رئیس علی دلواری، بوشهر شروه، ۱۳۷۱، ص ۹۰]

احساسات بانوان موضوعی است که هرگز در تواریخ رسمی ثبت نشده است، ولی بی گمان زجر و مشقتی که زنان تنگستانی در دوره نبرد علیه انگلیس و حتی پس از آن تحمل کردند، اگر بیشتر از مجاهدات های مجاهدین نباشد، کمتر از آن نیست. زنانی که آمادگی در کوه و بیابان ها را تحمل کرده و گرسنگی و تشنگی و محاصره دشمن را بر خود آسان ساختند؛ مادرانی که با غرور و سرافرازی شهادت فرزندان و شوهران خود را تحمل کرده و برای سرفرازی اسلام و استقلال ایران، صبر پیشه ساختند؛ صبری که از هر نبردی سخت تر بود.

[سید قاسم یاحسینی، همان منبع، ص ۲۷]

شهادت رئیس علی بار دیگر داغ عزیزان از دست رفته را زنده کرد. پس از شهادت رئیس علی، زنان به مدت ۴ سال لباس آبی پوشیدند و حتی مردان جلوی گیوه های شان آبی بود و پس از آن ۴ سال دیگر نیز سیاه پوشیدند تا این که مادر رئیس علی شهین خانم (شاهی) با دادن پارچه نو به زنان از آن ها خواست که لباس عزای را درآورند. شهادت رئیس علی برای همگان سخت بود. پریخان خواهر رئیس علی وقتی خبر مرگ وی را شنید، سنگی به سر خود زد که برای همیشه کر شد و تا زنده بود هر وقت صحبت از رئیس علی می شد می گریست و می گفت نذر کرده ام که بعد از صدای برادرم، هیچ صدایی نشونم. [مصاحبه با خانم گل اندام] معروف است هنگامی که خبر شهادت به مادرش رسید، وی اختیار را از دست داد و با گفتن جمله «بعد از رئیس علی زندگی بر من تمام و حرام است» خود را سرازیر چاه ساخت. بر اثر سقوط در چاه، پایش شکست و تا مدت ها بستری بود. [سید قاسم یاحسینی، همان منبع، ص ۲۷] شهین خانم در زمان وفات وصیت می کند که مرا در قبر پسر (قبری که رئیس علی مدت ۶ ماه به صورت امانت در امامزاده نزدیک جائینک بود) دفن کنید. بنابراین جای مقبره او با دیگر افراد فامیل فرق می کند. [مصاحبه با خانم گل اندام] این احساسات بانوان تنگستانی،

مکان دقیق تأسیسات مهم را کسب کرده و به مجاهدان می رساندند. [سید قاسم یاحسینی، همان منبع، ص ۲۶] در ۲۰ اوت ۱۹۱۵ / ۲۹ مرداد ۱۲۹۴ ژنرال بروکینگ فرمانده تیپ سی و ششم پیاده در بین النهرین به بوشهر وارد شد. نیکسون فرمانده انگلیس بوشهر، وی را به منطقه اعزام کرد و وی خبر از وخیم شدن وضعیت داد. پس از نبرد دلواری، سیاست مقامات انگلیسی در هند مبتنی بر احتراز از هر گونه درگیری بیشتر در داخل ایران بود، چرا که فشار جنگ در بین النهرین، انگلیس را تا حد زیادی به خود مشغول کرده بود. گزارش بروکینگ (مبنی بر مقاومت بیشتر عشایر و شبیخون هایی که بر نیروهای انگلیسی وارد می کردند) باعث شد تا وی به عنوان فرمانده نیروهای انگلیس در بوشهر بماند. وی علاوه بر نیروهایی که داشت، مجاز بود در صورت اقتضاء از ناوهای جنگی بخواهد که نیرو پیاده کنند. [مایرلی، همان منبع، ص ۱۴۳] این تکانپوهای انگلیس، نگرانی های آنان را از مقاومت و هجوم تنگستانی ها به مواضع آنان در بوشهر می رساند. در نبرد دوم، رئیس علی پیروز شد و انگلیسی ها به اعتراف خودشان هشتاد نفر تلفات دادند و سواره نظام آن ها مقدار زیادی مهمات به جای گذاشته و فرار کردند. حوادث دلواری موجب تشویق خوانین دیگر شد و در نبردی که در گرفت، براساس اعلامیه ای که از طرف انگلیسی ها منتشر شد تلفات خود را در بوشهر و دلواری حدود ۱۵۰ نفر برآورد کردند. آوازه فتوحات تنگستان به تهران رسیدند و تلاش زیاد مختار انگلیس «مارلینگ» نیز نتوانست از اهمیت اخبار جنوب بکاهد. در این دلاوری ها باعث شد حتی نقالان قهوه خانه ها اشعار حماسی در مدح جنگجویان تنگستانی و دشتستانی بخوانند. [زندگی و مبارزات محمدباقر تنگستانی، به کوشش عبدالکریم مشایخی، تهران مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران با همکاری ایران شناسی شعبه بوشهر، ۱۳۸۷، صص ۶۵ - ۶۴] انتشار اخبار حملات انگلیس به دلواری و مقاومت مردم تنگستان تأثیر زیادی بر مردم ایران نهاد

بوشهر هنوز تحت اشغال انگلیس بود. بنابراین ورود و خروج مردان، سخت تحت کنترل نیروهای اطلاعاتی و امنیتی بود، اما شیرزنان تنگستان، در پوشش خرید و فروش مایحتاج روزانه، آزادانه وارد بوشهر می شدند و اطلاعات لازم در زمینه محل استقرار نیروهای دشمن و مکان دقیق تأسیسات مهم را کسب کرده و به مجاهدان می رساندند.

و در بیشتر نشریات پایتخت از این واقعه یاد شد. به نقل از روزنامه ارشاد، «اهالی تالش که پیوسته مردمان جنگی سلحشوری بوده اند از اقدامات اهالی تنگستان به هیجان آمده و در فکر جلوگیری از تجاوزات همسایگان افتاده اند.» [سید قاسم یاحسینی، اسناد مطبوعاتی جنبش مقاومت جنوب ایران ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ / ۵، بوشهر ۱۳۸۲، ص ۱۶۸] در همین روزنامه تلگرافی نیز از طرف تجار و اعیان کشور در حمایت از اقدامات تنگستانی ها و تفر از انگلیسی ها چاپ شده است. در این تلگراف آمده است: «در این موقع که آخرین رشته پرده استقلال ایران قریب به گسست است و... برای حفظ حیثیات مسلمانی و استقلال وطن خود، بر بذل

به دلیل فقر اطلاعات، از ورای نوشته های نشریه «شکوفه» نکاتی را می توان فهمید. خانم مزین السلطنه در سرمقاله نشریه خود می نویسد: «... آیا چه تصور می کنید، یعنی می فرمایید ماها جزء بشر نیستیم و به این آب و خاک تعلق نداریم یا وطن عزیز حق به گردن ما ندارد. آیا این ها که کشته می شوند برادران ما نیستند یا آن زن هایی که کشته می شوند یا در بیابان ها پراکنده می شوند، خواهران ما نیستند... اگر خدایی ناکرده اجانب به ما دست بیابند و امنیت ما را سلب کنند... ما زن ها زودتر گرفتار چنگال گرگ صفتان می شویم... ای کاش ما هم مجاز در جنگ بودیم که کشته شدن به شرف هزار مرتبه بهتر از زیست کردن به بی شرفی است...» [شکوفه، سال سوم، شماره ۱۸، ذی القعدة ۱۳۳۳] در جایی دیگر خانم مزین السلطنه، رشادت زنان ایرانی را با زنان صدر اسلام مقایسه می کند و می نویسد: «... زنان در استقلال وطن و نگاهداری دین و مذهب، فرزند خویش را به دست خود لباس رزم پوشانده و به میدان جنگ فرستاده و از دارایی خودشان چشم پوشیده، همه اوقات زنان در نگاهداری وطن و استقلال مملکت همراهی کردن با قومیت، جد و جهد داشتند... در جنگ های اعراب زمان پیامبر... از طرفین زنان هم با همه قسم اسباب حرکت می کردند و از عقب لشکر می رفتند و رجز می خواندند... و آن ها را تشجیع به جنگ می کردند. پس از اتمام جنگ در میان کشتگان می گشتند و زخمیان را مداوا و پرستاری می کردند و کشتگان را دفن می کردند. اغلب خانم های مسلمان در این مواقع بی اختیارند و از همه زندگی خویش می گذرند...» سپس خانم مزین السلطنه در مورد فداکاری های عثمانی در جنگ با انگلیس می نویسد: «ای کاش جمیع خانم های دیگر اسلامی هم پاس محبت وطن و ستایش عصیبت مذهبی را مثل این خانم ها داشتند.» [شکوفه، شماره ۴، سال چهارم، ربیع الاول سال ۱۳۳۴] به راستی آیا شیرزنان و بانوان تنگستانی در احساس ملیت و وطن خواهی و تحمل سختی ها کمتر از خانم های صدر اسلام و عثمانی بودند؟ چه بسا اگر خبر رشادت های این بانوان نیز به تهران می رسید، در نشریات زنان از آن یاد می شد. بنابراین فداکاری ها و ایثار این بانوان گرچه به طور شفاف وارد منابع تاریخی نشده، اما به عنوان تکانپوهای حیرت انگیز در خاطره شاهدان حادثه باقی مانده است. سرهنگ احمد اخگر، یکی از شاهدان عینی ماجرا در خاطرات سیاسی خود می نویسد: «آن روز، روزی بود که شرافت ایرانیت در پیش چشم مجسم شد. چرا که دسته دسته زن ها و بچه ها را می دیدم که با پای برهنه مشک آب بر دوش در آن بیابان شوره زار و آن گرمای طاقت فرسا، بدون بیم از خطر می دویدند که تشنگان مجاهدین را سیراب سازند. الحق، ملت تنگستان و چاه کوتاه، منتهای رشادت و نجابت و شرافت ملی خود را ثابت ساختند.» [سید قاسم یاحسینی، همان منبع، ص ۲۶] هدف انگلیس از نبرد دلواری، خاموش کردن فعالیت های رئیس علی و یارانش بود، اما حملات بعدی رئیس علی به مواضع انگلیسی ها در بوشهر نشان داد که ذره ای از اهدافش در مبارزه با بیگانه کاسته نشده است. بنابراین چندین شبیخون به انگلیسی ها زدند و در هر بار هم خساراتی به آن ها وارد می کردند.

بوشهر هنوز تحت اشغال انگلیس بود. بنابراین ورود و خروج مردان، سخت تحت کنترل نیروهای اطلاعاتی و امنیتی بود، اما شیرزنان تنگستان، در پوشش خرید و فروش مایحتاج روزانه، آزادانه وارد بوشهر می شدند و اطلاعات لازم در زمینه محل استقرار نیروهای دشمن و

بود) از طایفه بهی از تل سیاه؛ خیری دختر خسرو، اهل روستای انبارک که ۳ سال همسر وی بود؛ خیری دختر عبدالحسین، اهل روستای دلوار؛ و مدینه دختر صفر، اهل دلوار. در مورد ترتیب همسران رئیس‌علی در کتب آقای یاحسینی و آقای حاجی زاده اختلاف است. [سید قاسم یاحسینی، بوشهر دو قرن مقاومت علیه استعمار، چاپ اول، بوشهر دریانورد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶. و حاجی زاده، همان منبع، ص ۳۱] به هر حال چون رئیس‌علی خود تنها پسر خانواده بود و منتظر داشتن فرزند، از همسران اول تا سومش صاحب فرزندی نمی‌شود و تنها از ازدواج با مدینه صاحب پسری به نام غلام حسین موسوم به بهادر می‌شود. این فرزند در زمان شهادت پدرش سه ساله بوده است. رئیس‌علی همچنین دارای چهار خواهر تنی به نام‌های سکینه، پریخان، مدینه و خیری و چهار خواهر ناتنی از دو همسر دیگر پدرش به نام‌های شهربانو، پریزاد، فاطمه و زلیخا بوده است. این خواهران کمک زیادی به رئیس‌علی در جنگ می‌کردند و به قول خانم گل اندام: «اگر رئیس‌علی برادر نداشت، ولی خواهرانش کمتر از برادر برایش نبودند و همگی با همسرانشان در جنگ شرکت داشتند». در سفر احمدشاه قاجار به بوشهر، شاه، خانواده شهید رئیس‌علی را به حضور می‌پذیرد. وی در این دیدار خاطرنشان می‌کند که «دلم می‌خواست بنیم رئیس‌علی چگونه مادر و خواهرانی داشته است».

شهین خانم مادر رئیس‌علی، دختر زائر خضرخان اهرمی بوده است. از طرفی بهادر پسر رئیس‌علی نیز با دختر عمه خود (پریخان خواهر رئیس‌علی) ازدواج می‌کند و حاصل این ازدواج سه فرزند به نام‌های گل اندام، فرنگیس و غلام حسین است که دو فرزند آخر در کودکی می‌میرند و تنها گل اندام، همسر حاج کرم توانا در قید حیات است. ایشان دو پسر به نام‌های پرویز و عبدالرضا و سه دختر به نام‌های سودابه و رودابه و شیرین دارد. [مصاحبه با خانم گل اندام]

با شهادت رئیس‌علی شعله‌های قیام خاموش نشد، بلکه از این پس انتقام خون رئیس‌علی نیز موجب شور و حرارت بیشتر در مجاهدان بقیه نواحی شد. تنها چند روز پس از شهادت رئیس‌علی دوباره مجاهدان حمله کردند. به استناد کتاب عملیات در ایران در پاسخ حمله عشایر، ژنرال بروکینگ در ۹ سپتامبر ۱۹۱۵ / ۱۸ شهریور ۱۲۹۴ با تمام توان خویش حمله را آغاز کرد، ولی تلفات زیادی به سواره نظام وارد شد. نظر نیکسون فرمانده بوشهر این بود که از قوای خان‌های هوادار انگلیس علیه خوانین متخاصم استفاده شود، ولی حکومت هندوستان مصلحت دید که از درگیری در مناقشات درون ایلی بپرهیزد. پس از آن به جای ژنرال بروکینگ، کلنل ادواردز از هندوستان به بوشهر آمد. [مایرلی، همان منبع، ص ۱۵۳] خبر حملات غافلگیرانه عشایر به مواضع انگلیسی‌ها آن‌ها را نگران می‌کرد، به طوری که همسران خویش را در ناوها جای دادند.

در ۱۶ اکتبر / ۲۴ مهرماه، احمدخان دریابیکی به عنوان حکمران بوشهر از سوی قوام الملک فرستاده شده و در این زمان وی اداره شهر بوشهر را از مقامات انگلیس تحویل گرفت. [مایرلی، همان منبع، ص ۵۷] دریابیکی کوشید اوضاع را آرام کند ولی به زودی معلوم شد که هدف وی نیز سرکوبی مجاهدین است. شبیخون‌های خوانین همچنان ادامه داشت تا این که در ژانویه ۱۹۱۶ / دی بهمن ۱۲۹۴ خبر دستگیری کنسول و اتباع انگلیس به همه جا رسید. ■



نگاه کن / سربازهای پیروز / کز زیر تاق نصرت رنگین کمان برمی‌گردند و در سرود ساده شان / شعر مرا / - به سادگی زادگاهم دشتستان / و ساده تر / از جان مردم آن‌جا - / تقریر می‌کنند. / برخیز دوست / پیش آور آن قبای نیاکام را / - آن تاقه موازی سرخ و سفید و سبز - / و آن خلعت مبارک ایرانم را / پیش آر، چون که ما / این خلعت / این تاقه بلند و موازی را / روی تمام خاک / روی تمام دریاها / به اهتزاز در خواهیم آورد. [مجموعه اشعار منوچهر آتشی]

شایان ذکر است که رئیس‌علی دلواری در مدت ۳۴ سال عمر خویش (۱۳۳۳ - ۱۲۹۹ / ه.ق) چهار زن اختیار کرد. اسامی آن‌ها به ترتیب: فاطمه آغا (که از سادات

هیچگاه در تاریخ‌های مدون ثبت نشده و تنها منبع آن روایات شفاهی بازماندگان و سالخوردگان هستند. بی شک، صدها زن و دختر دیگر، گریبان در مرگ عزیزان خویش چاک داده و خون گریسته‌اند و این‌ها همان نیمه پنهانی است که در تاریخ معاصر به درستی ضبط نشده است. [سید قاسم یاحسینی، همان منبع، ص ۲۸-۲۷] احساسات بانوان تا حدی در اشعار محلی محفوظ مانده. مضطر، شاعری محلی که نابینا بوده، در اشعار خویش اشاره ای به احساسات و روابط رئیس‌علی با مادرش موقع رفتن به نبرد می‌کند:

دگر بار گفتا سلاح آورید
برای نبرد سپاه آورید
همان مرکب روز جنگ مرا
بیارید پیش من، این یاوران
دوباره کنم بر کافران حمله
بگفتا که: ای باب دلگیر من
تو و دیگر آن مادر پیر من
شماها یکایک حلالم کنید
گمانم که آخر حلالم کنید [سید محمد مضطر، حماسه رئیس‌علی دلواری، با تصحیح محمد دادفر، بوشهر، چاپ علوی، ۱۳۷۳، ص ۸۰]
پس از گلوله خوردن رئیس‌علی، مضطر از زبان وی به قاصد می‌گوید:

... پس آنکه برو در بر مادرم
که دستمال بندی به زخم سرم
شب و روز تو بودی در فکر من
همی در زبان داشتی ذکر من
که: ترسم کشته شود این شیر نر
به دنیا بمانم من بی پسر
به هر جنگ چون بید لرزان بدی
دو دست دعا سوی یزدان بودی
اجل در کمین آزموده مرا
به مرگ نهانی ربنده مرا [سید محمد مضطر، همان منبع، ص ۸۵]

... تو ای اسب من رو به دلوار کن
برو مادرم را خبردار کن
به مادر بگو خاک بر سر بریز
که شد کشته پور تو اندر ستیز
بیا ای پدر بر سر نعش من
بیاور برای دلیرت کفن [سید محمد مضطر، همان منبع، ص ۸۶]

زننده یاد منوچهر آتشی، شاعر توانای جنوب نیز در مورد گفت و گوی رئیس‌علی با همسرش زمان آماده شدن برای نبرد چنین می‌سراید:

... / جنگ است زن / برخیز و آن قبای تبارم / - سبز و سفید و سرخ موازی - / رنگین کمان خون پدرهایم را / از بام آفتاب / بردار و روی شانه ام انداز / جنگ است، جنگ دیگری اکنون / برخیز و آن قطار پر را / بر شانه ام حمایل کن، آن قطار / که جیب‌هایش از فشنگ / فشنگ گل و بوسه / سرشار است. / برخیز / و آن ابلق همیشه سبکنازم را زین کن / و آن ترکشم را پر کن از پیکان - / پیکان خامه‌ها - نه خامه نویسان خانه سوز - / پیکان خامه‌هایی / کز چله خرد / پرتاب می‌شوند. / برخیز / زیرا به جنگ تازه می‌روم / و عرصه نبرد / نگاه کن، آن‌جا... / صف‌های بیکران سربازان - / سربازان واژه‌ها را - / کز ساحل نگاه گذر می‌کنند و هر کدام شمشیری از گل بر پهلوی دارند. / و رو به جبهه‌های سفاقت هجوم می‌برند. / و لحظه دیگر / تقطیع تیغ واژه / تسخیر می‌کنند سفید و سیاه را / - نفرت - / آنک

با شهادت رئیس‌علی شعله‌های قیام خاموش نشد، بلکه از این پس انتقام خون رئیس‌علی نیز موجب شور و حرارت بیشتر در مجاهدان بقیه نواحی شد. تنها چند روز پس از شهادت رئیس‌علی دوباره مجاهدان حمله کردند.

بعد از انقلاب؛ رئیس علی دوباره زنده شد...

■ گفت و شنود شاهد یاران با بازماندگان شهید رئیس علی دلواری
در خصوص ابعاد شخصیتی ایشان



دارم. بلافاصله گفت: «گل اندام خانم! سلام ما رو برسونید. بگید نوکرت سلام رسوند.» دوباره به کار عکس گرفتن مشغول شدم. دور میدان می چرخیدم و زاویه‌ای متفاوت پیدا می کردم که ناخودآگاه متوجه چند گونی پر از ماسه شدم که به عنوان نمادی از یک سنگر انفرادی روی هم چیده بودند و نوشته‌ای بر آن نصب کرده بودند. پارچه نوشت، هفته دفاع مقدس را یادآور شده بود. ناخواسته از هشتاد سال پیش تا امروز در ذهنم ترسیم شد و حماسه‌ای که پس از سال‌ها، دوباره تکرار شد. یاد رئیس علی‌هایی افتادم که بعد از سال‌ها همچنان مردانه و دلیرانه رو به روی دشمن ایستادند و حماسه آفریدند. یاد جوان‌هایی که این بار نصف سن رئیس علی را داشتند، وقتی پشت خاکریزها فریاد الله اکبر سر می دادند. به راستی چه رازی در فریاد الله اکبر است که در هر زمان و در هر مکانی که سر داده می شود، ناخودآگاه تن ظالم به لرزه می افتد و حقارت خود را به نمایش می گذارد و رسوا می شود؟!

به راه افتادیم و از کوچه‌ها و خیابان‌هایی که رنگ و بوی شهرهای مدرن را به خود گرفته بود عبور کردیم. از چند جوان محلی آدرس منزل گل اندام خانم را پرسیدیم. یکی از آنها زیر لب گفت: «نوه رئیس علی؟!» و به چالاک‌ی روی موتور سیکلت خود پرید و گفت: «دنبالم بیایید.» از کوچه

از ابتدایی که تهیه این گزارش را به عهده گرفتم حس خاصی داشتم، حس نزدیک شدن به یک تعریف بزرگ، یک تعریف متفاوت از زندگی. حقیقتاً چه چیزی باعث به وجود آمدن مرزی با این گستره بین دو مفهوم مرگ و شهادت می شود.

در طول دو روزی که به بوشهر سفر کرده بودم با استادان مختلفی که هر یک چندین جلد کتاب در خصوص حماسه قیام شهید رئیس علی دلواری نوشته بودند دیدار و گفت و گو کرده بودم، گفت‌وگوهایی که اگر چه موضوعی واحد را مطرح می کرد اما به هیچ وجه بوی تکرار و خستگی در آنها وجود نداشت. با این حال وقتی بعد از ظهر روز سه شنبه به اتفاق همکارم و آقای یگانه از بنیاد شهید استان بوشهر همراه شدیم تا به دلوار برویم و با بازماندگان شهید رئیس علی دلواری دیدار کنیم، قلبم در سینه آرام نمی گرفت. گل اندام شهیدی فرزند بهادر خان، تنها فرزند شهید اسطوره رئیس علی دلواری است!

خیابان‌های شهر را یک به یک پشت سر گذاشتیم تا به جاده‌ای رسیدیم که به سمت دلوار می رفت، جاده و مناظری که هنوز بکر و دست نخورده به نظر می رسید. میان راه، «یگانه» برای ما از موقعیت منطقه می گفت: این که سرتاسر منطقه باز و مسطح بود و این خصیصه جنگ و گریز را تا چه حد مشکل می کرد، آن هم جنگ با ارتشی که از قدرت‌های روزگار خود بود و تا بیخ دندان مسلح. حقیقتاً همین طور بود. همه جا تخت و مسطح بود. تصور این که در چنین جایی، سوار بر اسب، و در تعدادی کاملاً محدود، رو در روی ارتشی با نفرات بسیار و با سلاح‌های نامحدود ایستادن و جنگیدن چه شجاعت و ایمانی می خواهد، مو بر بدن راست می کرد. به تدریج که جلوتر رفتیم، یگانه از دور قلعه‌ای را بر بلندایی نشان‌مان داد. این قلعه جایی بود که به هنگام جنگ، زن‌ها و بچه‌ها را به آن‌جا می بردند. قلعه هنوز نمایی از قلعه را داشت و حکایت از تفکر جنگی تنگستانی‌ها می کرد. بالاخره به اولین میدان رسیدیم. اولین میدانی که بر آستان دلوار قرار دارد و پیکره‌ای از رئیس علی دلواری، سوار بر اسب و تفنگ در دست، در آن دیده می شود. از یگانه خواستم ماشین را گوشه‌ای متوقف کند تا به اتفاق همکارم بهرام از پیکره‌ی سرداری که هیچ عکسی از او یافت نمی شود اما آثار جان فشانی او باقی مانده، چند عکس بگیریم. دور میدان می چرخیدیم و از زوایای مختلف عکس می گرفتیم.

صدای یک موتور سیکلت را شنیدم اما مشغول عکاسی بودم. موتور سیکلت ایستاد و جوانی از آن پیاده شد. هنوز داشتم از ویزور دوربین به پیکره نگاه می کردم و کادر عکس را تنظیم می کردم که گرمی دو دست را بر بازوانم حس کردم. جوان، با محبت و صمیمیت بسیار بوسه‌ای بر کتفم زد و با زبان محلی، در حالی که لبخندی گرم بر چهره داشت گفت: «خیلی خوش آمدی. عکس می اندازی؟ خسته نباشی. خیلی با حالید. این رئیس علی مایه [ما است]، مرد بزرگ تنگستون و دلوار.» اصرار داشت به خانه‌شان برویم و چای بخوریم اما توضیح دادم که با نوه رئیس علی قرار دیدار

متوجه صدای کودکی شدم. به سمت در ورودی که رفتم دختر بچه بازیگوش و زیبایی را دیدم که با یگانه صحبت می کرد. بعد متوجه شدم آن دختر بچه شیرین نبیره رئیس علی است و «اقلیما» نام دارد. خیلی زود توسط بزرگترها به داخل دعوت شدیم. خانه‌ای قدیمی که بازماندگان شهید رئیس علی دلواری در آن زندگی می کردند. داخل که شدیم، بعد از لحظاتی گل اندام خانم وارد شد. زنی سالخورده، اما با همان صلابتی که از نوه حماسه‌سازی چون رئیس علی انتظار می رفت. چادر نماز ساده‌ای به سر داشت و خوش آمدگویان داخل شد. پای راستش را که درد می کرد بسته بود و کمی می لنگید، اما لیخنه مهربانی بر لب داشت. بچه‌های پرویز، پسرش، لحظه‌ای از او جدا نمی شدند. در طول مدتی که معارفه انجام شد مدام به این فکر بودم که سؤالانی را که در ذهن دارم چگونه در این گفت و گو بگنجانم. بالاخره برای شروع گفتم، گل اندام خانم اول از خودتان برای مان بگویید!

چی بگم؟ من گل اندام، نوه رئیس علی هستم همین. با خودم گفتم همین؟! این که چیز کوچکی نیست. بعد سؤال کردم، شما از همسر رئیس علی مدینه خانم هستید دیگه؟ ها! بابام (رئیس علی) چهار تا زن داشت اما فقط از مادر من بچه دار شد. الان چند سال دارید؟ هفتاد سالمه.

توانستم ذوقم را پنهان کنم و سؤالی را که شاید باید بعد از چند سؤال دیگر می پرسیدم خیلی زود مطرح کردم. از رئیس علی برای مان بگویید. از خاطراتی که بزرگترها برای تان تعریف کردند!

خب، آقام (بهادر خان) سه سالش بود که بابام (رئیس علی) شهید شد. اما خاطره زیاد تعریف می کرد. اصلاً مردم این‌جا، همه، مخصوصاً اون دوره، هر وقت دور هم می نشستند ماجرای رئیس علی و تفنگچی‌هایش را تعریف می کردند، اما من بچه بودم و بازیگوش، برای همین پای صحبت بزرگترها زیاد نمی نشستم.

پس به طور کلی از دوران پسر چیزی یادتان نمی آید. از وقتی بزرگتر شده بودید چطور؟

یادم هست و یادم نیست. من الان ۷۰ سالمه، خیلی سال گذشته.

حق داشت. چروک‌های صورتش هر یک حکایت از رنجی ناگفته داشت. تمام اشتیاق و تمام سؤال‌هایم، سردرگم، دور

آقام (بهادر خان) سه سالش بود که بابام (رئیس علی) شهید شد. اما خاطره زیاد تعریف می کرد. اصلاً مردم این‌جا، مخصوصاً اون دوره، هر وقت دور هم می نشستند ماجرای رئیس علی و تفنگچی‌هایش را تعریف می کردند.

پس کوچه‌هایی گذشتیم که برخلاف خیابان‌های اصلی هنوز رنگ و بوی قدیمی خود را حفظ کرده بودند. خانه‌ها معماری خاص جنوب و به خصوص استان بوشهر را داشت که از فرهنگ اصیل این منطقه برآمده بود و ماندنی در هیچ جای دیگر نداشت. جوان موتورسوار، جلو در منزلی ایستاد و گفت: «این جاست. سلام منو به گل اندام خانم برسونید. بگید نوکرت سلام رسوند.»

یگانه در را کوبید و به انتظار جواب ماند. فضا من را با خود به سال‌ها پیش برده بود و تمام آن‌چه شنیده بودم تصویری شده بود که پیش چشم‌انمن نقش بسته بود. در این بین



خودم می چرخیدند. برای این که بتوانم به همه چیز نظم بدهم باید موضوعی را مطرح می کردم که کمتر کسی از یاد می برد. برای همین از مادر بزرگش مدینه خانم سؤال کردم. حدسم درست بود، سر صحبتش باز شد که:

گل اندام خانم، مادر بزرگم یک دنیا مرد بود. شیرزنی بود که لنگه اش را ندیدم. اصلاً تمام زن های اصحاب رئیس علی کم از مرد نداشتند. خواهر رئیس علی اصلاً توی مجلس زنانه نمی نشست. می گفت من حرف زنانه ندارم.

پس حتماً این شیرزن ها وقتی کنار هم می نشستند حرف های زیادی از حماسه رئیس علی تعریف می کردند. بیشتر به چه چیزهایی اشاره داشتند؟

از همه چیز می گفتند، از شجاعتش، نترسی اش، از ایمانش، با خدا بودنش. از جنگ رفتن ها و از جنگ برگشتن هاش می گفتند، اما همیشه به شهادتش می رسیدند. به زمانی که جنازش را از تنگک آوردند. مادر مادر من خواهر رئیس علی بود. اونم مثل مدینه شیرزنی بود. اون خیلی از رئیس علی می گفت. کاش یادم بود برای تان می گفتم.

برای این که کمی حال و هوایش را عوض کنم پرسیدم نوه رئیس علی بودن چه حالی دارد؟ لیخندی زد و گفت: حال خوبی داره؛ احترام داره، افتخار داره، اما خب سخت هم هست. باید همیشه یادت باشه از پشت کی هستی و چطوری باید باشی.

مردم به شما سر می زنند؟

همه سر می زنند، هم مردم، هم از طرف بالا. حتی آقای احمدی نژاد هم آمد و صحبت و احوال پرسید. بقیه آقایان هم سر می زنند...

به مشکلات تان هم رسیدگی کردند؟ کمکی دریافت کردید؟

نه، این اواخر آقای مشایی به من سر زدند و پنجاه میلیون تومان کمک مالی کردند.

منزل رئیس علی تبدیل به موزه شده است. شما تا چه زمانی در خانه پدری زندگی کردید؟

تا وقتی ازدواج کردم، یعنی سال ۱۳۴۴.

منزل تخلیه شد؟

مادر و آقام بودند تا سالی که انقلاب آمد و مادرم فوت کرد.

پس مادر تان سال ۱۳۵۷ فوت کردند.

بله

و رو می کند به محمدعلی، دیگر پسرش، تا ذهنش را یاری کند

محمدعلی: بله، سال ۱۳۵۷ ایشان به رحمت خدا رفتند.

و همان سال خانم، میراث فرهنگی معرفی میشود؟

بله، بعد از اینکه آقای خامنه ای تشریف آوردن و از ما دیدن کردن خانه به عنوان میراث فرهنگی ثبت شد.

آقای خامنه ای در چه خصوص با شما دیدار داشتند؟

ایشان احترام زیادی برای رئیس علی قائل بودند، خیلی احترام می گذاشتند.

حالا که منزل به موزه تبدیل شده برای بازدید میروید؟

نه زیاد. حال درست درمانی پیدا نمیکنم. جانش هم نیست، خیلی کم میروم. اما پسرم الان رئیس موزه است.

آقا پرویز؟

ها! پرویز رئیس موزه است.

دستی به سر و گوش دخترهای پرویز میکشد که مشغول بازی با ضبط صوت در حال ضبط من هستند و نگرانی من از اینکه میادا آن را خاموش کنند.

از بهادر خان بگوئید، چطور مردی بود؟

آقام مرد خوبی بود. خیلی خوش اخلاق و با خدا. دائم عبادت میکرد و قرآن میخواند. خیلی مهربان بود.

بهادر خان کدخدا محسوب میشدند؟

اسماً آره اما بیشتر مثل بابا و فرزند با مردم رفتار میکرد.

به یاد دارید بهادر خان چه سالی به تهران سفر کرد؟

آقام مریض بود برای همین هر سال برای معالجه به تهران میرفتیم.

منظورم سالی است که از طرف دولت دعوت شده بود.

من یادم نمی آید از طرف دولت دعوت شده باشیم.

برخی میگویند چون بهادر خان جلو کالای حرام را در بندر میگرفت با دولت وقت درگیر شد و دولت برای برخورد با این رفتار او را به تهران دعوت کرد.

دعوت نبود. اما با کالای حرام و مشروب مخالف بود و نمی گذاشت وارد بشود. میگفت تا پای جانم میایستم و اجازه نمی دهم حرام وارد بشود.

ماجرای فوت ایشان در بیمارستان چه بود؟ واقعاً کشته شدند؟

خب، این را خدا میفهمد اما میگفتند این طور بود.

یعنی ثابت نشد؟

هم شد هم نشد. شوهرم همراهش بود.

ایشان فوت کردند.

مادر بزرگم یک دنیا مرد بود. شیرزنی بود که لنگه اش ندیدم. اصلاً تمام زن های اصحاب رئیس علی کم از مرد نداشتند. خواهر رئیس علی اصلاً توی مجلس زنانه نمی نشست. می گفت من حرف زنانه ندارم.

محمدعلی: نتیجه شهید رئیسی علی تلاری.

وصیت کرده. مردم گفتند جنازه پوسیده، نمیشود جا به جا کرد، اما او مردم را از کازرون، شیراز، گناوه، همدان، خرمشهر، اهواز و جاهای دیگر دعوت کرد تا جنازه رئیس علی را در بیارن. خواهر بزرگ رئیس علی تعریف میکرد وقتی جنازه را در آوردند هنوز کفن تازه بود و خون از پس سرش، جایی که گلوله خورده بود بیرون میزد. میگفت بابام به مردم گفت: «آی مردم اینم جنازه رئیسعلیتان» مردم هیاهویی کرده بودند.

بعد به عراق میرند و آنجا دفن میکنند.

ها! در نجف. همه مردم بلاد رفتند سر خاکش.

خیلی جاها به دنبال عکس از رئیسعلی بودیم آیا خود شما عکسی از ایشان ندارید؟

من یک عکس از سفارت انگلیس توی کویت گرفته بودم که وقتی آقای خامنه ای آمدن دادم به ایشان.

ایشان خودشان عکس رئیسعلی را خواستند؟

بله، ایشان خیلی رئیسعلی را دوست داشتند. عکس را که دیدن گفتند میتوانم ببرم منم گفتم بله.

تا چه حد فکر میکنید عکس چهره واقعی رئیسعلی بود؟

عکس خودش بود.

محمدعلی: عکس از سفارت انگلیس به مادر داده شد. ممکن است اصل باشد، ممکن است نباشد. به هر حال در دورانی که رئیسعلی قیام میکند بوشهر پر از نیروی اجنبی میشود. همه جا جنگ بوده. رئیسعلی و یارانش در برابر ارتش انگلیس خیلی کم تعداد بودند. بابام میگفت وقتی رئیس علی و تفنگچیهایش از جنگ بر میگشتند برایشان کمین گذاشته بودند تا رئیسعلی را دستگیر کنند. اما در مرام آنها اسیر شدن نبود برای همین ۷-۸ نفری جلو آن همه ارتش انگلیس میایستند. خب در این شرایط جای عکس گرفتن نبوده، آنها مدام در حال جنگ بودند.

آقا محمد شما در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

کار آزاد میکنم. با ماشین کار میکنم.

شما هم نتیجه رئیسعلی محسوب میشوید. چه حسی دارید و روی شما چه تأثیر میگذارد؟

محمد: من میدانم که آنها خیلی شجاع و دلیر بودند. واقعاً دلیران تنگستان بودند که با آن شرایط جلو یک ارتش قوی ایستاده بودند. من وقتی به جبههها نگاه میکردم وقتی جوانها را می دیدم که با چه عشقی برای وطن شهید میشدند وقتی آن همه شجاعت و دلیری را میدیدم با خود میگفتم خون رئیسعلی هنوز به جوشه.

گل اندام: ها! هر کدوم یک رئیسعلی بودند. این جوانان با ایمان و پراز شجاعت بودند. خون رئیسعلی پایمال نشده. بعد انقلاب رئیسعلی روزنده نگه داشتند.





یادها و خاطره‌های دلواری...

■ گزارش سفر به دلوار و بازدید از موزه شهید رئیس علی دلواری

می‌شده است. روی تابلویی که این قسمت را توضیح می‌داد نوشته شده بود: «با توجه به شواهد و اسناد تاریخی موجود، یکی از صحنه‌های جلسات به صورت مجازی در این فضا بازسازی شده است که در آن شهید رئیس علی دلواری، آیت الله بلادی، خالوحسین دشتی و دیگر هم‌زمان حضور دارند.» در حالی که به این فضا و صحنه بازسازی شده چشم دوخته بودم و به تدریج در ذهنم یک به یک پیکره‌ها جان می‌گرفت و صحبت‌های‌شان به گوش

جانم می‌نشست در کنار خود کسی را دیدم که با لباس محلی و قطار فشنگ و خنجر بر کمر ایستاده است. هنوز نمی‌توانستم تشخیص دهم این ساخته ذهن انسان است یا واقعیت که همکاران از بنیاد شهید بوشهر او را معرفی کرد. او کسی بود به نام حیدر شاکر که از قرار نقش مؤثری در شکل‌گیری موزه رئیس علی دلواری داشته و در حال حاضر نیز به عنوان راهنما در موزه مشغول به کار است. پس از مراسم معارفه که زمینه‌ای شد برای بازگشت من به زمان حال حاضر و جدا شدن از تصویرهای ذهنی، با آقای شاکر همراه شدیم تا از موزه دیدن

بعد از دیدن گل اندام خانم و دیگر بازماندگان شهید رئیس علی دلواری، دومین سفر ما به دلوار، برای بازدید از موزه رئیس علی دلواری که روزگاری منزل او بود رقم خورد. منزل رئیس علی تقریباً در نقطه‌ای از دلوار قرار گرفته که بازدیدکنندگان برای رسیدن به آن، ابتدا بخش‌های عمده‌ای از شهر دلوار امروز را بازدید می‌کنند؛ شهری که امروزه نمایی کاملاً متفاوت از آنچه سال‌ها پیش داشت، دارد. از شهر که عبور کردیم به نقطه‌ای رسیدیم که چند کارگر مشغول ساخت و ساز بودند. از پی و بن‌ها پیدا بود نمایی تزئینی در دست احداث است. جلوتر را که نگاه می‌کنیم بنایی را می‌بینیم که بر سر در آن نوشته شده «موزه شهید رئیس علی دلواری». پیش چشمانم نمای کلی منزل شهید رئیس علی بود و پس پشت نگاهم ناخودآگاه نمایی از شهرها و خیابان‌های کشور در نظرم مجسم شد. به راستی اگر قرار بود منزل هر یک از شهدای حماسه ساز هشت سال دفاع مقدس و شهدای انقلاب اسلامی به موزه تبدیل شود شهرهای ما و خیابان‌های چه نمایی به خود می‌گرفت؟ در حالی که این نمای زیبای ذهنی را مجسم می‌کردم و با هر قدم گوشه‌ای از آن واضح‌تر می‌شد صدای همکارم من را به خود آورد. رسیده بودیم به ورودی موزه. در چوبی خانه رئیس علی بوی تاریخ می‌داد و هنوز منفعدهایی که از سال‌ها پیش، از زمانی که رئیس علی دلواری در خانه خود سکونت داشت و بر اثر اصابت دو گلوله به وجود آمده بود روی در دیده می‌شد. این دو منفذ حکایت حضور دشمن بیگانه تا دم در خانه‌های حماسه سازان مقاومت در جنوب کشور را بازگو می‌کرد؛ حماسه سازانی که در چنین شرایطی دست به تفنگ شدند و دشمن را از سرزمین ما بیرون کردند.

در چوبی موزه رئیس علی که باز شد، از همان جا، پیکره رئیس علی را دیدم که سوار بر اسب، چهره به سمت ورودی دارد. داخل که شدیم، قبل از سلام و احوال‌پرسی با راهنما و موزه‌دارها، متوجه حجره‌ای شدم که گویی چند نفر با لباس‌های محلی داخل آن نشسته‌اند. دقت که کردم متوجه شدم پیکره‌هایی از چند مبارز و یک روحانی را تماشا می‌کنم. این بخش از خانه شهید رئیس علی که در دروازه ورودی بنا شده است، از قرار محل نشست‌ها و جلسات سران قیام بوده و تصمیم‌های مهم سیاسی، تجاری و اجتماعی در این محل اتخاذ

همراه شدن با یکی از بستگان رئیس علی در موزه رئیس علی قطعاً حال و هوای دیگری داشت. بازدید ما از اولین اتاق شروع شد. یعنی همان حجره‌ای که برای تان توصیف کردم، حجره‌ای که پیکره رئیس علی، آیت الله بلادی و خالوحسین دشتی به اتفاق چند تن دیگر از حماسه سازان جنوب قرار داده شده است. بازدید این اتاق از پشت شیشه با آنچه به مدد حضور آقای شاکر اتفاق افتاد تفاوت زیادی داشت. حالا داخل اتاق بودیم و شاکر بین پیکره‌ها در حال قدم زدن بود. از او خواستم کنار پیکره شهید رئیس علی دلواری بنشینم تا چند عکس بگیرم، اما در حقیقت این درخواست به طلب حس تصویرساز من صورت گرفت تا خود نیز به نوعی در آن فضا فرو روم. من آدم خیال پردازی نیستم اما در آن لحظه‌ها گویی حقیقتاً صدای آن‌ها به گوشم می‌رسید. صدای آیت الله بلادی که در حقیقت سمت و سوی اعتقادی این جنبش بر عهده او بود. صدایی که من را به یاد صدای امام(ره) می‌انداخت. ناخودآگاه احساس دل‌تنگی شدیدی وجود را دربرگرفت، احساسی که در آن فضا هر چند مجازی، به واقع من را به جهان و یاد حضور در یکی از سخنرانی‌های بنیان‌گذار انقلاب اسلامی برد. احساسی که من را با صحبت‌های ایشان در خصوص جنگ تحمیلی دوباره همراه می‌کرد. در آن لحظه حقیقتاً تمایل نداشتم به هیچ وجه چشم از ویزور دوربین بردارم اما به هر حال باید برای بازدید از دیگر بخش‌های موزه با شاکر همراه می‌شدم. این قسمت از منزل رئیس علی شامل حجره‌های تودرتویی است که هر حجره برگی از اسناد تاریخی سال‌ها تهاجم و استعمارگری انگلیس در ایران محسوب می‌شود و البته در کنار آن سند و مدارک سال‌ها حماسه مردم ایران برای حفظ خاک

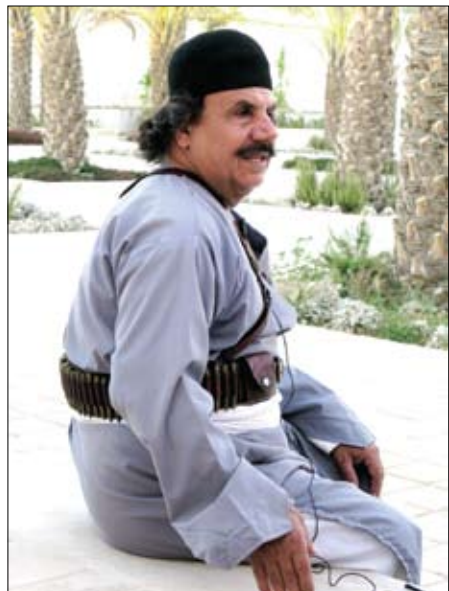
این جا خانه شهید رئیس علی دلواری است، خانه‌ای که ایشان در آن زندگی می‌کرد و بارها مورد هجوم دشمنان قرار گرفت. هنوز جای گلوله روی در ورودی این خانه به چشم می‌خورد. این جا جایی بود که هم‌زمان رئیس علی جمع می‌شدند و نقشه حمله به دشمن را طرح می‌کردند.

کنیم و گزارش تصویری موزه را برای خوانندگان عزیز مجله تهیه کنیم. حیدر شاکر، پسر عموزاده رئیس علی دلواری است. او حسی عاشقانه نسبت به حماسه جنوب و دلی پراحترام نسبت به رئیس علی دارد. ۵۸ سال سن دارد و از جوانی به عشق رئیس علی لباس دلوار ۸۰ سال پیش را به تن کرده و سعی کرده است مرام رئیس علی، مرشد خود را در پیش گیرد.

قرار، استعمار انگلیس مراسلات پستی آن زمان را مورد تفتیش قرار می‌داده و حتی به این مناسبت تمبر هم چاپ می‌کرده است. این وقاحت چنان بر اعصابم تأثیر گذاشت که لحظاتی به استراحت پرداختم. اما از دیگر بخش‌های موزه اگر بخواهم بگویم باید به کپی نامه دولتی اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول، قسم‌نامه مجاهدین جنوب و نامه برخی از علمای بوشهر به وزارت داخله، مبنی بر لزوم تجهیز قوای نظامی بنادر جنوب به علت وقوع جنگ جهانی و نفوذ انگلیسی‌ها، اشاره کنم که البته هرگز ترتیب اثر داده نشد. بخش نظامی موزه رئیس‌علی، متشکل از اسلحه‌هایی که آن زمان مورد استفاده بوده، از بخش‌هایی است که توجه بیشتری را جلب می‌کند؛ اسلحه‌هایی که در دیدرس قرار داده شده بیانگر آن است که مجاهدین ایرانی و تفنگچی‌های رئیس‌علی حقیقتاً با ایمان و شجاعت خود در برابر دشمن ایستادند نه با اسلحه.

تپانچه‌های سرپر، سرنیزه‌ها، خنجرها، گلوله‌ها. اما نکته قابل توجه تصویری آشنا از یک قطعه آهن بود. قطعه‌ای از یک بمب که پس از سال‌ها تحت عنوان ترکش در طول هشت سال دفاع مقدس بارها دیدیم و بارها موجب جدایی ما از دوستانمان شد. قطعه‌ای که هنوز در تن و بدن پاک بسیاری از جانبازان جابخوش کرده و هنوز پس از مدت‌ها موجب شهادت دوستی دیگر می‌شود. نمی‌دانم چرا ولی هر چه نگاه می‌کردم بین روایتی که موزه رئیس‌علی دلواری از ۸۰ تا ۱۰۰ سال پیش می‌کرد و روایتی که موزه دفاع مقدس از هشت سال حماسه جوانان امروز دارد، تفاوت زیادی نمی‌دیدم.

پس از این‌که مجدداً وارد محوطه بیرونی موزه شدیم حضور چند توپ جنگی توجه‌ام را جلب کرد. توپ‌هایی که از آن انگلیسی‌ها بود و در چیدمان موزه نیز پیکره رئیس‌علی دلواری که سوار بر اسب بود، نشان گرفته بودند. محوطه بیرونی خانه رئیس‌علی که از حیاط بزرگی برخوردار بوده، پر از نخل‌های خرما است. این‌جا تصمیم گرفتم برای توجه بیشتر و گوش دادن به صحبت‌های



کرد. او از ۱۷-۱۸ سالگی لباس‌هایی مشابه با لباس‌های رئیس‌علی را به تن می‌کند و از قرار این لباس را از روی لباس رئیس‌علی که از همسر ایشان مدینه خانم دریافت کرده بود کپی کرده است. به او گفتم امروز که موزه تأسیس شده است و شما به عنوان راهنما در آن مشغول به کار هستید به تن داشتن این لباس‌ها کاملاً تعریف شده است اما قبل از این اتفاق تفاوت پوشش شما برای‌تان مشکل ایجاد نمی‌کرد؟ نگاهی کرد و آهی کشید و دوباره سر بالا آورد و با لبخند گفت: «همیشه عده‌ای هستند که هر چیزی را به باد تمسخر می‌گیرند اما من گوشم به این حرف‌ها نبود. من به یاد رئیس‌علی این لباسا رو پوشیدم و کسی که یک همچین عشقی تو دلشه باکی از حرف دیگران که باد هواس ندارد.» در این لحظه که ضمن گوش سپردن به صحبت‌های شاکر مشغول عکس‌برداری از دیگر بخش‌های موزه بودم، صدای فریاد او من را لحظه‌ای به وحشت انداخت. رو که برگرداندم دیدم شاکر در حالی که مدام به سنگ نوشته‌ای اشاره می‌کند و اطراف آن قدم می‌زند، با صدای بلند و نوایی محلی حکایت آن سنگ نوشته و قیام رئیس‌علی را بازگو می‌کند.

بعد از گوش سپردن به اجرای زیبای شاکر که با حرکات خاصی همراه بود دیگر بخش‌ها را مورد بازدید قرار دادیم. عکسی از رئیس‌علی دلواری دیدیم که البته با روایت‌های علمی نمی‌توان ثابت کرد متعلق به رئیس‌علی است اما طبق گفته شاکر؛ خواهر و نوه رئیس‌علی اعتقاد دارند این عکس کاملاً به رئیس‌علی شباهت دارد. عکس دیگری توجه‌ام را جلب کرد عکس «باکمرستون» صدراعظم انگلیس در زمان جنگ جهانی اول بود. دیدن عکس کسی که عامل حمله به ایران بود اگر چه اسناد موزه را تکمیل می‌کرد اما خون مخاطب را هم به جوش می‌آورد. یکی دیگر از چیزهایی که باعث افزونی خشم می‌شد تمبرهایی بود که انگلیسی‌ها چاپ کرده بودند. تمبرهایی که بر آن‌ها نوشته شده بود «بوشهر تحت اشغال بریتانیا» از

و ناموس و دین خود. حجره‌ها به طور زیبایی روند مشخص تاریخی را نقل می‌کنند و اولین بخش تصویری از بوشهر قرن ۱۹ میلادی را تصویر می‌کند که از کتاب «مادام دیالافوا» تهیه شده است. همچنان که قدم می‌زدیم، عکس می‌گرفتیم و از آقای شاکر سؤالاتی می‌پرسیدیم، یک سند خاص توجه‌ام را جلب کرد، سندی که ریشه بسیاری از تهاجم‌های صورت گرفته در ایران است، سندی که بیان می‌کند چرا ایران امروز تا این حد برای دولت‌های استعمارگر خطرناک محسوب می‌شود. در پانویشت این سند این‌گونه آمده بود که: «کریم خان زند با انعقاد قرارداد معافی گمرکی کالاهای انگلیسی با کمپانی هند شرقی، زمینه ساز حضور استعماری انگلیس در جنوب ایران شد. در این میان

رئیس‌علی شش تفنگ داشت که تعدادی‌شان در تهران است و یک یا دو تفنگ هم در ارتش شیراز. این اسلحه‌ها هم به کمک میراث فرهنگی و جاهای دیگر از تهران و دیگر شهرها جمع‌آوری شد تا اسلحه‌هایی که مربوط به آن زمان می‌شود به مردم معرفی شود.

در طول تاریخ بوشهر در سه نوبت مورد هجوم بریتانیا قرار گرفت و تا تخلیه کامل آن توسط انگلیسی‌ها در مارس ۱۹۲۱ میلادی، صحنه قیام و مبارزات گروه‌های مختلف از جمله تنگستانی‌ها بوده است. «مبارزاتی که تا به امروز ادامه داشته و امروز خون مبارزان ما که در طول تاریخ قطره قطره جمع شده است چون سیلی خروشان دشمنان دین و وطن را به وحشت انداخته است. در ادامه وقتی به عکس‌هایی از تفنگچیان تنگستانی رسیده بودیم صحبت‌های شاکر توجه‌ام را جلب



اما تاریخدان‌ها و حتی گل اندام خانم می‌گویند پسر بهادر در ۳ ماهگی مرده است. این را که محلی‌ها می‌گن. من آدم سراغ دارم که وقتی رئیس‌علی به دنیا می‌آید ۱۷ ساله بودند. می‌گویند مردم می‌گفتند اسم بچه را برات بگذارید. چون ایام شعبانیه بوده، اما پدرش اسمش را علی می‌گذارد. روایت مردمی روایت زنده رئیس‌علی دلواری است. قاتل رئیس‌علی هم برای ما محلی‌ها شناخته شده است اما تاریخدان‌ها می‌گویند مشخص نیست. هنوز خیلی‌ها هستند که قصه‌های رئیس‌علی را از پدران‌شان به یاد دارند.

بعد از رئیس‌علی، بهادر تنها پسر او در این خانه زندگی می‌کرد. در آن زمان همه مردم به این خانه رفت و آمد داشتند و پای صحبت‌های بهادر می‌نشستند... بعد از بهادر این خانه تقریباً خالی شد، تا این که انقلاب شد و جنگ تحمیلی آغاز شد. آن روزها سپاه و بسیج در این خانه حضور داشتند و چند باری هم گلوله توپ به آن اصابت کرد.

فضای بیرونی منزل رئیس‌علی پر از نخل است این نخل‌ها بوده یا بعدها کاشته شده؟ نه، همه این‌ها بوده فقط ما کمی به آن‌ها رسیده‌ایم. امروز که وارد موزه می‌شوی و این فضا را می‌بینی چه حسی دارید؟ به هر حال شما این‌جا را تقریباً از ویرانی کامل نجات داده‌اید. وقتی به این‌جا می‌آیم و مردم را می‌بینم که از جاهای مختلف تشریف می‌آورند تا موزه شهید رئیس‌علی دلواری را بازدید کنند خیلی خوشحال

این خانه کمک کند. گفتید بهادرخان از پدر جنگ نامه‌هایی می‌خوانده، نمونه‌ای از آن جنگ نامه‌ها دارید؟ یک کتاب نوشته بودند که پر از جنگ نامه بود. یک روز کسی آن را برای مطالعه برد و دیگر نیاورد. داخل موزه را که بازدید می‌کردم وسایل رئیس‌علی را ندیدم. نه تفنگی از ایشان بود و نه هیچ وسیله دیگری که متعلق به ایشان باشد. رئیس‌علی شش تفنگ داشت که تعدادی‌شان در تهران است و یک یا دو تفنگ هم در ارتش شیراز. این اسلحه‌ها هم به کمک میراث فرهنگی و جاهای دیگر از تهران و دیگر شهرها جمع آوری شد تا اسلحه‌هایی که مربوط به آن زمان می‌شود به مردم معرفی شود. به عنوان یک موزه گمان می‌کنم وسایل موجود کافی نباشد...

بله، این‌جا وسایل بیشتری بود اما وقتی قرار شد کلاً بازسازی شود، میراث فرهنگی وسایل را جمع کرد تا صدمه نبیند، ولی بعد از بازسازی هنوز بازگردانده نشده‌اند.

برگردیم به دوران قدیم، شما دوران حضور بهادرخان به این‌جا می‌آمدید؟

بله، من کوچک بودم اما به همراه پدرم به این‌جا می‌آمدم و جنگ نامه خوانی و شاهنامه خوانی بهادر را گوش می‌دادم.

البته بهادر هم ۳ سال بیشتر نداشت که رئیس‌علی به شهادت می‌رسد اما با این وجود به یاد دارید چیزی از پدر گفته باشد؟

می‌گفت وقتی می‌خواست به جنگ برود تفنگش را پر کرده و گفته بچکان، یعنی شلیک کن. بعد در حالی که ته تفنگ را به یک جای محکم گیر می‌داده بهادر ماشه را می‌کشد. بعد رئیس‌علی می‌پرسید از صدای تفنگ ترسیدی. بهادر هم جواب می‌دهد نه. رئیس‌علی رو به مادرش مدینه خانم می‌گفته این پسر هم دل شیر دارد و بعد از ما راه ما پیش می‌گیرد.

آیا بهادر راه پدر را پیش گرفته بود؟

خب، جنگ تمام شده بود اما به وصیت پدر عمل کرد. رئیس‌علی یک روز یک کتاب جلوی بهادر می‌گیرد و می‌گوید: «می‌دانی این چیست؟» بهادر می‌گوید: قرآن است. رئیس‌علی به او می‌گوید: «چشم‌ت به این کتاب باشد، سر تو بالا بگیر و با مردم باش.» بهادر هم تا آخر با مردم بود.

رئیس‌علی از همسران دیگرش فرزندی نداشت؟ نه، فقط از مدینه خانم بهادر را داشت.

بهادر هم فقط یک بچه داشت؟

نه، یک پسر هم داشت. می‌گوید غلام حسین پسر بهادر در ۱۳ سالگی با بچه‌های هم سن و سال خودش بازی می‌کرد. بچه‌ها یک سکه به هوا می‌اندازند و غلام حسین آن را با تیر می‌زند. پیرمردهایی که می‌بینند می‌گویند «رئیس‌علی هنوز زنده است. خوش تو رگ این بچه جاوید.» بچه چشم زخم می‌خورد و همان شب به رحمت خدا می‌رود.

شاکر گوشه‌ای بنشینیم و گپ و گفتی داشته باشیم. به صحبت‌هایی گوش بدهیم که اگر چه تاریخ نگاران کمتر روی سندیت آن‌ها حساب باز می‌کنند و واقعاً بخش‌هایی از آن‌ها هم با حقایق تاریخی هم‌خوانی ندارد اما شنیدنی هستند. به هر حال وقتی از حماسه‌ای سال‌ها می‌گذرد، وقتی از اسطوره این حماسه اسناد تاریخی گویایی وجود ندارد، شنیدن روایت‌هایی که همه از سر عشق است، جذاب و دوست داشتنی خواهد بود.

خب، آقای شاکر! برای ما از قصه این خانه که امروز موزه رئیس‌علی دلواری نامیده می‌شود بگویید.

این‌جا خانه شهید رئیس‌علی دلواری است، خانه‌ای که ایشان در آن زندگی می‌کرد و بارها مورد هجوم دشمنان قرار گرفت. هنوز جای گلوله روی در ورودی این خانه به چشم می‌خورد. این‌جا جایی بود که هم‌زمان رئیس‌علی جمع می‌شدند و نقشه حمله به دشمن را طرح می‌کردند. بعد از رئیس‌علی، بهادر تنها پسر او در این خانه زندگی می‌کرد. در آن زمان همه مردم به این خانه رفت و آمد داشتند و پای صحبت‌های بهادر می‌نشستند. او شاهنامه خوان خوبی بود و جنگ نامه‌هایی از پدرش سروده بود که قصه جنگ‌های رئیس‌علی دلواری و هم‌زمانش محسوب می‌شد. بعد از بهادر این خانه تقریباً خالی شد، تا این که انقلاب شد و جنگ تحمیلی آغاز شد. آن روزها سپاه و بسیج در این خانه حضور داشتند و چند باری هم گلوله توپ به آن اصابت کرد.

پس این خانه همیشه جنگ به خود دیده. بله، بعد از مدتی دوباره این‌جا تخلیه شد. تقریباً در حال خراب شدن بود که من این‌جا آمدم. از خانه خودم گچ و سیمان می‌آورم تا در و دیوار را بازسازی کنم و از خراب شدنش جلوگیری کنم. بعضی‌ها می‌گفتند تو با این فقر و احتیاج چرا این کارها را می‌کنی؟ ولی برای من سرپا ماندن خانه رئیس‌علی خیلی مهم بود تا این که بالاخره مقام معظم رهبری به این‌جا سفر کردند و ۷۰۰ یا ۸۰۰ میلیون تومان اعتبار اختصاص دادند تا این خانه دوباره بازسازی شود. چند سال پیش هم آقای احمدی نژاد به این‌جا سفر کردند و از این‌جا بازدید کردند. بعد از بازسازی به من گفتند: مدیریت موزه را می‌خواهیم به کسی بسپاریم. من هم گفتم چه بهتر که کس دیگری هم این‌جا باشد و در حفظ





مرد بزرگ دلوار که هم مردم از او راضی هستند و هم خدا. هم برای آزادی مردم جنگید و هم برای سربلندی دین خدا... چنان با حرارت و محکم سخن می‌گفت که کاملاً تحت تأثیر قرار می‌گرفت. پس از آوردن چای و کمی گپ و گفت خودمانی و مرور خاطرات قدیم و جدید از او خواستیم شروه خوانی کند. کاش این گزارش تصویری بود و او را هنگام خواندن می‌دیدید اما در این راستا فقط می‌توانم متن آن‌چه را می‌خواند برای شما بزرگواران بازنویسی کنم.

ای دل...
برفتم تو دلبری جبهه جنگ
بدیدم رئیس‌علی در آب و تاب و لشکری جمع
همی می‌کشت چون هندوی کافر

بهادر می‌گفت وقتی رئیس‌علی می‌خواست به جنگ برود تفنگش را پر کرده و گفته بچکان، یعنی شلیک کن. رئیس‌علی رو به مادرش مدینه خانم می‌گفته این پسر هم دل شیر دارد و بعد از ما راه ما پیش می‌گیرد.

زبان‌ش بود چون الله اکبر
ای دل، ای دل، ای دل
شب‌ی با لشکری رفتم به تنگ
نفهمیدم که دشمن در کمین است
بزد تیری که از قلبم در رفت
که رئیس‌علی‌ام بر زمین افتاد غلتان
ای دل، ای دل، ای دل
همه گفتن رئیس‌علی رفته به بوشهر
همه با صد سوار آن شیر بیشه
همه برنو بلند بر دست‌شان بید
یمین لشکرشون، رهبر رئیس‌علی بید
شیار لشکرشون تنگسیر بید

این نوع مراسم را که صرفاً به رئیس‌علی دلواری می‌پردازد در شب نشینی‌ها و عزاداری‌ها برگزار می‌کنند و علی دریایی که پیرمردی ۶۷ ساله است این هنر را از پدر آموخته و همچنان در سینه حفظ کرده است. علی دریایی در روستای محمد عامری زندگی می‌کند و به روایت او پدر و پدربزرگش از تفنگچی‌های شهید رئیس‌علی بوده‌اند. او از قول پدر نقل می‌کند قبل از جنگ یا به عبارتی زمانی که جنگ نزدیک بود یک قایق به سمت بندر نزدیک می‌شده و رئیس‌علی با این تصور که این قایق از آن افرادی است که در کشتی آذوقه کم آورده‌اند با یک گوسفندپروار و مقداری خوارکی و آب آشامیدنی به سمت آن‌هایی می‌رود که چون از نیت اصلی آن‌ها مطلع می‌شود با تیراندازی آن‌ها را از ساحل دور می‌کند. همان طور که گفتیم این روایت‌ها اگر چه ممکن است سندیت تاریخی نداشته باشد اما از سر عشق نقل می‌شوند و حکایتگر عشق هستند، ضمن این‌که واقعا لطماتی هم به تاریخ نمی‌زنند. به هر حال وقتی به خانه‌ی علی دریایی رسیدیم با منظره‌ی خاصی روبه‌رو شدیم. منزل او لب جاده قرار گرفته بود. یک در بزرگ ماشین رو باز شد و داخل محوطه‌ای شدیم که گویی مربوط به سده قبل بود. گویی آن در بزرگ ماشین رو دروازه زمان بود و ما ناگهان با منظره‌ای از سال‌های سال گذشته مواجه شده‌ایم. محوطه‌ای بزرگ با خانه‌های گلی و خشتی. درهای چوبی کوچک و قدیمی. به اتفاق شاکر کمی جلوتر رفتیم و جلو یکی از آن درها ایستادیم. وقتی در زدیم پیرمرد بلندقد و چهارشانه‌ای در را باز کرد که لباس محلی به تن داشت و خنجری بر شال. تنها چیزی که من را از تصور عبور از دروازه زمان بیرون آورد صدای زنگ موبایل آقای شاکر بود که حقیقتاً هیچ تناسبی با آن لباس و خنجر و فضا و خانه‌های خشتی نداشت. پس از رو به رو شدن با استقبال گرم علی دریایی وارد اتاق محقر و قدیمی او شدیم و او از همان آغاز شروع به سخن کرد که: «من خاک پای هر کسی هستم که قدمی برای رئیس‌علی برمی‌دارد.

می‌شوم. وقتی می‌بینم با چه علاقه‌ای این جا قدم می‌زنند و به راهنمایی‌های من گوش می‌دهند احساس شادمانی می‌کنم. از این‌که با حفظ این خانه نام شهید رئیس‌علی دلواری، مرد شجاع و با خدای دلوار، زنده است احساس خوبی پیدا می‌کنم.

چه چیز دیگری برای این خانه می‌خواهی؟

امیدواریم وسایل موزه به موزه برگردانده شود تا مردم بتوانند آن‌ها را ببینند. همچنین از مسئولین می‌خواهم طبقه بالای این خانه حداقل به صورت ماکت ساخته شود تا مردم چهره قدیمی آن را ببینند. این حیاط هم دو چیز کم دارد؛ اول چاه که چهره واقعی حیاط را باز می‌سازد و دوم دیوار اندرونی.

دیوار اندرونی چه نوع دیواری بوده؟

در زمان‌های قدیم مهمان‌ها و مردهای محله در قسمت جلویی حیاط جمع می‌شدند و خانواده‌ها دو قسمت انتهایی حیاط منزل داشتند. دیوار اندرونی باعث می‌شد دیوار اندرونی دیده نشود.

پس به نوعی دیوار حجاب خانه محسوب می‌شد؟

بله، اگر دیوار اندرونی ساخته شود مردم امروز و جوان‌های ما خواهند فهمید که اسلام و قانون‌های اسلامی چقدر برای اجداد ما مهم بوده است. وقتی بچه‌ها با پدر و مادرهای‌شان به دیدن موزه می‌آیند و از ما می‌شنوند که این دیوار، دیوار اندرونی است یاد می‌گیرند که حجاب چقدر مهم است. از طرف دیگر وقتی دیوار اندرونی ساخته شود و طبقه دوم و همین طور چاه آب با چرخ و ریس به در حیاط دیده نشود چهره واقعی خانه رئیس‌علی هم نمایان می‌شود.

گفتی پیرمردهایی هستند که هنوز قصه‌های پدارن‌شان از رئیس‌علی دلواری را به یاد دارند! می‌توانی با ما همراه شوی تا با آن‌ها هم صحبت کنیم؟

حتماً! آن‌ها در همین اطراف زندگی می‌کنند. می‌توانیم اول به دیدن علی دریایی برویم و شروه خوانی او را هم گوش کنیم.

شروه خوانی از قرار نوعی حماسه خوانی یا چیزی مانند آن است که بین دلواری‌ها جایگاه خاصی دارد.



وقتی به این جا می آیم و مردم را می بینم
که از جاهای مختلف تشریف می آورند
تا موزه شهید رئیس علی دلواری را
بازدید کنند خیلی خوشحال می شوم
و از این که با حفظ این خانه نام شهید
رئیس علی دلواری، مرد شجاع و با
خدای دلواری، زنده است احساس خوبی
پیدامی کنم.

مردم بوشهر و به خصوص مردم دلواری از محبوبیت ویژه ای برخوردار است. شاکر برایم می گفت به عنوان مترجم زبان محلی با گروه همکاری هایی داشته اما وقتی سؤال کردم آیا در قسمت هایی از آن بازی داشته یا نه؟ آه سردی کشید و گفت که چون منزل آن ها در دلواری بوده و فیلم برداری در بوشهر انجام می شد، پدر و مادرش به دلیل دوری راه اجازه نمی دادند بیش از یک مترجم در دلواری با گروه همکاری کند. هنوز داشت به علاقه شاکر برای بازی در این سریال فکر می کردم که به منزل حیدر نیک نام رسیدیم. او کدخدای آن روستا محسوب می شد و هنوز هم از احترام زیادی برخوردار بود. پس از پرس و جو متوجه شدیم نیک نام در منزل خود نیست و به منزل مجاور رفته است. داخل خانه مجاور شدیم. خانه بزرگی که در اتاق های دور تا دور حیاط مردم خون گرم این خطه به خوشی با هم زندگی می کردند. از یک شیب تند بالا رفتیم و همین که به حیاط اصلی رسیدیم نیک نام را دیدیم که وسط حیاط روی زبلویی نشسته و پشت او دو بالش بزرگ قرار دارد که به راحتی به آن تکیه می کند. همین که سلام و احوال پرسیدیم برای ما هم از همان بالش ها آوردند. داشتیم به پنجره یکی از اتاق ها نگاه می کردم که از آن دریا به شکل بسیار زیبایی دیده می شد. نیک نام که متوجه جهت نگاه

ای دل، ای دل، ای دل
همه یادم سردار جنوبه، رئیس علیمه رئیس علیمه
همه یادم پیر جماران، خمینیمه، خمینیمه
همه یادم دردانه اش، سید احمد خمینی، خمینیمه
همه یادم شهید رجایی، باهنرمه
همه یادم شهید مظلوم بهشتیمه، بهشتیمه
ای دل، ای دل، ای دل

هنوز اشک در چشمانش جمع بود که پرسیدم مگر نگفتی شروه خوانی مختص رئیس علی است؟ پاسخ داد: «ها! گفتم». پرسیدم پس اسم امام خمینی (ره)، شهید بهشتی، حاج احمد آقا، رجایی و باهنر را چرا اضافه کردی؟ نگاهی به من کرد که سردی خاص بر تن نشست. گویی نباید این سؤال را می کردم. دوباره اشک از چشم پاک کرد و گفت: «خب، اینا که گفتم از رئیس علی جدا نیستن که. اینا ادامه رئیس علی اند. کاش من نفس داشتم و یاد و خاطر درست درمون که اسم همه شهیدامون توی شروا می آوردم».

با خیلی ها در خصوص رئیس علی و علت زنده ماندن این حماسه صحبت کرده بودم. تاریخدان ها، اساتید، هنرمندان و غیره و غیره اما پاسخ این سؤال را که «چرا حماسه رئیس علی دلواری چنین پررنگ زنده مانده است»، این پیرمرد محلی داد. به راستی آن چه امروز می بینیم و با سربلندی «ایران اسلامی» می خوانیم ادامه حماسه ای است که رئیس علی و روحانیانی چون آیت الله بلادی و دیگران آفریده بودند. و هراس دشمن از همین حماسه تاریخی است که قدمت آن هم عرض تاریخ حضور آن ها است.

از خانه علی دریایی که خارج شدیم به آقای شاکر گفتم: حالا کجا می رویم. گفت به خانه حیدر نیک نام.

در حالی که کوچه پس کوچه های روستایی نزدیک دلواری را پشت سر می گذاشتیم با آقای شاکر از سریال «دلبران تنگستان» صحبت می کردیم. سریالی که بین

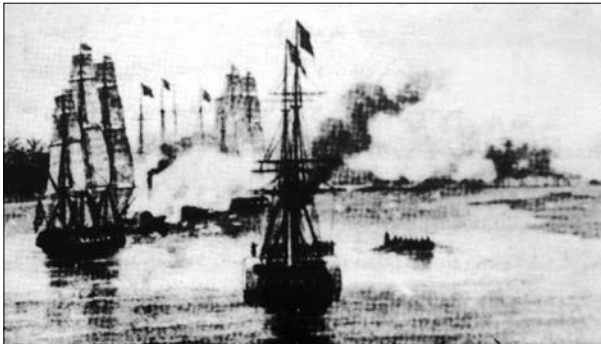


همه یادم سردار جنوبه، رئیس علیمه رئیس علیمه
ای دل، ای دل، ای دل
دمی یادم رسید در دروازه بازه
بدیدم رئیس علی در اضطرابه
یکی آمد بگفتش رئیس علی را
بگیر برنو برو در باغ اهرم
که جای کارزار است نا نشستن
برون کن شاه دین، از باغ دشمن
به دنبالش برو تا لب دریا
بکش کافر بیاندازشون به دریا
بچین در تولردی سنگرت را
نگهدارت خداوند جلیل را
شمار سنگرش چون تنگسیر بید
همی می کشت این مرد شیرگیر
بگفتش انگلیس این ها چه کارس
بگفتندش رئیس علی ست، رئیس علی ست
دو تن تنها نباشد لشکری را
که لشکر ده هزار و آن دو تن را
همه یادم سردار جنوبه، رئیس علیمه رئیس علیمه

ای دل، ای دل، ای دل
مرا هر روز در دلواری می کشد دل
که در این سرزمین رئیس علی هست منزل
اگر یک روز رئیس علی بماند
کند جنگی که تا عالم بداند
لبش چون تازه گل های باغی
زچشمانش بود باز شکاری
کمان ابرو، نمودی بهرفتلم
تو رئیس علی شریفم می کشی، اما به خاری
ای دل، ای دل، ای دل
هنوز از خون بود در آستین ام
چه تا بر محمل زرین نشینم
همین زینت بود بهر دل ما
سیه سازی تو یک دم محمل ما
زهجرات مرا داغیست بر دل
که تا اشکم به جون بگرفته منزل
پسر صد قرن گر خاکم ببویی
کنم اشمام بوی سوگ از گل



■ نمایی از حمله ناوهای انگلیسی به دلوار.



■ قلعه‌ای که از زمان حمله می‌شدند.

تصمیم می‌گیرد جلوی قوای دشمن بایستد هزار و دویست تفنگچی جمع می‌کند. آن زمان مردم می‌پرسیدند رئیس علی چطور مخارج هزار و دویست نفر را تأمین می‌کند. یک روز که پدرم به اتفاق چند نفر دیگر به بوشهر می‌روند در خانه سید محمدرضا کازرونی می‌شنود که سید به رئیس علی می‌گوید: «رئیس علی اگر تا بیست سال دیگر هم بجنگی، خرج و مخارج شما را تأمین می‌کنم.» پدرم می‌گفت هیچ‌کس نمی‌دانست سید محمدرضا کازرونی مخارج تفنگچی‌ها را می‌پردازد.

قبل از این که بخواهم سؤال دیگری را مطرح کنم حیدر نیک نام به نقطه‌ای خیره می‌شود و با لحنی متأثر می‌گوید:

پدرم همیشه می‌گفت رئیس علی حامی فقرا بود. او به فقرا هم احترام می‌گذاشت و هم کمک می‌کرد و از این راه نام علی را زینبده خود می‌کرد. حیدر نیک نام جمله آخر را به گونه‌ای بیان می‌کند که گویی آخر سخن است. او با اشاره به مولای متقیان علی (ع) همه آن‌چه را از رئیس علی، ایمان، تقوا، شهادت، راه ائمه و علما عنوان می‌کند، راهی که تا به امروز به فضل خداوند ادامه یافته و ان‌شاءالله تا پیروزی کامل اسلام ادامه خواهد یافت. در بین محلی‌ها کسان دیگری هم بودند که باید با آن‌ها هم صحبت می‌شدیم اما محدودیت صفحات مجله موجب شد مشت را نمونه خروار بدانیم و به این مختصر بسنده کنیم. با این توصیه که اگر به بوشهر سفر کردید بازدید از دلوار و موزه رئیس علی و مردم این خطه را فراموش نکنید که حرف‌ها و خاطرات شنیدنی بسیار است و این مردم خون‌گرم و دوست داشتنی هرگز از بازگویی آن‌چه سینه به سینه به آنان رسیده است، خسته و رنجور نمی‌شوند. ■

سؤال می‌کنم آیا پدر در خصوص ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی رئیس علی روایتی نقل کرده یا نه، پاسخ می‌دهد:

پدرم به شدت با احترام در مورد رئیس علی صحبت می‌کرد و حتی اواخر عمر وقتی از او می‌گفت به گریه می‌نشست. او می‌گفت رئیس علی جوان ۳۰ ساله بسیار پاکی بود. جوانی که وقت نماز ظهر در سنگرم اذان سر می‌داد و به نماز می‌ایستاد. رئیس بود اما همیشه لباس ساده کارگری می‌پوشید، برایش لباس‌های فاخر زیادی هدیه می‌آوردند اما او همیشه لباس کارگری می‌پوشید و اگر حتی یک جاشوی ساده به دیدنش می‌رفت با محبت ریش را می‌بوسید، دستش را می‌فشرد و به حرف‌هایش گوش می‌داد. رئیس علی همیشه می‌گفت خان و رعیتی وجود ندارد همه با هم در برابر خدا برابر هستند. همه را خدا آفریده و یک جور هستند. به نظر پدرم همین حرف‌های رئیس علی

بود که باعث شد خان‌های دیگر نسبت به او کینه داشته باشند و او را به شهادت برسانند. از او سؤال می‌کنم آیا می‌توانی پس از ۸۰ سال زندگی بین مردمی که رئیس علی را عاشقانه دوست دارند به ما توضیح بدهی این عشق از کجا شکل می‌گیرد و ماندگار می‌شود؟

مردان خدا همیشه در دل این مردم جا داشته‌اند و دارند. رئیس علی کسی بود که بدون هیچ پشتوانه‌ای جز یاد و ایمان به خدا، در کنار این مردم با یک دولت قوی جنگید و خون داد. او کسی است که یک عمر سربلندی برای این مردم به همراه آورد. این شجاعت و ایمان برای او و همراهانش همیشه احترام به همراه داشته و دارد. تا جایی که یادم هست در رژیم شاه افسری به بوشهر آمد و قدرت را به دست گرفت. او مردی بود که بسیار نیرومند ظاهر شد اما وقتی فهمید پدر من از همراهان رئیس علی بوده به دیدن او آمد و دست پدرم را بوسید. او می‌گفت من دست همه کسانی را که با رئیس علی بودند می‌بوسم چون آن‌ها کسانی بودند که بدون هیچ پشتوانه دولتی یک تنه جلو دولت انگلیس ایستادند و آن‌ها را شکست دادند. احترام رئیس علی مربوط به دلوار و بوشهر نمی‌شود. یک ایران به احترام می‌گذارند حتی دشمنان رئیس علی هم نتوانستند این احترام را پنهان کنند.

از او پرسیدم پدر دیگر چه خاطره‌ای برای او تعریف کرده است؟ گفت: وقتی رئیس علی

من شد بدون هیچ پرسشی شروع به صحبت کرد و از قول پدرش تعریف کرد که:

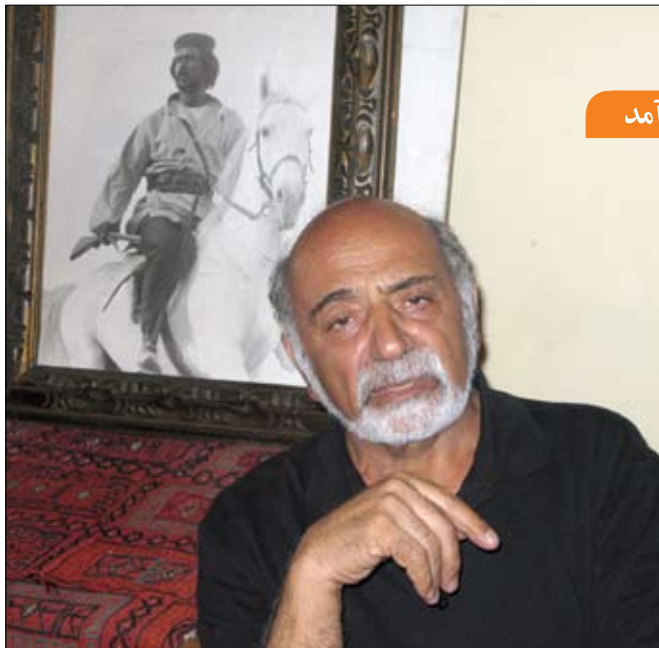
زمانی که کشتی‌های انگلیسی به این‌جا حمله کردند از این پنجره‌ها دیده می‌شوند. کشتی‌هایی که لوله‌های توپ‌شان را به سمت خانه‌های این‌جا نشانه رفته بودند اما آن‌ها به دلیل شرایط این‌جا نتوانستند نیرو پیاده کنند بنابراین از سمت دیگری دو هزار نیرو پیاده می‌کنند و نخل‌های خرما باغی

در راه یک انگلیسی در جایی کمین کرده و تفنگچی‌ها را مورد هدف قرار می‌داده اما تفنگچی‌ها نمی‌توانستند جای او را پیدا کنند. در این زمان رئیس علی با تیرانداز انگلیسی را وادار می‌کند به چند جهت تیراندازی کند و به این وسیله جای او را پیدا می‌کند...

در دلوار را با توپ نشانه می‌گیرند. در این بین کسی خود را به رئیس علی می‌رساند و ماجرا را می‌گوید. رئیس علی هم با تفنگچی‌هایش که پدر و پدر بزرگ من هم جزو آن‌ها بودند به سمت نیروهای انگلیسی می‌روند. در راه یک انگلیسی در جایی کمین کرده و تفنگچی‌ها را مورد هدف قرار می‌داده اما تفنگچی‌ها نمی‌توانستند جای او را پیدا کنند. در این زمان رئیس علی با تیرانداز انگلیسی را وادار می‌کند به چند جهت تیراندازی کند و به این وسیله جای او را پیدا می‌کند و در حالی که تیرانداز به یک هدف خیالی تیراندازی می‌کرده و رئیس علی سر او را هدف گرفته و تیرانداز را به هلاکت می‌رساند. وقتی تیرانداز از پا درمی‌آید راه برای تفنگچی‌ها باز می‌شود و حمله می‌کنند. پدرم می‌گفت از دو هزار نیرویی که انگلیس پیاده کرده بود فقط چیزی حدود پانصد نفر می‌تواند فرار کنند و باقی کشته می‌شوند.

حیدر نیک نام متولد ۱۳۰۸ است و پدر و پدر بزرگ او از همراهان رئیس علی دلواری بوده‌اند. از او





• درآمد

سریال «دلبران تنگستان» با پخش‌های مکرر دو نقش مهم را در سال‌های بعد از انقلاب ایفا کرده است: نخست، معرفی شهید رئیس‌علی دلواری در قالب سریالی خوش ساخت و جذاب به صورتی فراگیر از طریق رسانه تلویزیون. دوم، شوراندن و تهییج نیروهای مردمی در سال‌های دفاع مقدس علیه متجاوزین بعثی از طریق تأکید بر ارزش‌های والای اسلامی و شیعی شخصیت پرجذبه‌ای چون شهید رئیس‌علی دلواری که با تأسی به سید و سالار شهیدان به قیام علیه متجاوزین وقت انگلیس در جنوب پرداخته بود.

مجموعه این مسائل باعث شد تا از بدو ورود به حیطه تهیه و انتشار این ویژه‌نامه، به مصاحبه با همایون شهنواز، ترغیب شویم. ضمن این که استاد شهنواز به دلیل تحقیقات گسترده‌ای که درباره شهید دلواری و قیام جنوب انجام داده است، همواره پای ثابت کنگره‌ها و همایش‌های مربوط به این شخص و قیام او است.

دست آخر این که پاسخ‌گویی استاد شهنواز در خصوص ابهام‌ها و تناقض‌های تاریخی موجود در این گفت و گو و نیز سریال «دلبران تنگستان»، به ویژه در مورد واسموس و خیری، یکی از همسران رئیس‌علی، موکول شد به بعد از بازگشت استاد از سفر. این گفت و گو را بخوانید:

■ گفت و شنود شاهد یاران با همایون شهنواز، کارگردان سریال دلبران تنگستان

«آنان دست‌شان از خاک بیرون است»...

چون آهنگین بود. سرسری نگاهی کردم و آن را خریدم و به خانه برگشتم. پدرم که سنی از او گذشته بود و کمتر بیرون می‌رفت وقتی ما بچه‌ها به خانه برمی‌گشتیم از بیرون سؤال می‌کرد. من که برگشتم خانه پرسید چه کتابی خریدی و من هم آن را به او نشان دادم. به محض این که نام کتاب و نویسنده آن را دید، گفت این نویسنده دوست من است و من می‌خواهم او را ببینم. ناشر کتاب، انتشارات اقبال بود. با آن‌جا تماس گرفتم و خلاصه پس از دو سه روز دوندگی آدرس منزل و تلفن آقای آدمیت را پیدا کردم و بعد با تماس تلفنی، قرارى با ایشان گذاشتم و همراه پدر به خدمت ایشان رفتیم.

این ملاقات مربوط به چه سالی بود؟

سال ۱۳۴۸ بود. آقای آدمیت یک سال بعد فوت کرد. پدر من حدود هشتاد سال داشت و او از پدرم پیرتر بود. منزل آدمیت در یکی از کوچه‌های پس‌کوچه‌های خیابان کوروش کبیر سابق و شریعتی فعلی بود. خانه‌ای بود بسیار معمولی. زمانی که ما رفتیم فصل پاییز بود و هوا سرد. فکر کنم ماه آذر بود. آدمیت در یک اتاق کوچک نشسته بود. یک بخاری دستی نفتی هم روشن بود که از بوی نفت آن احساس خفگی به آدم دست می‌داد و گرمایی هم نداشت. یک میز کوچک جلو او بود و دور و برش پر از دفتر و کاغذ. وقتی وارد شدیم و پدرم با او رو در رو شدند، همدیگر را در آغوش گرفتند و نجوای خاص خودشان را داشتند. هیچ وقت آن لحظه را فراموش نمی‌کنم که چگونه اشک ریختند و چه خاطراتی که بازگو نکردند و با چه بیانی! ای کاش دوربینی داشتیم و از این لحظات ناب فیلم می‌گرفتم. دو نفر سال‌ها از هم خبری نداشتند، در حالی که در

خیلی ساده بود که ممکن بود اصلاً رخ ندهد. من دانشجوی رشته حقوق سیاسی دانشگاه تهران بودم. در آن زمان رهبران نهضت‌های ضد استعمار آفریقا و آسیا جذابیت خاصی داشتند و برای جوانان آن دوره قهرمان دنیا محسوب می‌شدند. چه‌گوارا هم همین موقعیت را داشت و هنوز هم دارد و اخیراً هم فیلمی درباره او ساخته‌اند. شخصیتی که من آن وقت درباره او تحقیق می‌کردم لومومبا رهبر نهضت مردم کنگو بود و به دست کمپانی‌ها و شرکت‌های چندملیتی که

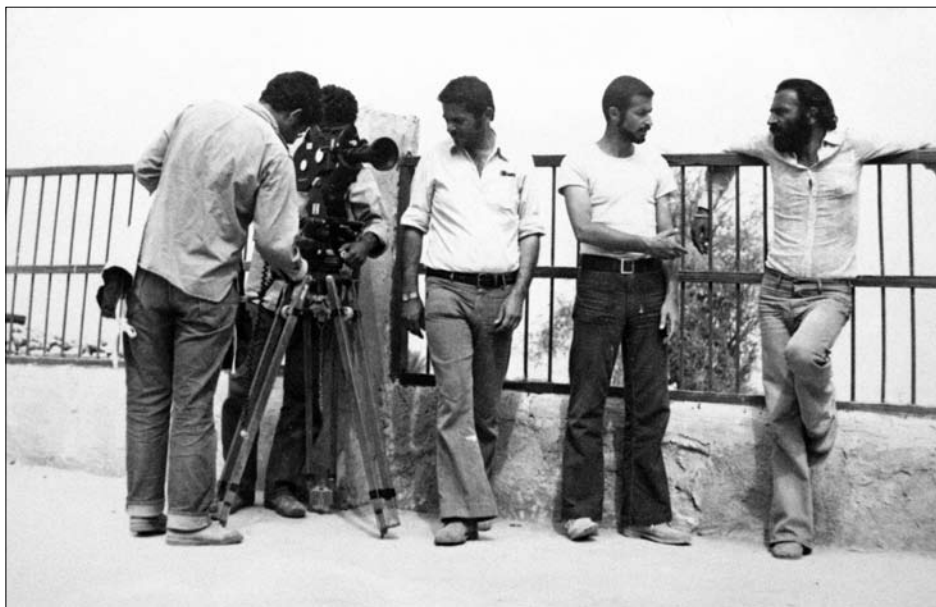
آقای آدمیت حرفی به من زد که هنوز در خاطر دارم. او گفت: این مبارزان با دست خالی با انگلیسی‌ها جنگیدند و جنگ هم این‌گونه نبود که اگر رئیس‌علی کشته شود، ماجرا متوقف می‌شود، بلکه یک نهضت بود که شعله‌ور شد و شعله‌اش جاودان شد.

کنگو را غارت می‌کردند کشته شد. من حین تحقیق درباره او در کتاب‌فروشی‌های روبه‌روی دانشگاه تهران یکی دو کتاب درباره ایشان پیدا کردم. قرار بود رساله‌ای درباره لومومبا بنویسم و چون حقوق سیاسی می‌خواندم، می‌خواستم درباره چگونگی و سیر تحول نهضت کنگو به رهبری لومومبا و اخراج بلژیک‌ها و غیره تحقیق کنم. به طور اتفاقی در ردیف کتاب‌ها چشمم به کتابی برخورد به نام «دلبران تنگستانی» نوشته رکن زاده آدمیت. از اسم کتاب خوشم آمد

چه شد که موضوع رئیس‌علی دلواری را برای ساخت سریال انتخاب کردید؟

من زیاد اشتیاق به مصاحبه و گفت و گو درباره کارهای خود ندارم، به ویژه درباره دلبران تنگستان و رئیس‌علی. فی الواقع آن رفتاری که با اثر من و مجموعه دلبران تنگستان شد، همیشه باعث اندوه و حسرت من بوده است. ممکن است باور نکنید، ولی بعد از انقلاب - سال ۱۳۵۹ - تا دیدم سریال از سیما پخش می‌شود و بخش‌هایی از آن سانسور شده و حتی اسم من را به عنوان پژوهش‌گر و نویسنده فیلم‌نامه و کارگردان از ابتدا و انتهای آن حذف کرده‌اند، رغبتی نداشتم آن را ببینم ولی از جهتی خوشحالم که در یاد و خاطره مردم باقی مانده و من سعادت این را داشتم که اثری پدید آورم که نه فقط با ذهن و قلب مردم بوشهر و جنوب بلکه با مردم سراسر ایران ارتباط برقرار کرده است. البته این توفیق حاصل همکاری بسیار صمیمانه با تمامی افرادی بود که در آن شرایط سخت که ما اولین فیلم و سریال تاریخ ایران را می‌ساختیم با من نهایت همکاری را داشتند. از آن بازیگر اول گرفته تا مردم محلی به ویژه آدم‌هایی که در نقش سیاهی لشکر در نقش تفنگچی می‌آمدند و بعد به حدی شور و اشتیاق داشتند و به قدری صمیمانه کار می‌کردند که من نقش‌های بالاتری به آنان می‌دادم. آن‌چه امروز برای مردم دلنشین است، همین وجود و حضور و جلوه واقعی این افراد است که وقتی تفنگ را به سینه خود فشار می‌دهند و پشت آن نخل باغ‌های بوشهر می‌ایستند، حس می‌کنیم که واقعاً با دشمن مبارزه می‌کند. به هر حال آن‌چه باعث شد من به این موضوع و به ماجرای نهضت مردم جنوب علاقه‌مند شوم در واقع یک اتفاق

پشت صحنه سریال «دلبران تنگستان»



حرکت داد. دریادار رمزی عطایی گفت: من روی عرشه می ایستم و سلام می دهم و تا انتهای اروند می روم تا ببینم چه کسی مانع من می شود. آن ها که آن همه تهدید کرده بودند، هیچ کاری انجام ندادند و هیچ اتفاقی رخ نداد.

از طرف دیگر، هم در زمان عبدالناصر و هم بعد از او، تبلیغات بسیار گسترده ای آغاز شده بود به نام نهضت پان عربیسم که عرب ها در واقع بدون هیچ دلیلی، ایران را مقابل خودشان می دیدند. آن ها هنوز نام و عنوان خلیج فارس را قبول ندارند. در کل، حال و هوای آن زمان بود که این فیلم را می طلبید. من هم هدفی جز زنده کردن یاد آن دلبران نداشتم. می خواستم همان حرف مرحوم آدمیت را که «آنان دست شان از خاک بیرون است» به مردم نشان دهم و بگویم چنین نهضت هایی بوده که مملکت حفظ شده است. بعد هم که پی طرح را گرفتم، آقای قطبی زیر آن نوشت: ما حاضری یک میلیون و پانصد هزار تومان برای این طرح هزینه کنیم.

در آن موقع هزینه یک فیلم سینمایی چقدر بود؟ بین صد تا صد و بیست هزار تومان.

بعد هزینه را گرفتید و...

نه، در این اثنا طرح ما گم شد. بعد متوجه شدم که چه شده است. متأسفانه این جا اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد، دیگران جای این که کمک کنند چوب لای چرخ او می گذارند. یکی از دلایل عدم پیشرفت کارهای ما همین است. مثلاً آقای آزمایش که یک صنعتگر بود کارخانه یخچال سازی آزمایش را راه انداخت. من یک یخچال آزمایش به قیمت سیصد و پنجاه تومان خریدم که هنوز به خوبی کار می کند، ولی یک یخچال بوش آلمان داشتم که سوخت. بعدها کارخانه او را گرفتند و پس از مدتی که برگشت، دیگر کاری از پیش نرفت.

خلاصه این که طرح من هم گم شد. بعد از پیگیری زیاد، در کشوی یکی از معاونین پیدا شد و بالاخره به عنوان اولین فیلم سفارش رادیو و تلویزیون آن موقع، برای اجرا به سازمان تل فیلم که امروز سیما فیلم شده، به آقای ملک ساسان ویسی، رئیس آن جا

ما طلبکاران تاریخییم تا روز قرار نام این شاعر محمود یوسفی است. من وقتی معنی این حرف را از آقای آدمیت سؤال کرده بودم، گفته بود «جسمش زیر خاک پوسیده ولی دستش به عنوان یک رهنمود، به آینده و به ادامه راه آن ها اشاره می کند، به این که ما را دریابید و آن چه را که ما شروع کردیم، شما ادامه دهید». به هر حال من خلاصه ای از آن کتاب را برای فیلم نوشتم و به تلویزیون رفتم که با زنده یاد فریدون رهنما که مردی بسیار فرهیخته، شاعر و فیلم ساز بود، در میان بگذارم. رهنما، شاهنامه و تاریخ ایران را به خوبی می شناخت و انسان ایران دوستی بود. او را از قصدم مطلع کردم. طرح را از من گرفت و بعد از مدتی گفت که آقای قطبی، رئیس وقت سازمان گفته اگر فیلمی براساس

لوکیشن ها را در همان مکان های تاریخی و تقریباً با توجه به این که چندان تغییری نسبت به گذشته نکرده بودند، با همان حال و هوا انتخاب کردم. بعضی از آدم ها، بازمانده هم روز زمان رئیس علی بودند. از جمله مردی بود به نام خورشید که وقتی حرف می زد و تعریف می کرد خیلی روی من تأثیر می گذاشت. حاصل آن کار گردآوری اسناد و مدارک بود

این طرح ساخته شود، خیلی خوب است، ولی باید بدانیم چه امکاناتی می خواهد. البته این را هم اضافه کنم که شرایط خاص آن روز در موافقت با این طرح تأثیر داشت.

آن شرایط چه بود؟

سال ۱۳۴۸ عراق با ایرانی ها بدرفتاری می کرد و عده ای را پابرهنه اخراج کرده بود. حتی کسانی که اجدادشان آن جا زندگی می کردند و سابقه دو بیست ساله داشتند نیز آواره شدند. بر سر اروند رود با آن ها اختلاف داشتیم. ایران کشتی ابن سینا را روی اروند

یک شهر زندگی می کردند. این پیامد استبداد است که مردم را از هم دور می کند و کاری می کند که از یکدیگر و سرنوشت همدیگر اطلاعی نداشته باشند. واقعاً جای تأسف است که ما ایرانی ها همدیگر را گم می کنیم، چون تشکلهای مدنی نداریم تا بتوانیم از حال یکدیگر مطلع شویم و تجربیات خود را با هم در میان بگذاریم، حال آن که این یک ثروت عظیم برای مملکت است. پدرم در آن جلسه به آقای آدمیت گفت که پسر من در انگلیس سینما و فیلم سازی خوانده و ایشان هم خیلی استقبال کرد.

این ایده پدرتان بود یا ایده خود شما؟

ایده خود من بود. آدمی پر از آرزوست و ذهن من هم پر از فیلم های نساخته. «دلبران تنگستان» هم یکی از آن ها بود. وقتی به پدرم ماجرا را گفتم، ایشان گفت آدمیت رفیق قدیمی من است. با هم آن جا می رویم، با خودش صحبت کن. وقتی پدرم این مسأله را به ایشان گفت و نظر او را جویا شد، آقای آدمیت حرفی به من زد که هنوز در خاطر دارم. او گفت: این مبارزان با دست خالی با انگلیسی ها جنگیدند و جنگ هم این گونه نبود که اگر رئیس علی کشته شود، ماجرا متوقف شود، بلکه یک نهضت بود که شعله ور شد و شعله اش جاودان شد و این موجب حفظ استقلال ایران در گذشته و حال و آینده خواهد بود. نظر او درباره ساخت فیلم مساعد بود و گفت خیلی عالی ست که این کار انجام شود. ما به این افراد مدیون هستیم و اگر امروز با هواپیما وارد بوشهر می شویم و به ویزا و پاسپورت و اجازه ورود و اقامت نیاز نداریم و بخشی از کشور سرافراز ایران است، نتیجه همت، تلاش و کوشش آن ها بوده است.

آدمیت حرف جالبی هم زد که آن موقع نمی فهمیدم منظورش چیست. می گفت: «این ها دست شان از خاک بیرون است». این حرف خیلی روی من اثر گذاشت. پرسیدم منظورتان چیست؟ گفت: هر چند زیر خاک خفته اند ولی با دست شان اشاره می کنند که راه ما را ادامه دهید». جالب این که هفته پیش به من خبر دادند عده ای از بوشهر آمده اند و خواهان ملاقات با شما هستند. بعد از یکی دو ساعت خودم را به منزل رساندم دیدم چند نفر پشت در منتظرند. با شرمندگی در را باز کردم و وارد منزل شدیم. پس از گپ و گفت زیاد، یکی از آن ها که جانباز جنگ تحمیلی بود و در روز چهارم نبرد در جبهه خرمشهر یک پایش را به طور کلی و پای دیگرش را از زانو به پایین از دست داده بود، چند قطعه شعر خواند که تعبیر «دستش از خاک بیرون است» را در شعر او هم شنیدم. مخاطب شعر او، من ناقابل بودم.

تا که تاریخچه در اذهان بماند یاد تو از دل این حق شناسان کی روی از این دیار آن شهید خفته در خاک نجف رئیس علی گشته است با تربت مولا مزارش همجوار گرچه پنهان است جسم عطر و پاکش ولی «تا ابد بیرون بماند دستش از خاکسار» این جمله همان حرفی است که آقای آدمیت گفته بود.

و ادامه شعر:

این ندا سر می دهند یاران او در روزگار

■ همایون شهنواز و یکی از بازیگران سریال دلبران تنگستان.



نظر من بود، حفظ منطق زبان منطقه بود. برای مثال؛ بوشهری‌ها از جملات کوتاه و سریع استفاده می‌کنند. کسانی مثل بیابانی و منوچهر آتشی، شاعر شوریده جنوب، مرا راهنمایی می‌کردند که دیالوگ‌های خودم را که عادی نوشته بودم تنظیم کنم. زنده یاد بیابانی مدت کوتاهی در بوشهر و بعد هم تا جایی که امکان داشت در تهران با من همکاری کرد. در دوبلاژ فیلم هم از زنده یاد منوچهر آتشی استفاده کردم.

برای عوامل فیلم کمپ درست کرده بودیم. قسمت ارتش‌ها هم جدا بود. آن‌ها صبح‌ها شیپور می‌زدند و برنامه صبحگاهی داشتند و شب‌ها هم خاموشی. در محل استقرار خودشان تعمیرگاه کامیون و آشپزخانه و طویله و دفتر و دستک و غیره هم داشتند. حدود چهارصد سرباز و درجه‌دار از تهران، شیراز و غیره آورده بودند. نگه داشتن این عوامل کار آسانی نبود ولی آن‌ها با من هماهنگ بودند. برای موسیقی فیلم از آقای پژمان دعوت کردم که خودش هم اهل جنوب و بستک بود. ایشان در زمینه کاری خودش استاد است و موسیقی و سازهای منطقه را خوب می‌شناسد و من نظرم این بود که از موسیقی و سازهای منطقه مثل دمام، سنج، نی و نی انبان و غیره استفاده شود که ایشان هم همین کار را انجام داد. اما آقای پژمان برای ساخت بخشی از موسیقی که به حضور خارجی‌ها و صحنه‌هایی از کنسولگری انگلیس، واسموس و غیره ارتباط پیدا می‌کرد، آقای علی رهبری را معرفی کرد و من هم این نظر را پسندیدم. به هر حال، من مصمم بودم که این کار را انجام بدهم و خیلی هم خوش شانس بودم و البته جست‌وجو کردم تا همکاری را انتخاب کنم که تا آخر راه با من باشند، هر چند بعضی از آن‌ها تا نیمه راه بیشتر نیامدند.

بازیگران چه؟

بازیگران را غالباً از میان کسانی انتخاب کردم که قبل از آن خیلی کم جلوی دوربین رفته بودند.

چرا؟

فکر می‌کردم بازیگری که در یک شکل قرار می‌گیرد، باید بدیع باشد - مثلاً کسی که نقش آقای «چیک» را بازی کرده است. آشنایی من با او خیلی جالب است و این باید یک جواری جفت و جور می‌شد. در خیابان شاه عباس سابق، اتومبیل مقابل یک گالری نقاشی خاموش شد، می‌خواستم آن را هل بدهم که یک آقای قوی هیکل از آن گالری آمد بیرون و گفت به شما کمک می‌کنم. بعد که ماشین روشن شد

ساختمان‌های قدیمی و کوچه‌ها نیز هنوز ویران نشده بود و الآن همان ساختمان‌ها را که در اردبیل یا در نارمک می‌سازند، در بوشهر هم ساخته‌اند. هیچ سازمانی، هیچ مقرراتی که این‌ها را موظف کند که شرایط اقلیمی را در ساخت و ساز در نظر بگیرند، وجود ندارد و هر کس هر چه دلش بخواهد می‌سازد. من یک موقعی ناراحت بودم که چرا بیش از نیمی از بوشهر را نیروی هوایی و نیروی دریایی گرفته‌اند، اما الآن خوشحالم، چون در غیر این صورت، آن اراضی وسیع به دست همین بساز و بفروش‌ها می‌افتاد. به هر حال پس از بازگشت از سفر، تصویر

خیلی روشنی از کاری که تصمیم داشتم انجام دهم به دست آوردم. بعد از این که فیلم‌نامه را تکمیل کردم، با آقای آدمیت قرار گذاشتم و با هم به محضر رفتیم و مبلغ ده هزار تومان به او دادم و امتیاز داستان آن کتاب را برای تلویزیون خریدم، هر چند که آن موقع این چیزها باب نبود. یادم است که آدمیت گفت: من این همه کار کرده‌ام ولی تا به حال چنین مبلغی نگرفته‌ام. پس از آن به فکر تهیه امکانات افتادیم؛ یعنی انتخاب بازیگر، آکسسوار صحنه و ... که کاملاً هم انجام شد. دستیاران و همکاران من آقایان ابراهیم مختاری، احمد سلیمانی، نایینی و خانم زهرا کاظمی و (همسرش هاشمی) و شهلا اعتدالی و مرحوم فرهنگ معیری بودند. آقای عبدالله اسکندری و بهرام پور و خیلی‌های دیگر هم بودند. درباره صدابرداری هم باید توضیح دهم که صدابرداری این فیلم سر صحنه نبود و دوبله شده بود. مدیر دوبلاژ من آقای هوشنگ لطیف پور بود، که چند سال پیش او را در کانادا دیدم و گفت به کار دیگری مشغول است. او مرد هنرمندی است. واقعاً برای بازسازی دیالوگ‌های این فیلم به کارشناس‌های بومی نیاز داشتم. زبان هر منطقه‌ای حال و فضای خاص خودش را دارد. آن‌چه مورد

تصویر: جلد کتاب جشن استعاری جنوب و آزادیخواهان کارزون.



برای موسیقی فیلم از آقای پژمان دعوت کردم که خودش هم اهل جنوب و بستک بود. ایشان در زمینه کاری خودش استاد است و موسیقی و سازهای منطقه را خوب می‌شناسد و من نظرم این بود که از موسیقی و سازهای منطقه مثل دمام، سنج، نی و نی انبان و غیره استفاده شود که ایشان هم همین کار را انجام داد.

محول شد و من برای بازیابی به بوشهر رفتم. بعد که شرایطی فراهم شد، با گروهی شش نفره برای تحقیق به بوشهر سفر کردیم که از میان آن‌ها تنها خانم پارسا پور، فرناز بهزادی - طراح لباس - و مهدی حسایی - فیلم‌بردار - را به یاد دارم. ما نه تنها به بوشهر بلکه به تمام مناطقی که سرداران جنوب زندگی می‌کردند رفتیم. یادم هست که خانم بدرالملوک تنگستانی از بازماندگان باقرخان و شهید احمدخان تنگستانی هم ما را همراهی می‌کردند و با کمک و راهنمایی ایشان به دیدار بازماندگان خوانین و برخی از مبارزان و سرداران رفتیم. به دلواری و اهرم تنگستان رفتیم و همین طور قلعه شنبه که در آن‌جا با غلام رزمی یاغی دوران شاه ملاقات کردیم. با داراب خان منصوری و محمدخان امیرعضدی فرزند برومند ناصر دیوان کارزونی هم دیداری داشتیم. از طرف مناطق غربی بوشهر هم تا بندرهای دیلم، گناوه، ریگ و قلعه امام حسن هم رفتیم. این مسافرت برای من اهمیت زیادی داشت. لوکیشن‌ها را در همان مکان‌های تاریخی و تقریباً با توجه به این که چندان تغییری نسبت به گذشته نکرده بودند و همان حال و هوا را داشتند انتخاب کردم. بعضی از آدم‌ها، بازمانده هم‌زمان رئیس‌علی بودند. از جمله مردی بود به نام خورشید که وقتی حرف می‌زد و تعریف می‌کرد خیلی روی من تأثیر می‌گذاشت. حاصل آن کار گردآوری اسناد و مدارک بود. من تا آن روز به بوشهر نرفته بودم و در آن فرصت این شهر را شناختم. این سفر پانزده روز طول کشید. ابتدا به بوشهر رفتیم و بعد به سمت مَند حرکت کردیم. با قایق از رودخانه مَند گذشتیم چون پلی در کار نبود. یک جاده خاکی صعب العبور بود و به ندرت ماشین رد می‌شد. رفتیم بندر دیر و طاهری - تا گازیندی. قسمت یک تا سه این سریال در قلعه نصوری در بندر طاهری و ساحل و نخلستان‌های بندر دیر و کنگان فیلم‌برداری شد. خلاصه بعد از این سفر فیلم‌نامه را تکمیل کردیم. با اطلاعاتی که از کتاب و گفت‌وگو با آقای آدمیت و این سفر به دست آورده بودم کار و ایده من تکمیل شد. این سفر من را خیلی تحت تأثیر قرار داد و به آن حال و هوا برد چون بوشهر هنوز دست نخورده بود و با بوشهر امروز زمین تا آسمان تفاوت داشت.

یعنی بوشهر چهل سال پیش که شما به آن‌جا سفر کردید، به بوشهر زمان رئیس‌علی نزدیک بود؟

بله، هنوز نیروی هوایی و نیروی دریایی ساخته نشده بود و تازه زمزمه تأسیس آن به گوش می‌رسید، که بالاخره بعدها قسمت اعظم شهر را اشغال کردند.



فروغ به من کمک‌های زیادی کرد. من از دانشکده ایشان چیزی حدود چهارده بازیگر انتخاب کردم. برای بازی گرفتن از این افراد آماتور چه شیوه‌ای پیش گرفتید؟

به آن‌ها می‌گفتم من خودم به شما توضیح می‌دهم و با این توضیح شما می‌فهمید که من چه می‌خواهم و یک خواهش هم دارم و آن این‌که اگر متوجه نمی‌شوید، بگویید تا باز هم برای شما توضیح بدهم. این روش بهتر بود از این‌که بگویم آقای جوهری این‌جا به طرف پنجره برو، سرت را از پنجره بیرون کن و

کنیم. چند روز پیش آلبوم عکس‌های مربوط به آن دوره را ورق می‌زدیم. آن جوان‌های شاداب و خندان دیگر بین ما نیستند. از خودم پرسیدم همه رفتند پس تو چرا ماندی، چه کار می‌خواهی انجام دهی؟

بهار سال گذشته فرهنگ معیری و اسماعیل داورفر به فاصله‌ی یکی دو ماه از دنیا رفتند. زنده یاد خانم آتش خیر نقش نبات را بازی کرد. البته این را بگویم که به من نگفتند به نقش آتش خیر کمتر بپرداز، بلکه امکانات محدود بود، وگرنه می‌توانستم از ماجرای نبات یک اپیزود بسازم.

نبات که بود؟

نبات زن ماهیگیری بود که کلبه‌شان در محدوده اردوگاه انگلیسی‌ها قرار داشت. ماجرای او واقعی بود. به آن‌ها اخطار کرده بودند که این کلبه را تخلیه کنید چون جزو منطقه نظامی شده است. شبیه همین کاری که اسرائیل با فلسطینی‌ها می‌کند. این مسائل است که امروز ما ارزش این مبارزات را درمی‌یابیم و گرنه قرار بود که این طرف را هم تبدیل به شیخ نشین‌های عرب کنند. این مبارزات مانع انجام نقشه‌های آنان شد. بالاخره یک روز شوهر نبات به ماهیگیری می‌رود. انگلیسی‌ها به آن‌جا می‌روند و به نبات دستور تخلیه می‌دهند و او مقاومت می‌کند. همه اثاث او را بیرون می‌ریزند و در آخر وقتی همه از آن‌جا می‌روند، افسر انگلیسی تصمیم به تجاوز به نبات می‌گیرد، ولی او مقاومت می‌کند و با زیرکی اسلحه‌اش را می‌گیرد و او را می‌کشد.

نقش آن افسر انگلیسی را قاسم سیف بازی می‌کرد؟

به یاد ندارم. فقط این را می‌دانم که یک ارمنی این نقش را بازی کرد. نقش پدر و مادر سید مهدی بهمانی هم که نقش او را حمید طاعتی بازی می‌کرد - و خوب هم بازی می‌کرد- پیرمرد و پیرزنی بوشهری بازی کردند. بازیگر نقش مادر خالدحسین هم بوشهری بود. نقش خورشید را هم یک بوشهری بازی کرد. من از کار این آدم‌ها بیشتر لذت می‌بردم.

محمود جوهری را چطور پیدا کردید؟

سر کلاس‌های مهدی فروغ در دانشکده تئاتر. در کلاس چشمم به محمود جوهری افتاد و از چهره و نجابت نگاهش خوشم آمد. خیلی شبیه به عکس واقعی رئیس علی بود. به او پیشنهاد بازی دادم اما او گفت تا به حال جلو دوربین نرفته‌ام. گفتم تا به حال کار نمایشی انجام داده‌ای؟ گفت با عباس جوانمرد کار کردم و پهلوان اکبر می‌میرد را بازی کردم، اما جلوی دوربین بازی نکردم و از من برنمی‌آید. زننده یاد دکتر

برای شستن دستانم با مهربانی مرا به داخل گالری برد. من تردید داشتم ولی سر آخر به او گفتم فکر می‌کنم شما برای بازی در یکی از نقش‌های فیلم من مناسب باشید و دوست دارم از شما تست بگیرم. پرسید چه نقشی و من برایش توضیح دادم. گفت: من زمان انگلیسی‌ها کارمند شرکت نفت آبادان بودم. آن‌ها مرا اخراج کردند. من گروه تئاتر داشتم. یک سگ زشت هم داشتم که اسمش را «چرچیل» گذاشته بودم. ادای انگلیسی‌ها را درمی‌آورد و بعد شروع کرد به حرف زدن با افه‌های مختلف. خیلی برایم جالب بود. گفتم بیا دفتر تا قرارداد بنویسیم. کل مبلغ قرارداد او هشت هزار تومان بود. او بیشتر از یک ماه مغازه‌اش را بست و به بوشهر آمد، چون به این کار عشق می‌ورزید. آقای افروندیا هم به همین ترتیب جایی گفته است که اولین کاری که در آن ظاهر شده همین فیلم بوده. البته بازیگرهایی هم داشتم که الان با حسرت از آن‌ها یاد می‌کنم؛ مثل آقای اسماعیل داورفر که واقعا نقش حاج سید محمد کازرونی را زنده کرد. من به این نقش این‌گونه نگاه می‌کردم که بازاری‌های آن زمان، ضمن این‌که زندگی سنتی داشتند، رفتار سنتی هم داشتند و این رفتار شناخته شده بود. از آن طرف رفتارهایی هم بود مثل این‌که رئیس علی چطور سوار اسب می‌شد یا مثلاً در خانه چه رفتاری با همسر خودش داشت؟! ما درباره بازاری‌ها شناخت بیشتری داشتیم چون فیلم بیشتری از آن‌ها ساخته شده بود. البته این شخص - سید محمد کازرونی - یک بازاری است اما فقط به فکر منافع خودش نیست و زندگی‌اش را به خاطر حمایت و پشتیبانی از نهضت مردم جنوب فدا می‌کند و در منطقه نام نیکی از خود باقی گذاشته است. من برای مراسم روز خلیج فارس که به آن‌جا رفته بودم دیدم درباره همین حاج سید محمدرضا کازرونی کتابی هم چاپ کرده بودند و معلوم شد که چقدر انسان خیری بوده، چه کمک‌هایی به نهضت کرده و متحمل چه دردسرهایی شده است. بازیگران دیگری هم بودند که متأسفانه باید از اکثر آن‌ها با عنوان زنده‌یاد یاد

سر کلاس‌های مهدی فروغ در دانشکده تئاتر. در کلاس چشمم به محمود جوهری افتاد و از چهره و نجابت نگاهش خوشم آمد. خیلی شبیه به عکس واقعی رئیس علی بود. به او پیشنهاد بازی دادم اما او گفت تا به حال جلو دوربین نرفته‌ام. گفتم تا به حال کار نمایشی انجام داده‌ای؟ گفت با عباس جوانمرد کار کردم و پهلوان اکبر می‌میرد را بازی کردم، اما جلوی دوربین بازی نکردم و از من برنمی‌آید.

بعد برگرد، دوباره روی صندلی بنشین. می‌گفتم کسی می‌آید که می‌خواهد به تو و به نهضت کمک کند. برو از پنجره ببین آمده است یا نه. تو باید با گشاده رویی و صمیمیت از او پذیرایی کنی. با این روش شخص به راحتی با دیگران کار می‌کند. به هر حال کاری کردم که هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم تأثیر عمیقی بر همه گذاشته است. در یکی از سفرهای اخیر که به بوشهر رفته بودم، بعضی از افراد را دیدم که بعد از سی و هشت سال، قسمت‌هایی از دیالوگ‌های فیلم را به یاد داشتند.

شما از خود «بخشو» هم در فیلم برای بازی نقش خودش استفاده کردید. درباره او بگویید.

بله، وقتی به بخشو گفتم می‌خواهم راجع به رئیس علی فیلم بسازم، با جان و دل پذیرفت. بخشو حالا بیش از سی سال است که فوت کرده. صدایش هم روی فیلم هست. من می‌خواستم صدای او را ضبط کنم، بوشهر مرکز فرستنده تلویزیونی نداشت. می‌خواستم به شیراز ببرم، ولی استودیوی آن‌جا هم راه اندازی نشده بود. بالاخره با صدابردار خودم و ضبط صوت و گرفتن کمک از اتاق ضبط شیراز، او را به آن‌جا بردم و یکی دو شبه ضبط کردیم. آن‌چه را که بلد بود برای ما اجرا کرد: پرده خوانی، محلی، شروه خوانی، نوحه خوانی، شاهنامه، همه را خواند و من هم ضبط کردم.



نقش سید محمد کازرونی را «دیلان تنگستان» به

بازیکنی که کار خودش را بدون توجه و نگاه کردن و فکر کردن به تماشاچیان می‌کند تا تیمش برنده شود یا حداقل نیازد و مساوی کند. من در این عرصه حداقل مساوی کرده‌ام. همین که شما این‌جا هستید و با من مصاحبه می‌کنید، علتش چیست؟ این است که تیم ما تیم خوبی بود. من به کسانی که فیلم تاریخی می‌سازند یا کسانی که ماجرای فیلم آن‌ها در میان مردم می‌گذرد دو سه توصیه دارم؛ یکی این که حتماً در منطقه وقوع تاریخ کارشان را بسازند. شاید عده‌ای شهرک سینمایی را انتخاب کنند، البته این حرف دیگری است. دوم این که حتماً با مردم منطقه بیامیزند چون به هر حال اتفاقی که در آن‌جا رخ داده است، از آن مردم نشأت گرفته و نیرو یافته و سوم این که به ویژه بازیگران، مخصوصاً بازیگران نقش اول، با منطقه آشنا شوند و با مردم آن ارتباط نزدیک داشته باشند، جوری که انگار با آنان زندگی کرده‌اند. این مسائل به کار ویژگی‌هایی می‌دهد، از

من از کتاب آدمیت فقط ایده گرفتم.
به قول زنده یاد جمالزاده؛ کتاب
آدمیت، نه تاریخ است، نه افسانه و نه
داستان، ولی یک ارزش ویژه دارد و
آن این که با همین ذهنیات یاد آن‌ها
را زنده نگه داشته است

جمله این که ماجرا در مقابل دوربین صادقانه اتفاق می‌افتد. این‌ها چیزهایی است که نمی‌شود به آسانی توضیح داد و ما تنها پیامدهای آن‌ها را می‌بینیم. یک آدم چطور می‌تواند نقش رئیس‌علی را ایفا کند بدون این که با مردم منطقه‌ای که رئیس‌علی آن‌جا زندگی می‌کرد آشنایی داشته باشد؟ من محمود جوهری را، با یک مهر از خود منطقه و یک ملازم با تفنگ و قطار فشنگ و اسب، واداشتم که با هم زندگی کنند. این‌ها با هم جور شدند و محمود جوهری خیلی چیزها از آن‌ها گرفت.

چرا محمود جوهری و شهروز رامتین تمرین نکردند که به جای خودشان دوبله کنند؟ شما از دوبله هم استفاده کرده بودید.

به خاطر نداشتن امکانات! ما نتوانستیم سر صحنه صداگذاری کنیم، قرار شد دوبله کنیم. دو ماه به عید نوروز مانده بود و من هم در حال مونتاژ بودم. آقای قطبی که فیلم را بی‌صدا دیده بود گفت سریال کی آماده می‌شود؟ من گفتم بعد از مونتاژ و دوبله و صداگذاری. گفت برای شب عید حاضر می‌شود؟ منظور عید ۱۳۵۳ بود. گفتم خیر. پرسید چرا؟ گفتم برای این که ما هنوز اتاق دوبلاژ نداریم. در ساختمان صدا و سیمای آن زمان هنوز بنایان مشغول کار بودند.

به هر ترتیب، آقای قطبی هدایتی را خواست و به او گفت که کاری کنید که اتاق دوبلاژ آماده شود. از من پرسید مدیر دوبلاژ شما چه کسی است؟ گفتم با آقای هوشنگ لطیف پور صحبت کرده‌ام. به لطیف

یادماندنی» که دنباله دلبران تنگستان بود، ولی آن انگیزه‌ای که قبلاً داشتیم، دیگر وجود نداشت. هدف تهیه کننده این سریال ساختن یک مجموعه ماندگار نبود، بلکه جمع و جور کردن و بستن ماجرا بود. من هم نتوانستم ادامه دهم و آن را نیمه کاره رها کردم و رفتم. بعد «شاه خاموش» را ساختم که ماجراهای آن شباهت زیادی با مسائل امروز در رابطه با تکنولوژی هسته‌ای داشت، ولی با یک موضوع دیگر. همان طور که امروز در راه ما سنگ اندازی می‌کنند، آن زمان هم می‌کردند.

برای «روزهای به یادماندنی» چه سنگ‌هایی جلو پای‌تان انداختند؟

می‌گفتند روزی چهار دقیقه فیلم تاریخی ۳۵ میلی‌متری با صدای سر صحنه و مونتاژ شده به ما تحویل بده. پاسخ من منفی بود. گفتم که قادر به انجام آن نیستم چون که این کار، غیرحرفه‌ای است. سریال‌هایی هست که هفت هشت سال زمان می‌برد تا ساخته شود. قابل باور نیست که من این فیلم را در عرض بیست و شش روز ساختم، یعنی از اوایل تیرماه تا اول مرداد سال ۱۳۸۱، این فیلم را ساختم و هیچ‌کس هم باور نمی‌کند. خلاصه به آن‌ها گفتم که من بلد نیستم روزی چهار دقیقه فیلم بسازم. آقای هست که کارش فیلم تاریخی است. ایشان گوشه‌ای از تاریخ نموده که فیلم نساخته باشند، ولی من می‌گویم که در خانه اگر کس است یک حرف بس است. یک کار خوب بساز، بقیه پیشکش.

آیا در سریال دلبران تنگستان، آزاد بودید و هر چه می‌خواستید در اختیارتان قرار می‌دادند؟

خیر، این گونه نبود، اولاً که یک سال اول قرار بود ناوهای نیروی دریایی بیايند که ما بستن ساحل دلواری را فیلم بگیریم، ولی نیامدند. ما هم ناچاراً صحنه‌هایی را نگرفتم. شما تصور کنید که چقدر مایه زحمت است؛ آن تعداد اسب آن همه آدم، راکورد دارد، به هر حال، ناوها نیامدند و هیچ توضیحی هم برای علت نیامدن ارائه نکردند. بعد هم ما چون می‌خواستیم هر چه بیشتر به نخلستان جنوب نزدیک باشیم، ما را به بندر دیر بردند. و گفتند که نزدیک‌ترین جا به ساحل نخلستان همین جاست. آن هم با آب یکی دو کیلومتر فاصله داشت. مجبور بودیم با لیزر تله بگیریم چون امکان مانور ما محدود بود، مثلاً اگر قرار بود که توپ شلیک شود، تا توپ را در این مسیر حمل کنیم و برگردیم سه ساعت طول می‌کشید. البته این را هم باید در نظر داشته باشیم که این اولین فیلم و سریال است که ساخته شد و در واقع از آن به بعد بود که بسیاری از سریال‌ها مثل سلطان صاحبقران یا آتش بدون دود و غارتگران ساخته شد. خودم هم در ابتدای کار دلبران تنگستان تردید داشتیم که آیا مقبولیت خواهد یافت یا خیر.

من باید مثل یک بازیکن فوتبال کار می‌کردم. مثل

الآن این آثار کجاست؟

همان موقع به آرشیو تلویزیون دادم، اگر حساب و کتابی باشد باید موجود باشد. آقای محمود یوسفی شاعر هم لطفی کرد و یک نواری برای من آورد که می‌گفت آن را از شیراز و جاهای دیگر ضبط کرده‌ام. صدای بخشش بود. خلاصه این که خود بخشش نقش خودش را اجرا کرد؛ کسی که می‌خواند و همه پروانه‌وار دور او جمع می‌شوند. بخشش کسی بود که صد هزار تومان می‌پرداختند که در دهه عاشورا در آبادان بخواند و از آن طرف بوشهری‌ها می‌گفتند ما صد و بیست هزار تومان می‌دهیم. در آن موقع معروف‌ترین خواننده‌ها چنین پولی دریافت نمی‌کردند. بخشش که من به منزل او هم رفته بودم، انسان خیری بود و بسیار زندگی ساده‌ای داشت و رانندگی می‌کرد. یک ماشین آریا داشت و پول‌هایی را که درمی‌آورد، خرج خانواده‌هایی می‌کرد که تحت سرپرستی‌اش بودند.

چطور شد فوت کرد؟

من خیلی دوست داشتم که از زندگی او فیلمی بسازم و با خود او هم صحبت کرده بودم، ولی بعد شنیدم که به مشهد می‌رفته، در راه تصادف می‌کند و کشته می‌شود. الآن پسرش هست و قرار است با هم دیدار کنیم.

ارتباط‌تان با رکن زاده آدمیت چه شد؟ برای فیلم هیچ کمک دیگری از او نگرفتید؟

من از کتاب آدمیت فقط ایده گرفتم. به قول زنده یاد جمالزاده؛ کتاب آدمیت، نه تاریخ است، نه افسانه و نه داستان، ولی یک ارزش ویژه دارد و آن این که با همین ذهنیات یاد آن‌ها را زنده نگه داشته است. با آدمیت به محضر رفتم و کپی رایت را از او خریداری کردم. در آن زمان که سال ۱۳۴۲ بود ده هزار تومان به او پرداختم که پول هنگفتی بود. خود او گفت که بابت تمام کتاب‌هایی که نوشته همچو پولی نگرفته بوده.

در نوشتن فیلم‌نامه هم کمکی به شما نکرد؟

خیر، ایشان خیلی مسن بودند و نمی‌توانستند کمک کنند.

کتاب آدمیت را من چند بار خوانده‌ام، صحنه‌هایی از سریال، تقریباً مو به مو، خود کتاب بود.

به خاطر این که ماجرای فیلم یک واقعه تاریخی است. من سریال دیگری ساختم به نام «روزهای به



از راست: شهروز رامتین، زنده یاد محمود جوهری، علیرضا شهنواز پداری.



یا فرح آن فیلم‌ها را دیده بودند یا نه اما بالاخره به فکر افتادند که چنین آدم‌هایی هم هستند و برای حفظ مملکت خود چنین فداکاری‌هایی کرده‌اند. بنابراین مقرر شد که به همسر رئیس‌علی، مادام العمر ماهی هزار و پانصد تومان پرداخت کنند.

کسانی که هم‌رزم رئیس‌علی بودند می‌گفتند «واسموس» به ما بدهکار است. انگلیسی‌ها تمام لنج‌های ما را در دلواری و اطراف آن، نابود کردند و نخل‌های ما را به توپ بستند، ولی نه

دولت ایران به ما خسارت داد، نه انگلیسی‌ها و ما باید این خسارت‌ها را بگیریم. پرسیدم چه خسارتی می‌خواهید. گفتند برای ما جاده بسازند، مدرسه بسازند. می‌دانید! خوب و بد آدم‌ها را باید گفت. من این فیلم را دادم که پخش کنند. به کسانی که می‌شناختم گفتم امشب بعد از اخبار قرار است فیلمی

یک آدم چطور می‌تواند نقش رئیس‌علی را ایفا کند بدون این که با مردم منطقه‌ای که رئیس‌علی آن‌جا زندگی می‌کرد آشنایی داشته باشد؟ من محمود جوهری را با یک مہتر از خود منطقه و یک ملازم با تفنگ و قطار فشنگ واسب واداشتم که با هم زندگی کنند. این‌ها با هم جور شدند و محمود جوهری خیلی چیزها از آن‌ها گرفت

پخش شود. حتماً آن را ببینید. ولی آن شب هر چه منتظر ماندیم فیلم پخش نشد. به پخش تلفن کردم و از آقای به نام اربابی سؤال کردم که چرا پخش نشد، گفت به ما دستور دادند که پخش نشود. گفتم پس فیلم را نگه دارید تا من بیایم از شما پس بگیرم چون کامل نیست. صبح که رفتم فیلم را بگیرم گفتند فیلم را به دفتر آقای جعفریان برده‌اند. به آن‌جا رفتم و از منشی او سؤال کردم. گفت آقای جعفریان معاون کل تلویزیون گفت می‌خواهم آن را ببینم. در قسمت پخش یک میز دوبله باند بود، این فیلم را گذاشتم و آن را روشن کردم و شروع کردم به قدم زدن. ایرانی در هر مقام و سمت و هر موقعیتی که باشد، عرق و احساسی در وجود خود دارد که نمی‌توان منکر آن بشود. ناگهان دیدم شانه‌های جعفریان می‌جنبید. داشت اشک‌هایش را پاک می‌کرد.

از همسر رئیس‌علی برای مان بگوئید؛ از اولین دیدارتان.

ما برای دیدن او به منزلش رفتیم، ولی نبود. گفتند رفته باغچه. ما با دوربین ۱۶ میلی‌متری رفته بودیم. مسافت دوری را طی کردیم تا این‌که دیدیم زیر نخل‌ها به قواره سه چهار تا قالیچه کوچک سبزیکاری کرده و مشغول آبیاری است. این صحنه و رفتارهای او در آن شرایط خیلی جالب بود. بچه‌ها از چاهی

پور گفت، این اتاق دوبلاژ چه حاضر شود چه نشود، دوبلاژ این کار را شروع کن تا شب عید آماده شود. لطیف پور هم گفت: امکان ندارد. آن وقت قطعی گفت اگر تا شب عید آماده نشد، به همین شکل فیلم را پخش کنید و شما هم داستان را تعریف کنید.

چرا فیلم را رنگی نساختید؟

آن موقع همه فریاد می‌زدند که رنگی بگیرید اما من می‌گفتم وقتی تلویزیون سیاه و سفید است، برای چه رنگی بگیریم؟ اتفاقاً چقدر خوب شد که سیاه و سفید گرفتیم، برای این‌که اگر رنگی بود تا این حد نمی‌توانست حال و هوای گذشته را القا کند. به هر حال تصمیم گرفتیم شبانه روز کار کنیم و فیلم را آماده کنیم. هر چند هم که آماده شد اما من اصلاً از دوبلاژ راضی نبودم. آن‌ها قول دادند که بعداً فرصت دوبلاژ دوباره به من بدهند اما هیچ‌گاه به وعده‌شان عمل نکردند.

دوباره برگردیم سراغ فیلم‌نامه. آیا برای تحقیق و نوشتن همکار هم داشتید؟

همکار که داشتم، اما منابع محدود بود. کتاب‌هایی که من برای نوشتن دلبران تنگستان از آن‌ها استفاده کردم این‌ها بودند: دو سفرنامه از جنوب ایران، به سوی شرق، زیر آفتاب سوزان، کتاب آدمیت، آثار واسموس، پلیس جنوب، و یک سری کتاب هم از برادرم که در آکسفورد درس می‌خواند، گرفتم. برادرم دانشجوی رشته اقتصاد بود. از او خواستم که اگر وزارت خارجه اسناد گذشته را منتشر کرده یا کتابی در این باره چاپ شده است، برای من بفرستد. او کمک زیادی به من کرد.

چرا گویش اصلی انتخاب شد؟

آقای بیابانی اصرار داشت که گویش منطقه‌ای باشد، ولی منوچهر آتشی گفت که باید گویش تهرانی را هم به کار بگیریم تا همه بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. این فیلم با صدای اصل سر صحنه و دوبله باند بود. در آن‌جا مونتاژ کردم و گفتم که دوست دارم این فیلم پخش بشود، ولی گویا صلاح ندیدند و پخش نکردند. علاوه بر سریال، فیلم همسر رئیس‌علی که نام او خیری بود و فیلم هم‌رزمان رئیس‌علی را هم برای شاه نمایش دادند. البته من نمی‌دانم که خود شاه



هم‌روز زلفین به نقش ظاهر حسین دشتی در سریال دلبران تنگستان.

در همان حوالی با سطل آب می‌آوردند تا او بتواند باغچه‌ها را آبیاری کند. من خودم را معرفی کردم و آرزویم این بود که این فیلم را ببیند، ولی در آن روستا نه برقی وجود داشت و نه فرستنده تلویزیونی. وقتی به منزلش رسیدیم از گردن خود کلیدی درآورد و در چوبی فرسوده‌ای را باز کرد. این حس که وارد خانه رئیس‌علی می‌شویم برای ما بسیار زیبا بود. داخل که شدیم دیدیم که در یک حیاط برهوت، یک اتاق خشت و گلی با یک ایوان و یک تیر کج وجود دارد، با یک زیلو و یک حصیر که به جای زیرانداز و فرش بود. برادرزاده‌اش هم آن‌جا بود. می‌دانستم که احتمالاً چیزی ندارد از ما پذیرایی کند و ما هم نمی‌خواستیم به زحمت بیفتد، به همین خاطر با خودمان میوه‌های فصلی برده بودیم. بچه‌های روستا پایین ایوان جمع شده بودند. چشمشش که به میوه‌ها افتاد، گفت بچه‌ها بیایید جلو. و همه را بین آن‌ها تقسیم کرد.

این را هم بگویم قبل از آن‌که با او گفت‌وگو کنم، محمود جوهری - بازیگر نقش رئیس‌علی - را با قبایی سفید و قطار فشنگ و تفنگ آماده کردم و به انبارک بردم. دوربین را آماده کردیم. به محمود جوهری گفتم از دور، از میان نخلستان‌ها بیا به طرف خانه. چشم‌های خیری خوب نمی‌دید. رفتم پیشش و پرسیدم از میان نخل‌ها چه کسی می‌آید؟ حس کردم تار می‌بیند، اما وقتی جوهری نزدیک‌تر آمد، شگفتی‌ای در چهره‌اش ظاهر شد، گویی از روزگار گذشته یادداشتی در ذهنش زنده شد. بعد با لهجه خودش به جوهری گفت: «ها! رفتی تو پوست شیر، اما خیلی شبیهی‌ها.» بعدها از این فیلم برای یادمان و بزرگداشت محمود جوهری استفاده کردم و در پایان سکانس، صدای ترمز شدید ماشین و برخورد ماشین و تصادف را گذاشتم. یادمان هست این فیلم بعد از اخبار پخش شد و مردم از مرگ نابهنگام محمود جوهری نجیب و زیبا خیلی متأثر شده بودند.

به هر حال، از خیری پرسیدم که چه می‌کنید؟ گفت: می‌بینی که، نان خشکی به آب می‌زنیم و می‌خوریم. جالب است! کسی مانند همسر رئیس‌علی نانی که می‌خورد خشک است و آبی هم که می‌نوشد تلخ است. آب شیرین در آن مکان یافت نمی‌شد. گفتم با تنهایی چه می‌کنی؟ گفت: من تنها نیستم و به بچه‌ها اشاره کرد. گفت: این همه بچه! این‌ها هر روز پیش من هستند. درباره رئیس‌علی می‌گفت: «او مانند غسل شیرین بود تا حدی که گلو را می‌سوزاند. در سنگر

■ همایون شهنواز و یکی از بازیگران سریال دلبران تنگستان.



جالب این که بعد از آن بحث شد با این چک چه بکنند؟ یکی گفت در بانک نقدش کنیم. آقای گفت: ای آقا اگر بانک این پول را بدهد، با امنیت جانی این پیرزن چه کنیم؟ اگر این پول به دست او برسد، دزدها شبانه سرش را می‌برند. خلاصه بلبشویی به پا شد. این پول در آن زمان و در آن روستا خیلی زیاد بود.

به جز دلبران تنگستان موضوع یا داستان تاریخی دیگری را برای تبدیل به فیلم انتخاب نکرده‌اید؟ آیا کار دیگر در رابطه مسائل تاریخی یا اسطوره‌ای ایران در نظر دارید که آن را به فیلم یا سریال تاریخی تبدیل کنید؟

من یک داستانی داشتم در این مورد که چطور می‌شود که ستم کش‌ها، وقتی به قدرت می‌رسند، بدترین ستم‌گران می‌شوند. در صورتی که با تمام وجود خودشان تلخی سیستم را حس کرده‌اند. داستان کیخسرو از شاهنامه را کار کردم. کیخسرو از شخصیت‌های عرفانی و از اساطیر شاهنامه است. پادشاهی کیخسرو، پایان بخش جنگ‌های ویران‌گر و پایان ناپذیر ایران و توران بود. او کسی است که نیای مادری و پدر بزرگ خودش را می‌کشد، یعنی پدر فرنگیس را که سرکرده و فرمانده نیروهای اهریمنی

صبح زود یکی از روزهای خردادماه که روی ایوان خوابیده بودم، ناصر برهان آزاد آمد سراغم و گفت: باید برای فیلم‌برداری به بوشهر بروید. پرسیدم ماجرا چیست؟ گفت مربوط به زن رئیس‌علی است. پیش خودم گفتم: خدایا، نکند برای او اتفاقی افتاده؟ سپس به بوشهر رفتم و به اتفاق استاندار به آن روستا رفتم. آن‌جا متوجه شدم که برای این خانم ماهیانه‌ای در نظر گرفته شده که باید رسماً به او تحویل داده شود. چشم خیری درست نمی‌دید. رفتم و خودم را معرفی کردم. مرا شناخت، چون قبلاً از او فیلم گرفته بودم. بعد به استاندار اشاره کرد که در گوشه‌ای ایستاده بود و گفت این آقا کیست؟ گفتم استاندار بوشهر. گفت استاندار یعنی چه؟ یکی از اهالی در گوشی برایش توضیح داد که: یعنی حاکم. گفت حاکم بوشهر؟ بعد سکوت کرد و سپس ادامه داد: افسوس که دیر آمدی ای نگار سرمست. آمدی به ما سر بزنی؟ استاندار، خودش را جمع و جور کرد و خیلی رسمی توضیح داد که حامل سه فقره چک، هر کدام به مبلغ یک هزار و پانصد تومان است. گفت: از اول فروردین ۱۳۵۴ این مقرری برای شما در نظر گرفته شده و این‌ها مال سه ماه گذشته است و از این پس باید مادام‌العمر هر ماه به شما پرداخت شود. زن رئیس‌علی گفت: مادام‌العمر؟ من ۹۶ سال سن دارم و ممکن است فردا صبح از خواب بیدار نشوم. آقای حاکم! این به چه درد من می‌خورد؟ من به همین نان خشکی که به آب می‌زنم عادت دارم. بعد به بچه‌ها اشاره کرد و گفت: برای این‌ها مدرسه بسازید، مریضخانه بسازید، این‌ها راه ندارند، آب نیست. استاندار گفت: مطمئن باشید به این‌جا رسیدگی می‌شود، اما این پول مخصوص شماست.

کتاب‌هایی که من برای نوشتن دلبران تنگستان از آن‌ها استفاده کردم این‌ها بودند: دو سفرنامه از جنوب ایران، به سوی شرق، زیر آفتاب سوزان، کتاب آدمیت، آثار واسموس، پلیس جنوب، و یک سری کتاب هم از برادرم که در آکسفورد درس می‌خواند، گرفتم. برادرم دانشجوی رشته اقتصاد بود. از او خواستم که اگر وزارت خارجه اسناد گذشته را منتشر کرده یا کتابی در این باره چاپ شده است، برای من بفرستند



مثل پرچم ایران بود و من هم در سنگر تفنگ او را پر می‌کردم و به دستش می‌دادم». راجع به دخالت زنان هم در مبارزات حرف زد. گفت: «چه کسی گفته زنان در آن مبارزات شریک نبودند، پس مردان مبارز در آن موقع باد هوا می‌خوردند؟» اگر امروز در افغانستان چند هزار سرباز آمریکایی حضور دارد، این‌ها چند برابر تعداد این افراد را تدارک می‌کنند. بنابراین مقایسه کنید که این افراد چگونه در آن زمان مبارزه می‌کردند. صحبت‌های این زن برای من بسیار زیبا بود. خیلی با هیجان صحبت می‌کرد و خیلی هم با لهجه غلیظ محلی حرف می‌زد. یک نفر حرف‌هایش را برای ما ترجمه می‌کرد. وقتی جعفریان این فیلم را دید گفت افسوس که کاری برای این‌ها انجام نشده است. من گفتم اجازه بدهید این فیلم را ببرم و آن را تکمیل کنم. گفت این یک سند تاریخی است، همین‌جا باشد بهتر است. من دیگر آن فیلم را ندیدم و هیچ وقت هم پخش نشد. بعدها شنیدم که در کاخ صاحبقرانیه برای شاه و فرح نمایش داده‌اند. می‌گفتند فرح تا انتهای فیلم را دیده بود، اما شاه حوصله این حرف‌ها را نداشت. اگر می‌دید برای خودش هم بهتر بود و بیشتر به فکر مردم می‌افتاد.

فیلمی که از «خیری» همسر رئیس‌علی گرفتید، کجاست؟

این فیلم الان موجود است، ولی متأسفانه وقتی می‌خواستیم سال ۱۳۸۴ از این گفت‌وگوها یک مستند درست کنیم، متوجه شدم که صدای فیلم نیست. هر چه دنبال نوار صدا گشتم پیدا نکردم. گفتم شاید دوبله باند بوده. به آرشیو فیلم هم رفتم اما نبود. از آقای علی بابا چاهی و پرویز هوشیار دعوت کردم ببینم می‌شود کاری کرد یا نه اما به نتیجه نرسیدیم. بعد به فکر افتادم که یک متخصص لب خوانی بیآورم اما این هم مشکلاتی داشت. اول این‌که او خیلی پیر بود و دندان نداشت و شکل لب و صورت او اجازه نمی‌داد بفهمیم چه کلماتی از میان لب‌ان او بیرون می‌آید. مثل یک جوان نبود که بتوانیم از عضلات صورت و حرکات لب او چیزی متوجه بشویم. از طرفی هم اگر می‌شد، ما لب‌خوان آشنا به گویش محلی آن زن را نداشتیم. او با لهجه غلیظ محلی صحبت کرده بود.

دیدار و گفت‌وگوی دیگر شما با خیری، به چه دلیل بود؟

■ شهناز در حال شرح دو تصویر منتسب به شهید ریسعلی دلواری.



بود. وقتی بر توریان پیروز می‌شود و در مملکت داد و دهش برقرار می‌کند و برای این‌که همه جا آرامش و آبادانی برقرار کند، آن‌قدر درگیر می‌شود که مادر خودش را که همسر سیاوش بود و بسیار هم به او علاقه‌مند بود، پاک از یاد می‌برد. او وقتی برمی‌گردد که جنازه فرنگیس را برای خاکسپاری می‌برند. این داستان را به عنوان یک داستان ایرانی در دوره آقای خاتمی پیشنهاد کردم و زنده یاد سیف الله داد هم خیلی مرا تشویق کرد و به فارابی رفتم. ولی آن‌ها گفتند فیلمی باب روز بساز، شاهنامه لباس دارد. دکور دارد. مسأله دارد.

به هر حال کیخسرو بعد از همه آن پیروزی‌ها، وقتی به شیبستان خود می‌رود، سلاح و زره خود را رها می‌کند و داخل شیبستان می‌شود، پرده‌ها را می‌کشد و چله نشینی او از همین جا آغاز می‌شود. دستور می‌دهد که هیچ‌کس حق ورود ندارد. مریدان و سرداران و پهلوانان، از جمله زال که هزار سال است فرد اساطیری ایران است نسبت به او بدگمان می‌شوند و او را همنشین شیطان می‌خوانند. حتی غذا هم نمی‌خورد. تمام دیالوگ این داستان را از حدود پنج هزار بیت استخراج کردم و به زبان فردوسی نوشتم. یعنی در اصل این دیالوگ‌ها از زبان فردوسی است و من کارهای نیستیم. غیر از دو سه بیت، هیچ دستی در آن نبردم. چون خود فردوسی می‌زنند داده است؛ مثلاً در سکناس شیبستان، وقتی توضیح می‌دهد و توصیف می‌کند، هر کدام با زبان و گویش خود سخن می‌گویند:

تو را وقت شادی و بر خوردن است
نه هنگام تیمار و افسردن است
بعد هم، مثلاً رستم می‌گوید:

بگو که ز ما تا دلش خوش کنیم
پر از خون دل و رخ بر آتش کنیم

هر کسی متناسب با شخصیت خود سخن می‌گوید.

مثلاً آن مرید می‌گوید

ندانیم که چرا تیره شد روزگار

چه اندیشه‌ای است در سر شهریار

و روزی کیخسرو همه را فرا می‌خواند و می‌گوید نگران نباشید، من آرزویی دارم که تا به آن نرسیم، به این روش ادامه می‌دهم و نزد خدای خودم استغاثه

داشتند، به من یادآوری می‌کردند که چه پیش از جنگ و چه در جریان جنگ، شاهنامه خوانی بخشی از تدارکات جنگ بود و برای تهییج جنگجویان مورد استفاده قرار می‌گرفت. هر خانی یک پادو شاهنامه خوان داشت و شاهنامه همانند قرآن و حافظ و سعدی در اکثر خانواده‌ها و البته در تناسب باسواد آن دوره خوانده می‌شد. در این سریال هم چندین صحنه شاهنامه خوانی دارم. یکی از آن‌ها در سه قسمت اول برای مجروحین بدحال که خواهر احمدخان به آنها رسیدگی می‌کند شاهنامه می‌خواند. از بخشو هم که خیلی خوب شاهنامه می‌خواند، برای شاهنامه خوانی استفاده کردم، منتها تقالی نمی‌کند بلکه آهنگین و ملودیک می‌خواند.

بعد هم رجزخوانی بود. فردوسی بخش‌هایی دارد که شاهکار رجزخوانی محسوب می‌شود و اشارات آن بسیار ظریف و مؤثر است. مثلاً در صحنه نبرد اشکبوس با رستم، اشکبوس که اسب بسیار زیبا و نازنینی هم دارد، دور میدان می‌گردد و به رستم می‌گوید که چرا پیاده آمده‌ای و بر سر بی‌تنت چه کسی خواهد گریست. رستم می‌گوید: مرا مادرم مرگ نام تو کرد. و بعد می‌گوید: به شهر شما شیر و ببر و پلنگ / سواره بیایند هر سه به جنگ و بعد از آن می‌گوید توس مرا فرستاد که اسب را از تو بگیرم و همین کار را هم می‌کند. بخشی که من بعد از شاه خاموش ساختم، دوازده اپیزود بود که دنباله همین ماجرا بود. منتها آنان گفتند شما نمی‌توانید روزی چهار دقیقه بگیرید اما یکی پیدا شده است که روزی شش دقیقه فیلم می‌گیرد و برای ما کمیت مهمتر از کیفیت است. من هم به آقای لاریجانی شکایت کردم که بابت خرید داستان، پول مرا پس بدهید و اصلاً نمی‌خواهم این فیلم را بسازم. هر اپیزودی صد و هفتاد هزار تومان به من دادند که خرج حروف‌چین هم نمی‌شد. بالاخره آن کار را از من گرفتند و گفتند که دوازده قسمت باقی‌مانده را شما بسازید و جالب است که سریالی را باید بسازم که هشت قسمت اول آن حذف شده است. ساختن کارهای تاریخی نیازمند بلندنظری و عزم ملی است، چون از آن ملت است.

آن دوازده قسمت چه بود؟

زندگی یکی از قهرمان‌ها به نام شیخ حسین چاه کوتاهی که خیلی هم آن را دوست دارم و نام آن را «باغ پر درخت» گذاشتم.

تمام دوازده قسمت درباره شیخ حسین چاه کوتاهی است؟

بیشتر آن درباره اوست. نقش شیخ را امیر دژاکام بازی کرد. در سریال دلبران تنگستان کامران نوزاد نقش او را بازی کرده بود.

چرا یخ این سریال نگرفت؟

من اصلاً آن را ندیدم. تهیه‌کننده و سیما فیلم و رؤسای آن موقع سیما فیلم آقای خسروی و آقای رضا بالا، می‌خواستند کار سریع انجام شود، اما این‌که چه چیزی انجام شود برای‌شان مهم نبود. من هم با خون دل ساختم و به قول حافظ:

دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار / ورنه به سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

چرا برخلاف نام کتاب آدمیت که دلبران تنگستانی

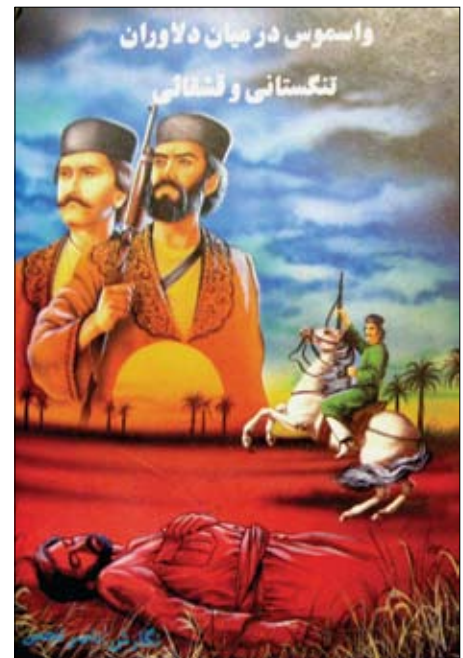
می‌کنم و به نماز و نیایش می‌پردازم. از او می‌پرسند چه آرزویی داری؟ می‌گوید به موقع خواهم گفت. و نوید می‌دهد که من با اهریمن همنشین نشدم و ایران را تهدید نمی‌کنم. چله نشینی از همین اساطیر آغاز شده است و نکته قابل ذکر این‌که، اساطیر ایران یکتاپرستند ولی اساطیر دیگر ممالک چندخدایی هستند. حکایت آرزو و آرمان آن‌ها هم رسیدن به زیبایی و لذت بردن از زیبایی است. به هر حال روز آخر که سروش ایزدی می‌آید، می‌گوید: چه می‌خواهی؟ کیخسرو می‌گوید: تا امروز هر کاری می‌کردم برای ملت خودم بود، از این به بعد هر چه می‌کنم برای بقای خودم است. بنابراین از خداوند می‌خواهم که مرا در بهشت مینو جای دهد و این پادشاهی را از من بگیرد. سروش ایزدی هم به او می‌گوید که تو پذیرفته شدی و با ما بیا... کیخسرو هم پادشاهی را رها می‌کند و با تمام سرداران خود وداع می‌کند و می‌رود. رستم می‌گوید: خردمند از این کار حیران شود که زنده کسی سوی یزدان شود

و این نشان می‌دهد که چه نگره و جهان بینی والایی مطرح است که تا زمانی که هستی باید در خدمت خلق باشی.

آیا این علاقه به فردوسی در نگارش و ساخت دلبران تنگستان هم اثر گذاشت؟

علاوه بر سریال، فیلم همسر رئیس علی که نام او خیری بود و فیلم هم‌زمان رئیس علی را هم برای شاه نمایش دادند. البته من نمی‌دانم که خود شاه یا فرح آن فیلم‌ها را دیده بودند یا نه اما بالاخره به فکر افتادند که چنین آدم‌هایی هم هستند و برای حفظ مملکت خود چنین فداکاری‌هایی کرده‌اند.

حقیقت این است که فردوسی اثری حماسی و جهانی را خلق کرده و خارج از جنبه ادبی و طرح داستان و حماسه آفرینی‌های آن، انسان به عظمت این کار پی می‌برد که هزار سال بعد از او با همان زبان فردوسی صحبت می‌کنیم. دیگر این‌که به ما یادآوری می‌کند اگر سرزمینی به نام ایران هنوز باقی مانده است، نقش فردوسی در آن بسیار مؤثر بوده است. در ساخت این سریال هم خیلی در من تأثیر گذاشته بود، زیرا وقتی به آن‌جا رفتم، خوانینی که هنوز آن‌جا بودند و خودشان که نه ولی پدران‌شان در آن نهضت شرکت



این حس که وارد خانه رئیس‌علی می‌شویم برای ما بسیار زیبا بود. داخل شدیم دیدیم که در یک حیاط برهوت، یک اتاق خشت و گلی با یک ایوان و یک تیر کج وجود دارد با یک زیلو و یک حصیر که به جای زیرانداز و فرش بود.

بود، شما «دلیران تنگستان» را برای سریال انتخاب کردید؟
برای این که من کل منطقه را می‌خواستم به تصویر بکشم.
آیا واسموس آلمانی هم جزو دلیران تنگستان بود؟

نه، این طور نبود. من به خوبی نشان دادم که او مأموریتی داشت ولی موقعی به تنگستانی‌ها و دشتستانی‌ها می‌رسد که دست خالی است. انگلیسی‌ها تمام چیزهایی را که با خود داشت از او گرفتند و در واقع واسموس به تنگستانی‌ها پناهنده شد. من سندی دیدم که نشان می‌دهد ده هزار تومان به غضنفرالسلطنه بدهکار است و خیلی هم تلاش می‌کند تا از دولت آلمان این پول را دریافت کند و بدهی خود را بپردازد.

در کتاب‌های «زیرآفتاب سوزان» و «به سوی شرق» آمده است که آلمان‌ها در جریان جنگ جهانی اول دیدند که فعالیت آنان در اروپا با مقاومت شدید کشورهای عمده مثل انگلیس و روس و فرانسه مواجه می‌شود. می‌خواستند آن نیروها را متوجه شرق کنند، این است که چندین گروه می‌فرستند. مثلاً یک گروه فرستادند برای انفجار پالایشگاه آبادان که من هم یک داستان دارم به نام برج‌های قلعه تدبیر که از «روزهای به یادماندنی» حذف شد یا مثلاً اسکارخان

حتی تا هرات کابل می‌رود و با پادشاه افغانستان ملاقات می‌کند و با قبایل آن‌جا دیدار می‌کند تا به هندوستان نفوذ کنند و هندی‌ها را برای رهایی از تسلط انگلیسی‌ها تحریک کنند.

کدام برجستگی‌های شخصیت رئیس‌علی شما را علاقه‌مند کرد.

آن طور که من از هم‌زمان او شنیدم، رئیس‌علی انسان مقبولی بود. کسی بود که بسیار شخصیت جذابی داشت و گاهی اوقات تندخو بود، ولی آن طور که همسرش می‌گفت شیرین بود. رئیس‌علی آن کارها را نکرد که در زمان خودش و یا بعد از خودش قهرمان شناخته شود. او در یک جریان تاریخی قرار می‌گیرد و صادقانه ایفای نقش می‌کند. این همان چیزی است که من به محمود جوهری القا کردم. برعکس خیلی‌ها که می‌خواهند قهرمان آن مبارزه شناخته شوند، هدف این شخص ادامه مبارزه است و نه حتی رسیدن به پیروزی در زمان خودش. این که می‌گویند «دستش از خاک بیرون است» منظورشان همین است. چه گوارا می‌گوید: کسی که انقلاب می‌کند و به پا می‌خیزد، در واقع به جایی می‌رسد که فکر می‌کند شرایط تحمل ناپذیر است و در این شرایط شروع می‌کند به عکس العمل نشان دادن و به این فکر نیست که نیروی کافی ندارد. به این نمی‌اندیشد که شهید می‌شود و به این فکر نمی‌کند که دشمن خیلی نیرومند است و حتی داخل کشور علیه او توطئه می‌کنند. او عزمش جزم مبارزه است. در همه جای دنیا این اتفاق می‌افتد. لومومبا، زاپاتا، چه گوارا و رئیس‌علی هم همین گونه هستند. یکی دیگر از ویژگی‌های اخلاقی رئیس‌علی این بود که بین جمع بزرگان مثل خوانین یا سرداران و رهبران، بسیار ساکت و فرزانه‌وار خاموش بود. فقط یک هدف داشت و آن هم ادامه مبارزه. انگلیسی‌ها هم خوب می‌دانستند چه کسی را باید از سر راه بردارند. در زندگی شخصی - طبق روایت دیگران - سه همسر و به قولی هم دو همسر داشت که خیری همسر آخر او بود. بسیار محبوب بود و اهل گردآوری مال و ثروت نبود. ادعا نمی‌کنم که بر دانش سیاسی زمان خود اشراف داشت، ولی مشروطیت بر او تأثیر داشت و علاوه بر حس سیاسی، کمی هم سواد داشت.

مردم ما رئیس‌علی را با چهره زنده یاد محمود جوهری می‌شناسند، این مسأله در شما که خالق این اثر هستید، چه حسی به وجود می‌آورد؟

ما خیلی کار کردیم تا چهره جوهری درست شود. جوهری سیمایی جذاب و چشمانی نجیب داشت. کارش صادقانه بود. اهل نماز هم بود. هر کدام از این ویژگی‌ها عالمی دارد. من چه می‌توانم بگویم وقتی او در جوانی درگذشت و کار خودش را هم درست و حسابی ندید؟

شاید یکی از دلایل جاودانگی جوهری مرگ نابهنگام او بود. مردم بعد از این سریال او را در هیچ نقشی ندیدند.

جوهری تازه ازدواج کرده بود.

گاهی اوقات که می‌خواست از بوشهر به تهران برگردد، شخصاً خجالت می‌کشید به من بگوید و هاشم ارکان را واسطه می‌کرد تا دو سه روز مرخصی بگیرد. من هم در حدی که زیاد به کارمان لطمه نخورد به او مرخصی می‌دادم، چون بعضی‌ها می‌رفتند و در بازگشت ریش و سیبیل اصلاح کرده داشتند و از ما کاری ساخته نبود.

اگر می‌ماند، ستاره می‌شد؟

هر چند اهل شهرت طلبی و ثروت نبود ولی حتماً ستاره می‌شد. خلوص و فداکاری او و دیگران در این سریال واقعاً مثال زدنی است. در این دوره من یک فیلم خواستم بسازم اما نابودم کردند. یک شخصی برایم نامه نوشت که آقای شهناز من حاضرم سر صحنه فیلم شما جارو کشی کنم، بعد که با او قرارداد بستم، گفت: من فقط در صحنه‌هایی حاضر می‌شوم که دیالوگ داشته باشم در غیر این صورت نمی‌آیم. محمود جوهری اهل این حرف‌ها نبود. من با او قرارداد چهار هزار تومانی بستم و قرارداد هم برای شش یا هفت ماه بود در حالی که دو سال تمام رفت و آمد کرد، ولی در پایان من برای او پیشنهاد پاداش کردم و به او پرداختم و او هم با این پول یک اتومبیل پیکان جوانان قرمز رنگ خرید و با همان به مسافرت رفت و تصادف کرد و کشته شد. یک نفر به من گفت که تو باعث شدی که او ماشین بخرد، چون تازه رانندگی یاد گرفته بود. البته آن جاده، جاده خطرناکی است و هنوز هم قربانی می‌گیرد.

وقتی که سریال پخش می‌شد او زنده نبود؟

...

همسر او هم در این تصادف کشته شد؟

بله! فقط فرزند او زنده ماند و الآن در کرج زندگی می‌کند. پدر مرحوم جوهری نیز چند سال پیش فوت کرد.

بعد از گذشت این همه سال و این همه اقبال از این سریال، اگر بخواهید این سریال را دوباره بسازید، چگونه می‌سازید؟

من دیگر نمی‌خواهم این سریال را دوباره بسازم. آنقدر قهرمان در این مملکت داریم که کسی نام آن‌ها را هم نشنیده است، پس چرا این کار را بکنم. گذشته از آن، اگر کاری مقبولیت دارد چرا دوباره آن را تکرار کنم؟



• درآمد

«واسموس» فردی آلمانی بود که در دوره‌ای با شهید رئیس‌علی دلواری و مردان قیام جنوب، برخورد کرده است. البته درباره میزان این برخورد و همراهی احتمالی او با مردان جنوب، همواره بحث‌ها و اختلاف‌های فراوانی وجود داشته است؛ عده‌ای - درست یا غلط - او را یکی از آدم‌های مؤثر قیام دانسته‌اند و عده‌ای دیگر نقش واسموس را بسیار کوچک شمرده‌اند. اکبر نبوی، فیلمساز است که در حال حاضر مشغول ساخت فیلمی مستند در این باره است. او با تحقیقات وسیعی که کرده، حتی با سفر به آلمان - زادگاه واسموس - به دقت دنبال روشن کردن موضوع است، به علاوه این که در این مسیر به اسناد و حقایق بسیاری نیز دست یافته است.

این گفت و گور را بخوانید:



گفت و شنود شاهد یاران با اکبر نبوی درباره مستند در دست

ساخت قیام رئیسی دلواری

زیر غبار تاریخ...

در حوزه تاریخ باشند. او البته بومی آن‌جا بود. با گروه تصویربرداری چندین روز در منطقه بوشهر بودیم. یک سری اطلاعات میدانی گردآوری شد و با خواهرزادگان رئیس‌علی، آقای محمود نامدار که پیرمرد هشتاد و اندی ساله بود و احمد نامدار برادر ایشان آشنا شدیم.

مطالبی که برای شما مفید باشد گفتند؟

محمود نامدار به اعتبار سن بالا اطلاعات بیشتری داشت اما حافظه‌اش یاری نمی‌کرد.

قبل از شما کسی پیش ایشان نرفته بود؟

ظاهراً آقای یاحسینی با او گفت‌وگویی کرده بود. آقای یاحسینی در آن موقع آقای نامدار را می‌شناخت. ما را پیش ایشان برد، ولی احمد نامدار کوچک، ایشان را نمی‌شناخت. احمد هفتاد و سه چهار سال سن داشت.

این مربوط به چه سالی است؟

اسفند ۱۳۸۴. احمد حافظه خوبی داشت. اطلاعاتی که او به ما می‌داد خیلی بهتر از اطلاعات برادر بزرگش بود که به خاطر کهولت سن حافظه‌اش را از دست داده بود. برادر احمد از لحاظ جسمی هم ناتوان بود. آقای یاحسینی در همین ایام با احمد - برادر محمود نامدار - آشنا شد. دو برادر اطلاعات خوبی داشتند و برای من

این فرصت مغتنم بود.

فیلم هم گرفتید؟

بله. وقتی قرار شد اولین درگیری رئیس‌علی با نیروهای انگلیسی را توضیح بدهند، از ایشان خواش کردم که در خانه توضیح بدهند، چون گفته بودند محل درگیری‌ها نزدیک دلوار است. گفتم آن‌جا برویم و اگر امکان دارد آن لباس‌های قدیمی را بپوشید؛ با همان قطار فشنگ، در هیئت یک ایرانی مقاوم (تفنگچی). خوشبختانه هر دو این‌ها را داشتند؛ هم لباس قدیمی، هم قطار فشنگ و هم تفنگ‌های آن زمان را. صبح با آن‌ها قرار گذاشتیم و به منطقه‌ای که محل اولین درگیری رئیس‌علی با نیروهای انگلیسی بود رفتیم.

کلاس می‌نشست و تاریخ را من درس می‌دادم. این اتفاق در سال اول و دوم راهنمایی رخ داد و من در حضور خود آقای نیاور به همشاگردی‌هایم تاریخ درس می‌دادم. خلاصه این که علاقه‌مندی به تاریخ از قدیم با من بوده است. اما درباره رئیس‌علی خدمت شما عرض شود که؛ شروع کار مستند رئیس‌علی با سفارش سیما فیلم صورت گرفت. سیما فیلم از من خواست مستندی درباره شهید رئیس‌علی دلواری بسازم. خوب، همه ما - به اعتبار سریال آقای شهناز به نام «دلبران تنگستان» - خاطره‌ای از رئیس‌علی داشته‌ایم. این سریال توانسته بود

وقتی قرار شد اولین درگیری رئیس‌علی با نیروهای انگلیسی را توضیح بدهند، از ایشان خواش کردم که در خانه توضیح بدهند، چون گفته بودند محل درگیری - ها نزدیک دلوار است. گفتم آنجا برویم و اگر امکان دارد آن لباس‌های قدیمی را بپوشید.

بخشی از شخصیت این مرد بزرگ را ترسیم و تصویر کند. شاید آن‌ها که به تاریخ علاقه بیشتری دارند، بعد از آن سریال به رئیس‌علی علاقه‌مندتر شده باشند. من هم جزو همان گروهی بودم که وقتی رئیس‌علی را در سریال دیدم خیلی به او جذب شدم. نتیجه سفارش سیما فیلم این شد که من شروع به مطالعه کردم و درباره رئیس‌علی به مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی پرداختم. به استان بوشهر و شهرستان دلوار رفتم و در آن‌جا از آقای سید قاسم یاحسینی خواش کردم که مشاور من

ما شما را به عنوان مجری تلویزیون، منتقد سینما و روزنامه نگار می‌شناسیم. به تازگی خبردار شدیم در حال ساخت فیلم مستندی راجع به رئیس‌علی هستید. قبل از این فیلم، چه مستندهایی ساخته‌اید و چه شد که به شخصیت رئیس‌علی علاقه‌مند شدید؟

در مقدمه خدمت شما عرض شود که من مجری تلویزیون نیستم.

منظورم اجراهای تلویزیونی شما در برنامه‌های نقد سینما است.

ایمن کار را گاهی کرده‌ام و البته به بهانه حرف زدن از سینما بوده است. بگذریم. اما درباره رئیس‌علی؛ تاریخ جزوی از دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های جدی من در سال‌های گذشته بوده و اول بار در دوران کودکی بود که پدر بزرگم من را وارد راهروهای تاریخ کرد.

چطور؟

او یک مرد بی‌سواد روستایی بود، منتها داستان‌ها و روایت‌های تاریخی بسیار زیادی در سینه داشت. پیش از آن‌که وارد دبستان بشوم مرا با دنیای شاهنامه آشنا کرد. تمام داستان‌های اصلی شاهنامه را برای من تعریف کرده بود و شب‌ها من با قهرمانان شاهنامه می‌خوابیدم؛ با سهراب و سیاوش و توس و گیو و گودرز و بهرام و... همین‌طور با روایت‌های دینی آشنا شدم، به خاطر این‌که از داستان‌های صدر اسلام، خیلی برایم تعریف می‌کرد. به هر حال او برای من دریچه‌هایی به دو دنیا باز کرد؛ یکی به تاریخ و دیگری به ادبیات. در نتیجه دل‌مشغولی و علاقه‌مندی به تاریخ در من شکل گرفت و هنوز هم با من است. حتی یاد دارم که در دوره راهنمایی، معلم تاریخ ما آقای نیاور - که اگر زنده است خداوند عمری با عزت به او بدهد و اگر هم فوت شده‌اند خداوند ایشان رحمت کند - در همان دو جلسه اول که به ما تاریخ درس می‌داد به دلایلی متوجه آشنایی من با تاریخ شد. او تا پایان سال سر



نکته جالب این است که آقای شهناز بازیگرهای سریال را براساس عکس‌های کتاب آدمیت انتخاب کرده بودند. توی کتاب عکس رئیس‌علی نیست؟
اصلاً.

عکس خالوحسین که بود! بله، عکس خالوحسین هست! چطور عکس رئیس‌علی نیست؟
چه بگویم؟ این خیلی عجیب است! بله.

به نظر شما علت چیست؟ هنوز جوابی برای این ندارم.

گمانه‌زنی نکردید؟

حدس و گمان‌هایی می‌زنم، اما دلیلی برای اثبات ندارم، پس مستند نیست.

گمان شما چه بوده؟

عرض کنم که دو احتمال می‌شود قائل شد؛ اول این که به خاطر مشغله‌ها و حضور در میدان نبرد فرصت و مجال نداشته که مثل دیگران عکس بگیرد و دوم این که اساساً آدم جلوه‌گری نبوده است. واسموس آلمانی عکس‌های بسیار زیادی از آن زمان گرفته، از آداب و رسوم مردم بوشهر و ... اصلاً یکی از کارهای او عکاسی بوده، اما از رئیس‌علی، نه، چیزی نیست!

این عجیب نیست که واسموس از رئیس‌علی عکس ندارد؟

البته بخشی از این اعجاب می‌تواند طبیعی باشد، چون در اوج قیام رئیس‌علی اصلاً واسموس در ایران نبوده. شرح این مطلب را می‌گذارم برای وقتی که به نقش واقعی یا غیرواقعی واسموس در سریال پردازیم، اما اجمالاً؛ واسموس در اوج قیام رئیس‌علی - سال ۱۹۱۴

به اعتبار نقش اسطوره‌ای آرش در تاریخ ایران - که به شکلی مرزبان محسوب می‌شود - من تمام قهرمانان مرز ایران زمین را که از این خاک دفاع کردند به نوعی آرش میدانم. رئیس‌علی هم به اعتقاد من آرش است.

مصادف با ۱۲۹۳ هجری شمسی - اصلاً در ایران نبوده است. با یک کشتی انگلیسی به عنوان مترجم کنسول آلمان به قاهره اعزام می‌شود. به هر حال احتمالات من همین‌ها بود که گفتم. آن‌چه برای رئیس‌علی مهم بود، مبارزه با استعمار خارجی بوده است، به همین دلیل هم در رفتارهای رئیس‌علی چیزهایی می‌بینیم که شاید برای ما تعجب‌انگیز باشد.

سند این تهمت زدن‌ها که می‌گویید کجاست؟

میان اسناد کمی که از آن نهضت مانده نامه‌ای هست که رئیس به یکی از علمای برازجان نوشته است. متن کامل این نامه را مرحوم آدمیت در کتاب دلیران تنگستانی آورده است. در آن نامه مشخص می‌شود که چقدر به

چه اسمی روی فیلم گذاشته‌اید؟ «آرش».

بین آرش کمانگیر و رئیس‌علی دلواری چه نسبتی دیدید؟

ببینید، آرش در اسطوره ایرانی نگهبان و تعیین‌کننده مرز ایران است. در روایت‌های اسطوره‌ای آمده است که درگیری بین ایران و توران به جایی رسید که قرار شد مرز تعیین شود. برای تعیین مرز هم بنا شد یک ایرانی تیری پرتاب کند و هر کجا که تیر فرود آمد، آن‌جا مرز ایران و توران باشد. آرش همه جان و روح و هستی‌اش را در آن تیر گذاشت. در نتیجه، به اعتبار نقش اسطوره‌ای آرش در تاریخ ایران - که به شکلی مرزبان محسوب می‌شود - من تمام قهرمانان مرز ایران زمین را که از این خاک دفاع کردند به نوعی آرش می‌دانم. رئیس‌علی هم به اعتقاد من آرش است، کما این که بچه‌هایی که در هشت سال دفاع مقدس، مقابل عراق ایستادند، آن‌ها هم آرش بوده‌اند. علت اسم‌گذاری مستند این بود.

یکی از مشکلات تحقیق درباره زندگی رئیس‌علی، اسناد است. عده‌ای بر سر این که عکس‌های موجود عکس‌های رئیس‌علی نیستند مناقشه دارند. شما آیا عکسی از او پیدا کرده‌اید؟

من حتی از طرف وزارت امور خارجه هم پی‌جویی کردم که متأسفانه، هم خوب همکاری نکردند و هم چیز ندانند. چیزی به دست نیاوردم. از طرف دیگر، حتی یک فریم عکس که مطمئن باشیم از رئیس‌علی باشد - دست کم من - ندیدم.

پس عکس‌هایی که به او منتسب می‌کنند از نظر شما قابل قبول نیست؟!

ظاهراً نباید به این عکس‌ها اعتماد کرد.

چرا؟ ما از زائر خضرخان، به گواه اسناد قطعی، عکس داریم. او هم یکی از خان‌های منطقه تنگستان و دشتستان بود و در مقطعی هم با رئیس‌علی همکاری کرد، اگرچه هم او و هم خان‌های بزرگ منطقه آن دوره - از زائر خضرخان گرفته تا شیخ حسین خان چاه کوتاهی - به رئیس‌علی حسادت می‌کردند.

در کتاب‌ها از دلوار با دو نام کهنه و نو یاد شده است. علت چیست؟

دلوار کهنه همانجاست که قلعه محل سکونت رئیس‌علی - که الان موزه شده - آن‌جا قرار دارد. رئیس‌علی بخشی از درآمدهای مالی خودش را از بنادر منطقه دلوار تأمین می‌کرد. بعضی‌ها از این نظر تهمت‌هایی به رئیس‌علی می‌زنند که در واقع برای مخدوش کردن چهره اوست. می‌خواهند بگویند او به خاطر منافع اقتصادی‌اش درگیری به وجود آورده است. این‌ها همه دروغ است. این بدان معنی نیست که رئیس‌علی به بوشهر حمله نکرد، نه، رئیس‌علی به بوشهر حمله کرد اما برای این که دو اتفاق را سامان بدهد؛ یک این که انگلیس‌ها را از بوشهر بیرون کند و دوم این که نگذارد عواید بوشهر به جیب انگلیسی‌ها برود، هر چند که نهایتاً در جیب حاکم نالایق بوشهر که با انگلیسی‌ها همگام بود رفت. خلاصه این که از زائر خضرخان عکس هست. حتی از پسرهای زائر خضرخان عکس وجود دارد، ولی از رئیس‌علی عکسی در دسترس نیست.

مرحوم آدمیت در کتاب دلیران تنگستانی تقریباً از تمام کسانی که در نبردهای رئیس‌علی نقش داشتند، عکس گذاشته‌اند ...

من هم عکس زائر خضرخان را در کتاب مرحوم آدمیت دیدم.

رئیس‌علی تهمت زده‌اند و برای خراب کردن چهره او چه کارهایی می‌کردند.

دست نویس این نامه موجود است؟

نه. متن اصلی نامه نیست، فقط متن کامل تایپی آن وجود دارد. از جمله تهمت‌هایی که رئیس‌علی در آن نامه به آن اشاره می‌کند «تهمت وابستگی به انگلیسی‌ها» است. می‌گفتند رئیس‌علی از اجانب پول می‌گیرد. رئیس‌علی در نامه اشاره می‌کند که ما «نه تنها وابستگی نداریم بلکه حتی برای ما ننگ است که از اجانب پول دریافت کنیم». حدس و گمان دیگر من درباره این که چرا از رئیس‌علی هیچ سند و عکسی وجود ندارد این است که به احتمال زیاد انگلیسی‌ها تمام اسناد و آن‌چه را از رئیس‌علی موجود بوده، از کشور برده‌اند. آن‌ها هر چقدر توانستند بردند، چون نفرت عجیبی از رئیس‌علی داشتند و حق هم داشتند. به هر حال امپراطوری و کشور بزرگی به نام بریتانیا، با قدرت دریانوردی بسیار بالا در روزگار قدیم، از یک مرد رزم‌نیده و روستایی که اجداد او از لرها مهاجر ممسنی به منطقه بوشهر بودند، شکست می‌خورد، آن هم نه یک بار، که چندین بار. برای کشور بزرگی مثل بریتانیا آن زمان که آن موقع مشهور بود افتاب در مستعمرات این کشور هیچ موقع غروب نمی‌کند، چنین شکست‌هایی خیلی ننگین بود. حدس من این است که آن‌ها اسناد را برده‌اند. من منتظر فرصتی هستم که به انگلستان سفر کنم و در این باره جست‌وجو کنم.

شما چگونه متوجه شدید که عکس‌های موجود عکس‌های منتسب به رئیس‌علی است و نه عکس واقعی خود او؟

در حاشیه تمام عکس‌های منتسب به رئیس‌علی نوشته شده که این عکس‌ها قطعیت ندارد، اما درباره زائر خضرخان با حکم قطعی نوشته شده که هست. در آلمان یک مرکز اسناد بود - در شهر زاس گیت. در این مرکز عکس‌هایی بود که واسموس برداشته بود و در حاشیه عکس با دست خط خود نوشته بود که چه کسانی در این عکس هستند، اما میان آن‌ها رئیس‌علی نبود. حداقل برای من هیچ قطعیتی ندارد. ممکن است کسی مدعی شود که برای او قطعیت دارد، اما برای من هیچ قطعیتی ندارد.

علت سفر شما به آلمان چه بود؟

دیدم در ایران اسناد به اندازه کافی نیست و برای یک مستند خوب اسناد بیشتری لازم است، در نتیجه برنامه‌ریزی کردم که به آلمان سفر کنم. علت سفر به آلمان شاید به خاطر آن سریال و نقش برجسته و پررنگ

باشد، او پیگیری کرد و گفت: «اصلاً زادگاه واسموس کامل نیست و من هم کتابی در مورد واسموس ندیدم که دانشکده کیسل منتشر کرده باشد.» به هر حال به این نقطه رسید و گفت: من نمی‌توانم کمک بکنم. این دستیار که من انتخاب کردم یکی از دوستان دانشجویی من است که آلمان دوره دکترای رشته فلسفه را تحصیل می‌کند و با سینما هم آشنا است.

اگر اشکال ندارد اسم ایشان را بگویید.

آقای رائد فریدزاده. بعد یکی دیگر از دوستان من خانمی را به من معرفی کرد که ایشان ایرانی است اما با خانواده در آلمان زندگی می‌کند و مدت زیادی است که در آن‌جا سکونت دارند. او گفت: «من کاری درباره گوته و حافظ انجام می‌دادم و این خانم در ایجاد ارتباطات و انجام گفت‌وگوها خیلی به من کمک کرد.» به این ترتیب، در مرحله بعد دستیار دیگری انتخاب کردم که آن خانم بود. من به این خانم گفتم دنبال چه مطالبی هستم و اگر این مطالب را پیدا کردید من به آلمان سفر خواهم کرد. حتی در این مرحله من اقدام به گرفتن ویزا هم نکرده بودم. اول می‌خواستم بدانم منابعی که در آلمان هست چقدر به درد کار من می‌خورد. ایشان دو، سه ماه پی‌جویی کرد و اطلاعات خوبی برای من گرد آورد، که زادگاه واسموس اصلاً کیسل نیست و در روستایی نزدیک شهر زاس گیت به دنیا آمده است. در شهر یوهانسبورگ آلمان موزه‌ای است که بخشی از اسناد و مدارک واسموس در آن‌جا نگهداری می‌شود. یک مستندساز آلمانی به نام آقای کریس واندربریگ داشت مستندی می‌ساخت و این اطلاعات را از طریق او به من داد. این مستند درباره واسموس بود که برای شبکه Arte آلمان تهیه می‌کرد. بعد نام چند پرفسور را برد که این‌ها درباره واسموس و رئیس‌علی کار کرده بودند. یکی از این آقایان استاد تاریخ دانشگاه برلین بود و دیگری از شهر ارفورت. وقتی دیدم چنین مطالبی جمع‌آوری شده دنبال ویزا رفتم. البته در این مدت به سیمایلم می‌گفتم اگر اسناد خوبی آن‌جا باشد این مدارک را گردآوری می‌کنم.

سال ۱۳۸۴ کارتان را شروع کردید، الان سال ۱۳۸۸ است و نیمی از فیلم را ساخته‌اید و باز در مرحله تحقیق هستید. با توجه به این حجم زیاد از اطلاعات و اسنادی که به دست‌تان رسیده تصمیم ندارید سریال بسازید؟

نه، نه. هنوز هم اگر اسناد کافی باشد می‌خواهم مستند بسازم. الان فقط راش دارم که دو قسمت شده است: ایران و آلمان. من به سیمایلم گفتم چنین وضعیتی است و اگر دستیارانم اطلاعات لازم را بدهند به آلمان سفر می‌کنم، منتها مستلزم این است که شما هزینه‌های سفر را بپردازید. به سیمایلم اطلاع دادم که بلیت من برای فلان روز و فلان ساعت تأیید شده است، مقداری پول برای هزینه‌های سفر بدهید اما سیمایلم قبول نکرد و من با هزینه‌های شخصی به آلمان رفتم. سفر بسیار خوبی بود. به هر حال من قرار گفتم وگو مفصلی با واندربریگ گذاشتم. البته قبل از این که من به این سفر بروم به من ای‌میل زد که مشترکاً درباره واسموس کاری را کارگردانی کنیم. من در جواب به او گفتم که کلیات را قبول دارم اما اجازه بدهید که به آلمان که آدمم درباره کم و کیف کار مذاکره کنیم. نهایتاً اتفاقاتی افتاد که کار به سرانجام نرسید چون تهیه‌کننده او حاضر نبود سرمایه گذاری بکند.

آیا واندربریگ اسنادی درباره رئیس‌علی پیدا کرده بود؟

رئیس‌علی بخشی از درآمدهای مالی خودش را از بنادر منطقه دلواری تأمین میکرد. بعضیها از این نظر تهمتهایی به رئیس‌علی می‌زنند که در واقع برای مخدوش کردن چهره اوست. میخواهند بگویند او به خاطر منافع اقتصادیاش درگیری به وجود آورده است. اینها همه دروغ است.

دیگرانی هم این کار را کرده‌اند. آقای بهمن پگاه‌راد هم در کتاب «نبرد رئیس‌علی دلواری» به همان منبع استناد کرده‌اند.

آیا متوجه شده‌اید که رکن‌زاده آدمیت چگونه این اطلاعات را به دست آورده است؟

نه، هنوز به آن مرحله نرسیده‌ام. ساخت فیلم را البته مدتی‌ست متوقف کرده‌ام. تا زمانی که کار می‌کردم به آن مرحله نرسیده بودم.

برای پیدا کردن منابع ساخت آن را متوقف کرده‌اید؟

بله، دنبال منابع اصلی می‌گردم. به گمان من پاسخ این پرسش خیلی مسائل را حل خواهد کرد که رکن‌زاده این مطالب را از کجا آورده است؟

البته بخشی از این پرسش جواب دارد. او به هر حال به اعتباری، هم‌عصر و نزدیک به دوران رئیس‌علی بوده است. من نمی‌دانم کتاب را در چند سالگی نوشته چون این‌ها برای من سؤال نشده بود گرچه اگر بخواهم کار را به پایان برسانم باید به همه این سؤال‌ها جواب بدهم که ایشان چند سال داشت و از چه منابعی استفاده کرده بود؟ آیا این منابع شفاهی بوده یا مکتوب بوده و اگر مکتوب بوده آیا این منابع وجود دارد و در کجا وجود دارد؟ به هر حال من به کتاب مرحوم آدمیت فعلاً اطمینان دارم تا زمانی که خلاف مطلب آن ثابت شود. برگردیم سراغ سفر شما به آلمان. گفتید برای پیدا کردن اسناد بود. بیشتر توضیح بدهید.

برای آن‌که احساس کنم مستندی که کار می‌کنم به معنای دقیق کلمه مستند می‌شود و نه یک گزارش تلویزیونی، تصمیم گرفتم برای دیدن اسناد واسموس به آلمان سفر کنم. مقدمات سفر من به آلمان هم چیزی نزدیک به نه ماه طول کشید. دستگیری را در آلمان پیدا کرده بودم. به او گفته بودم که بر مبنای این اطلاعات، فلان اسناد را می‌خواهم، ببین کجاست و چگونه می‌توان به آن‌ها دست پیدا کرد. دستیار من چهار ماه تلاش کرد. بعد مشخص شد بخشی از اطلاعاتی که من در ایران به آن رسیده بودم نادرست است. مثلاً من در تحقیقاتم به این نکته رسیده بودم که زادگاه واسموس شهری به نام کاسل (کیسل) است.

دانشگاه شهر کاسل ۲۸ جلد کتاب درباره واسموس منتشر کرده است و من گفتم کتاب‌ها را می‌خواهم حتی اگر به زبان اصلی

واسموس در روایت آقای شهناز بود. فکر کردم به اعتبار این سریال شاید بتوانم چیزی پیدا کنم.

خب، دوباره رسیدیم به واسموس. کتاب رکن‌زاده آدمیت هم در ذهن شما زیر سؤال رفت؟

نه.

فقط سریال برای شما سؤال ایجاد کرد؟

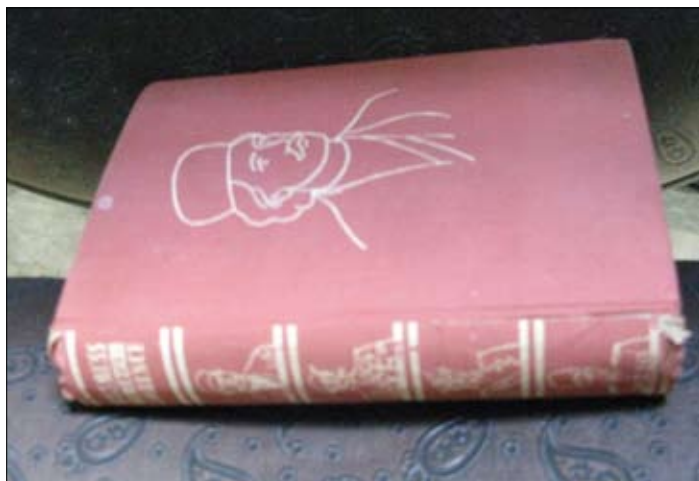
بله، بله، چون در کتاب رکن‌زاده آدمیت به نقش واسموس چندان اشاره‌ای نشده است.

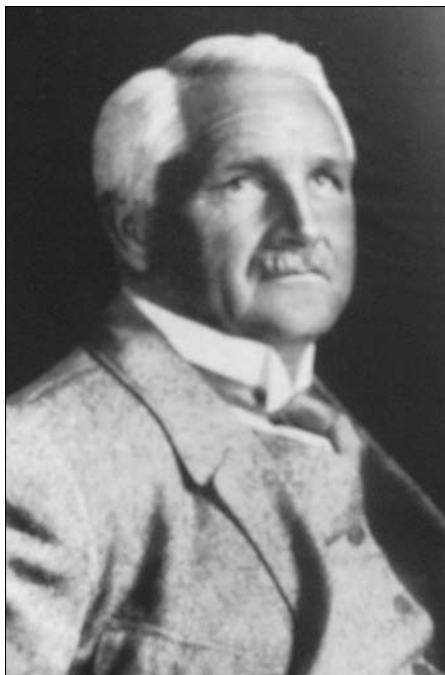
ولی درباره کمک واسموس در داستان‌های مربوط به دلیران تنگستان و رئیس‌علی دلواری، سند محکم وجود دارد.

نقش واسموس و آن‌چه آقای شهناز در سریال نشان می‌دهد به نظر من کاملاً مخدوش است.

آیا کتاب رکن‌زاده آدمیت جای تردید در نظر شما باقی گذاشت؟

به چند دلیل بسیار مهم می‌توانم کماکان مدعی باشد که؛ یک- هنوز اسناد و مدارکی برای شناسایی رئیس‌علی- اضافه بر آن‌چه آقای آدمیت ذکر کرده - پیدا نکرده‌ام. دوم- کتاب مرحوم آدمیت به لحاظ تاریخ نگارش به نسبت کتاب‌های دیگر، از لحاظ زمانی به رئیس‌علی نزدیکتر است. رئیس‌علی سال ۱۲۹۴ شمسی شهید می‌شود در سن ۳۴ سالگی. متولد ۱۲۶۰ هجری شمسی است. کتاب مرحوم آدمیت هم در دهه ۲۰ منتشر می‌شود. علی‌القاعده اگر این کتاب را محصول یک پژوهش زمان‌دار بدانیم، معلوم می‌شود مرحوم آدمیت کتاب را چیزی تقریباً نزدیک به ۱۵ سال بعد از شهادت رئیس‌علی نوشته یا گردآوری کرده است. در نتیجه، به لحاظ منطقی و عقلی نیز، به کتاب‌هایی که نزدیکترین زمان را به شخصیت یا واقعه مورد اشاره دارند بهتر می‌توانیم استناد کنیم. فی‌الحال اصل کتاب مرحوم آدمیت، برای من جای خدشه ندارد مگر آن‌که سندی پیدا کنم که خلاف این مطالب باشد. تا الان که من هیچ سندی که به کتاب خدشه وارد کند پیدا نکرده‌ام. اگر آقای آدمیت به خدمات برجسته واسموس اشاره می‌کرد من می‌گفتم در این زمینه آقای آدمیت اصلاً واسموس را نشناخته، ولی خب این اشارات را در کتاب مرحوم آدمیت نمی‌بینیم. در نتیجه، به نظر من، این کتاب استحکام خوبی دارد. بسیاری از کسانی که در ایران کتابی در حوزه مقاومت مردم جنوب نوشته‌اند - حالا در حد اشاره به رئیس‌علی یا مستقیماً درباره او - مثل آقای یاحسینی که کتاب مستقل درباره رئیس‌علی نوشته است، یکی از منابع جدی‌شان کتاب مرحوم آدمیت است و به عنوان یک مأخذ و سند به آن استناد می‌کنند.





و آلمانی را که به درد می‌خورد کپی گرفتیم. مدارک دیگری هم بود اما فرصت نداشتیم. می‌خواستیم به زادگاه واسموس بروم. بعد به خانم دستیارم گفتم لطفاً به مسئولان بگویید این‌ها را کپی بگیرند و برای شما به برلین بفرستند و شما هم برای من DHL کنید، که بعد از یک ماه به دستم رسید. بخشی از این اسناد را ما در هیچ مرکز اسنادی در ایران نداریم.

اسناد فارسی این مجموعه که آلمانی‌ها دارند چه مطالبی را دربرمی‌گیرد؟

از نامه جاسوسان واسموس را دربرمی‌گیرد تا نامه بعضی از بزرگان سیاسی و ادبی کشورمان به واسموس؛ مثلاً نامه جمال‌زاده یا نامه سید حسن تقی زاده به واسموس. دو تا نامه از جمال‌زاده - که نامه‌های عجیبی هم هستند - در آن مدارک بود. شاید بیشتر بوده باشد. من خبر ندارم. آن‌چه من دیدم دو نامه بود در سربرگ سفارت شاهنشاهی ایران که در برلن نوشته شده بود. یک نامه یا دو نامه هم از تقی زاده بود که او از عناصر سیاسی و البته انگلیسی هموطن خود ما بوده. حتی گواهینامه رانندگی واسموس در بوشهر هم میان آن‌ها بود. تمام این مدارک همه اصل بود. نامه‌های جاسوس‌های آلمانی را قرار شده است هر موقع خواستم شروع کنم در وزارت خارجه افراد متخصص کشف رمز کنند، چون نامه‌ها با یک احوال‌پرسی شروع می‌شود و باقی آن‌ها عدد است. یک صفحه عدد است. این اعداد باید کشف رمز بشود که چه اطلاعاتی رد و بدل شده. به هر حال از سفر آلمان بگذریم. من آن‌جا درباره رئیس‌علی چیزی پیدا نکردم. از مجموعه عکس‌های بسیار زیادی که واسموس از ایران و از شخصیت‌ها گرفته بود هیچ فریم عکسی از رئیس‌علی نبود، حتی یک فریم.

خیلی عجیب است...

گفتم که! دو تا احتمال دارد، اما یقین ندارم و فقط احتمال می‌دهم. این حس به من دست داد که شاید بعد از جنگ جهانی دوم که آلمان شکست خورد انگلیس این اسناد را بعد از فتح برلین با خودشان برده‌اند. یکی از آشنایان مورخ به نام آقای شهبازی - این را هم بگویم قبل از آقای حسینی از آقای شهبازی درخواست کردم که مشاور من باشد که ایشان گفت: من خیلی ورود

که با هم همکاری کنیم. او خیلی استقبال کرد، اما هشت ماه بعد ایمیل زد که تهیه‌کننده اصل کار را منتفی کرده است، در نتیجه همکاری من با او منتفی شد. به هر حال، در شهر یوهانسبورگ اسناد خیلی خوبی در این زمینه موجود بود، منتها تمرکز آن‌ها بر واسموس بود. در این شهر هم چیزی درباره رئیس‌علی پیدا نکردیم. این اتفاق که افتاد تصمیم گرفتم اسناد را گردآوری کنم و مستندی درباره واسموس بسازم.

جدا از رئیس‌علی؟

البته به این دلیل که قبل از سفر به آلمان فهمیده بودم اطلاعات سریال دلیران تنگستان درباره واسموس بسیار مخدوش است.

شما این مطلب را با استناد به چه مدارکی می‌گویید؟

عرض می‌کنم! قبل از سفر چون فهمیده بودم اطلاعات درباره واسموس مخدوش است در شهر یوهانسبورگ تصمیم گرفتم مستندی درباره واسموس بسازم و واقعیت تاریخی این شخص را نشان بدهم. به شهر زاس گیته که رفتم خوشحال شدم چون در آن شهر من با دریایی از اسناد درباره واسموس و رئیس‌علی مواجه شدم. شهردار یا مقامات محلی این شهر در مقطعی تصمیم گرفته بودند درباره مشاهیر منطقه خودشان هر آن‌چه را هست گردآوری بکنند. واسموس هم یکی از آن مشاهیر بود. روی یک میز کنفرانس تقریباً بزرگ ۱۵ کارتن اسناد و مدارک درباره واسموس چیده شده بود. ۱۵ کارتن چیدند که ما اسناد را ببینیم و استفاده بکنیم. در شهر یوهانسبورگ با خانمی آشنا شدم که خیلی به ما کمک کرد. او در حال نوشتن یک کتاب درباره واسموس بود و در نتیجه اطلاعات خوبی داشت. از طرفی به اسناد شهر زاس گیته هم مراجعه کرده بود. به من تأکید کرد که در آن‌جا اسناد بسیار خوبی وجود دارد. چیزهایی آورده بود که به من کمک بکند. به خاطر صحبت‌های این خانم او را دعوت کردم که ناهار را در یک رستوران داخل شهر با هم بخوریم. یعنی خواستم با یک ناهار از او تشکر کرده باشم. این خانم یک محقق و کارشناس موزه بود که ۵۸ سال سن داشت. قبول کرد ناهار را با هم بخوریم. وقتی آمد دیدم مجموعه‌ای کاغذ همراه خود آورده است. توضیح می‌داد و دستیار من ترجمه می‌کرد که شما به زاس گیته می‌روید، این اسناد موجود است و برای کار شما خیلی خوب است. می‌گفت: حتماً از این‌ها استفاده کنید. چندین صفحه بود که فهرست‌وار به ما گفت. از او خواهش کردم که کپی مطالبی را که همراه داشت به هزینه خودم برایم بفرستد. گفت: به من فقط اجازه فیش برداری دادند. بنابراین من به شهر زاس گیته رفتم و این کارتن‌ها را دیدم. دستیار من کارتن‌ها را باز می‌کرد، از آلمانی ترجمه می‌کرد و توضیح می‌داد. بنابراین آن‌هایی را که به دردمان می‌خورد تصویربرداری می‌کردیم؛ عکس‌ها را با اسناد را. در این بین دستیارم یک کارتن را باز کرد و گفت: آقای نبوی این‌ها فارسی است. ۲ یا ۳ کارتن فارسی بود. سه تا سند دیدم که خیلی حیف می‌شد. از آن تصویر نگیرم. به دستیارم گفتم خانم برو بین این برگه را کپی می‌گیرند یا نه؟ گفت: فلان خانم نویسنده گفت که کپی نمی‌گیرند، حتی برای او که هموطن آن‌ها بود هم نگرفتند. گفتم حالا ضرر که ندارد. شما برو سؤال کن. به هر حال رفت و با کپی آمد. گفتم واکنش آن‌ها چه بود؟ گفت خیلی طبیعی بود. گفتم جدی؟ گفتم این را هم برو کپی بگیر، ۲ تا ۴ برگه دیگر دادم و رفت و کپی کرد. چیزی نزدیک به صد صفحه فارسی

چون تمرکز اصل او بر روی واسموس بود، اطلاعات چندانی درباره رئیس‌علی نداشت.

فقط می‌دانست که در یک دوره‌ای با هم بوده‌اند؟

کتابی را که از واسموس در آلمان به سال ۱۹۳۷ چاپ شده بود، آقای کیکاووس جهانگیری در ایران ترجمه کرده است. من اصل آن کتاب را به زبان آلمانی در اختیار دارم و چاپ همان سال است. البته این کتاب زرد شده و شیرازه آن از بین رفته. قطع آن جیبی است و چند تا از عکس‌های خوب واسموس در آن دیده می‌شود. عرض کنم که اطلاعات و اندربرگ برای من مهم بود و نبود. او تمرکزش روی واسموس بود. حتی پیشنهاد او این بود که به طور مشترک درباره واسموس

میان اسناد کمی که از آن نهضت مانده نامه‌های هست که رئیس به یکی از علمای برازجان نوشته است. متن کامل این نامه را مرحوم آدمیت در کتاب دلیران تنگستانی آورده است. در آن نامه مشخص میشود که چقدر به رئیس‌علی تهمت زده‌اند و برای خراب کردن چهره او چه کارهایی می‌کردند.

بسازیم. روزهای آخر به من زنگ زد و گفت: ای کاش تهیه‌کننده من این آمادگی را داشت که این کار را با هم انجام می‌دادیم اما حیف شد. و من گفتم من در ایران درباره واسموس تحقیق می‌کنم و آن‌چه را تو در ایران نیاز داری به من بگو تا بخش ایران را من کارگردانی کنم. آن وقت فیلم‌ها را برای تو می‌فرستم. بخش آلمان را تو برای من کارگردانی بکن. من این آمادگی را دارم



لحاظ مالی کمکی نکرده است؛ اول بگویم که منظور من از قیام جنوب صرفاً رئیس علی نیست، که زائر خضر خان هم هست و شیخ حسین خان چاه کوتاهی هم هست. اسناد می‌گویند واسموس به دلیل گرفتاری‌های مالی به مرور از یکی از خوانین دشتستان و تنگستان به نام شیخ حسین خان چاه کوتاهی آن‌قدر قرض گرفته بوده که میزان بدهی او در آن زمان به ۱۵ هزار تومان رسید. شیخ حسین برای اینکه واسموس بدهی‌اش را پس بدهد چندین هکتار زمین در اختیار او قرار می‌دهد که کشاورزی کند. طبق اسناد، واسموس برای اولین بار ماشین‌های کشاورزی مکانیزه را وارد ایران می‌کند. در حال حاضر عکس‌هایی دارم که خود واسموس گرفته و در میان آن‌ها حتی عکس‌هایی هوایی که توسط یکی از دوستان خلبان خودش گرفته نیز موجود است. واسموس در مزرعه ایستاد و از او عکس گرفتند. در نتیجه، برخلاف آن‌چه می‌گویند، واسموس نه تنها پولی نداده بلکه قرض هم گرفته است.

رابطه واسموس با شیخ حسین خان چگونه بود؟ شیخ حسین خان هم یکی از بزرگان نهضت رئیس علی بوده است.

نه، شیخ حسین خان را نمی‌توان گفت یکی از بزرگان نهضت رئیس علی بوده است. شیخ حسین خان چاه کوتاهی، البته با زائر خضر خان یک فرق عمده دارد. طبق آن‌چه تاریخ می‌گوید، شیخ حسین خان بیشتر از زائر خضر خان دنبال منافع خودش بوده است. این‌ها تضاد منافع هم داشتند و به خاطر همین تضاد گاهی اوقات به حاکم بوشهر نزدیک می‌شدند و گاهی با حاکم فارس سازش می‌کردند، چون منطقه بوشهر زیرمجموعه حکمرانی فارس بوده است؛ یعنی حاکم بوشهر را حاکم فارس انتخاب می‌کرده است. من در اسناد تاریخی به نکات دیگری هم دقت می‌کنم، از این قبیل که مثلاً نقش محمد مصدق در قیام جنوب چه بوده است؟ دکتر محمد مصدق السلطنه در همان ایام حاکم فارس بوده است. من هنوز در این باره که آیا او قیام را همراهی کرده یا در سرکوبی مشارکت داشته است اسنادی ندارم. هنوز به این مسأله نپرداخته‌ام.

بعید است قیام را سرکوب کرده باشد!

نمی‌دانم. من هنوز وارد دوران حکمرانی مصدق به عنوان والی فارس نشده‌ام. به هر حال آقای واسموس دو بار رئیس علی را دیده است و در اوج قیام رئیس علی اصلاً در ایران نبوده است. این را که چطور چنین نقش پررنگی را در قیام رئیس علی پیدا می‌کند باید آقای شهنواز جواب بدهد. آیا ناگاهی او از تاریخ باعث شده است که هم‌چنین داستان‌سرایی را درباره واسموس بکنند؟ من نمی‌دانم. آیا برای افزایش ابعاد درام کار دست به چنین عملی زده است؟ آیا یک عنصر خارجی کار را به لحاظ دراماتیک قوی‌تر می‌کند؟ من نمی‌دانم. به هر حال ایشان باید جواب بدهد. یک نکته دیگر را هم باید در نظر داشته باشیم و آن این‌که در طول ۱۵۰ تا ۱۷۰ سال گذشته در این کشور چند قیام ملی علیه استعمار خارجی شده است؛ از قیام کوچک جنگلی و شیخ محمد خیابانی گرفته تا بیام به بعد، حتی در دوره مصدق نوعی نهضت ضد استعمار خارجی داریم. نفت ما - که چپاول می‌شد - با تلاش گروهی از ایرانیان وطن پرست ملی می‌شود. آن‌ها نگذاشتند این نفت در حلقوم استعمار انگلیس برود. این هم نوعی نهضت ضد استعماری است. در این میان یک نهضت کوچک هم هست به نام قیام رئیس علی علیه استعمار خارجی.

در قیاس با نهضت‌های دیگر کوچک بوده؟

در حاشیه تمام عکس‌های منتسب به رئیسعلی نوشته شده که این عکس‌ها قطعیت ندارد، اما درباره زائر خضر خان با حکم قطعی نوشته شده که هست. در آلمان یک مرکز اسناد بود - در شهر زاس گیتته. در این مرکز عکس‌هایی بود که واسموس برداشته بود و در حاشیه عکس با دست خط خود نوشته بود که چه کسانی در این عکس هستند، اما میان آن‌ها رئیسعلی نبود

من سریال دلیران تنگستان را قبل از انقلاب و در همان نوبت پخش اول دیدم. بعد از انقلاب هم که پخش شد دیدم. یک یا دو نوبت بعد از انقلاب این سریال پخش شد. من به قسمت‌های ایرانی آن کار ندارم. واسموس در این سریال سه کار بارز می‌کند: یک- به مبارزان جنوب آموزش نظامی می‌دهد. دو- یکی از تأمین کنندگان اسلحه مبارزان جنوب بوده است و سه- یکی از تأمین کنندگان منابع مالی مبارزان جنوب است. این سه محور که شما گفتید - به ویژه آخرین محور - صریحاً می‌گوید که قیام رئیس علی قیامی است که توسط خارجی‌ها حمایت شده این طور نیست؟ خلاصه سریال دلیران تنگستان از یک زاویه این است که رئیس علی به کمک دسیسه‌های واسموس آلمانی علیه انگلیسی‌ها می‌جنگد و جنگ رئیس علی با آن‌ها به خاطر تضاد منافع آلمان و انگلیس در منطقه جنوب است. این به هر حال یکی از برداشت‌هایی است که می‌توان از سریال کرد.

بر سریال آقای شهنواز چه خدشه‌های دیگری را وارد می‌دانید؟

این سریال بر دو محور تأکید می‌کند: تأمین سلاح و آموزش. اما دلیل من برای مخدوش بودن آن؛ رئیس علی دولاری و واسموس کلاً دو بار بیشتر همدیگر را ندیده‌اند، یک بار همان جلسه‌ای است که رئیس علی سرزده به آن جلسه می‌رود که زائر خضر خان، حسین خان چاه کوتاهی و واسموس در آن‌جا هستند. این مکان جایی خارج از دشتستان و تنگستان است. یک بار دیگر هم سال ۱۹۱۴ است، قبل از این‌که واسموس به کنسولگری آلمان در قاهره اعزام شود. تاریخ می‌گوید این‌ها دو بار همدیگر را در جلسه‌ای دیدند. این از اسناد، اما سریال چه می‌گوید؟ واسموس در روند سریال حضور دارد، حتی در کنار رئیس علی در جنگ، در آرایش نظامی و آموزش. او به گونه‌ای نشان داده می‌شود که انگار یکی از سردارهای رئیس علی است، مثل نقشی که یوزف آلمانی در نهضت جنگل دارد.

شما این را از کجا و بر چه اساس می‌گویید؟

براساس اسناد و مدارک موجود. رئیس علی هیچ سلاحی از واسموس نگرفته است، و نیز از یک مقطعی آلمان و انگلیس به ظاهر مصالحه می‌کنند و دولت آلمان از واسموس می‌خواهد کوچکترین دخالتی در مسأله قیام رئیس علی علیه استعمار انگلیس نکند. این ماجرا از ۱۲۹۲ شمسی شروع می‌شود و در سال ۱۲۹۴ با شهادت رئیس علی تمام می‌شود. به میلادی از سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۵ است. یعنی تقریباً هم‌زمان با جنگ جهانی اول. این موقع واسموس در ایران نیست بلکه در قاهره است. اما دلیل دیگر برای اینکه واسموس به

ندارم. به خاطر تخصصی که داشت این را گفت. گفتم من احتمال می‌دهم که انگلیس‌ها اسناد رئیس علی را از آلمان برده باشند، به نظر شما حس من خطا است یا می‌تواند درست باشد؟ او در جواب گفت: می‌تواند درست باشد. اگر حدسم درست باشد، باید یک سفر به انگلستان و به مرکز اسناد آن کشور بروم. در آلمان این طور شنیدم که از واسموس تا قبل از شکست آلمان تندیسی وجود داشته که انگلیس‌ها آن را از بین بردند، چون انگلیس‌ها از واسموس ضربه‌های خیلی بزرگی خورده بودند. انگلیس‌ها واسموس را لورنس ایران می‌دانند مثل شخص «لورنس عربستان». واسموس احتمالاً نقشی را که لورنس در کشورهای عربی مثل اردن، عراق، سوریه و عربستان داشت، در ایران ایفا کرده است. این ضربه‌ها بعضاً ضربه‌های سختی بوده است و حتی هنگام خواندن خاطرات واسموس آدم گاهی احساس می‌کند افسانه می‌گوید. او نقل می‌کند که در سال ۱۹۱۱ گروهی مرکب از آلمانی‌ها و عثمانی‌ها از استانبول به افغانستان اعزام می‌شوند و سرپرست گروه آلمانی دکتر مایر است. واسموس به مایر می‌گوید حضور من در ایران مؤثرتر است تا در افغانستان باشم و زمانی که شرح سفر را می‌گویند - این مطالب در آن کتاب آلمانی با ترجمه آقای جهانمندی موجود است - شرح بسیار عجیبی به دست می‌دهد به این شکل که انگلیس‌ها سایه به سایه دنبال واسموس بودند تا او را بکشند. به هر حال احساس می‌کنم در انگلستان بتوانم اسنادی پیدا کنم.

چه موقع به انگلستان خواهید رفت؟

هر موقع که شرایط مهیا باشد.

خب، بازگردیم به سریال ساخته آقای شهنوازی. نظرتان را درباره آن بگویید!



نمی‌توانم جدای از رستم و سهراب و سیاوش ببینم. اگر اسناد من به نقطه خوبی برسد، مستند خوبی خواهم ساخت اما اگر اسنادم به نقطه خوب نرسد سعی می‌کنم بر مبنای آنچه پیگیری کردم مستندی ولو ناقص بسازم. ممکن است کتابی هم بنویسم، چون احساس می‌کنم لازم است مردم بدانند بخشی از آنچه درباره نقش یک عنصر بیگانه قیام رئیس‌علی گفته شده، نادرست است. **صحبت‌های ما بیشتر راجع به واسموس و خدشه‌های تاریخی مربوط به او بود اما درباره رئیس‌علی مطلب زیادی نگفتید.**

من خودم هم جز آن‌چه هست چیزی دیگری ندارم. به عنوان کسی که سی و چند سال است رئیس‌علی را می‌شناسد، او را برای خواننده‌های ما ترسیم کنید. سؤال شما من را به سمت یک پاسخ شاعرانه می‌برد. به نظر من شهید رئیس‌علی دلواری به معنای دقیق کلمه یکی از عناصر ادامه دهنده اسطوره آرش در این سرزمین است. رئیس‌علی دلواری به تعبیری از نظر من یکی از حلقه‌های زنجیر بسیار و بسیار و بسیار قابل ستایش مقاومت مردم جنوب علیه استعمار خارجی است. یادمان باشد مردم جنوب ۵۰۰ سال سابقه مبارزه با استعمار خارجی دارند، یعنی از زمان حضور هندی‌ها در خلیج فارس، فاجعه پرتغالی‌ها تا آخرین مبارزه مردم جنوب علیه استعمار خارجی آمریکا. شهید مهدوی آخرین شهید مبارزه علیه استعمار خارجی است و رئیس‌علی یکی از حلقه‌های این زنجیر مقدس و مبارک.

به عنوان سؤال آخر، چرا تا این حد چهره رئیس‌علی در غبار مانده است.

این سؤال من هم هست.

جوابی پیدا نکردید؟

پاسخ که دادم! متولیان فرهنگی هزار تا کار می‌کنند اما به رئیس‌علی و امثال رئیس‌علی نمی‌پردازند. یک نکته هم درباره چرایی عدم پرداخت به این موضوعات بگویم و آن این‌که من معتقدم جریان قدرتمندی در این کشور وجود دارد که اجازه نمی‌دهد ذهن بسیاری از ما - اعم از مسؤول و غیرمسؤول - به سراغ موضوعات اصلی و مهم برود. این جریان جریان فراماسون فرهنگی است. ماسون فرهنگی حتی باعث شده که ما درباره انقلاب فیلم خوب نداشته باشیم و نه حتی درباره آزادسازی خرمشهر. ■



در آن وجود ندارد. وقتی آدم با چنین قیامی رو به رو می‌شود می‌بیند که هموطن او می‌آید و این قیام را هم آلوده می‌کند. به دروغ حضور بیگانه را اعلام می‌کند. او باید بگوید که چرا این اتفاق می‌افتد. از این منظر اگر آقای شهنواز دلیلی یا پاسخی نداشته باشد در نیت ساخت او تردید می‌کنم. چرا او در چنین قیامی به نادرستی عنصری بیگانه وارد می‌کند و تا این مرتبه به آن نقش می‌دهد؟ من تصور می‌کنم که روی جهالت این کار انجام شده باشد. به نظرم یک چیزی را از افراد کهنسال جنوب درباره واسموس شنیده بوده و

به این روایت‌های نادرست - از لحاظ درام - پر و بال داده است. این است که واسموس در سریال نقش پررنگ‌تری از خود رئیس‌علی می‌گیرد. این اجمال و فشرده‌ای بود از آن‌چه من می‌توانستم به شما بگویم.

درباره رئیس‌علی چه نکته تازه‌ای برای گفتن دارید؟
نکته‌ای در شخصیت رئیس‌علی هست که کمتر گفته شده. رئیس‌علی در سن ۲۲ سالگی جزو رهبران نهضت مشروطه در جنوب است. این یعنی پیشینه مبارزاتی علیه استبداد داخلی هم دارد. نام رئیس‌علی گرچه به خاطر مبارزه با استعمار خارجی مشهور است ولی او در سنین جوانی علیه استبداد داخلی نیز مبارزه کرده است. نامه او به عالم برزاجانی خیلی نامه زیرکانه‌ای است. نشان می‌دهد که این آدم ظاهراً تحصیلات آکادمیک ندارد اما هوش سرشاری دارد و رفتارهای او خیلی عجیب است. مثلاً رفتارش با غلام‌حسین که او را زده بود. در فیلم هم انصافاً آقای شهنواز به این بخش خوب پرداخته است. خیلی‌ها به غلام‌حسین مشکوکند و به رئیس‌علی می‌گویند او را از خود دور کن. بلاشبیه، در یک شرایطی رفتار رئیس‌علی با غلام‌حسین مثل رفتار حضرت علی(ع) با ابن‌ملجم است. طبق روایتی غلام‌حسین قاتل است. بعضی‌ها این را مخدوش می‌دانند اما دلیل‌شان زیاد محکم نیست. افرادی از جنس غلام‌حسین، زائر خضرخان و پسرهای او را می‌کشند.

یکی از پسران او را با بهانه‌ای بیرون می‌کشند. این کار البته توسط یکی از خوانین شکل می‌گیرد.

کتاب آقای رکن زاده آدمیت نیز همین جا تمام می‌شود. خیلی هم غم‌انگیز است.

بله، درست است. رئیس‌علی آدم عجیب و شگفت‌انگیزی است. من اولین بار اسم رئیس‌علی را در این سریال شنیدم. به اعتبار این‌که اساساً من ذهنی اسطوره‌ای دارم، افراد این چنینی برای من خیلی بزرگ هستند. شاید یکی از دلایلی که من بچه‌های جنگ را مثل باکری، همت و... دوست دارم و نسبت به این‌ها غیرت دارم، همین است. من باکری را



خلاصه سریال دلبران تنگستان از یک زاویه این است که رئیس‌علی به کمک دسیسه‌های واسموس آلمانی علیه انگلیس‌ها می‌جنگد و جنگ رئیس‌علی با آنها به خاطر تضاد منافع آلمان و انگلیس در منطقه جنوب است. این به هر حال یکی از برداشتهایی است که می‌توان از سریال کرد.

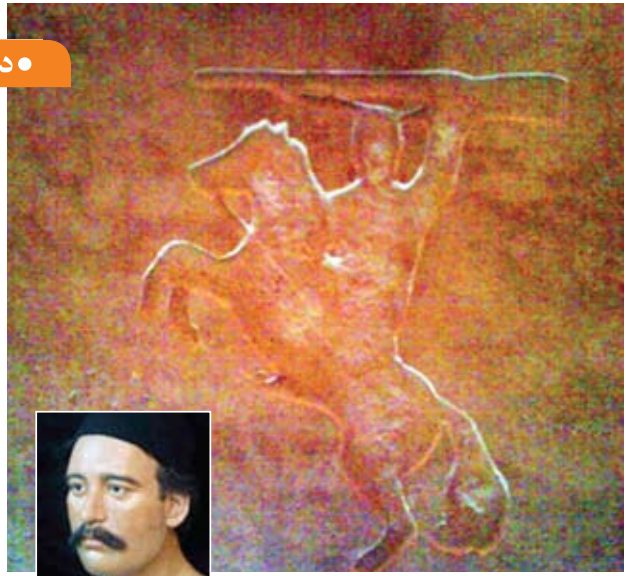
بله. اصلاً ابعاد قیام رئیس‌علی با آن‌ها قابل مقایسه نیست. ابعاد قیام رئیس‌علی به لحاظ جغرافیایی خیلی کوچک است و زمان بسیار کوتاهی دارد. نکته‌ای که وجود دارد این است که در قیام میرزا کوچک خان عناصر بلشویک وجود دارند. یکی از کسانی که رابط بین میرزا کوچک و حکومت بلشویکی است حیدرخان عموافلو است. حیدرخان از بلشویک‌های اولیه ایران است. او برای تأمین سلاح از طرف بلشویک‌های روسیه حمایت می‌شود. منظوم حمایت‌های لنین و کودتای بلشویک‌ها است. می‌گویم کودتا چون انقلاب نیست. در این کودتا آلمانی‌ها خیلی کمک کردند. ۱۹۱۷ کودتا پیروز می‌شود و لنین سر کار می‌آید و اقلیت بلشویک در رأس کار قرار می‌گیرند. به هر حال میرزا کوچک خان تا دوره‌ای بسیار متکی به حمایت دولت بلشویک بود و ضمن این‌که غیر از حیدرخان امان‌افلو در جمع یاران او خالوقربان‌ها و احسان‌الله خان‌ها هم هستند و این‌ها نیز اندیشه‌های مارکسیستی دارند و البته نوعی وابستگی هم نشان دادند، پس کسی نمی‌تواند مدعی شود که قیام میرزا کوچک خان یک قیام خالص ایرانی است و میرزا چشم‌امیدی به بیگانه نداشته است. میرزا درست یا نادرست امیدوار به حمایت بیگانه بوده است. شیخ محمد خیابانی هم همین طور است. شیخ محمد چون عضو فرقه دموکرات بود خیلی چشم‌امید به آن طرف مرز داشت یا دست کم در میان یاران او افراد وابسته بودند. در نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز، هم در میان یاران کاشانی انگلیسی وجود دارد و هم در میان یاران مصدق. اتفاقاً همین عناصر وابسته میان این دو نفر، آن‌ها را به دعوا انداخت و نهضت به شکست رسید و آن کودتای ننگین شکل گرفت. نهضت رئیس‌علی اما یک قیام است و براساس اسناد هیچ شائبه وابستگی

• درآمد

آنچه می‌خوانید در برگیرنده فصل جانشینان شهید رئیسعلی دلواری به روایت شادروان محمدحسین رکن زاده آدمیت، برگرفته از کتاب «دلبران تنگستانی» است. زنده یاد آدمیت، با قلم پر احساس خویش، بهتر از هر کسی توانسته است به سردار رشید قیام جنوب، ادای دین کند و در حدود هشت دهه قبل، نام و یاد آن شهید عزیز را زنده کند؛ هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق...

روایت داستانی شهادت سردار رشید دلواری
محمدحسین رکن زاده آدمیت

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق...



نجات از زندان (عبور از میدان صفوف دشمنان)

روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی‌عده ۱۳۳۳ است. دو روز است انگلیسی‌ها بوشهر را تخلیه کرده‌اند و احمدخان دریایی ظاهراً از طرف دولت ایران به حکمرانی بنادر جنوب منصوب شده و دارالحکومه را از آن‌ها تحویل گرفته است، ولی اوضاع بوشهر با دو روز قبل که بیرق انگلیسی بر فراز امیریه افراشته شده بود تفاوت نکرده است. رئیس‌نظمیه، بلدیه، مالیه، همه همان اشخاص سابق هستند که انگلیسی‌ها نصب کرده بودند. اداره عدلیه منحل شده و رئیس آن به تهران رفته است، حتی کارگزاری هم باقی نیست و مسعود السلطان برادر موقر الدوله، کارگزار سابق به شیراز رفته است و انگلیسی‌ها اداره را منحل کرده‌اند! احمدخان دریایی، اول بار در سال ۱۳۱۰ به نام فرماندهی کشتی جنگی پوسیده «پرس پولیس» به بوشهر آمد و در سال ۱۳۱۴ حکمران بنادر شد، ولی بعد از چندی معزول گشت و به تهران رفت تا بار دوم و سوم حکمران بنادر شد.

دریایی، اگر چه بعضی صفات غیرمستحسنه داشت، اما صرف نظر از آن صفات، روی هم رفته، برای بنادر جنوب، حکمران بدی نبود و از جمله آثار خوب مشارالیه، بنای مدرسه سعادت بوشهر است که در سال ۱۳۱۷ تأسیس کرد و به سرعت بهترین مدارس جنوب ایران شد و محصلین دانا از این مدرسه خارج شدند.

اما این مرتبه که آخرین بار حکومت اوست، دریایی دیگر پیر شده و آن شهامت و شجاعت سابق را که در مقابل انگلیسی‌ها اتخاذ کرده بود، فاقد گردیده و کاملاً مطیع صرف و آلت دست حضرات گشته است؛ هر چه می‌گویند می‌کند! بلکه کارها را اول جنرال قنصل انجام می‌دهد، از بعد اگر میل کرد به او خبر می‌دهد؛ مایل نشد که هیچ! این است اوضاع بوشهر، در تاریخ ۲۶ ذی‌عده ۱۳۳۳ که فصل نهم کتاب ما شروع می‌شود. در همین روز، دو ساعت قبل از ظهر، پیرمردی که

زیارت وجود مبارک بوده است. ثانیاً خواهشی دارم و برای شفاعت آمده‌ام. اگر قول می‌دهید که تمنای مرا به اجابت مقرون فرمایید، مطلب خود را عرض کنم و الا از آن بگذرم. دریایی: البته اگر اجابت تقاضای شما از عهده بنده خارج نباشد، با کمال میل برای استماع و اطاعت امر عالی حاضریم. حاج محمدعلی: خواهش بنده مشکل نیست و همین قدر مایل باشید، می‌توانید دستور اجراء دهید.

دریایی: در این صورت برای شنیدن فرمایش شما حاضریم.

حاج محمدعلی: البته مسبوق هستید که سید مهدی بهبهانی را مدتی است حضرات حبس کرده‌اند و این جوان، پدر و مادر مسنی دارد که اعاشه آن‌ها به عهده اوست و از وقتی که پسرشان حبس شده، سخت در عسرت افتاده‌اند. اکنون که اوضاع تغییر یافته، حضرت عالی باید به این گونه امور پردازید و از انگلیس‌ها استخلاص او را بخواهید، البته آن‌ها از انجام این مختصر تقاضای شما مضایقه نخواهند کرد. از بس پدر پیر او به من توسل جسته و عجز و لابه کرده است، ناچار نزد شما آمده‌ام و استدعا دارم که مرا مأیوس نکنید.

دریایی: خودتان به خوبی از اوضاع اطلاع دارید و لازم نیست که من توضیح و اضحات بدهم، همین قدر بدانید که من از خود اختیاری ندارم. از قرار معلوم سیدمهدی هم، با این‌ها خیلی مخالفت کرده است و از او کینه فراوانی در دل دارند! معذک، من برای خاطر شما امروز با حضرات مذاکره می‌کنم و امیدوارم بی نتیجه نباشد.

حاج محمدعلی: کمال تشکر را از جناب عالی دارم و از خدا می‌خواهم که سیدمهدی تا فردا آزاد باشد.

حاج محمدعلی پس از ادای این جمله برخاست و رسم تودیع به جای آورد و رفت.

فردای آن روز رئیس‌نظمیه در حالی که حکمی در دست داشت به محبس داخل شد و به زندان‌بان

سن او از پنجاه تجاوز کرده بود و از طرز رفتار و لباس او معلوم می‌شد که از طبقه تجار و محترمین بوشهر است، با وقار تمام در حالی که یک مستخدم به فاصله چهار قدم عقب او بود، جاده کنار دریا را پیمود و از بانک شاهی و عمارت حاج میرزا غلامحسین کازرونی، خانه حاج محمد باقر بهبهانی و محل کلیمی‌ها عبور کرد تا به امیریه رسید. در این‌جا مکثی کرد و پس از آن‌که سبجه‌ای از جیب بیرون آورد و استخاره کرد و خوب آمد، از در بزرگ امیریه در حالی که آژان مستحفظ به او سلام می‌داد، داخل شد و به طرف راست پیچید. از پله‌ها بالا رفت و در ایوان اندکی توقف کرد تا پیش‌خدمت خبر ورود او را به حکمران بدهد، طولی نکشید که پیش‌خدمت از اتاق بیرون آمد و با کمال احترام گفت بفرمایید.

تاجر مذکور به اتاق وارد شد و همین که دریایی دیده‌اش به او افتاد، برای احترام از صندلی برخاست

دریایی دیگر پیر شده و آن شهامت و شجاعت سابق را که در مقابل انگلیسی‌ها اتخاذ کرده بود، فاقد گردیده و کاملاً مطیع صرف و آلت دست حضرات گشته است؛ هر چه می‌گویند می‌کند!

و تعارف کرد و گفت:

جناب حاج محمدعلی، امروز چه سعادت بی‌من روی آورده که سرافراز فرموده‌اید، از شخصی مثل حضرت عالی منتظر بودم که پس از ورود، بنده را دیدن فرمایید، اما نمی‌دانم فرمایشی هم دارید یا مطلق، صفت غریب نوازی شما را بدین‌جا کشانیده است؟

مخاطب که حاج محمدعلی شیرازی مشهور به «دهدشتی» و از تجار متدین و درستکار بوشهر بود، تبسمی کرد و گفت: غرض از این تصدیع، اولاً



را وداع گفت و آن بیچارگان را در حال عسرت و اندوه گذاشت و با رئیس علی بیرون آمد، از مشرق شهر عبور کردند و از دروازه خارج شدند.

رئیس علی در یکی از خانه‌های آن حوالی رفت و پس از دقیقه‌ای در حالی که افسار اسبی در دست داشت بیرون آمد و به سید مهدی تکلیف سواری کرد.

سید مهدی چون دید که خودش قصد دارد پیاده بیاید، از سواری امتناع ورزید، ولی فایده نبخشید و رئیس علی او را از زمین برداشت و بر اسب نشانید و خود پیاده به راه افتاد. برای این‌که از میان صفوف دشمن عبور نکرده باشند، از بی‌راهه می‌رفتند، ولی در راه، نظامیان هندی و صاحب منصبان انگلیسی را می‌دیدند که با توپ و تفنگ و سایر آلات حرب به جانب تنگ که در دو فرسخی بوشهر است می‌روند.

رئیس علی و رفیقش بی‌اعتنا به اوضاع، صحبت کنان پیش می‌رفتند، نزدیک تنگ که رسیدند، ناگهان صدای غرش توپ برخاست و در جواب، فقط صدای تیر و تفنگ به گوش رسید.

عجبا! امشب دیگر حضرات فقط با دو نفر طرف مخاصمه شده‌اند. آیا پنج هزار نفر قشون و آن همه توپ و تفنگ و طیاره و بمب برای مقابله با دو نفر زیاد نیست؟! هر دو نفر در این اندیشه بودند که غرش گلوله دیگر توپ، گوش شنوندگان را کر کرد و باز در جواب، صدای ضعیف دو تیر شنیده شد.

این بار، رئیس علی، به خوبی مطلب را درک کرد و دانست که انگلیسی‌ها فقط با دو نفر تنگستانی طرف مخاصمه هستند! و الآن است که آن دو را تیرباران می‌کنند.

دیدگان او از شدت غضب سرخ شد و خواست متهورانه خود را در میان صفوف اعداء اندازد و با آن‌ها مقاتله کند!

دریابگی دست به گریبان شدیم [قضیه آمدن رئیس علی به بوشهر و ربودن اسب‌های خلیل، مترجم قنصل‌خانه انگلیس برای تفریح و اذیت به خلیل مذکور، همچنین آمدن رئیس علی با چهار نفر تفنگچی به عمارت دریابگی و زد و خورد با نظامیان روسی؛ هر دو از شاهکارهای رئیس علی بود که موجب حیرت دوست و دشمن شد.] امشب هم به خیال نجات تو آمده‌ام، اما قدری متأسفم که دیگری پیش‌دستی کرده است و قبلاً تو را رهایی بخشیده و گذاشته است که بدین وسیله به شما خدمتی کرده باشم. قصد دارم تو را به اهرم

سید مهدی چون دید که خودش قصد دارد پیاده بیاید، از سواری امتناع ورزید، ولی فایده نبخشید و رئیس علی او را از زمین برداشت و بر اسب نشانید و خود پیاده به راه افتاد. برای این‌که از میان صفوف دشمن عبور نکرده باشند، از بی‌راهه می‌رفتند.

ببرم؛ البته حاضر هستی؟
سید مهدی گفت: پیشنهاد شما را از صمیم قلب می‌پذیرم، چه وقت باید رفت؟
- هم‌اکنون. شما لباس بپوشید بیایید و معطل نشوید که وقت می‌گذرد. وقتی که می‌آمدم، دشمنان را دیدم که به طرف تنگ می‌روند. معلوم می‌شود قصد جنگ دارند، پس باید هر چه زودتر خود را به میدان جنگ برسانیم و یاران را تنها نگذاریم.
سید مهدی: بفرمایید جای میل کنید تا من لباس بپوشم، چون توقف شما در کوچه حسنی ندارد.
رئیس علی متابعت کرد و وارد خانه شد و یک فنجان چای نوشید و سید مهدی، پدر و مادر خود

اشاره‌ای کرد و در زندان سید مهدی گشوده شد و رئیس نظمیه گفت: آقای سید مهدی، حکمران شما را می‌طلبند، بیایم برویم.

سید مهدی از زندان بیرون آمد و با رئیس نظمیه به راه افتاد و به دار الحکومه داخل شد و از پله‌ها بالا رفت و در اتاقی که حکمران نشسته بود وارد شد.

حاکم، صندلی را نشان داد و سید مهدی نشست.
حاکم: بنا به شفاعت حاج محمدعلی و وساطت من، شما از حبس آزاد شده‌اید؛ مشروط بر این‌که رفتار و گفتار گذشته را ترک گوید و بروید مشغول امور معاشیه خود باشید. هر گاه بخواهید افعال سابق را ادامه دهید، بار دیگر در محبس خواهید افتاد و دیگر به من مربوط نخواهد بود و شاید نجات از آن‌جا برای شما میسر نگردد.

سید مهدی: من در بوشهر توقف نخواهم کرد. و همین فردا عازم سفر بهبهان هستم.

حکمران: بسیار خوب، اگر از بوشهر بروید، البته بهتر است.

سید مهدی از جای برخاست و گفت: دیگر فرمایشی نیست؟

حکمران: نه.

سید مهدی خدا حافظی گفت و از اتاق بیرون آمد و از پله‌ها سرازیر شد و به جانب خانه رفت که پس از این مدت پدر و مادر خود را زیارت کند. ده دقیقه بعد، وارد خانه شد و دست پدر و مادر پیر خود را بوسید و چون سخت گرسنه بود، مشغول صرف ناهار شد. پس از آن روی تخت‌خواب دراز کشید و طولی نکشید که صدای نفیر خواب او بلند شد.

یک وقت، از صدای در خانه که به شدت می‌کوبیدند، از خواب بیدار شد و دیده گشود، دید هوا تاریک است و به نظر می‌آید که چند ساعت از شب گذشته باشد. ساعت را نگرید، دید چهار است، تعجب کرد زیرا که تقریباً ده ساعت خوابیده بود!

در این هنگام، باز صدای دق الباب بلند شد! سید مهدی، وحشت زده، سر از دریچه بیرون کرد و شخصی را در لباس دهقانی دید که در می‌کوبد؛ گفت کیست؟

- آقای سید مهدی این‌جاست؟

- الآن خدمت می‌رسد.

پس پایین رفت و در را گشود و همین که نظرش بر آن شخص افتاد، مات و مبهوت ماند و خواست سخن بگوید؛ نتوانست! آن شخص، دست به گردن وی افکند و معانقه کرد. سید مهدی، خندان گفت: آقای خان! چگونه جرأت کردید به بوشهر بیایید؟ و در میان چند هزار نفر دشمن خود را گرفتار سازید! خان که همان رئیس علی بود، خندید و گفت:

از خارجی هزار به یک نمی‌خریم
گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش
این کار که اهمیت ندارد. مگر فراموش کرده‌اید که یک شب آمدیم و برای تفریح، اسب‌های خلیل، مترجم قنصل‌خانه را که در طویله او بود بردیم. شب دیگر، با قزاق‌های روسی ساکن عمارت

خواه شما به من انعام بدهید خواه ندهید، همین امشب او را خواهم کشت. الساعه می‌روم که خود را به اهرم برسانم و کار او را بسازم!

صاحب منصب: فعلاً این ده لیره را بگیر تا بعد از ختم، نود لیره دیگر نیز به شما بدهم.

صاحب منصب، پس از این کلام، به طرف قشون رفت. غلام حسین تنگکی هم جاده اهرم را پیش گرفت.

رئیس علی که تمام این مذاکره و دسیسه را شنیده بود، زیر لب گفت: «غلام حسین تنگکی بود که از سابق، بدون سبب با من دشمنی دارد. عجب احمقی است، فرضاً که جد من پسرعموی او را کشته باشد، مرا چه گناه که می‌خواهد تلافی کند! گنه کرد در بلخ آهنگری/ به شوشتر زدند گردن زرگری».

پس تبسم مخوفی کرد و به آرامی از کمینگاه بیرون آمد و با خود گفت: «من یقین دارم که بالاخره به دست هموطنان خود کشته می‌شوم! کشته شدن اهمیت ندارد، اما به دست هموطنان حقاً که دشوار است؛ این شخص امشب در کمین من خواهد بود، باید احتیاط کنم زیرا که میل ندارم به دست ایرانی کشته شوم.

در هر صورت گویا چند ساعتی بیش از عمر من باقی نمانده باشد. بروم هر چه زودتر خود را به اهرم برسانم و برای مقابله با حضرات و مدد به این دو نفر از جان گذشته برگردم».

پس دامن قبا را به کمر استوار ساخت و ده تیر را گلوله گذاشت و به ملایمت، در حالی که خود را پشت نخل‌های تنگ مخفی می‌کرد پیش رفت، تا آن‌جا که سپاهی چند نفره را دید که تل کوچکی را سنگر قرار داده‌اند و مشغول تیراندازی به طرف خصم هستند.

چشم رئیس علی هم مانند تمام اهالی آن صفحات در تاریکی خوب می‌دیدید، از این جهت راه را گم نکرد و به طرف آن عده پیش رفت، به فاصله صد قدمی آن‌ها که رسید برای این‌که او را بشناسند و به جای دشمن نگیرند دست خود را بالا برد و تکان داد، تفنگچی‌ها فوراً او را شناختند و با اشاره اطمینان دادند، رئیس علی به چند خیز خود را از میان گلوله‌های توپ و تفنگ دشمن رهانیده به یاران ملحق شد، دید عده آن‌ها شش نفر است و به یک نظر سام خان فرزند شجاع زائر خضرخان و غلام حسین تنگکی دشمن خویش را تشخیص داد.

رو را به سام خان کرد و گفت: از تیرهایی که می‌انداختید من تصور کردم دو نفر هستید اکنون می‌بینم شش نفرید.

سام خان گفت: از ابتدا من و جعفرخان بودیم و این چهار نفر چند دقیقه است که به ما ملحق شده‌اند.

رئیس علی: عجب، شما دو نفر با چه جرأت در مقابل پنج هزار ایستادگی کرده‌اید. باقی رفقا کجا هستند؟

سام خان: چاره‌ای نبود، تا از اهرم مدد برسد مجبور بودیم گلوله‌های خصم را بی جواب نگذاریم، رفقا در اهرم هستند و عنقریب وارد می‌شوند (سام در

گفتیم که رئیس علی خود را عقب نخلی پنهان کرد و به فکر اندر شد. گاهی تصمیم می‌گرفت که خود را یکه و تنها به قلب قشون دشمن زند و تا آخرین رمق جنگ کند. زمانی با خود می‌گفت باید به اهرم بروم و با استعداد کافی به مدد این دو نفر شجاعت پیشه که با لشکری طرف منازعه شده‌اند برگردم.

رئیس علی رسیدند، توقف کردند. صاحب منصب شروع به مکالمه کرد، اگر چه آهسته حرف می‌زد، اما رئیس علی گفتار او را به خوبی می‌شنید.

صاحب منصب: غلام حسین، شما گفتید که رئیس علی، حالا با زائر خضرخان و شیخ حسین متحد شده و در اهرم است؟ گویا من چنین شنیدم.

مخاطب: بله، رئیس علی الساعه در اهرم است و عنقریب به جنگ شما خواهد آمد.

صاحب منصب: حالا با رئیس علی دشمن هستی و حاضری او را به هر شکلی که بتوانی به قتل رسانی؟

مخاطب: صاحب، من برای خون رئیس علی تشنه هستم، چون جد او قاتل پسر عموی من است و من با او خون دارم! و مدت‌هاست منتظر فرصت هستم که به یک گلوله او را سرخ کنم!

صاحب منصب: مرحبا، تو مرد دلیری هستی! من به تو قول می‌دهم که اگر همین روزها او را به هر وسیله که ممکن شود نابود کنی، صد لیره از طرف ژنرال به تو بدهم. علاوه بر این، دولت من هم مبلغ هنگفتی به تو خواهد داد و در «کوتی» برای تو کاری معین می‌کنیم.

مخاطب: صاحب! گفتم من تشنه خون او هستم.



مزار شهید ریسعلی دولاری.

سیدمهدی این مسئله را درک کرد و چون در آن صورت، مرگ او را حتم دید، خواست دهان بگشاید و او را از این کار خطرناک منع کند که غرش سومین گلوله توپ در فضا پیچید و بلافاصله اسب سید مهدی به هیجان آمد، وحشی گشت و مانند شهاب ثاقب در طرفه العین از نظر رئیس علی غایب شد [قضیه فرار سیدمهدی و رئیس علی از بوشهر و سرکشی اسب نیز مانند سایر مندرجات این کتاب، صورت وقوع پیدا کرده است و بالاخره اسب، سید مهدی را مسافتی دور از قشون دشمن بر زمین زده، مشار الیه پس از زحمات زیاد که خود را ماهیگیر جلوه داده، از آسیب خصم ایمن مانده، به اهرم و از آن‌جا به برازجان و از برازجان، پس از تحمل مشقات و صدمات طاقت فرسا به بهبهان، وطن اصلی خود رفته است و در بهبهان به معیت آقا سید حسن، برادر آقا سید جلال، مدیر روزنامه حبل المتین کلکته، از طرف وطن دوستان بهبهان، اداره سانسور مراسلات، برای تفتیش نامه‌های اجنبی و اجنبی خواهان تشکیل داده، بدین وسیله به خدمات ملیه خود ادامه داده است.

پس از چندی دریابگی که حکمران بوشهر شده بود، کتاب او به اطمینان داد و به بوشهرش طلبید، اما با ورود به بوشهر مرتبه سوم او را حبس کردند! آقا سید مهدی، آخر الامر از اوضاع سابق وطن خود، متأسف و متأثر شده به مصر مهاجرت کرد و در آن‌جا متأهل شد و زمانی که اوضاع ایران تا حدودی رو به بهبود گذارد، به قصد مراجعت به وطن ایران آمد و سال‌ها در تهران به سر می‌برد و به همان حرارت و مسلک قدیم خود باقی بود.

آقا سید مهدی، به سال ۱۳۲۷ شمسی در تهران به مرض استسقاء درگذشت.]

رئیس علی بیچاره، از این پیش آمد غیرمترقب، متأسف شد و حتم کرد که اسب، سید مهدی را هلاک، وگرنه در میان اعداء برده و نابود می‌کند.

پس با دل بریان و جگر تفتیده، بنای دوییدن گذاشت و پس از چند دقیقه که حواس او به جای آمد، دید در قلب سپاه دشمن محصور است و به تنگ نزدیک شده، در حالی که اسلحه‌ای جز ده تیر ندارد. معذک خود را نباخت و در عقب نخلی که بین او و اعداء حائل بود کشانید و آن درخت بی آزار را که تنها حافظ و حامی او از کید دشمنان بود، تکیه‌گاه خویش قرار داد و مشغول فکر کردن شد.

شهید راه وطن زنده باد ایران

گفتیم که رئیس علی خود را عقب نخلی پنهان کرد و به فکر اندر شد. گاهی تصمیم می‌گرفت که خود را یکه و تنها به قلب قشون دشمن زند و تا آخرین رمق جنگ کند. زمانی با خود می‌گفت باید به اهرم بروم و با استعداد کافی به مدد این دو نفر شجاعت پیشه که با لشکری طرف منازعه شده‌اند برگردم.

رئیس علی در این افکار بود که دید یک نفر صاحب منصب انگلیسی به مصاحبت مردی از اهالی تنگک پیش می‌آیند و گفت‌وگویی دارند و چون به نزدیکی

او تا مرفق برهنه و خون آلود گشته، تفنگی را که اخیراً از یک نفر تفنگچی گرفته بود، از پس با قنداق آن بر سر دشمنان کوبیده بود، قنداق شکسته و تفنگ مزبور مبدل به پاره آهن بی مصرفی شده بود. معذک، در دست آن شیر اوژن خالی از فایده نمانده، کردار گرز پوردستان را انجام می‌داد، زمانی گردن می‌شکست و گاهی چون قضای ناگهان بر سر اعداء فرود می‌آمد و مغز سرها را به اطراف می‌پراکند.

اما دیگر رئیس علی خسته و کوفته شده و افزون از حد زخم‌های گران یافته بود. لحظه‌ای خود را به کنار کشید، که بیارامد و تجدید قوا کند و از نو حمله نماید، ناگهان از عقب سر تیری به قفای او رسید و دلاور را به زمین افکند.

آری رئیس علی دیگر خودداری نتوانست کرد، گلوله‌های اجنبی بدو کارگر نشده بود، ولی این تیر ربطی به آن‌ها نداشت و از جانب آشنا آمده، او را از پای درآورده بود!

هنگام افتادن به صدای رسا فریاد کرد: «سام! من رفتم، خدا تو را نگهدار باشد. سلام مرا به پدرت و شیخ حسین خان برسان. آخر این غلام حسین خائن مرا کشت! اگر توانستی انتقام مرا از او بگیر. اما نه راضی نیستم! بگذار دست روزگار او را مجازات دهد؛ زنده باد ایران».

این بگفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد. مشهور است که در این وقت، یک نفر از صاحب منصبان انگلیسی خود را به جسد بی‌جان او رسانیده و با آن‌که فهمیده بود مرده است، از شدت غیظ و عداوتی که داشت، با ده تیر، هفت گلوله به جسد بی‌جان او زد!!

این بود مال کار یگانه فرزند رشید ایران رئیس علی خان دلواری که خود را فدای وطن عزیز و بقای شرافت هموطنان کرد.

رئیس علی یک نفر ایرانی تحصیل کرده و دانشمند اروپادیده نبود، اما ایرانی غیرتمند و فداکاری بود که نخواست تا او زنده است دشمنان وطن عزیزش را پایمال سم ستوران سازند.

رئیس علی در میدان کارزار جان داد، در حالی که وزراء و بزرگان آن عصر، حتی شهریار آن دوره ایران در تهران مشغول عیاشی‌های شبانه روزی خود بودند! و امثال رئیس علی را یاغی و طاغی می‌نامیدند!!

رئیس علی اگر در یکی از ممالک مترقی بود و این طور در راه وطن جان فشانی کرده بود، هر آینه مقبره او زیارتگاه و مجسمه‌اش در تمام شهرهای مهم نصب شده بود.

ولی امروز مزار رئیس علی در قبرستان نجف گمنام افتاده است و کمتر تهرانی و آذربایجانی و گیلانی هست که او را بشناسد و خدماتش را تقدیس کند! رئیس علی، ای شهید گمنام و ای فراموش شده ایام، سر از خاک تیره بردار و اوضاع وطن را پس از مرگ خود نظاره کن. پس از شهادت تو دیر زمانی نکشید که قشون اجنبی برازجان را تصرف کرد و به جانب شیراز رهسپار شد! برادران تو شیخ حسین

آری رئیس علی دیگر خودداری نتوانست کرد، گلوله‌های اجنبی بدو کارگر نشده بود، ولی این تیر ربطی به آن‌ها نداشت و از جانب آشنا آمده، او را از پای درآورده بود! هنگام افتادن به صدای رسا فریاد کرد: «سام! من رفتم، خدا تو را نگهدار باشد.

گفت: من قصد دارم خود را به صفوف دشمن زنم و مانند زنان، از این بیش، در گوشه‌ای نمانم. این گفت و از کمینگاه خارج شد و مانند شیرشزه یا ازدهای زخم دیده به افواج بی‌شمار دشمن حمله مردانه کرد. ده تیر در دست راست و دشنه بزرگی در دست چپ گرفته بود می‌گشت و می‌کشت و می‌انداخت تا گلوله‌های او تمام شد و ناچار ده تیر را به دور افکند و با دشنه به جنگ پرداخت. هندیان با آن‌که سراپا مسلح بودند، از جلو او مانند گوسفندانی که از پیش پلنگ خون آشام فرار کنند می‌گریختند!

سام نیز چون این‌گونه شجاعت و بی‌باکی را دید، از پشت تل بیرون آمد و به میدان کارزار قدم گذاشت و سه نفر تفنگچی نیز به آن‌ها ملحق شدند و داد مردانگی دادند و دائم فریاد «زنده باد ایران، پاینده باد اسلام» از آن‌ها بلند می‌شد و با هر تیر، جاندار را بی‌جان می‌کردند و با دشنه هندویی را رهسپار دنیای دیگر می‌ساختند. تا عرصه بر اعداء تنگ شد و چند عقب نشستند، اما در این وقت از تنگستانیان دو تن کشته شده و بر زمین افتاده بودند، ولی سه نفر هنوز پای برجا بودند و صحرای تنگ را از خون دشمنان رنگین می‌ساختند که از طرف اهرم گردی برخاست و یک عده پنجاه نفری که غلام حسین تنگکی پیشاپیش آن‌ها بود نزدیک شدند و خود را به سام و رئیس علی رسانیدند و مشغول جنگ شدند.

چشم رئیس علی که به رخسار تیره غلام حسین افتاد، بی‌اختیار بر خود لرزید و مقصود او را دانست، ولی اعتنا نکرد و سرگرم کارزار بود. در آن وقت لباسش قطعه قطعه شده بود و دست‌های



حینی که تیر می‌انداخت حرف می‌زد). رئیس علی نظر غضب آلودی به غلام حسین افکند و گفت: شما کجا بودید؟ و این‌جا چه کار می‌کنید؟ **غلام حسین:** خان، من قصد داشتم بروم اهرم و برای خدمت‌گزاری خدمت شما برسم. چون سام خان را در این‌جا تنها و بی‌مددگار یافتم برای کمک به او توقف کردم. **رئیس علی (با خود):** ای بیشرف، تو به خیال قتل من به اهرم می‌رفتی نه خدمت‌گزاری، پس به آوای رسایی که لرزه بر اندام غلام حسین انداخت گفت: - من و سام خان هیچ‌کدام محتاج به معاونت تو نیستیم. بهتر آن است که به تنگ بروی و به کار خود مشغول باشی.

غلام حسین: اطاعت می‌کنم و از شما دور می‌شوم، اما به اهرم می‌روم و به زائر خضرخان ملحق می‌شوم، او مرا می‌شناسد و قدر خدماتم را می‌داند!

رئیس علی: از این‌جا دور شوید، به هر جا که می‌خواهید بروید.

غلام حسین تفنگ خود را بر شانه افکند و رو به اهرم رفت.

پس از رفتن او، رئیس علی تفسیر مصاحبه غلام حسین را با صاحب منصب انگلیسی برای سام خان نقل کرد، سام متعجب شد و گفت خوب شد که این خائن از این‌جا دور شد، اما می‌ترسم نزدیک پدرم برود و در آن‌جا مرتکب جنایتی بشود. رئیس علی شانه‌ها را تکان داد و زمزمه کنان گفت: او فقط در پی قتل من است و با دیگران کاری ندارد، اکنون مطلب مهم‌تر از آن در پیش داریم، من قصد داشتم به اهرم بروم و متابعین خود را به مدد شما آورم، ولی چون می‌گویند که آن‌ها به زودی می‌رسند از رفتن به اهرم منصرف شده‌ام، اما تفنگ ندارم؛ تکلیف چیست؟

کاش تفنگ این پست فطرت را گرفته بودم. بعد گفت ده تیر دارم و همین کافی است و فوراً ده تیر را بیرون آورد و به قاب نصب کرد، به شکل تفنگ کوچکی شد پس، به دست گرفت و نشان رفت.

تیری از دهانه آن خارج گشت و یک نفر به زمین افتاد و این اولین فردی از دشمن بود که در این جنگ کشته می‌شد، زیرا که قبل از آن سام و رفیقش تمام در کار مدافعه بودند و به حمله و کشتار موفق نشده بودند.

انگلیسی‌ها همین که یک نفر را کشته دیدند، سخت حمله کردند و غرش توپ و نفیر تفنگ بود که به شدت هر چه تمام‌تر برمی‌خاست و پاره‌های گلوله در اطراف رئیس علی و سام به زمین می‌افتاد.

فداکاران ما هم بیکار ننشسته بودند و با هر تیر دشمنی را معدوم می‌کردند، اما پنج نفر هر قدر دلیر و از جان گذشته باشند، مگر تا چه مدت می‌توانند در مقابل پنج هزار نفر ایستادگی کنند و ثبات قدم به خرج دهند؟

جنگ سخت شده بود و برای رفقای ما هنوز از اهرم مدد نرسیده، آیا چه شده که نیامده‌اند؟! رئیس علی بیش از این توقف در کمینگاه را جایز ندانست، حوصله‌اش سر رفته بود، رو به سام کرد و

انگلیسی‌ها که از این حادثه سخت خشمناک شده بودند با تمام قوا حمله کردند. حمله آن‌ها به طوری شدید و سخت بود که مدافعین وطن را قدمی چند عقب نشانید. ضمناً به علت گرمی فوق العاده هوا و نبودن آب، عطش بر آن‌ها مستولی شده بود و بی‌اندازه در رنج بودند. آن‌چه مسلم است تنگستانیان در هیچ‌یک از میدان‌های جنگ بدین گونه در مشقت نیفتاده بودند: علت عمده سختی که در این جنگ می‌دیدند، همانا، نبودن آب و تشنگی مفرط بود، جان‌ها گداخته و زبان‌ها در کام خشک شده بود، از آن طرف دشمنان تمام لوازم آسایش و حرب را دارا بودند نه از تشنگی بیم داشتند، نه از گرسنگی ترس، تعداد آن‌ها از پنج هزار به شش و هفت هزار رسیده بود و باز از بوشهر برای آن‌ها مدد می‌رسید! هر قدر که از هندی‌های بیچاره کشته می‌شدند، فوری چندین برابر جای آن‌ها را می‌گرفتند.

جنگی بدین سختی و عظمت کمتر دیده شده و فداکاری به این پایه، دیده روزگار، معدودی بیش ندیده است!

سخن کوتاه کنم، در حینی که تنگستانیان متدرجاً عقب نشسته و تقریباً شکست خورده بودند، صدای شیپور رجعت، آوای شیپور مرگباری از قشون بلند شد و انگلیسیان دیده می‌شدند که پشت جنگ فرار همی کنند!

ایرانیان بدون این که بفهمند قضیه از چه قرار و سبب گریختن آنان از چه راه است، منتظر نمانده، به تعاقب آن‌ها پرداختند، می‌زدند و می‌کشتند و به فریاد واسموس آلمانی که آن‌ها را از تعقیب خصم منع می‌کرد اعتنا نمی‌کردند. آخر الامر، واسموس خود را به خوانین رسانید و تقاضای امر به رجعت تفنگچیان کرد و گفت:

«یکی از صاحب منصبان مهم آن‌ها کشته شده [صاحب منصب انگلیسی مذکور که کشته شد، دارای درجهٔ یآوری بود و از جمله فاتحین بصره به شمار می‌رفت. در این جنگ، چهارده نفر صاحب منصب انگلیسی و نیالی کشته شدند. خالو حسین نیز در این معرکه اسیر انگلیسی‌ها گشت.] و حضرات نعش او را می‌برند، پس تعقیب آن‌ها بیش از این جایز نیست، چون عنقریب به بوشهر می‌رسند و نزدیک شدن ما به بوشهر، حسنی ندارد».

چون احرار سخنان او را شنیدند، دست از تعقیب کشیدند و مراجعت کردند.

در این جنگ، از انگلیسی‌ها یک هزار و صد نفر و از تنگستانی‌ها قریب نود نفر شهید شده بودند، شیخ عبدالرسول خان فرزند شیخ حسین خان جزء شهدا بود.

این جوان به اندازه‌ای دل‌آور و رشید بود که دشمن بر مرگ او تأسف خورد و مستر چیچک، ویس قنسول دولت انگلیس در بوشهر، در مکتوبی که به زائر عبدالله خان دشتی نوشته شده است و شرح این جنگ را داده (سواد این مکتوب چند سال قبل در روزنامه شفق سرخ تهران درج شد)، از قتل او اظهار ملال کرده است...

یادش گرامی باد ■

خواهان حقیقی نویسند.
هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده
شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم
دوام تو

شکست دشمن

قتل صاحب منصب سپاه

نعش رئیس علی خان از میدان جنگ خارج شده، قاتل بیش‌سرف او فرار کرده است. زائر خضرخان و شیخ حسین خان با چهارصد نفر تفنگچی به مدد سام خان آمده‌اند.

طیاره‌های خصم از هوا و توپ‌های او از زمین آتش‌ریزی و آتش‌فشانی می‌کند.

شیخ محمد خان و شیخ عبد الرسول و سایر فرزندان شیخ حسین خان، داد مردانگی می‌دهند.

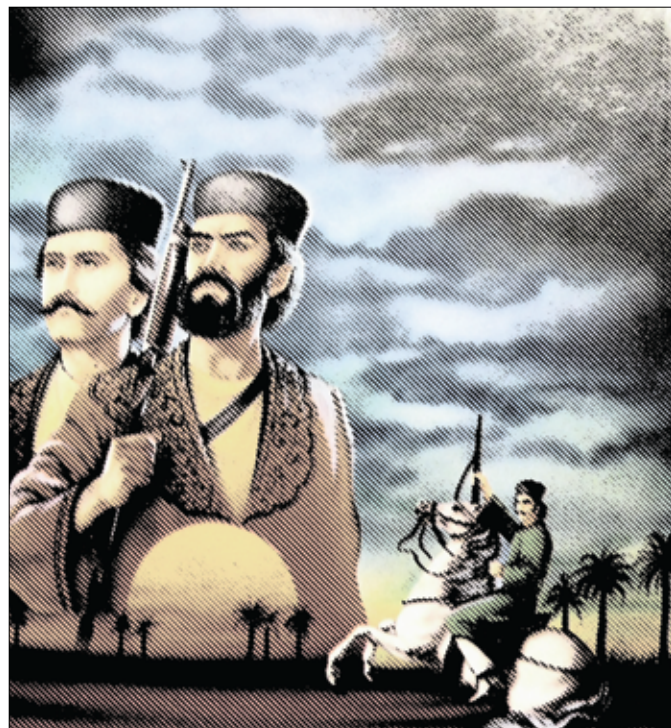
اما همه از مرگ رئیس علی خونین دل و مغموم هستند و تلافی از خصم را دامن همت بر کمر بسته‌اند. در ضمن گیر و دار، شیخ عبد الرسول خان به برادرش نزدیک شد و گفت: قصد دارم طیارهٔ خصم را سرنگون کنم! شیخ محمد خان خندید و گفت: چنین کاری مشکل است، بی‌جهت وقت را ضایع می‌کنی. شیخ عبد الرسول خان، دیگر در موضوع امکان این امر اصرار نکرد و خواست به برادر خود امکان آن را عملاً ثابت کند.

نعش رئیس علی خان از میدان جنگ خارج شده، قاتل بیش‌سرف او فرار کرده است. زائر خضرخان و شیخ حسین خان با چهارصد نفر تفنگچی به مدد سام خان آمده‌اند. طیاره‌های خصم از هوا و توپ‌های او از زمین آتش‌ریزی و آتش‌فشانی می‌کند.

پس دوربین را از جیب بیرون آورد و به تفنگ خود نصب کرد و یکی از طیارات را که بیش از باقی کر و فر و جست و خیز داشت نشان نمود، گلوله از دهان تفنگ خارج شد و بلافاصله طیاره در نزدیکی آن‌ها افتاد و سرنگون شد.

برادران نزدیک طیاره شدند، هوانورد انگلیسی که تیر خورده و سخت زخمی شده بود فریاد می‌کرد و مدد می‌طلبید. گلوله یکی از تفنگچیان او را مهلت نداد و به دیار دیگرش فرستاد، در آن هواپیما جز هوانورد مذکور کسی نبود.

شیخ محمد خان برادر کهنتر خود را تحسین کرد.



خان و زائر خضرخان یکی بعد از دیگری شهید گشتند!

هم مسلکان نامی تو در مقابل قشون بی‌شمار دشمن تاب مقاومت نیاوردند و مغلوب شدند و دشمن شیراز را تصرف کرد و در آن‌جا قشون «اس‌پی.آر» [مخفف جمله: سوت پرشین - رفلز و معنی آن «قشون جنوب فرماندهی ایران» است که برای سهولت «پلیس جنوب» می‌گفتند. این قشون در تحت فرماندهی صاحب منصبان انگلیسی و بعضی از صاحب منصبان ایرانی بدتر از اجنبی چند سال در فارس و بنادر برقرار بود.] تشکیل داد و دمار از روزگار وطن دوستان برآورد. رئیس علی، تو زیر خاک خفتی و دشمنان، تنگک را آتش زدند و دلاور را با خاک یکسان کردند! تو حامی زنان و کودکان بودی و تا حیات داشتی دشمن جرأت آزار آنان را نکرد، پس از سر خاک تیره بردار و سایه بلندپایه را بر سر آن‌ها بگستر و آتش‌فشانی‌های طیارات عدو را پاسخ گو و کودکانی را که در زیر آتش بمب‌های طیارات سوخته و برای خود مفری نمی‌بینند تسلیت و پناه ده. افسوس! افسوس! که دیگر رئیس علی وجود ندارد.

قال الحبيب و کیف لی بجوابکم

و انا رهین جنادل و تراب

اکل التراب محاسنی فنسیتکم

و حجبت عن اهلی و عن اتراب

فعلیکم منا السلام تقطعت

عنی و عنکم خله الاحباب

اما نه، رئیس علی، باور مکن که مرده باشی، چو امثال تو مردان نامور نمی‌میرند.

اینک من نام تو را زنده و جاوید کردم و ترک جوشی نیم خام، خویش را بدین جا رسانیدم، باشد که دیگر هموطنان تو، بر این گفتار خام، کسوت پختگی پوشند و نام نامی تو را در دیباچه دفتر وطن

• درآمد

در تاریخ نگاری نوین، اهمیت مجموعه ای که ترتیب و توالی وقایع تاریخی یک ملت، قوم و... را دربرگیرد کاملاً آشکار است، چه بهتر می تواند پژوهشگران و محققان را به کار آید. با توجه به این اهمیت و طرح ضرورت تهیه سال شمار وقایع قیام مردم جنوب، به توسط دوست فاضل و دانشمند جناب آقای دکتر خیراندیش در هیأت علمی کنگره شهید رئیسعلی دلواری، انجام این مهم را فرض دانسته درصدد تهیه و تدوین آن برآمدم و اینک آن چه پیش روی خواننده گرامی قرار دارد حاصل این تلاش است.

این سال شمار براساس سال های شمسی / میلادی تنظیم گردیده است و از سال ۱۱۱۴ ه.ش / ۱۷۳۵ م. - سال احداث بوشهر جدید (بندر نادری) در زمان نادرشاه افشار - تا سال ۱۳۰۸ ه.ش / ۱۹۲۷ م. - سال درگذشت غضنفر السلطنه برازجانی از هم زمان شهید رئیسعلی دلواری - شامل می شود. این مجموعه وقایع مربوط به هجوم های سه گانه انگلستان به بوشهر که در سال های ۱۸۳۸، ۱۸۵۶، ۱۹۱۵ م. به وقوع پیوسته است دربرمی گیرد. همچنین فهرست منابع و مآخذی که از آن ها استفاده یا به آن ها مراجعه شده است نیز در بخش ضمایم درج گردیده است.

در پایان از تمامی اعضای هیأت علمی کنگره و برادر محمد دادفر که با راهنمایی بی شائبه خود مرا یاریگری نمودند صمیمانه تشکر و قدردانی می شود.



■ سال شمار وقایع جنوب ایران

(از ۱۱۱۴ ه.ش / ۱۷۳۵ میلادی تا ۱۳۰۸ ه.ش / ۱۹۲۷ میلادی)

دکتر عبدالکریم مشایخی

سال شمار وقایع جنوب ایران ...

هیأت سیاسی نظامی انگلیس به علت مسئله هرات و سایر اختلافات موجود از ایران خارج شدند.

۱۲۱۸ ه.ش / ۱۸۳۹ م

درگیری مردم بوشهر با آدمیرال میتلند و سنگ اندازی به او.

۱۲۲۰ ه.ش / ۱۸۴۱ م

پالمرستون کوشش نمود تا روابط سیاسی انگلیس و ایران که بر سر مسئله هرات قطع شده بود دوباره برقرار گردد. دو کشور قراردادی تجارتي امضاء نمودند که به موجب آن ایران در لندن و بمبئی و انگلستان در تهران و تبریز و بوشهر کنسوگری دائر می کرد.

۱۲۲۱ ه.ش / ۱۸۴۲ م

نیروهای انگلیسی جزیره خارک را تخلیه می کنند. گشایش مجدد کنسولگری بریتانیا در بوشهر به دنبال تعطیل شدن آن در سال ۱۸۳۹ م.

۱۲۲۶ ه.ش / ۱۸۴۷ م

به پالمرستون گزارش شد که محمدشاه قصد حمله مجدد به هرات را دارد.

۱۲۲۷ ه.ش / ۱۸۴۸ م

محمدشاه درگذشت و فرزندش ناصرالدین شاه به جانشینی او تعیین گردید.

۱۲۳۲ ه.ش / ۱۸۵۳ م

آغاز جنگ های کریمه، در این جنگ ها انگلیس، عثمانی، فرانسه علیه روسیه می جنگیدند. سیاست ناصرالدین شاه طرفداری از روس ها بود.

۱۲۳۲ ه.ش / ۱۸۵۳ م

انگلستان در واکنش نسبت به سیاست ناصرالدین شاه روابط خود را با ایران به حالت تعلیق درآورد.

۱۲۳۴ ه.ش / ۱۸۵۵ م

ناصرالدین شاه، موری سفیر انگلیس را به حضور پذیرفت و به او گفت که ایران نمی تواند در جنگ بین روس ها و

انگلستان در هندوستان هرات که جزو خاک ایران بود مورد توجه استعمارگران هند قرار گرفت آن را دروازه هندوستان می دانستند.

۱۲۱۶ ه.ش / ۱۸۳۷ م

محمدشاه برای دومین بار اقدام به لشکرکشی به هرات و محاصره این شهر نمود. متعاقب لشکرکشی محمدشاه به هرات، کشتی های جنگی دولت انگلیس درصدد واکنش برآمده، به دنبال تیره شدن روابط دو کشور یک فروند از آن ها در برابر بوشهر آمده پانصد نفر سرباز از کشتی پیاده

پالمرستون کوشش نمود تا روابط سیاسی انگلیس و ایران که بر سر مسئله هرات قطع شده بود دوباره برقرار گردد. دو کشور قراردادی تجارتي امضاء نمودند که به موجب آن ایران در لندن و بمبئی و انگلستان در تهران و تبریز و بوشهر کنسوگری دائر می کرد.

کرده، در محله کوتی که خانه بالیوز انگلیس در آن جا بود منزل نمودند. شیخ حسن مجتهد آل عصفور و شیخ سلمان برادرزاده اش و باقرخان تنگستانی با اهالی بوشهر ازدحام نموده تمامی سربازها و بالیوز را از بوشهر اخراج نمودند و چندین نفر از طرفین کشته گشت.

۱۲۱۶ ه.ش / ۱۸۳۷ م

انگلیس ها به تلافی شکست بوشهر، جزیره خارک را متصرف و آن جا را پایگاه خود قرار دادند.

۱۲۱۷ ه.ش / ۱۸۳۸ م

۱۱۱۴ ه.ش / ۱۷۳۵ م

نادرشاه افشار بوشهر را به عنوان مرکز نیروی دریایی خود برگزید. از این زمان تاریخ جدید بوشهر آغاز گشت و با حاکمیت خاندان آل مذکور مبدل به مهمترین بندر تجاری ایران گردید.

۱۱۳۶ ه.ش / ۱۷۵۷ م

آغاز پادشاهی مستقل کریم خان زند. در دوره کریم خان زند خوانین و جنگجویان دشتی، دشتستانی و تنگستانی به یاری او شتافتند. لذا از این زمان در حیات سیاسی کشور نقش مهمی پیدا کردند.

- در این زمان شهر برازجان در منطقه زراعی جنوب شهر فعلی بنا نهاده شد.

- شورش میرمهنای بندرریگی و افول موقعیت بندرریگ

۱۱۴۱ ه.ش / ۱۷۶۲ م

تأسیس نمایندگی بریتانیا در بوشهر عقد قرارداد مهم بین کمپانی هند شرقی و کریم خان زند راجع به آزادی تجارت و معافی از گمرکی کالاهای انگلیسی

۱۱۷۴ ه.ش / ۱۷۹۵ م

تأسیس سلسله قاجاریه به وسیله آغا محمدخان

۱۱۹۰ ه.ش / ۱۸۱۲ م

گشایش اولین کنسولگری بریتانیا در بوشهر

۱۱۹۱ ه.ش / ۱۸۱۳ م

در پی شکست فتحعلی شاه قاجار در برابر روسیه عهدنامه ننگین گلستان منعقد شد.

۱۲۰۶ ه.ش / ۱۸۲۸ م

انعقاد عهدنامه ننگین ترکمانچای - از دست رفتن اراضی شمال رود ارس - آغاز مداخلات وسیع بیگانه و کسب امتیازات توسط آنان

۱۲۱۱ ه.ش / ۱۸۳۲ م

یاغیگری کامران میرزا حاکم هرات. به دلیل گسترش نفوذ

آن شهر چنانچه متوجه شدند که شاه از عقب نشینی از هرات خودداری می‌کند، باید با قسمت عمده قوای تحت امر خود جهت تصرف خرمشهر به ارون رود و از طریق کارون به شوشتر پیشروی کرده، از آنجا اصفهان را مورد تهدید قرار دهد.

۲۷ ژانویه ۱۸۵۷

ورود سرلشکر اوترام به بوشهر و استقرار او به عنوان فرماندهی کل نیروهای انگلیسی.

۳ - ۵ فوریه

اردوکنشی اوترام به سوی برازجان، اردوگاه نیروهای ایرانی در نینزک قرار داشت، قرار شد شجاع الملک نوری فرمانده نیروهای ایرانی در دالکی مستقر شود و سواران قشقائی در نینزک و با رسیدن انگلیسی‌ها به برازجان از دو سمت شمال و جنوب آن‌ها را مورد حمله قرار دهند.

۵ فوریه

ورود نیروهای اوترام به برازجان در حالی که شهر کاملاً خالی از سکنه بود و یک شب پیش شهر تخلیه شده بود.

۵ فوریه

عقب نشینی سریع انگلیسی‌ها به خوشاب، اوترام که وضع خطرناک نیروهای خود را در برابر قوای ایران دیده بود به سرعت برازجان را تخلیه کرده، عازم بوشهر شد.

۵ فوریه

شب هنگام نیروهای ایرانی خود را به انگلیسی‌ها رسانیده با آتش توپخانه حمله را آغاز کردند. انگلیسی‌ها در حالت سردرگمی شب را به صبح رساندند و با تحمل تلفات آماده عقب نشینی شدند.

۶ فوریه

زیر باران شدید و تعقیب نیروهای ایرانی - انگلیسی‌ها سراسیمه به سمت بوشهر عقب نشستند. نیروهای ایرانی به خصوص سواران قشقائی آنان را تا بوشهر تعقیب کردند.

۷ فوریه

ورود انگلیسی‌ها به بوشهر در نیمه های شب و استقرار مجدد در آنجا و مستحکم ساختن آن به منظور مقابله با حمله نیروهای ایرانی.

با ایستادگی نیروهای ایرانی در دشتستان، انگلیسی‌ها عملیات در خوزستان را مد نظر قرار دادند.

۱۲۳۳ ه.ش / ۱۸۵۷ م

۴ مارس

ناصرالدین شاه که از پیشروی انگلیس‌ها وحشت کرده بود، عهدنامه پاریس را که براساس آن افغانستان برای همیشه از ایران جدا می‌شد، پذیرفت و روابط دو کشور مجدداً عادی شد.

۱۴ مارس

سرلشکر استاکر فرمانده قبلی نیروهای انگلیس در عملیات جنوب با شلیک گلوله به حیات خود پایان داد.

۲۶ مارس

ژنرال اوترام در رأس یک ستون نظامی متشکل از هنگ ۶۴ پیاده نظام سلطنتی، گردان ۷۸ کوهستان و گردان‌های ۲۰ / ۲۳ و ۲۲ پیاده، یگان‌های سواره نظام سنگین اسلحه ۱۴ مارس با استعداد ۴۸۸۷ نفر سرباز خرمشهر را از طریق دریا مورد حمله قرار داد.

۳۱ سپتامبر ۱۸۵۷

ناصرالدین شاه نیروهای ایران را از هرات فراخواند.

دوم اکتبر

سررتیب جاکوب در رأس افراد ساخلوی بوشهر عازم هند گردید، ناخدا دوم فلیکس جونز وظایف محوله را به



پرداختند.

- احمدخان تنگستانی فرزند رشید باقرخان رشادت فوق العاده ای ابراز نموده، بعد از به قتل رسانیدن ژنرال «دیوید استاپ فورد» در نبرد تن به تن، خود نیز در راه دین و وطن به شهادت رسید.

۱۰ - ۹ دسامبر

در پی بمباران‌های سنگین ناوهای جنگی انگلیس، سرانجام بوشهر به اشغال نیروهای انگلیسی درآمد. در این

ساکنان بوشهر و سایر شهرهای ساحلی جنوب ایران با دریافت خبر مقدمات اردوکنشی از بمبئی فوق العاده خشمگین شده و جوسپاسی بوشهر آنچنان متشنج شده که جونز آرشیو نمایندگی سیاسی انگلیس و نفوذ موجود در آنجا را به یک ناو گشتی انگلیس که در نزدیکی بوشهر لنگر انداخته بود منتقل کرد.

عملیات تلفات سنگینی به نیروهای انگلیسی وارد شد، فرماندهان هنگ‌های سواره نظام و پیاده نظام انگلیسی هر دو کشته شدند و چندین افسر انگلیسی به شدت زخمی گردیدند.

۱۰ دسامبر

حاکم بوشهر میرزا حسن علی خان دریابگی پرچم ایران را به نشان تسلیم فرود آورد. و به زودی سربازان انگلیسی - هندی، شهر بوشهر را اشغال می‌کنند.

۱۹ دسامبر

به سرلشکر جیمز اوترام فرمانده جدید نیروهای انگلیسی دستور داده شد. عازم بوشهر گردد و به محض ورود به

عثماني بی طرف باقی بماند، مورای در پاسخ وی گفت که اگر ایران از بی طرفی خود به نفع روس‌ها چشم‌پوشد، عواقب آن برای ایران ناخوشایند خواهد بود.

۱۲۳۴ ه.ش / ۱۸۵۵ م

دوست محمدخان حاکم کابل درصدد برآمد که به قندهار نیرو اعزام نماید و با این هدف کابل، قندهار و هرات را به صورت ایالاتی یکپارچه و متحد تحت نظارت خود درآورد. او از حمایت دولت انگلیسی هند برخوردار بود.

۱۲۳۴ ه.ش / ۱۸۵۵ م

مورای از تهران به انگلستان عزیمت نمود و دیپلمات‌های انگلیس نیز ایران را ترک نمودند.

دوست محمدخان قندهار را تصرف کرد و شایعه شد که او بعداً به هرات لشکر خواهد کشید.

ناصرالدین شاه در پاسخ به تقاضای کمک محمدیوسف میرزا حاکم هرات یک نیروی نظامی به فرماندهی سلطان مراد میرزا به خراسان اعزام داشت.

۱۲۳۵ ه.ش / ۱۸۵۶ م

جولای

کابینه انگلستان دستور زیر را به هند صادر کرد:

«هر چه زودتر نسبت به آماده کردن قوای نظامی با قدرت که توان اشغال جزیره خارک در خلیج فارس و نواحی بوشهر واقع در سرزمین اصلی ایران را داشته باشد اقدام لازم معمول دارند.»

۱۲۳۵ ه.ش / ۱۸۵۶ م

ناخدا دوم فلیکس جونز به عنوان نماینده مقیم انگلیس در بوشهر تعیین شد.

سپتامبر

ناخدا دوم فلیکس جونز پرسنل جمعی نیروی دریایی هند گزارش کرد که ساکنان بوشهر و سایر شهرهای ساحلی جنوب ایران با دریافت خبر مقدمات اردوکنشی از بمبئی فوق العاده خشمگین شده و جوسپاسی بوشهر آنچنان متشنج شده که جونز آرشیو نمایندگی سیاسی انگلیس و نفوذ موجود در آنجا را به یک ناو گشتی انگلیس که در نزدیکی بوشهر لنگر انداخته بود منتقل کرد.

از سوی دولت انگلیس دستور داده شد نسبت به اعزام قشون به خلیج فارس اقدام لازم معمول دارد و در همان حال به قنصل‌های انگلیس در تهران و تبریز دستور داده شد تا هر چه زودتر خاک ایران را ترک کنند.

نوامبر

قشون اعزامی شامل ۴۵ فروند کشتی جنگی از بنادر کراچی، پور بندر وینگولا و بمبئی رهسپار خلیج فارس گردید. فرماندهی نیروهای انگلیس به ژنرال استاکر واگذار شده بود.

۱۶ نوامبر

ناخدا دوم جونز نمایندگی سیاسی مقیم بوشهر، کنسولگری بوشهر را تعطیل نمود.

۴ دسامبر

اشغال خارک بدون هیچ گونه مقاومتی.

۶ دسامبر

ناوگان اعزامی انگلیس در ساحل هلیله، واقع در ۱۰ مایلی خور بوشهر لنگر انداختند.

۷ دسامبر

عملیات تخلیه قشون از کشتی‌ها در خلیج کوچک هلیله آغاز شد و یک روز بعد عملیات نظامی شروع گردید.

۹ دسامبر

نیروهای مجاهد تنگستان تحت امر باقرخان با فداکاری قابل توجهی در برابر نیروهای متجاوز انگلیسی به مقاومت

عنوان نماینده سیاسی مقیم بوشهر از سر گرفت.
۱۸۵۸ م فوریه
پایان دادن به اشغال خارک.

۱۲۶۰ ه.ش / ۱۸۸۱ م
رئیس علی دلواری فرزند رئیس محمد در روستای دلواری، دهی از دهستان ساحلی بخش اهرم شهرستان بوشهر در شش کیلومتری جنوب باختر اهرم متولد شد.

۱۲۷۴ ه.ش / ۱۸۹۵ م
ناصرالدین شاه به ضرب گلوله میرزا رضای کرمانی در بقعه حضرت عبدالعظیم کشته شد و فرزندش مظفرالدین شاه در سن ۴۵ سالگی به پادشاهی رسید.

۱۲۸۰ ه.ش / ۱۹۰۱ م
ویلیام ناکس دارسی امتیاز استخراج نفت ایران را در سراسر کشور به استثنای پنج ایالت شمالی به دست آورد.

۱۲۸۵ ه.ش / ۱۹۰۶ م
به دنبال مبارزات خونین مردم ایران مظفرالدین شاه با استقرار مشروطیت موافقت نمود. او ده روز بعد از امضای قانون اساسی از دنیا رفت و محمدعلی شاه به سلطنت رسید.

احمدخان دریابگی حکمران بنادر شد.
آغاز حکمرانی غضنفر السلطنه در برازجان
آغاز به قدرت رسیدن زائر خضرخان در اهرم

۱۲۸۶ ه.ش / ۱۹۰۷ م
انگلستان و روسیه توافق نمودند. ایران را به سه منطقه تقسیم کرده شمال برای روس ها، جنوب شرقی برای انگلیس ها و منطقه مرکزی نیز بی طرف.

۱۲۸۶ ه.ش / ۱۹۰۷ م
پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م فیما بین دولتین روسیه و بریتانیا، انگلیس ها، یک عده نظامی در بوشهر پیاده کرده، عازم شیراز شدند. عده ای از اهالی بوشهر که محرک و پیشوای آن ها میرزا علی کازرونی بود چند تلگراف به ناصر دیوان کازرونی مخابره و از او تقاضا کردند که از عبور قشون اجنبی جلوگیری نماید.

ناصر دیوان در محلی به نام تنگ ترکان با عده ای تفنگچی با اردوی انگلیسی مصاف داده ضربات مهلکی بر آن ها وارد کرده و آن ها را مجبور به عقب نشینی نمود.

۱۲۸۷ ه.ش / ۱۹۰۸ م
در زمان استبداد صغیر محمدعلی شاه، مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری که از علما و مجتهدین اعلم جنوب و از طرفداران جدی مشروطه و حکومت دموکراسی بود به مرحوم سید مرتضی علم الهدی دستور داد که بوشهر را از تصرف مستبدین و طرفداران محمدعلی شاه خارج کنند.

سید مرتضی مجتهد اهرمی با کمک رئیس علی دلواری و مرحوم میرزا علی کازرونی گمرک و سایر ادارات دولتی بوشهر را به تصرف درآورد و محافظت مال التجاره آن را که بالغ بر دو میلیون تومان بود به رئیس علی با یکصد نفر تفنگچی همراه او سپرد.

رئیس علی دلواری در تمام مدتی که در بوشهر بودند (قریب ۹ ماه) با مردم این شهر با حسن سلوک رفتار نموده، به نحوی که این معنی موجب تعجب و تحیر دوست و دشمن گردید.

۵ فرودین
۱۲۸۸ ه.ش / ۱۹۰۹ م
اهالی بندر لنگه اعم از شیعه و سنی به تبعیت از نهضت مردم بوشهر به رهبری شیخ شبر، ادارات دولتی را تصرف

نیروهای انگلیسی به تلافی کشته شدن نایب کنسول و ملازمانش در اطراف کوه کزی به دست رئیس علی و یارانش تصمیم گرفتند دلواری را تسخیر و با خاک یکسان و ساکنین آن جا را قتل عام نمایند، بنابراین شروع به بمباران مناطق مسکونی و قطع نخلستان های اطراف آن جانمودند.

و نایب الحکومه را وادار به تسلیم نمودند.

۱۲۸۸ ه.ش / ۱۹۰۹ م
محمدعلی شاه قاجار بعد از سه سال حکومت مستبدانه و قتل و کشتار آزادی خواهان از حکومت معزول شد و فرزند خردسالش احمدشاه به جانشینی وی تعیین گردید.

۱۲۸۹ ه.ش / ۱۹۱۰ م
واسموس به عنوان کنسول آلمان وارد بوشهر شد.

۱۲۸۹ ه.ش / ۱۹۱۰ م
واسموس بعد از یک سال مأموریت در بوشهر به برلن مراجعت نموده و نامبرده که قبل از تصدی مقام کنسولی آلمان در بوشهر در ماداگاسکار زندگی می کرد، مجدداً به آن جا رفت و سه سال متوالی بدون این که با اروپاییان رفت و آمد یا اوقات خود را در باشگاه ها بگذارند و به تحصیل زبان فارسی پرداخت و در سال ۱۹۱۳ باز به بوشهر عزیمت نمود.

۱۲۹۴ ه.ش / اوت ۱۹۱۴ م
در اوایل ماه اوت جنگ جهانی اول شروع شد و کشورهای آلمان، اتریش، روسیه، فرانسه و انگلستان درگیر شدند. دولت مستوفی الممالک در غیاب مجلس شورای ملی با صواب دید جمعی از رجال برجسته کشور تصمیم گرفت، ایران را رسماً بی طرف اعلام دارد تا بدین وسیله کشور را از مهلکه جنگ دور کند.

۱۲۹۴ ه.ش / ۱۹۱۵ م
۸ مارس

واسموس برای بار سوم به ایران بازگشت. در بندر ریگ او و همراهانش در دامی که یکی از خوانین انگلوفیل آن شهر برای او تدارک دیده بود گرفتار آمدند.

واسموس و یکی از همراهانش به نام لیندرز گرفتار شدند و بوهنشورف عضو دیگر گروه آلمانی واسموس از چنگ



تفنگداران حیدرخان حیات داوودی گریخت و به بغداد بازگشت. واسموس خود نیز هنگامی که قصد داشتند تا او و لیندرز را تحویل سربازان انگلیسی دهند گریخت و برازجان به غضنفر السلطنه برازجانی ضابط آن جا پناهنده شد.

۹ مارس
لیسترن کنسول آلمان و آقای ایزنهوت رئیس تجارتخانه آلمانی موسوم به ونکھوس به اتهام تماس با رهبران مجاهدان جنوب در بوشهر دستگیر شدند و با کشتی انگلیسی به هندوستان تبعید گردیدند.

۱۲۹۴ ه.ش / ۱۹۱۵ م

۱۲ ژوئیه
میجر اولیفانت OLPHANT MAJOR فرمانده نیروهای مستقر در مواضع مقدم جبهه جنوب و جی. رنکینگ RANKING.G در مواجهه با نیروهای رزمنده تنگستانی در سبزآباد بوشهر جان خود را از دست دادند.

۱۲۹۴ ه.ش / ۸ اوت ۱۹۱۵ م
انگلیسی ها صبح زود بوشهر را اشغال کردند. عده زیادی نظامی هندی از کشتی پیاده شدند و دار الحکومه را از موقر الدوله حکمران بوشهر تحویل گرفتند.

مشار الیه را حبس و اداره عدلیه را منحل کردند و ۱۴ نفر از آزادگان بوشهری را به هندوستان شهر «تانه» تبعید نمودند.

۱۲۹۴ ه.ش / ۱۹۱۵ م
عشایر جنوب به رهبری رئیس علی دلواری، شیخ حسین چاه کوتاهی و زائر خضرخان تنگستانی بر نیروهای انگلیسی مستقر در بوشهر هجوم آورده و تلفاتی بر آن ها وارد ساختند.

۱۸ اکتبر
احمدخان دریابگی دوست انگلیس ها بار دیگر ظاهراً از طرف دولت ایران به حکمرانی بنادر منصوب شد.

۱۲۹۴ ه.ش / ۱۹۱۵ م
مستوفی الممالک از مقام نخست وزیری استعفا داد و مشیر الدوله به جای وی به نخست وزیری رسید.

۱۲۹۴ ه.ش / ۱۹۱۵ م
۲۱ ژوئیه / ۳۰ تیر
یک اسواران و سه توپ به منظور سرکوب رئیس علی دلواری از بصره به بوشهر ارسال گردید.

۱۰ اوت ۱۹۱۵ م
نیروهای انگلیسی برای اجرای یک رشته عملیات علیه رئیس علی بوشهر را به مقصد دلواری زادگاه رئیس علی و کانون اصلی مبارزه ترک گفتند. نیروی مزبور عبارت بود از ناوهای جونو، پیراموس PYRAMUS، لاورنس LAWRENCE و دالهوزی DALHOSIE تحت فرماندهی کاپیتان ویک (WAKE)، نیروی دریایی سلطنتی (N.R.) (افسر ارشد نیروی دریایی خلیج فارس) نیمی از پیاده نظام نود و ششم به انضمام دو مسلسل به فرماندهی میجر سی. ای. اچ. وینتل H.E.C. (WINTLE)

۱۳ تا ۱۵ اوت
نیروهای انگلیسی به تلافی کشته شدن نایب کنسول و ملازمانش در اطراف کوه کزی به دست رئیس علی و یارانش تصمیم گرفتند دلواری را تسخیر و با خاک یکسان و ساکنین آن جا را قتل عام نمایند، بنابراین شروع به بمباران مناطق مسکونی و قطع نخلستان های اطراف آن جا نمودند، لیکن مقاومت دلیرانه مبارزان تنگستانی به رهبری رئیس علی و قوای کمکی دشتی به رهبری خالوحسین

توسط مجاهدان شیراز به اسارت درآمده و در عرض یک ساعت عازم بوشهر گردیدند.

۲۶ آبان ۱۲۹۴ / ۱۷ نوامبر ۱۹۱۵

ميجر اوکانر (کنسول بریتانیا در شیراز) و آقایان فرگوسن و اسمیت و یکی از کارمندان اداره تلگراف آقای لیوینگستون (LIVINGSTON) یکی از تجار و سوارهای مستحفظ کنسولگری که توسط کمیته حافظین استقلال ایران در شیراز دستگیر شده بودند بعد از چند روز بازداشت نزد غضنفر السلطنه رهبر مجاهدان برازجانی به اهرم اعزام تا نزد زائر خضرخان که دارای قلعه مستحکمی بود نگهداری شوند.

۲۹ آبان ۱۲۹۴ / ۲۰ نوامبر ۱۹۱۵

خانم فرگوسن و دو دخترش و خانم اسمیت که در اسارت رزمندگان تنگستانی در اهرم به سر می بردند همراه با یک نیروی مستحفظ و نامه ای از ميجر اوکانر به عنوان اقدامی انسان دوستانه رهایی یافته وارد بوشهر شدند.

آبان ۱۲۹۴ / نوامبر ۱۹۱۵

با فرا رسیدن ناوهای فیلولم بریتانیا و برامبل ناوگان انگلیس در خلیج فارس تقویت گردید تا در صورت اعلان جنگ انگلیس علیه ایران انگلیسی ها را در امر محاصره بنادر کمک کنند.

۳۰ آذر ۱۲۹۴ / ۲۱ نوامبر ۱۹۱۵

معاون نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در بوشهر مستر چیک از قوام الملک کفیل ایالت فارس نامه ای دریافت نموده که در آن نامه قید شده بود که به زودی یک نیروی ایلی تشکیل داده و با حمله به ژاندارمری اوضاع را به نفع خود برمی گردانند.

۱۸ دی ۱۲۹۴ / ۸ ژانویه ۱۹۱۶

تلاش قوام الملک در فارس برای مقابله با ژاندارها به جایی نرسید و مجبور شد از شیراز فرار کرده به لار پناه برد و در آنجا از دوستان انگلیسی خود تقاضای مساعدت مالی و تسلیحاتی نمود.

بهمن ۱۲۹۴ / ژانویه ۱۹۱۶

به منظور کمک به قوام الملک در فارس و تثبیت موقعیت انگلیسی ها در جنوب به معاون نماینده سیاسی مقیم در بوشهر (مستر چیک) دستوراتی داده شد و دو روز بعد نایب السلطنه هند لیوتان کلنل سرپرسی - سایکس را به خاطر تجارب گسترده ای در مورد ایران و اطلاعات عمیقش از ایران مأموریت یافت تا یک نیروی نظامی استحقاقی در جنوب کشور تشکیل دهد. (پلیس جنوب) اسفند ۱۲۹۴ / مارس ۱۹۱۶

نیروی صد و بیست و چهارم پیاده بلوچستان و دو اسواران از نیروهای پانزدهم نیزه دار برای تقویت ساختلوی بوشهر از بین النهرین وارد این شهر گردید زیرا سرپرسی سایکس و مارلینگ هر دو بر این باور بودند که تهاجمی بر ضد رزمندگان تنگستانی و دشتستانی می تواند تأثیرات سیاسی مناسبی به نفع قوام الملک در فارس داشته باشد.

۱۷ اردیبهشت ۱۲۹۵ / ۲۷ آوریل ۱۹۱۶

نیروهای انگلیسی برای نمایش قدرت به همراه یک ستون نظامی در حول و حوش مشیله (منطقه ای در ضلع جنوبی بوشهر) به یک حرکت شناسایی دست زدند. ستون مزبور به روستای چغادک که مرکز تجمع و استقرار نیروهای رزمنده تنگستانی و دشتستانی بود یورش آورد و ضمن ویران نمودن روستای مزبور با دادن تلفاتی مجبور به عقب نشینی گردید.

فروردین و اردیبهشت ۱۲۹۵ / آوریل ۱۹۱۶

تلاش برای رهایی ميجر اوکانر کنسول انگلیس و دیگر



مهر / اکتبر

والی فارس (مخبر السلطنه) که پس از گرفتن بوشهر توسط انگلیس ها به کمک آلمان ها گروهی داوطلب تحت فرماندهی افسران ژاندارمری بسیج کرده بود با فشار انگلیس ها بر دولت مرکزی برکنار و قوام الملک که گرایشات انگلیسی داشت به کفالت ایالت فارس رسید.

اول آبان ۱۲۹۴ / اکتبر ۱۹۱۵

دو نفر کارمند کنسولگری بریتانیا در شیراز مورد اصابت گلوله قرار گرفته و مجروح شدند. دو روز بعد ميجر

پس از شهادت جانگداز رئیس علی دلواری،
حجت الاسلام آقا سید مرتضی علم الهدی
که با رئیس علی دوستی دیرینه داشت به
نام خونخواهی او، زائر خضرخان و شیخ
حسین خان چاه کوتاهی را تشویق و
ترغیب به جنگ با قوای انگلیس نمود که
این اقدام منجر به تهاجم شهبانگاهی در
کوه کزی واقع در جنوب بوشهر به نیروهای
اجنبی گردید.

اوکانر (کنسول انگلیس در شیراز) به مارلینگ اطلاع داد که اگر بی درنگ اقدامی مقتضی مجری نگردد اتباع بریتانیا دیگر امکان اقامت در شیراز نخواهد داشت.

آبان ۱۲۹۴ / ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵

ميجر اوکانر (کنسول بریتانیا در شیراز) و فرگوسن (FERGUSSON) مدیر شعبه بانک شاهنشاهی شیراز و اسمیت رئیس تلگراف خانه هند و اروپ و خانم او و یکی از کارمندان اداره تلگراف و یک بازرگان انگلیسی به نام لیوینگستن، پتیگرو و خانم او و یک نفر منشی سنگالی

بردخونی سبب گردید تا انگلیس ها بعد از تحمل تلفات در دلواری فوراً با پایگاه اصلی خود عقب نشینی کرده و این فتح و پیروزی موقعیت درخشانی برای رئیس علی دلواری و یارانش فراهم ساخت.

۲۵ مرداد ۱۲۹۴ / اوت

عشایر جنوب (دلیران تنگستانی - دشتی و دشتستانی) با عبور از میان قرارگاه های استحقاقی انگلیس ها که سمت جنوبی بوشهر را از بالای برج مقام تا دریای واقع در طرف مشرق برج مقام، همچنین تنگک محمد جعفری تا سبزآباد را سیم خاردار کشیده بود. چند شبیخون جسورانه به سربازان هندی و انگلیسی تحت فرمان ژنرال اچ. تی. بروکینگ (BROKING T.H) وارد ساخته و در حدود ۲۴ نفر از نیروهای وی را به هلاکت رساندند.

۲۶ مرداد ۱۲۹۴ / اوت

عین الدوله برکنار و کابینه جدیدی در تهران به ریاست مستوفی الممالک تشکیل شد.

شهریور / سپتامبر

در شیراز مجاهدین و هواداران شان به خاطر تصرف بوشهر به دست نیروهای انگلیسی بر دامنه تبلیغات خویش علیه انگلیس ها افزودند.

۱۲ شهریور ۱۲۹۴ / سپتامبر

ژنرال بروکینگ که فرماندهی قوای انگلیس در بوشهر را به عهده گرفته بود گزارش کرد که احتمال می رود قوای ایرانی (دلیران تنگستانی، دشتستانی) بنابر تخمین او حدود ۲۰۰۰ نفر که در دلواری و برازجان مستقر بودند در شب های تاریک حمله ای صورت دهند.

۱۲ شهریور ۱۲۹۴ / ۳ سپتامبر ۱۹۱۵

رئیس علی دلواری به همراه چند نفر از هم زمانانش به قصد شبیخون به قرارگاه های سربازان انگلیسی به تنگک صفر واقع در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر عزیمت کرد. آن ها در مواضعی حساس قرار گرفته، اردوگاه افراد دشمن را آماج گلوله های خود می سازند. اما ناگهان رئیس علی مورد هجوم قرار گرفته به شهادت می رسد پس از وصول اخبار تنگستان مجلس ختمی در مسجد وکیل شیراز از طرف مادر علی قلی خان برپا شد و هزاران نفر با چشم اشکبار در ترحیم رئیس علی شهید دلواری شرکت جستند و سینه چاک نمودند.

شهریور ۸ / سپتامبر

نایب کنسول بریتانیا در شیراز (غلام علی خان نواب) به انتقام شهادت رئیس علی مورد حمله قرار گرفته، کشته شد.

شهریور (جنگ کوه کزی)

چندی پس از شهادت جانگداز رئیس علی دلواری، حجت الاسلام آقا سید مرتضی علم الهدی که با رئیس علی دوستی دیرینه داشت به نام خونخواهی او، زائر خضرخان و شیخ حسین خان چاه کوتاهی را تشویق و ترغیب به جنگ با قوای انگلیس نمود که این اقدام منجر به تهاجم شهبانگاهی در کوه کزی واقع در جنوب بوشهر به نیروهای اجنبی گردید. در این جنگ تلفات وارده بر نیروهای انگلیسی سنگین بود و حدود یک سوم از نیروهای سوار از پای درآمد، دو افسر، ميجر پنینگتون و لیوتان ال. ای. ال تورنتون و دو افسر هندی کشته شدند لیکن بر اثر آتش سنگین توپخانه و کمبود فشنگ و تشنگی نیروهای مجاهد مجبور به تخلیه مواضع خود و عقب نشینی گردیدند. خالو حسین بردخونی در این جنگ به اسارت درآمد و فرزند شیخ حسین خان چاه کوتاهی به نام شیخ عبدالحسین خان که ۲۵ سال داشت به شهادت رسید.

وزارت امور خارجه هندوستان رسانند. به عقیده حکومت هند قیام صولت الدوله بیانگر آشکار انزجار ملی ایرانیان از دخالت‌های انگلیسی‌ها بود.

۲۵ خرداد ۱۲۹۷ / ۵ ژوئن ۱۹۱۸

حدود ۱۳۰۰ تفنگچی که اکثراً کازرونی بودند در حومه شیراز در امتداد محور احمدآباد - کشن - مسجد بردی مستقر شده‌اند و حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر تحت فرماندهی ناصر دیوان کازرونی در چنار - راهدار موضع گرفته، حدود ۳۰۰۰ نفر قشقائی نیز به فرماندهی صولت الدوله در ده شیخ مستقر شدند.

در شیراز روحانیون دست به کار شده و قصد داشتند مردم را بر ضد انگلیسی‌ها و تمام ایرانیانی که در خدمت آن‌ها بودند بشورانند.

۱۴ مرداد ۱۲۹۷ / ۵ اوت ۱۹۱۸

صمصام السلطنه استعفاء داد و کابینه جدیدی به ریاست وثوق الدوله تشکیل گردید.

در طول ماه اوت سر چارلز مارلینگ گزارش کرد با آن‌که وثوق الدوله از ما نخواهد خواست که در جاده بوشهر - شیراز دست به عملیات پاکسازی بزنیم ولی از اجرای آن خشنود خواهد شد.

شهریور ۱۲۹۷ / سپتامبر ۱۹۱۸

اوضاع شیراز آرام بود سردار احتشام رقیب صولت الدوله در اوایل سپتامبر در تعقیب صولت الدوله فیروزآباد را ترک گفت و در حوالی ۱۵ سپتامبر / ۲۴ شهریور در جنوب قیر بر نیروهای صوت الدوله حمله آورد.

صولت الدوله وادار به عقب نشینی شد ولسی بر اثر ایستادگی صولت الدوله عرصه بر احتشام تنگ شد.

۳۰ شهریور ۱۲۹۷ / ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸

غضنفر السلطنه برازجانی همراه با ۴۰۰ تفنگچی به چاه کوتاه آمد. مستر بیل توصیه کرد که حاکم بوشهر طی دیداری از غضنفر السلطنه از او بخواهد که افرادش را برگرداند. و در صورت امتناع غضنفر السلطنه نیروهای انگلیسی چاه کوتاه را تصرف کنند. در ۲۲ سپتامبر / ۳۱ شهریور زائر خضرخان با سی تفنگچی به نیروهای حسین خان و غضنفر السلطنه در چاه کوتاه پیوست. اندکی بعد از شروع تلاش‌هایی که برای مذاکرات آغاز گردید روشن شد که سران مجاهدین به هیچ وجه قصد سازش ندارند و نیرویی معادل ۶۰۰ تفنگچی به اتخاذ مواضع دفاعی در اطراف چغادک مشغول شدند.

(جنگ سربست چغادک)

۷ مهر ۱۲۹۷ / ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸

نیروهای انگلیسی مواضع مبارزین دشتستانی، چاه کوتاهی، دشتی و تنگستانی را زیر آتش گرفته نیروهای رزمنده ایرانی بعد از ساعاتی مقاومت به علت شکست جناح چپ مجاهدین به فرماندهی زائر خضرخان چون امکان داشت قشون انگلیسی بقیه مبارزان را در حلقه محاصره گازانبری قرار دهد غضنفر السلطنه و شیخ حسین چاه کوتاهی راضی به عقب نشینی شدند و چغادک به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد.

مهر ۱۲۹۷ / اکتبر ۱۹۱۸

غضنفر السلطنه با تمام افرادش به ارتفاعات اطراف کوه گیسکان پناه برده، شیخ حسین خان، چاه کوتاه را ترک گفته و به بوشکان پناه برد و زائر خضرخان در شب‌های ۱۴ و ۱۵ مهر همراه افرادش به اردوی انگلیسی‌ها در عالی جنگی شیبخون زد.

۲۳ مهر ۱۲۹۷ / ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸

شیخ عبدالله چاه کوتاهی برادر شیخ حسین خان به جای

الدوله و فرمان فرما به وجود آمد. صولت الدوله تصمیم گرفت سر بر دستور العمل‌های تهران نهاده برای انهدام پلیس جنوب و اخراج انگلیسی‌ها وارد عمل شود.

۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ / مه ۱۹۱۸

فرمان فرما از صولت الدوله نامه ای دریافت کرد که در آن آمده بود اگر دستور دیگری از دولت ایران نرسد ایلات جنوب ایران و به ویژه ایل قشقائی بر ضد نیروهای هند و پلیس جنوب که به گفته او نیروی خارجی هستند و از سوی دولت به رسمیت شناخته نشده بود وارد کارزار خواهند شد.

۳۱ اردیبهشت ۱۲۹۷ / مه ۱۹۱۸

سرپرسی سایکس ضمن ارسال گزارش اظهار داشت که حدود ۶۰۰۰ نفر قشقائی در اطراف خان زنیان و احتمالاً ۶۰۰۰ نفر در دشت ارژن مستقر شده‌اند. روحانیون و صولت الدوله به تبلیغ جهاد برخاسته (آیت الله محلاتی) و کل ایل قشقائی به صورتی متحد آماده کارزار است.

۲ خرداد ۱۲۹۷ / ۲۳ مه ۱۹۱۸

فرمان فرما والی فارس نامه ای از صولت الدوله دریافت داشت که به منزله اعلام جنگ علیه پلیس جنوب و نیروهای هندی به شمار می‌رفت.

۴ خرداد ۱۲۹۷ / ۲۵ مه ۱۹۱۸

عشایر فارس به فرماندهی صولت الدوله عملیات محیر العقولی، علیه قوای انگلیس انجام دادند که در تاریخ عملیات نظامی به «عملیات ده شیخ» معروف است - قشقائی‌ها با ۴۵۰۰ نفر جنگجو شجاعانه بر علیه متجاوزان انگلیس جنگیدند و ضمن وارد آوردن تلفات فراوان بر آن‌ها خود نیز در حدود ۶۰۰ الی ۷۰۰ کشته بر جای گذاشتند. در این جنگ ناصر دیوان کازرونی نیز به همراه مجاهدان کازرونی قشقائی‌ها را کمک نمودند و در خاتمه جنگ که با پیروزی مجاهدان توأم بود سردار عشایر صولت الدوله مکتوبی برای ناصر الدیوان کازرونی فرستاد و از جوانمردی و رشادت وی در مبارزه با انگلیسی‌ها تشکر و قدردانی کرد.

نیروهای مخالف انگلیسی‌ها پس از یک رشته زد و خوردها پاسگاه پلیس جنوب در دشت ارژن تصرف کرده و نیروهای مستقر در آن را به اسارت گرفتند. برخلاف انتظار سرپرسی سایکس تشکیل دهنده پلیس جنوب، عملیات دشت ارژن برای انگلیس‌ها موفقیت آمیز نبود و تلفات فراوانی متحمل گردیدند.

۴ خرداد ۱۲۹۷ / ۲۵ مه ۱۹۱۸

نیروی پلیس جنوب در خان زنیان دست به شورش زده و کاپیتان ویل سرجنت کومر را به هلاکت رسانیده و پاسگاه را نیز به قشقائی‌ها و کازرونی‌ها تحویل دادند.

۵ خرداد ۱۲۹۷ / ۲۵ مه ۱۹۱۸

سرپرسی سایکس طی تلگراف‌های ۱۶ و ۲۷ که به هندوستان مخابره کرد اوضاع را بعد از پیروزی نیروهای صولت الدوله در خان زنیان بر قوای انگلیس وخیم توصیف کرد.

۲۵ خرداد ۱۲۹۷ / ۵ ژوئن ۱۹۱۸

حکومت هند نظر خود را در مورد اوضاع فارس به اطلاع

اسرای انگلیسی در اهرم انجام گرفت و دولت ایران از صولت الدوله خواست تا از نفوذ خود استفاده کرده موجب رهایی اسرای مزبور گردد.

۲۷ خرداد ۱۲۹۵ / ۱۷ ژوئن ۱۹۱۶

مارلینگ سفیر انگلیس در تهران طی مخابره تلگرافی به میجر تریور قائم مقام کنسول انگلیس در بوشهر اطلاع داد که وزارت خارجه بریتانیا و وزارت هندوستان تصمیم گرفته‌اند که برای آزادسازی اسرای بریتانیا در اهرم با مطرح ساختن شرایطی که احتمالاً مورد پذیرش سران مجاهدین خواهد بود وارد مذاکره گردد. از جمله شرایط سران مجاهدین برای آزادی گروگان‌ها موارد ذیل بود:

(۱) رهایی ۱۶ نفر از کسانی که در اسارت انگلیسی‌ها بودند از جمله خالو حسین بردخونی هم‌رزم شهید رئیس علی دلواری که در جنگ کوه کزی به اسارت درآمد.

(۲) تضمین بازگشایی راه شیراز، برازجان، بوشهر.

(۳) استرداد پول و بار چای رهبران تنگستانی که در بوشهر ضبط شده بود.

۹ تیر ۱۲۹۵ / ۳۰ ژوئن ۱۹۱۶

دکتر ازوپاردی (Dr. AZZOPARDY) از اتباع مالت و یکی از اسرا در اهرم که به علت بیماری آزاد شده بود وارد بوشهر گردیدند.

مرداد ۱۲۹۵ / ژوئیه و اوت ۱۹۱۶

مذاکره برای آزادی اسرای انگلیسی در اهرم مدتی به طول انجامید ولی بالاخره پس از چندی آخرین اسیر، کلنل اوکانر در ۲۰ اوت / ۲۹ مرداد به بوشهر آورده شد.

۱۲ / اوت ۱۹۱۶

سپهدار اعظم در اثر بحران ناشی از پیشروی ترک‌ها در خاک ایران و عدم رضایت احمدشاه و تمایلات روسی خود ناگزیر استعفاء داد و در ۱۳ اوت احمدشاه فرمان ریاست وزرایی وثوق الدوله را صادر کرد، بعد از مدتی به علت مخالفت انگلیسی‌ها و بالاخص شخص چرچیل از اعضای سفارت انگلیس وثوق الدوله موفق به تشکیل کابینه نگردید.

۲۳ مهر ۱۲۹۵ / ۱۵ اکتبر ۱۹۱۶

فرمان فرما که به فرمانروایی فارس و کرمان منصوب گردیده بود به همراه کلنل گاف وارد شیراز شد.

۲۶ آذر ۱۲۹۵ / ۱۷ دسامبر ۱۹۱۶

یک واحد پلیس جنوب که در کازرون مستقر بود از جانب ناصر الدیوان کازرونی کلاتر آن‌جا مورد حمله قرار گرفت و پس از خلع سلاح از شهر بیرون رانده شدند. حاکم شهر کازرون نیز که گرایشات انگلیسی داشت به وسیله ناصر الدیوان زندانی گردید.

۳۰ آذر ۱۲۹۵ / ۲۱ دسامبر ۱۹۱۶

نیروهای مخالف انگلیسی‌ها پس از یک رشته زد و خوردها پاسگاه پلیس جنوب در دشت ارژن تصرف کرده و نیروهای مستقر در آن را به اسارت گرفتند. برخلاف انتظار سرپرسی سایکس تشکیل دهنده پلیس جنوب، عملیات دشت ارژن برای انگلیس‌ها موفقیت آمیز نبود و تلفات فراوانی متحمل گردیدند.

اردیبهشت ۱۲۹۶ / آوریل ۱۹۱۷

سر چارلز مارلینگ به میجر تریور در بوشهر دستور داد که طرح حمایت از احمدخان دریابگی در اعزام قوایی بر ضد رهبران قیام چاه کوتاه، تنگستان و برازجان را به مرحله اجراء گذارد.

اردیبهشت ۱۲۹۷ / مه ۱۹۱۸

ظاهراً قیام کازرون به تحریک صولت الدوله انجام گرفته و یکی از دلایل این شورش اختلافاتی بود که بین صولت



زند، یاد معصوم جوهری بازنگر نقش شهید دلواری در سربال دلیران تنگستان.

اهرم که از آغاز جنگ بین الملل اول و تصرف پوشهر به وسیله قوای متجاوز انگلیس دلیران به آن‌ها جنگیده بود. سرانجام در سال ۱۳۴۱ قمری / ۱۳۰۱ شمسی به تحریر انگلیسی‌ها همراه با پسرش سام خان به شهادت رسید.

۱۳۰۸ ه.ش / ۱۹۲۷ م

غضنفر السلطنه که سال‌ها بر علیه استعمارگران مبارزه نموده بود با توطئه ای حساب شده با همیاری اولیاء دولت موقت (رضاخان) به شهادت رسید.

۱۹ / ۱۰ / ۱۳۷۲

منابع و مأخذ

- ۱- سایکس، کریستوفر، فعالیت‌های جاسوسی واسموس لارنس آلمانی در ایران، حسین سعادت نوری.
- ۲- سایکس، سرپرستی، تاریخ ایران، ۲ جلد ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی.
- ۳- رایست، دنیس، انگلیسیان در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی.
- ۴- رایست، دنیس، ایرانیان در میان انگلیس‌ها، ترجمه منوچهر طاهرنیا.
- ۵- بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران ۶ جلد.
- ۶- سپهر، مورخ الدوله (احمدعلی) ایران در جنگ بزرگ ۱۸ - ۱۹۱۴.
- ۷- ذوقی، دکتر ایرج، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ ۱۹۲۵ - ۱۹۰۰.
- ۸- مایرلی، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات.
- ۹- هدایت، مهدی قلی، خاطرات و خطرات.
- ۱۰- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، دلیران تنگستانی.
- ۱۱- بیات، کاوه، ایران و جنگ جهانی اول (اسناد وزارت خارجه).
- ۱۲- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین الملل.
- ۱۳- سفیری، فلوریدا، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)
- ۱۴- فراش بندی، علی مراد، گوشه ای از تاریخ مبارزات مسلحانه مردم، دشتی، دشتستان و تنگستان.
- ۱۵- شمیم، علی اصغر، تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار.
- ۱۶- وادلا، ر. خلیج فارس در عصر استعمار ترجمه پرفسور شفیع جواد.
- ۱۷- فراش بندی، علی مراد، خاندان تنگستانی.
- ۱۸- کلی، جی. بی، هجوم انگلیس به جنوب ایران، ترجمه حسن زنگنه.
- ۱۹- داد، گرنی، لشکرکشی به ایران، حسن زنگنه.
- ۲۰- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم.
- ۲۱- اخگر، احمد، زندگی من در طول هفتاد سال تاریخ معاصر ایران.
- ۲۲- احرار، احمد، طوفان در ایران.
- ۲۳- فراش بندی، علی مراد، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری.
- ۲۴- کیانفر، عین الله، استخری، پروین، کشف تلبیس.
- ۲۵- بیات، کاوه، یادداشت‌های ده ساله کنسول انگلیس در پوشهر.
- ۲۶- قطبی، بهروز، اسناد جنگ اول جهانی در ایران.
- ۲۷- یاحسینی، سید قاسم، دلیرمردان خطه جنوب (مقاله روزنامه کیهان موزخ ۲۲ دی ۱۳۷۲).
- ۲۸- آوری، پیتیر، تاریخ معاصر ایران، محمد رفیعی مهر آبادی.

خان هجوم آوردند. این عملیات به فرماندهی کاپیتان مون انگلیسی و افراد پلیس جنوب انجام گرفت که در نتیجه آن شیخ حسین خان چاه کوتاهی سالار اسلام ضابط و کدخدای چاه کوتاه (هم‌رزم رئیس‌علی دلواری و زائر خضرخان اهرمی) بعد از سال‌ها مبارزه پیگیر با انگلیس‌ها سرانجام به همراه فرزند رشیدش شیخ خزعل خان به شهادت رسیدند.

۱۲۹۹ ه.ش / ۱۹۱۹ م

غضنفر السلطنه که از طرف انگلیسی‌ها به شیراز تبعید شده بود با انتخاب مصدق السلطنه به سمت والی فارس مجدداً به عنوان ضابط خطه برازجان تعیین و زمام امور آن ناحیه

نیروهای انگلیسی برای حمایت از نیروهای تحت فرمان دریایی به اهرم رفتند. یکی از اهداف این لشکرکشی تعیین یک حاکم جدید برای آن‌جا بود. دریایی از مقابله با زائر خضرخان فرو مانده بود، خواستار پشتیبانی نظامی نیروهای انگلیسی شد.

را به عهده گرفت.

۱۳۰۱ ه.ش / ۱۹۲۱ م

به هنگام مراجعت احمدشاه قاجار از اروپا به ایران از طریق پوشهر کلیه خوانین از جمله صولت الدوله و غضنفر السلطنه به همراه عده کثیری سوار به حضور او رسیدند. بنا به گفته باقرخان تنگستانی غضنفر السلطنه یک جفت قالی ابریشمی ممتاز به احمدشاه تقدیم داشت شاه هم با اعطاء یک قبضه تفنگ سه تیر آلمانی متقابلاً به وی احترام گذاشت. پدر شهید رئیس‌علی نیز مورد قدردانی قرار گرفت.

فروردین ۱۳۰۱ ه.ش / ۱۹۲۱ م

زائر خضرخان تنگستانی امیر اسلام ضابط و کدخدای

او به سرپرستی چاه کوتاه منصوب شد و پادگان انگلیس چاه کوتاه برچیده شد. در شب ۲۷ مهر ستون کوچکی از نیروهای انگلیسی به سوی اهرم پیشروی کرد. زائر خضرخان چند روز قبل به آن‌جا رفته بود. ستون مزبور پس از یک روز راهپیمایی طولانی و تقریباً بدون رو به رو شدن با هیچ گونه مقاومتی وارد اهرم شد ولی زائر خضرخان و واسموس هر دو آن‌جا را ترک گفته بودند. انگلیسی‌ها پس از تخریب بخشی از بنای قلعه (کلات اهرم) عصر همان روز به عالی چنگی بازگشتند.

۲۹ مهر ۱۲۹۷ / ۲۱ اکتبر ۱۹۱۸

غضنفر السلطنه در لرده واقع در ارتفاعات شرق برازجان همراه با گروهی از تفنگچانش موضع گرفته ژنرال السمی تصمیم گرفت پیش از آن‌که نیروهای غضنفر السلطنه افزایش یافته و خط مواصلاتی را در معرض خطر قرار دهند آن‌ها را پراکنده سازند.

۱ آبان ۱۲۹۷ / ۲۳ اکتبر ۱۹۱۸

ژنرال السمی در اول آبان به برازجان وارد و آن‌جا را متصرف شد.

(نبرد لرده)

۶ آبان ۱۲۹۷ / ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸

ژنرال السمی براساس اطلاعات موجود و شناسایی کاپیتان والاس افسر ستاد فرماندهی تنها راه پیروزی را غافلگیری کامل نیروهای غضنفر السلطنه دانست. نیروهای انگلیسی با عده زیادی بعد از راهپیمایی شبانه به قله بلندی مشرف بر لرده رسید و علیرغم غافلگیری مجاهدین برازجانی با مقاومت فزاینده آن‌ها رو به رو گردید. نیروهای دشمن در دو گروه به فرماندهی ژنرال والاس و میجر فرنگز نیروهای طرفدار غضنفر السلطنه را مورد حمله قرار دادند، و علیرغم آتش توپخانه سنگین خود متوجه گردیدند که عشایر با استقرار در مواضعی مشرف بر مسیر عقب نشینی نیروهای انگلیسی آن‌ها را در محاصره گرفته‌اند. نیروهای انگلیسی بعد از دادن تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی گردیده و به هدف‌های از پیش تعیین شده دست نیافتند.

۱۲۹۷ ه.ش / ۱۹۱۸ م

انگلیس‌ها پس از تسلط بر برازجان و پناهندگی غضنفر السلطنه به کوه‌های گیسکان، ضابطی برازجانی را به آقاخان زیارتی ملقب به ضرغام السلطنه از مخالفان وی واگذار کردند. وی مقبولیت غضنفر السلطنه را نداشت و در دوره تسلط خود بر برازجان که از حمایت انگلیسی‌ها برخوردار بود با استبداد و خشونت با مردم رفتار نمود.

۱۷ دی ۱۲۹۷ / ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸ م

نیروهای انگلیسی برای حمایت از نیروهای تحت فرمان دریایی به اهرم رفتند. یکی از اهداف این لشکرکشی تعیین یک حاکم جدید برای آن‌جا بود. دریایی از مقابله با زائر خضرخان فرو مانده بود، خواستار پشتیبانی نظامی نیروهای انگلیسی شد. از سوی واحدهای انگلیسی مستقر در اهرم ستونی به کمک دریایی اعزام شد. زائر خضرخان به خائیز پناه برد، و ستون انگلیسی فرا خوانده شد.

۱۲۹۸ ه.ش / ۱۹۱۸ م

واسموس و اورتل که با لباس مبدل فارس را ترک گفته بودند توسط ژاندارمری ایران دستگیر و به انگلیسی‌ها تحویل داده شدند.

انگلیسی‌ها آن‌ها را از طریق باکوبه آلمان فرستادند.

۱۲۹۸ ه.ش / ۱۹۱۸ م

قوایی مرکب از ۱۰۰ پیاده، ۵۰ سوار و یک عراده توپ آتريشی شبانه حرکت کرد و در سپیده دم به شیخ حسین

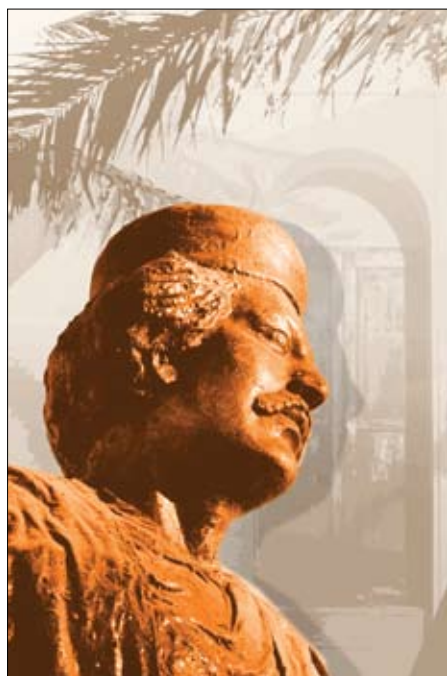
نامداری قهرمان از نهضت تنگستان ...

■ نگاهی به زندگی سید اسماعیل (موسوی)
سردار بزرگ نهضت تنگستانی‌ها



تصویری از سید اسماعیل موسوی، هموزم و دوست نزدیک رئیس‌ممل دولاری

دوباره مورد حمله هواپیماهای جنگی دشمن قرار می‌گیرند و عاقبت، سید اسماعیل، در حالی که طعم شیرین پیروزی بر دشمن را نچشیده بود، در سن ۳۸ سالگی بر اثر بیماری آنفلوآنزا بدرود حیات گفته و دفتر زندگی و خدمات بی‌شائبه‌اش به وطن اسلامی بسته می‌شود. سید اسماعیل، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند، اما نامش در تاریخ زنده می‌ماند... روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد .
بوشهر / سید محمود موسوی ■



دوستی بسیار نزدیک با ایشان بود. با شروع جنگ نابرابر قوای مهاجم بریتانیا با چریک‌های تنگستانی، رئیس‌علی با پیک مخصوص، سید اسماعیل را به یاری خود می‌طلبید، و او بی درنگ آهنگ جنگ با دشمن می‌کند و تا آخرین لحظه حیات رئیس‌علی، در تمام صحنه‌های مخاطره آمیز نبرد دوش به دوش پیشوای نهضت تنگستانی‌ها به جنگ بی‌امان خود ادامه داده و تا واپسین لحظات زندگی این پرچمدار بزرگ مبارزه با کفر و تجاوز، در کنار رئیس‌علی باقی مانده و در هنگامی که دست خیانت و جنایت به زندگی رئیس‌علی خاتمه می‌دهد، باز هم آن سید جنگجو و قهرمان خستگی ناپذیر است که جسد گلگون رئیس‌علی را بر دوش گرفته و با طی کردن چندین کیلومتر مسافت، به قریه گورک می‌رساند و مانع از دست یافتن دشمن به جسد وی می‌شود .

سید اسماعیل، بعد از شهادت رئیس نهضت نیز از جنگ و مبارزه دست نکشیده و در کنار سایر مبارزین و به قصد نابودی دشمن و خونخواهی برادر شهیدش (رئیس‌علی) جنگ با قوای دشمن را ادامه می‌دهد، و در طول این جنگ نابرابر، سه بار مجروح می‌شود، ولی هربار با بهبود نسبی، دست در حلقه سلاح برده و به رزم بی‌امان خود ادامه می‌دهد، و در زمانی که عرصه بر مجاهدین تنگ می‌شود، زادگاه وی مقر فرماندهی کل جنگ می‌شود و زایر خضرخان به آشتی عقب نشینی تاکتیکی نموده و با همکاری وی عملیات جنگی را راهبری می‌کند، و در آن‌جا نیز مجاهدین

در میان اسطوره‌های مقاومت و رزم آوری نهضت تنگستانی‌ها باید از نامداری دیگر، و قهرمانی فداکار که شجاعت و پیکارجویی او دربرگیرنده بخش دیگری از تاریخ این نهضت بزرگ است، و سربازی ملی و جان برکف و مجاهدی پرخروش به نام ((سید اسماعیل)) نام برد . آن قهرمان وطن و پاسدار نوامیس مسلمین در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در قریه آشی (خائیز) در خانواده‌ای بالنده از ایمان و پرورده مکتب توحیدی اسلام، تولد یافت. پدرش سید حسن، از نوادگان سادات

سید اسماعیل، بعد از شهادت رئیس نهضت نیز از جنگ و مبارزه دست نکشیده و در کنار سایر مبارزین و به قصد نابودی دشمن و خونخواهی برادر شهیدش (رئیس‌علی) جنگ با قوای دشمن را ادامه می‌دهد، و در طول این جنگ نابرابر، سه بار مجروح می‌شود، ولی هربار با بهبود نسبی، دست در حلقه سلاح برده و به رزم بی‌امان خود ادامه می‌دهد.

دشتی بود که به واسطه خدمت به مستمندان از جایگاه و مقامی بزرگ نزد مردم برخوردار بود. سید اسماعیل نیز با همان خصوصیات پدر و علاوه بر آن، شجاعت و جنگجویی، بر حسن شهرت خویش افزود. وی مورد عنایت رئیس‌علی، سردار عظیم الشان این نهضت بزرگ و دارای روابط

• درآمد

دکتر عبدالکریم مشایخی فارغ التحصیل رشته تاریخ ایران - دوران اسلامی از دانشگاه تبریز و از مؤسسان و رئیس فعلی بنیاد ایران شناسی - شعبه بوشهر است. این استاد، علاوه بر تسلط به تاریخ ایران، تحقیقات و پژوهش‌های گسترده‌ای در خصوص مبارزات جنوب و همین‌طور رئیس‌علی دلواری داشته است. در گفت‌وگوی حاضر، ضمن بررسی مقطع تاریخی مبارزات جنوب و نقش رئیس‌علی دلواری، به ابعاد شخصیتی این شهید حماسه‌ساز و گرایش‌های اجتماعی - مذهبی وی پرداخته‌ایم؛ گرایش‌هایی که موجب می‌شود شهید رئیس‌علی دلواری در کنار مجتهدان و روحانیان مبارز هم‌عصر خود، به خصوص در دوران مشروطیت، در قیامی نه‌چندان طولانی مدت، ماندگارترین حماسه‌ها را بیافریند.



■ گفت و شنود شاهد یاران با دکتر عبدالکریم مشایخی در باب مقطع شناسی حماسه جنوب و رشادت‌های رئیس‌علی دلواری

رئیس‌علی؛ مبارز نکته‌سنج تاریخ...

یا فامیل رئیس‌علی، پیش از او چنین اقداماتی داشته‌اند؟

خیر، میرمحمد پدر رئیس‌علی کدخدای دلوار بوده و از این رو با مسئولیت‌پذیری آشنا است و همین‌طور روحیه استبدادستیزی در او وجود دارد، اما نه به شدت و قدرتی که در وجود پسرش رئیس‌علی دیده می‌شود.

رئیس‌علی پیش از حمله انگلیس به چه کاری مشغول بود؟

تجارت! طبق اسنادی که موجود است، رئیس‌علی از کشورهای عربی مجاور کالا وارد می‌کرده و البته بنا به همین اسناد، در خرید و فروش اسلحه هم دستی داشته. در مجموع وقتی زندگی ایشان را مطالعه می‌کنیم با فردی منورالفکر مواجه می‌شویم و دلیل این امر آن است که او در دوران مشروطیت، وقتی استبداد صغیر حاکم می‌شود، در موضع حامیان مشروطیت و در کنار کسانی چون آخوند خراسانی و سید مرتضی مجتهد اهرمی قرار می‌گیرد. این بهترین دلیل برای آشنایی با روشن‌بینی و روشن‌فکری رئیس‌علی در آن دوران است. همچنین از مکاتبات ایشان می‌توان به روحیه اسلامی و گرایش‌های مذهبی وی به دقت پی برد. وقتی انگلیسی‌ها سال ۱۳۳۳ دوباره بوشهر را به تصرف درمی‌آورند و شیخ محمدحسین برازجانی علیه آن‌ها فتوای جهاد می‌دهد، رئیس‌علی در مکتوبی به او می‌نویسد که من حاضریم جان خود را در راه اسلام، آرمان‌های اسلامی و وطن فدا کنیم. این صرفاً از روحیه اسلامی و ملی رئیس‌علی برمی‌آید.

ببخشید اگر صحبت‌تان را قطع می‌کنم! هدف ما به

سید عبدالحسین لاری در لارستان و فارس همزمان می‌شود. رئیس‌علی دلواری بوشهر را به مدت دو ماه تصرف می‌کند. اما همان‌طور که در کتاب «بوشهر در دوران مشروطیت» به تفصیل توضیح داده‌ام، در یک توطئه هماهنگ از سوی فاتحان تهران، انگلیسی‌ها و کسانی که به سید مرتضی خیانت می‌کنند، انگلیسی‌ها موفق می‌شوند از ناوی به نام «فاکس» چهارصد تفنگچی در بوشهر پیاده کنند. این نیروها با تفنگچی‌های رئیس‌علی دلواری درگیر می‌شوند

وقتی انگلیسی‌ها سال ۱۳۳۳ دوباره بوشهر را به تصرف درمی‌آورند و شیخ محمدحسین برازجانی علیه آن‌ها فتوای جهاد می‌دهد، رئیس‌علی در مکتوبی به او می‌نویسد که من حاضریم جان خود را در راه اسلام، آرمان‌های اسلامی و وطن فدا کنم. این صرفاً از روحیه اسلامی و ملی رئیس‌علی برمی‌آید.

و رئیس‌علی پس از ۲۴ ساعت جنگ و دفاع مداوم دست به عقب‌نشینی تاکتیکی می‌زند. انگلیسی‌ها خانه سید مرتضی را به توپ می‌بندند و ایشان را از بوشهر تبعید می‌کنند. این اتفاق سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۳۲۷ ه.ق) یعنی همزمان با برکناری محمدعلی شاه قاجار به وقوع می‌پیوندد.

چه سبب‌های باعث می‌شود سید مرتضی از رئیس‌علی بخواهد بوشهر را تصرف کند؟ آیا پدر

بوشهر منطقه‌ای از ایران است که در طول تاریخ همواره مورد توجه متجاوزین بوده است، منطقه‌ای از ابعاد مختلف مهم، که متأسفانه از سوی دولت‌های مرکزی کمتر مورد توجه بوده و با این همه دولت‌های دیگر سعی در تسخیر آن داشته‌اند. در این بین دولت انگلیس به عنوان متجاوزترین دولت‌ها در دوره‌های مختلف همواره مترصد تسخیر بوشهر بوده اما سلحشوران ایرانی که از بین مردم برخاسته‌اند، سد راه آن شدند. یکی از مهمترین و به یادماندنی‌ترین سلحشوری‌ها مربوط به دوران رئیس‌علی دلواری می‌شود. به لحاظ تاریخی این حماسه مربوط به چه دوره‌ای بوده است؟

انگلیسی‌ها دو بار به ایران حمله کرده‌اند که متأسفانه موضوعات پیرامونی آن - به لحاظ تاریخی - چنان که باید مورد بررسی قرار نگرفته است. به هر حال، در هر دو حمله انگلیس‌ها، رئیس‌علی دلواری با آن‌ها رو به رو می‌شود.

این دو مرحله را بیشتر توضیح دهید و نقش رئیس‌علی را بیشتر روشن کنید.

یک بار در دوره مشروطیت این اتفاق به وقوع می‌پیوندد. در این دوره شخصی به نام سید مرتضی اهرمی که شاگرد مرحوم آخوند خراسانی است و به جرأت می‌توان گفت مبارزات و رهنمودهای او باعث سقوط استبداد محمدعلی شاه قاجار شده بود، در نامه‌ای به رئیس‌علی از او می‌خواهد که همراه تفنگچی‌های خود بوشهر را تصرف کرده و از دست احمدخان دریابگی که از سوی محمدعلی شاه منصوب شده است آزاد کند. این اتفاق با قیام آیت الله

عرصه را بر نیروهای انگلیسی، فرانسوی و دیگر حامیان شان تنگ می‌کند که آن‌ها تصمیم می‌گیرند به دلواری حمله کنند. در کتاب «عملیات در ایران» ترجمه کاوه بیات، نویسنده انگلیسی کتاب تشریح می‌کند که توپخانه دریایی انگلیس دلواری را به توپ می‌بندند و تفنگچی‌های شان را در دلواری پیاده می‌کنند اما نهایتاً از تفنگچی‌های رئیس علی شکست خورده و ضمن کشته و زخمی‌های بسیار ناچار به عقب نشینی می‌شوند.

یک چنین حماسه‌ای از وجودی پر از ایمان و شجاعت نشأت می‌گیرد، شخصیتی که بنا به روحیه شهادت طلبی و ایثار، در مدتی کمتر از یک سال حماسه‌ای می‌آفریند که نامش را نه تنها در داخل که در خارج از کشور زبازد خاص و عام می‌کند.

به شهرت ایشان در خارج از کشور اشاره کردید! می‌توانید نمونه‌هایی از آن را ذکر کنید؟

بله، موارد مختلفی است که از آن جمله می‌توان به تجلیل واسموس - نماینده آلمان‌ها - که به نوعی با انگلیسی‌ها درگیر بود اشاره کرد. او در کتابی که ما تحت عنوان «واسموس از فن می‌کوش» با ترجمه کی‌کاس جهاننداری به چاپ رسانده‌ایم، بارها از مبارزه و رشادت‌های رئیس علی دلواری تجلیل می‌کند. همچنین می‌توان به تجلیل «نیل استروم» سرهنگ سوئدی در کتاب «شاخه نبات» اشاره کرد. استروم در کتاب خود می‌نویسد: «وقتی من به دلواری رفتم و رئیس علی را ملاقات کردم مانند آن بود که پادشاه سوئد را ملاقات کرده باشم.» و توضیح می‌دهد: «وقتی به چهره او نگاه می‌کردم و به ابهت و عظمت و عزم و اراده‌ای که در مبارزه با انگلیسی‌ها در او دیده می‌شد چشم می‌دوختم چنان شغف و شادمانی وجودم را دربرمی‌گرفت که شاید در ملاقات با پادشاه سوئد هم چنین حسی به من دست نمی‌داد.» بنابراین می‌بینیم که در برابر شجاعت و دلوری و بی‌باکی او ناخودآگاه اساس فروتنی و تواضع به انسان دست می‌دهد.

جایی اشاره کردید که اولین دوره مبارزاتی رئیس علی با انگلیسی‌ها، همزمان با دوران مشروطیت است. این دوره چه مدت طول کشید و سرنوشت آن چه شد؟

همان طور که اطلاع دارید انگلیسی‌ها در سال ۱۷۶۳ وارد بوشهر شدند.

از قرن هجدهم؟

بله، آن‌ها حدود ۲۰۰ سال در بوشهر حضور داشتند. زمانی که مشروطه اتفاق می‌افتد انگلستان در بوشهر یک کنسولگری و یک نایب کنسولگری دارد. تجارت‌خانه دارد و تجارت انگلیسی فعالیت دارند.

در طول این مدت هیچ درگیری نیست اما وقتی بحران مشروطیت پیش می‌آید، استبداد صغیر مطرح می‌شود و محمدعلی شاه مجلس را به توپ می‌بندد و آزادی خواهان را سرکوب می‌کند که این به ثبت دوره‌ای در تاریخ ایران می‌انجامد، این رئیس علی دلواری است که فتوا یا تقاضا و درخواست آخوند خراسانی و سید مرتضی مجتهد اهرمی شاگرد ایشان را لایک می‌گوید و بوشهر را از تصرف مستبدان

بصیرت و آگاهی پیدا کرده و این آگاهی و شناخت در مسیر دفاع از وطن شکوفا می‌شود.

پس رئیس علی به شدت به اصول و اندیشه‌های دینی گرایش داشته است؟!

اسناد موجود بیانگر همین نکته است. نامه‌ای از رئیس علی باقی مانده که در آن نوشته است: «امروز روز امتحان است و همه ما باید از بوته امتحان سالم دربیاییم» ایشان اشاره می‌کند که: «اگر کسی دیندار باشد، شرف داشته باشد و وطنش را دوست داشته باشد باید وارد معرکه شود و از این معرکه شرافتمند بیرون بیاید.» همچنین در این نامه تاریخی چندین مورد اشاره می‌کند که «شایعه کرده‌اند من از کنسول آلمان پشتیبانی می‌شوم. بگذارید هر کس هر چه می‌خواهد بگوید. من برای دین و وطن در مقابل متجاوزین ایستاده‌ام و به این شایعه‌ها کوچکترین بها و ارزشی قائل نیستم.»

در حقیقت او مردی است که نه تنها حرفش را می‌زده که در صحنه عمل هم با شهامت می‌ایستد و موفق هم می‌شود. همان طور که می‌بینید خونش به زمین می‌ریزد ولی حاضر به سازش نمی‌شود. او با ایمان و اخلاصی که داشته در مدتی کمتر از یک سال حماسه‌ای می‌آفریند که برای همیشه جاودان می‌ماند.

نکته بسیار جالبی است که در طول جنگ‌های پارتیزانی رئیس علی و تفنگچی‌هایش، انگلیسی‌ها و دیگر دولت‌های غربی و حامیان انگلیس که

در طول جنگ‌های پارتیزانی رئیس علی و تفنگچی‌هایش، انگلیسی‌ها و دیگر دولت‌های غربی و حامیان انگلیس که کنسولگری‌شان خارج از بوشهر بوده چنان عرصه را تنگ می‌بینند که به ناچار در گزارش‌های خود بارها به آن اشاره می‌کنند. به خصوص «وادالا» کنسول فرانسه که خود می‌نویسد: «ناچار شدیم ده ماه در کنسولگری انگلیس اقامت کنیم تا از آسیب تفنگچی‌های رئیس علی در امان بمانیم»

کنسولگری‌شان خارج از بوشهر بوده چنان عرصه را تنگ می‌بینند که به ناچار در گزارش‌های خود بارها به آن اشاره می‌کنند. به خصوص «وادالا» کنسول فرانسه که خود می‌نویسد: «ناچار شدیم ده ماه در کنسولگری انگلیس اقامت کنیم تا از آسیب تفنگچی‌های رئیس علی در امان بمانیم.» به هر حال رئیس علی در طول این مدت کوتاه چنان



دست دادن روایتی داستان‌واره است که مخاطبان را بهتر با این دوره و تاریخ پرفراز و نشیب مواجه کند. البته سریال زیبایی در این خصوص ساخته شد که مورد توجه بسیاری هم قرار گرفت اما شنیدن روایت یک تاریخ شناس و محقق، سندیت بیشتری دارد. سؤال این است که چه چیزی باعث می‌شود یک روحانی مانند سید مرتضی مجتهد اهرمی به یک تاجر نامه بدهد و او را به چنین مبارزه‌ای دعوت کند؟

تا آن‌جا که اسناد و روایت‌های تاریخی روشن می‌کند و در سریال «دلیران تنگستان» هم به روشنی به آن اشاره می‌شود، رئیس علی دلواری قبل از این که مقابل نیروهای متجاوز انگلیسی قرار بگیرد ارتباطات تنگاتنگی با شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار زمان خود داشته است؛ به عنوان نمونه شخصیتی مانند آیت الله سید عبدالله مجتهد بلادی بوشهری، که اهل بلاد بحرین است و در محله بهبهانی بوشهر که امروز خیابان انقلاب نام دارد ساکن می‌شود. آیت الله بلادی تحصیلات خود را در نجف گذرانده و به زبان عربی کاملاً آشناست. فارسی را هم کاملاً مسلط صحبت می‌کند و در عین حال، مشترک «تایمز لندن» هم بوده که بیانگر تسلط او به زبان انگلیسی است. او روحانی جامع الاطراف بوده و نسبت به مسائل پیرامون خود کاملاً با شناخت عمل می‌کرده. به عنوان نمونه؛ در دوران مشروطیت در دفاع از این جنبش رساله‌ای می‌نویسد به نام «جهادیه» که به طور ویژه‌ای، لزوم مشروطیت را تبیین می‌کند و در مقام دفاع از آن برمی‌آید. ایشان رساله‌ای هم داشته‌اند علیه حضور انگلیسی‌ها در بوشهر به نام «لوائج و سوانح» که خوشبختانه بنیاد شهید بوشهر نسخه‌ای از آن را به چاپ رسانده و در دسترس است. رساله‌ای هم در باب حجاب و همین طور رساله‌ای در باب محکومیت اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان رضاشاه داشته‌اند که این آخری به شکل رمان و با عنوان «تاجر و درویش» به چاپ می‌رسد.

رئیس علی با چنین شخصیتی و نیز با شخصیت‌های دیگر مانند سید محمدرضا کازرونی که از تجار منورالفکر آن دوران بوده و در سریال هم می‌بینیم که دائم به منزل ایشان رفت و آمد داشته، ارتباط تنگاتنگ دارد. رئیس علی اگر چه یک تاجر است اما نسبت به مسائل پیرامونی و موضوعات مختلف

جنوب ایران پس از سال‌ها سال اشتغال، فرصتی به دست می‌آورد تا بار دیگر هویت تاریخی و فرهنگی خود را تا حدود زیادی بازیابد. به یاد داشته باشیم که انگلیس از سال ۱۷۶۳ تا ۱۹۵۰ جنوب ایران را کاملاً در تسخیر داشت، تا جایی که در کتابی به نام «انگلیسی‌ها در میان ایرانیان» می‌نویسند: «نماینده انگلیس در بوشهر سلطان بی‌تاج و تخت انگلیس است». این به مفهوم اقتدار کامل انگلیس در جنوب است. اما مبارزاتی که در دوران سرهنگ باقرخان تنگستانی شروع شد و احمدخان‌ها و بسیاری دیگر در آن به شهادت رسیدند تا به رئیس‌علی دلواری رسید و پس از او هم ادامه یافت، موجب می‌شود انگلیسی‌ها این اقتدار را از دست داده و از سال ۱۳۵۰ برای همیشه از جنوب ایران خارج شده و قدرت سیاسی خود را به بحرین و کرانه جنوبی منتقل کنند.

از شهادت رئیس‌علی دلواری برای مان بگوئید؛ قصه‌ای که از قرار روایت‌های متعددی دارد و با این همه شنیدن آن از زبان یک استاد تاریخ، سندیت محکم‌تری می‌تواند داشته باشد.

به لحاظ تاریخی در این روایت هیچ شکی نیست که رئیس‌علی دلواری - که طرح عملیات گسترده‌ای را علیه انگلیسی‌ها در دست داشته - به اتفاق چند تن از هم‌زمانش به روستایی که امروزه جزو بوشهر شده است می‌روند و خود را تا سیم‌های خاردار که انگلیسی‌ها برای حفاظت در برابر عملیات پارتیزانی آن‌ها کشیده‌اند پیش می‌کشند تا از موقعیت و توان نظامی دشمن آگاه شوند. این موضوع، هم در کتاب آدمیت، هم در دیگر کتاب‌هایی که سند تاریخی ارائه داده‌اند و هم در تاریخ شفاهی، نقل شده است که وقتی رئیس‌علی با دوربین مواضع دشمن را بررسی می‌کرده از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و وقتی رو برمی‌گرداند یکی از هم‌زمان خود را می‌بیند، اما در این خصوص که مشخصاً چه کسی این کار را کرده است هیچ سند و مدرک تاریخی محکمی در دست نداریم. حتی در کنگره‌ای



انگلیس ناچار می‌شود به دلیل احساس خطر کامل، در رمضان ۱۳۳۳ دست به تصرف بوشهر بزند. در این میان هیأت‌هایی هم از سوی آلمان در بوشهر حضور پیدا می‌کنند تا نیروهای مخالف انگلستان را مورد تشویق قرار دهند. به هر حال انگلیس بوشهر را تصرف می‌کند و حتی تمبرهای یادبودی تحت عنوان «بوشهر در تصرف انگلستان» را هم به چاپ می‌رساند که نمونه‌هایی از این تمبرها امروزه نیز در دسترس است، اما مبارزات رئیس‌علی و هم‌زمانش باعث می‌شود که در کمتر از یک سال انگلیسی‌ها ناچار شوند پرچم خود را پایین آورده و دوباره پرچم ایران را به اهتزاز درآورند، اگر چه همچنان شخصی را بر مسند می‌نشانند که به عنوان یک فرد دست نشانده کاملاً منافع آن‌ها را حفظ کند. بنابراین حضور و اقدامات رئیس‌علی و هم‌زمانش دو دستاورد مهم داشت؛ اول آن‌که موجب شد جبهه‌های جنگ از اروپا به سمت شرق متوجه شود و دوم آن‌که نیروهای متجاوز نتوانند از بوشهر پا فراتر بگذارند - روشی که بعد از شهادت رئیس‌علی دلواری نیز از سوی هم‌زمانش پی گرفته می‌شود و به سدی در برابر متجاوزین بدل می‌شود. در حقیقت این اتفاقات باعث می‌شود انگلستان از سیاست حضور مستقیم، به واسطه شکست‌های پی‌درپی، به طور کامل سر باز زده و در جهت استقرار حکومت‌های دست نشانده بکوشد که رضاخان را می‌توان آغاز این سیاست معرفی کرد.

از انتقال جنگ از اروپا به جنوب ایران یعنی بوشهر به عنوان یک عمل هوشمندانه یاد می‌کنید. انتقال جنگ به سرزمین ایران چه ویژگی داشت که به عنوان یک استراتژی تحلیل می‌شود؟ آیا رئیس‌علی آگاهانه به چنین اقدامی دست زد؟

از مکاتبات رئیس‌علی و حتی نقل قول‌های شفاهی که در اسناد و کتاب‌های مختلف مطرح می‌شود کاملاً مشهود است که رئیس‌علی یقیناً آگاهانه و هوشیارانه چنین اقدامی می‌کند. رئیس‌علی و دیگر هم‌زمانش متوجه می‌شوند که دو قدرت اصلی آلمان و انگلستان به عنوان رأس هرم قدرت متحدین و متفقین در اروپا با یکدیگر در جنگ هستند، بنابراین، شرایط را برای ضربه زدن به انگلیس که سال‌های سال در جنوب ایران خیمه زده و از امتیازات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این منطقه استفاده کرده بود، کاملاً مناسب تشخیص می‌دهند. اگر چه رئیس‌علی در این مبارزه به شهادت می‌رسد و اگر چه انگلیس در این جنگ به ظاهر پیروز می‌شود اما اگر به ماورای ماجرا نگاه کنیم خواهیم دید که انگلیس پس از خاتمه جنگ جهانی اول، دیگر هرگز اقتداری را که در جنوب ایران داشته، به دست نمی‌آورد. نمونه واضح آن انتقال کنسولگری انگلیس به بحرین است و از این رهگذر،



درمی‌آورد.

در حقیقت به دو قرن استبداد خاتمه می‌دهد.

دقیقاً. این مرحله دو ماه به طول می‌انجامد. پس از دو ماه سید مرتضی را تبعید می‌کنند. رئیس‌علی هم در زادگاه خود دلوار مستقر می‌شود. از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول آغاز می‌شود است تقریباً ۵ سال طول می‌کشد. در این ۵ سال رئیس‌علی در دلوار به تجارت و کار خود مشغول است. اوضاع به ظاهر آرام است. تهران فتح می‌شود، محمدعلی شاه خلع می‌شود، احمدخان دریایی دوباره باز می‌گردد و در بوشهر حکومت می‌کند، تا سال ۱۹۱۴ که جنگ جهانی شروع می‌شود.

پس رئیس‌علی در ۲۷ سالگی، یعنی در دوره مشروطیت با انگلیس وارد جنگ می‌شود و پس از ۵ سال مجدداً در ۳۲ سالگی مرحله دوم مبارزاتش شروع می‌شود و نهایتاً در ۳۳ سالگی به شهادت می‌رسد. حال به توصیف مرحله دوم مبارزات تا

اقدامات رئیس‌علی و هم‌زمانش دو دستاورد مهم داشت؛ اول آن‌که موجب شد جبهه‌های جنگ از اروپا به سمت شرق متوجه شود و دوم آن‌که نیروهای متجاوز نتوانند از بوشهر پا فراتر بگذارند - روشی که بعد از شهادت رئیس‌علی دلواری نیز از سوی هم‌زمانش پی گرفته می‌شود و به سدی در برابر متجاوزین بدل می‌شود.

شهادت رئیس‌علی پیردازیم.

وقتی جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ آغاز شد، ایران که زیر پادشاهی احمدشاه قاجار قرار داشت اعلام بی‌طرفی کرد. یک طرف این جنگ متحدین که شامل آلمان، اتریش، مجارستان، عثمانی و ایتالیا بود قرار داشتند و طرف دیگر متفقین یعنی انگلستان، فرانسه، روسیه و نهایتاً آمریکا. هنوز یک سال از جنگ نگذشته بود که به دلیل مقابله نیروهای جنوب مثل رئیس‌علی دلواری، تنگسیری‌ها، دشتستانی‌ها و دشتی‌ها با نیروهای متجاوز انگلیسی در بوشهر،

آیت الله مازندرانی پیروی کنند، ولی ایشان این آگاهی و شناخت را دارد که وقتی از سوی روحانی آزاده و وارسته مرحوم سیدمرتضی مجتهد اهرمی دعوت می‌شود که با فرامین آیت الله آخوند خراسانی همراه شود و بوشهر را از تسخیر قوای بیگانه آزاد کند، شجاعانه لبیک بگوید و در کنار این بزرگان قرار گیرد. برای بسیاری، حتی برای دانشگاهیان مواجه با این وجه از شخصیت و قیام رئیس علی جالب است، چون اصولاً گمان می‌کنند قیام او صرفاً به مقطع جنگ جهانی اول محدود می‌شود. بنابراین اگر این وجه از قیام و زندگی رئیس علی دلواری را مورد توجه قرار دهیم بسیار کامل‌تر با اصالت قیام و ایثار و جان‌فشانی ایشان آشنا می‌شویم و برای آن ارزشی مضاعف قائل خواهیم شد.

به عنوان یک پژوهشگر و استاد تاریخ که با منطقه و موضوعات آن آشنا هستید؛ چه نکته‌ای از حماسه جنوب و سلحشوری‌های رئیس علی دلواری هست که تا به حال کمتر به آن اشاره شده؟

در این خصوص کتاب‌ها و مقالات بسیاری نگاشته شده اما آنچه ترجیحاً برای خوانندگان شما بخواهم مطرح کنم ویژگی‌های شخصیتی ایشان است که به گونه‌ای در سربال «دلیران تنگستان» ساخته آقای شهناز به دقت و زیبایی خاص دیده می‌شود و در تک تک دیالوگ‌های این شخصیت لحاظ شده است. وقتی در جنگ با انگلیسها سربازان هندی را به اسارت می‌گیرند و کسی با آن‌ها به قهر رفتار می‌کند، رئیس علی تذکر می‌دهد که این افراد خود اسیران استبداد انگلیس هستند و نباید با آن‌ها به قهر رفتار کرد. این یعنی جایی که حفظ جان از اهمیت اول برخوردار است ایشان تا به این حد نکته سنج و آگاهانه عمل می‌کنند که مبادا به سربازان هندی که عمل‌شان به اراده خودشان نیست ظلم شود. ما در مبارزات جنوب شخصیت‌های متعددی داریم که سابقه مبارزاتی‌شان بسیار طولانی‌تر از رئیس علی دلواری است، کسانی که آوازه مبارزات‌شان در اسناد مختلف ثبت شده است. قصد ندارم این افراد را کوچک بشمارم یا مبارزات آن‌ها را از نظر درجه اهمیت کوچک بگیرم - که حقیقتاً افراد بزرگ و جاودانی هستند - اما حقیقتاً معمای اصلی برای خوانندگان شما باید این سؤال باشد که چه می‌شود نام رئیس علی این گونه پراوازه و ماندگار می‌ماند. کسی که به ظاهر طول مبارزات او چند ماه بیشتر نبوده؟! پاسخ این معما و اعتقاد شخص بنده این است که خداوند بی‌دلیل نامی را مثل نام ستارخان و رئیس علی دلواری جاویدان نمی‌کند. اگر به نامه رئیس علی دلواری دقت کنید خواهید دید که در جای جای نامه آمده است که من جز برای خدا چنین نکردم و چنان نخواهم کرد. هر قدمی که این بزرگوار برمی‌دارد صرفاً برای خدا و رضای اوست. و چنان که فرموده «ما عندکم ینفد وما عندالله باقی» اگر برای خدا کاری انجام شود می‌ماند و اگر برای خودت باشد خیر. نام و آوازه رئیس علی هم که همواره برای خدا گام پیش نهاده بین جهانیان ماندگار خواهد ماند. ■

اگرچه رئیس علی در این مبارزه به شهادت می‌رسد و اگرچه انگلیس در این جنگ به ظاهر پیروز می‌شود اما اگر به ماورای ماجرا نگاه کنیم خواهیم دید که انگلیس پس از خاتمه جنگ جهانی اول، دیگر هرگز اقتداری را که در جنوب ایران داشته، به دست نمی‌آورد.

برود. از شخصیت رئیس علی اصولاً کمتر صحبت شده است. شما اشارات زیبایی به هوشمندی او داشتید. از این بُعد شخصیتی رئیس علی بیشتر بگویید!

این واقعیت است که برخی او را یک فرد ماجراجو می‌دانند که بنا به روحیه ماجراجوی خود، با انگلیسی‌ها که مدت‌ها بوشهر را تحت تسخیر داشتند، درگیر می‌شود. کسانی که با نگرش تاریخی و آگاهانه به حماسه این مرد بزرگ نگاه می‌کنند یقیناً به ابعاد برتر شخصیتی ایشان هم پی خواهند برد و خواهند دانست که ایشان اگر چه فرد شجاع و مبارزی بوده‌اند اما در عین حال از نگرش روشن و آگاه هم برخوردار بوده‌اند. این نکته‌ای است که اگر به درستی به آن بپردازیم نکات مجهول بسیاری حل خواهد شد. من به شخصه در مطالعاتی که در خصوص این شخصیت داشته‌ام حقیقتاً جز راستی، پاکی، صداقت، خلوص نیت، روحیه ایثار و دغدغه حفاظت از کبان این آب و خاک چیزی ندیده‌ام. گاه در برخی محافل، عده‌ای در کمال ناآگاهی می‌گویند که رئیس علی راهزن بوده ولی وقتی دلیل این مدعا را جویا می‌شویم هیچ چیز جز نقل قول‌های واهی ندارند، حال آن‌که رئیس علی دوره‌ای دیگر از تاریخ ایران را ورق زده‌اند و آن مشارکت در بحث مشروطه است. در دوران مشروطه بسیاری ابا داشتند از آن‌که از فرامین کسانی چون آیت الله آخوند خراسانی یا

که سال ۱۳۷۳ برگزار شد و من هم یکی از اعضای علمی این کنگره بودم از سوی آقای دکتر حمیدی که استاد دانشگاه شهید بهشتی هستند مقاله‌ای ارائه شد تحت عنوان «قاتل رئیس علی کیست؟» که بنده بنا به محافظه کاری‌ای که رشته تاریخ در من پدید آورده است به دلیل نبود سند و مدرک کافی و قابل استناد، با طرح اسم و مشخصات فردی افراد مخالفت کردم. حتی به جناب آقای حمیدی که دوست و استاد بنده هستند هم عرض کردم که چون سند و مدرک تاریخ محکمی در دست نیست نام بردن از فرد یا افراد خاص نمی‌تواند صحیح باشد، چون در جنوب رسم است که اگر خونی ریخته شود یک سری ازدواج به منظور خون بس اتفاق می‌افتد. بنابراین نام بردن از افراد می‌تواند منشأ اختلافات بسیاری شود. از این رو تا به امروز ما از شخص خاصی اسم نبرده‌ایم. به هر حال در این که یکی از همراهان رئیس علی او را به شهادت رسانده است هیچ شکی وجود ندارد. شاید در آینده بنا به مدارک ثابت شود که این شخص تحریک شده باشد...

یعنی هنوز انگیزه هم مشخص نشده است؟
خیر، هنوز هیچ انگیزه‌ای مشخص نشده است.
اما در این رابطه افراد مشخصی مطرح می‌شوند. این طور نیست؟

مشخصاً نام سه نفر مطرح است که هنوز نمی‌توان به قطعیت یکی از آن‌ها را نام برد. به هر حال موضوعات تاریخی به زمان احتیاج دارند و یقیناً زمانی نام آن شخص نیز مشخص خواهد شد، گیرم نه در زمان ما. به هر حال آن‌چه مسلم است اینکه این اتفاق باید به تحریک جریان یا فرد خاصی صورت گرفته باشد، چه در غیر این صورت دلیلی نداشت شخصیتی مانند رئیس علی که محبوب همگان بود و با شجاعت و ایمان با دشمن می‌جنگید، توسط یک فرد آشنا به شهادت برسد.

این هم بحث ثابت تاریخ است که شخصیت‌هایی چون رئیس علی مرگ‌شان در هاله‌ای از ابهام فرو





مزار و سنگ قبر دلاور دلواری...

نوشته‌ای درباره مدفن شهید والای قیام جنوب

جعفر گلشن روغنی

یادآور جانبازی‌های مردم جنوب ایران در مقابله با دشمن خارجی گردید. پس حیف آمد که عکسی از سنگ قبر آن مرحوم بر ندارم. در نتیجه با مشقت بسیار، هم به لحاظ پستی و بلندی‌های محیط قبرستان و هم به سبب تابش پرحرارت نور آفتاب، عکسی نه چندان مناسب و کامل اما

پرفایده برداشتم. لازم به ذکر است که فرزندم را بر بالای سنگ قبر و دست بر آن نهاده، مستقر ساختم تا هم نشانگر قرائت سورة فاتحه بر روح آن مرحوم باشد و هم تداعی کننده این موضوع برای فرزندم که بزرگان این مرز و بوم قابل احترام و تقدیرند و باید روح آن‌ها را پاس داشت و یاد آن‌ها را جاودان.

همان‌گونه که در عکس مشخص است سنگ قبر در وسط محوطه‌ای مربع شکل واقع شده است که ضلع شرقی آن متصل به قبر حجت الاسلام و المسلمین شیخ عبدالکریم کروی اصفهانی و ضلع شمالی آن چسبیده به مزار شخصی به نام حیدر کاظم است. بر تابلوی مقبره چنین نوشته است: «مقبره رئیس علی دلواری، وکیل مقبره جابرالحاج محمد ابوصبیح». و بر سنگ مزارش

شناخت و آشنایی با شرح و احوال و شیوه زندگانی شخصیت‌های مؤثر در حیات و تمدن بشری، امروز در شمار یکی از پرطرفدارترین حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی در سطح جهان و به خصوص در کشور ایران شده است، به نحوی که محققان و پژوهشگران بسیاری سال‌های متمادی صرف وقت می‌نمایند تا بخش‌های مختلف و متنوع زندگانی این‌گونه افراد را شناخته و دریابند. لازم به ذکر نیست که علاوه بر این‌که این شخصیت‌ها رقم زننده بخشی از تاریخ بشری‌اند، بازتابنده روح زمانه حاکم بر جامعه بوده و بیانگر فضای ذهنی و روانی و فکری مردم و حاکمیت نیز هستند. البته نمی‌توان از اهمیت تأثیرگذاری زندگانی و روش و منش و شخصیت این‌گونه افراد بر آحاد جامعه در گذشته و حال غافل ماند. به عبارت دیگر الگوپذیری جامعه از آن‌ها بسیار شایان توجه است و البته پرداختن و توجه به شرح احوال و زندگانی آنان نیز، الگوسازی برای نسل‌های جوان را تحقق می‌بخشد.

رئیس علی دلواری از جمله شخصیت‌های یاد شده در تاریخ معاصر ایران است که شرح دلواری‌های او در کتاب‌های متعدد آمده است. روحیه حماسی و ظلم ستیزی و تقابل با بیگانه و استعمار در کنار روحیه رشادت و جوانی و اصیل و بومی وی عناصری هستند که همواره در کنار نام و شهرت رئیس علی دلواری بوده است، از این رو محبوب بسیاری از محققان و پژوهشگران و علاقه‌مندان به مرز و بوم ایران اسلامی گشته است. راقم این سطور نیز که سال‌هاست در باب تاریخ معاصر ایران مشغول به پژوهش است خود را در شمار علاقه‌مندان وی می‌بیند و چنانچه در لا به لای سطور ناپیدا و نامکشوف و مهجورمانده تاریخ، نشانی از وی دریابد آن را بر رخ همگان خواهد کشید و به نمایش عمومی و اطلاع جمعی خواهد رساند تا هر چه بیشتر شخصیت و حمایت آن پهلوان خطه جنوب ایران معلوم روشن گردد. از این رو پس از سقوط صدام و رژیم بعث عراق در آوریل ۲۰۰۳ میلادی (فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۲)، طی سفری که در خردادماه ۱۳۸۲ ش به عتبات عالیات داشتم بر آن شدم تا از یکی از کهن‌ترین و مهم‌ترین و مقدس‌ترین قبرستان‌های جهان دیدن نمایم. بنابراین به شهر نجف و قبرستان وادی السلام رفتم. در جست و جوی چند ساعته که در لا به لای سنگ‌های بالا و پایین رفته قبرستان مذکور داشتم، در جوار مقام حضرت صاحب الزمان از حسن اتفاق به قبر و مزار آن دلاور تنگستانی، رئیس علی دلواری برخوردیم. دیداری که مرا به عمق تاریخ بُرد و بار دیگر

آیین و مذهب ایران اسلامی (شیعی) بوده، تعبیر به حُسن و نیکی کرد و دوم ذکر سال فوت رئیس علی دلواری به سال ۱۳۱۸ ه است که صحیح نباید باشد. می‌دانیم که رئیس علی در ۱۲۹۹ ق زاده و در ۲۶ شوال ۱۳۳۳ ق به شهادت رسید و پیکرش پس از تشییع باشکوه، به رسم امانت چند ماه در «کله بند» در جوار امامزاده‌ای مدفون گشت آن‌گاه به نجف و قبرستان وادی السلام انتقال داده شد. بنابراین تاریخ حک شده بر سنگ قبر درست نیست. اما مسأله این است که تاریخ حک شده چیست؟ و چرا سال فوت به غلط نوشته شده است؟ توجیه بنده که کم و بیش با فضای فکری و رسومات دفن اموات در عراق آشنایی نسبی دارم، بدین ترتیب است که شاید این خطا از جانب تعمیرکنندگان مقبره در سال‌های جدید رخ داده است. نکته قابل توجه این است که در قبرستان‌های عراق دفن کننده پیکر و جسد فرد فوت شده بسیار جایگاه خاص و مهمی دارد که از آن با عنوان «دَفان» یاد می‌شود. او موظف به انجام کارهای تدفین است و پس از انجام آن مراسم، چون قبرها همانند بهشت زهراي تهران دارای شماره و ردیف و نمرة قطعه نیستند و نمی‌توان به آسانی آن‌ها را پیدا کرد، این وظیفه دفان است که اطلاعات فرد دفن شده را داشته و حفظ کرده و به مراجعه کنندگان ارائه دهد و البته حفاظت از قبر و مزار و هر گونه تغییراتی در آن بر عهده وی است. از این رو چنانچه دفان فوت کند کار وی یا وکیل او یا فرزندش بر عهده گرفته و طی سال‌های بعد به انجام می‌رساند. بنابراین توضیح، بنده فکر می‌کنم که خطای ثبت شده در تاریخ فوت رئیس علی، احتمالاً از جانب وکیل مقبره که نامش را در سطور قبل ذکر کردم صورت گرفته است، مخصوصاً از این جهت که خط نوشته شده بر سنگ قبر به شیوه خطاطی عربی است. در پایان امیدوارم که بار دیگر جهت رویت مجدد مزار رئیس علی دلواری و ذکر فاتحه بر قبر او، خداوند زیارت عتبات عالیات را نصیب گرداند و چنانچه میسر گشت علت واقعی وقوع این خطا را یافته و در رفع آن بکوشم. ■

روحیه حماسی و ظلم ستیزی و تقابل با بیگانه و استعمار در کنار روحیه رشادت و جوانی و اصیل و بومی وی عناصری هستند که همواره در کنار نام و شهرت رئیس علی دلواری بوده است، از این رو محبوب بسیاری از محققان و پژوهشگران و علاقه‌مندان به مرز و بوم ایران اسلامی گشته است.

که با موزائیک نقش گشته چنین حک شده است: «مرقد مطهر مرحوم رئیس علی دلواری که در مبارزه با استعمار انگلیس به شهادت رسید. فوت ۱۳۱۸ ه». دو نکته نوشته در این سنگ قبر حائز اهمیت است. نخست نگارش به خط و زبان فارسی است که بیانگر نفوذ و حضور و جایگاه این زبان در سرزمین و کشور همسایه شیعه مذهب عراق است که می‌توان از آن به عنوان یکی از سرزمین‌هایی که قرن‌ها محل حضور فرهنگ و زبان و

یک جوان غیرتمند...

معرفی کتاب (ویژه نامه رئیس علی دلواری)



دلیران تنگستانی

بسیاری بر این عقیده اند که این مقدار اندکی که نسل حاضر از شهید رئیس علی دلواری و قیام تنگستان اطلاعات دارد، مرهون تلاش مرحوم محمدحسین رکن زاده آدمیت در کتاب «دلیران تنگستانی» است که همایون شهنواز نیز در سریال «دلیران تنگستان» آن را مبنای کار خود قرار داده است.

دلیران تنگستانی اثری پژوهشی - داستانی است که پس از چاپ در «جریده یومیه کوشش» در سال ۱۳۱۰ به زیور طبع آراسته شده و انتشارات اقبال آن را به صورت کتاب روانه بازار کرده است.

ابتدای کتاب، تقریظهایی از سعید نفیسی، سید محمدعلی جمالزاده و شکوه خاوریان را در خود دارد و در ادامه، به ترتیب، این فصلها گنجانده شده است: تلاقی و رو به رو شدن با خائنین، خدا یار و یاور شماس، قبضه بوشهر و تبعید احرار، در دلوار چه خبر است؟ انصاف دشمن، یک جوان غیرتمند، استنطاق و حبس، اتحاد دلیران، نجات از زندان و عبور از میان صف دشمنان، نخستین شهید راه وطن - زنده باد ایران،

شکست دشمن - قتل صاحب منصبان سپاه، رؤیای شیخ حسین خان، نطق شیخ حسین خان، دومین شهید راه استقلال وطن و سومین شهید راه مدافعه وطن. «دلیران تنگستانی» اثری است که بارها می توان آن را خواند. کتاب، مصور است و شادروان رکن زاده آدمیت، عکس هایی از برخی آدم های واقعی ماجرا را در آن گنجانده است.

نبرد رئیس علی

بهمن پگاه راد، زندگی نامه داستانی رئیس علی دلواری را در کتابی به نام «نبرد رئیس علی» با حدود ۱۱۳ صفحه، در قطع رقعی، توسط انتشارات سوره مهر روانه بازار کرده است. در بخشی از کتاب می خوانیم: «... رئیس علی چشم به نخلستان گرفت. نخل ها، دیگر از ثمر افتاده بودند. بعضی از تنه به دو نیمه شده و بعضی در انتها به خاکستر نشسته بودند. اشک در چشم های رئیس علی حلقه زد. رویش به سوی کومه ها کشیده شد. چند لحظه کومه های خراب شده را نگاه کرد و بعد روی زمین نشست.

یکی از تفنگچی ها که با خاک بازی می کرد. سرش را بالا آورد و گفت: «رئیس، می خواستم چیزی بگویم!» همه نگاه ها به سمت تفنگچی دوخته شد.

«ها، چه می خواهی بگویی؟!»

تفنگچی، دستی به تفنگ در دستش کشید و گفت: «رئیس، ما زنده به وجود تو هستیم!»

رئیس علی، منظور تفنگچی را نفهمید. اما گفت: «وجود ما از خداست! پشت و پناه ما خداست، این حرف ها

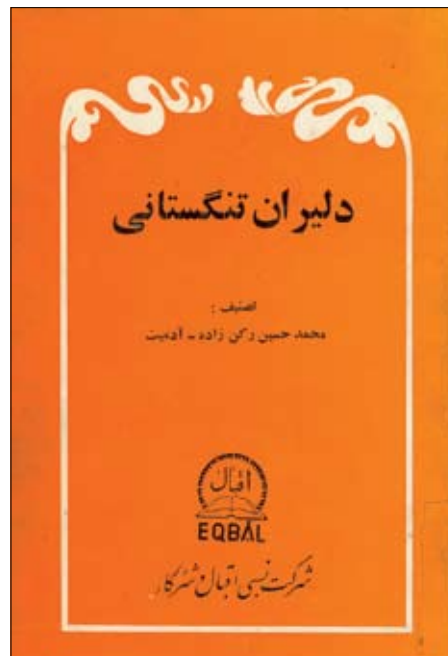
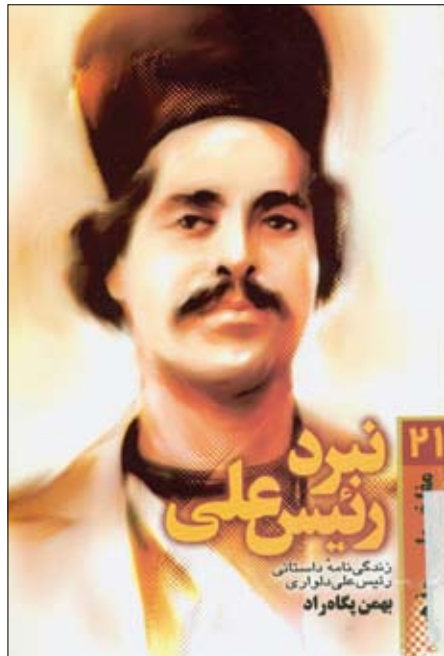
چیست که می زنی، خالو...»
رئیس علی دلواری و نهضت تنگستانیان در شعر شاعران

عبدالمجید زنگویی که خود شاعر است و دو شعر از او را نیز در میان گزینه اشعار حاضر در کتاب می بینیم، در «رئیس علی دلواری و نهضت تنگستانیان در شعر شاعران» این شخصیت بزرگ و این نهضت در یادماندنی را در ادبیات معاصر جست و جو کرده و حاصل آن را در کتابی جمع و جور در قطع رقعی از خود به یادگار گذاشته است.

در کتاب می خوانیم: «قیام و نهضت تنگستانی ها، دشتی و دشتستانی ها به رهبری رئیس علی دلواری، زائر خضرخان تنگستانی، شیخ حسین خان چاه کوتاهی و محمدخان غضنفر السلطنه برازجانی در برابر هجوم استعمار پیر انگلیس در جنگ اول جهانی همچون هر قیام و نهضت مردمی و آیینی دیگر در شعر و ادبیات و راه یافته، تأثیر گذاشته و وسیله خلاصیت هنرمندان شده است.

در قیام های مذهبی - مردمی و ملی، شاعران، نویسندگان و هنرمندان هر کدام به نحوی داد سخن داده و هنرنمایی می کنند. شاعر با شعرش، نویسنده با پژوهش و نوشته اش، هنرمند با هنرش رشادت قهرمانان را در اذهان و برای نسل های آینده زنده و جاویدان می سازند.»

اشعار منوچهر آتشکی، محمدرضا احمدی فر، رحمان تنگستانی، دکتر عطاءالله حسینی، دکتر سید جعفر





از ماحوز به اهرم آمد و نیز بخش‌های مهمی چون مجاهد برازجانی و رئیس‌علی دلواری، نامه رئیس‌علی دلواری به مجاهد برازجانی، شهادت رئیس‌علی و عکس‌العمل مجاهد برازجانی و مجاهد برازجانی بعد از شهادت رئیس‌علی دلواری از فصل‌های مهم کتاب هستند.

حماسه رئیس‌علی دلواری

سروده منسوب به سید محمد مضطر، با مقدمه، تصحیح و توضیحات محمد دادفر تحت عنوان «حماسه رئیس‌علی دلواری» کتابی است که توسط اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر منتشر شده است.

کتاب، در ابتدا به این صورت، به روان پاک شهدای گمنام تقدیم شده است:

«دشتمردان دریادلی که در نبرد با بیگانگان بر خاک سرخ جنوب جان باختند و با خروشا خروش خون‌شان فریاد سرفرازی سر دادند، اما نامی از خویش بر جای نگذاشتند...»

این تقدیم‌نامه چه زیبا، ما را مستقیماً به «سخن اول» رهنمون می‌شود:

«مبنای اصلی کتاب حاضر، یک مثنوی حماسی با ۴۱۴ بیت است. این مثنوی پیرامون نبردهای دلاوران جنوبی به ویژه رئیس‌علی دلواری که در هنگامه جنگ جهانی اول و اشغال بوشهر (۱۹۱۵م) در مقابل نیروهای اشغالگر انگلیسی به مبارزه برخاسته‌اند، سروده شده است.

ارزش این مثنوی بیشتر در این است که با کمک آن می‌توانیم افکار عمومی مردم آن زمان را بشناسیم و با دیدگاه‌های آنان درباره نبردها، دلاوری‌های رزمندگان، ماهیت نیروها و ایدئولوژی آن‌ها آشنا شویم.

در این اثر که اساس آن - مانند دیگر منظومه‌های حماسی - بر حماسه پردازی و قهرمان پروری استوار است زمان و مکان و ویژگی‌های قهرمانان از حد و مرز واقعیت درمی‌گذرد و شاعر کمتر در بند آن است که مکان و زمان دقیق حادثه را بیان کند و قهرمانان را به گونه‌ای طبیعی و معمولی به تصویر بکشد.»

نگاهی گذرا بر قهرمان پروری در شعر حماسی، درباره این مثنوی، مضطر کیست، زمینه تاریخی حماسه



«رئیس‌علی که مدت‌ها منتظر چنین لحظه‌ای بود، با شتاب به مناطقی از دشتی و تنگستان رفت و با ترغیب مردم، ده‌ها نفر تفنگچی را به سپاه ملحق کرد. سپاه ششصد نفری تنگستانی‌ها در «گورک»، یکی از روستاهای مجاور مستقر شد و بی‌تابانه در انتظار نبرد با انگلیسی‌ها نشست. قبل از عملیات، اتمام حجتی رسمی خطاب به فرمانده انگلیسی‌ها فرستادند و از او خواستند بوشهر را تخلیه کند یا آماده جنگ باشد. اتمام حجت بی‌پاسخ ماند و در عوض انگلیسی‌ها با شتاب به تقویت استحکامات خود در بیرون از شهر پرداختند.»

نقش آیت الله مجاهد برازجانی در قیام شهید رئیس‌علی دلواری

انتشارات آینه جنوب، کتابی از سید ابوالحسن حسینی

«رئیس‌علی که مدت‌ها منتظر چنین لحظه‌ای بود، با شتاب به مناطقی از دشتی و تنگستان رفت و با ترغیب مردم، ده‌ها نفر تفنگچی را به سپاه ملحق کرد. سپاه ششصد نفری تنگستانی‌ها در «گورک»، یکی از روستاهای مجاور مستقر شد و بی‌تابانه در انتظار نبرد با انگلیسی‌ها نشست.

با عنوان طولانی «نقش آیت الله مجاهد برازجانی در قیام شهید رئیس‌علی دلواری» را در ۵۶ صفحه و با قطع رقعی روانه بازار کرده که نام آن به خوبی گویای محتوای کتاب است. البته به گفته نویسنده در مقدمه کتاب، اثر حاضر، قسمتی از کتاب کامل‌تری است که هنوز چاپ نشده و سید ابوالحسن حسینی آن را درباره خاندان ماحوزی نوشته و سپس یک فصل از کتاب اصلی را جدا کرده و آن را به شکل کتاب حاضر منتشر ساخته است.

ماحوز کجاست و نگاهی به جایگاه آن در بحرین، علت مهاجرت ماحوزی‌ها از بحرین به تنگستان، چرا خاندان ماحوزی تنگستان را انتخاب کردند، اولین شخصی که



حمیدی، قاسم درویشی، غلام‌حسین دریانورد، محسن دلواری زاده و بسیاری دیگر در این اثر انتشارات ارمغان به چشم می‌خورد.

از نبرد دلواری تا حماسه لرده

نقش بانوان تنگستانی و دشتستانی در مبارزات ضد استعماری جنوب، موضوعی است که فاطمه مؤمنی در کتاب «از نبرد دلواری تا حماسه لرده» به آن پرداخته است.

کتاب را انتشارات «آینه جنوب» در قطع رقعی و با حجم ۵۶ صفحه منتشر کرده است و در مقدمه آن می‌خوانیم:

«بانوان جنوب در زمان اشغال بوشهر توسط نیروهای انگلیسی توانستند در کنار مردان خویش تأثیرگذار باشند. آن‌ها با رشادت و ایثار، از هستی خود گذشتند و توانستند نقش مؤثری را در نبرد با اجانب ایفاء کنند. با بررسی قیام جنوب علیه استعمار انگلیس می‌بینیم همان‌طور که بانوان تنگستانی و دشتستانی با تحمل سختی‌ها در پشت جبهه حضور داشتند، حضور فعالی نیز در نبردهای دلواری و لرده ایفاء کردند و با رشادت‌های بی‌نظیر خویش حماسه‌هایی جاویدان آفریدند اما در این میان آن‌چنان که حفظ ناموس و شرافت برای دلیرمردان و شیرزنان جنوب اهمیت داشت، این ویژگی و خصلت رفیع انسانی در برخورد با مردان بیگانه نیز مشهود است.

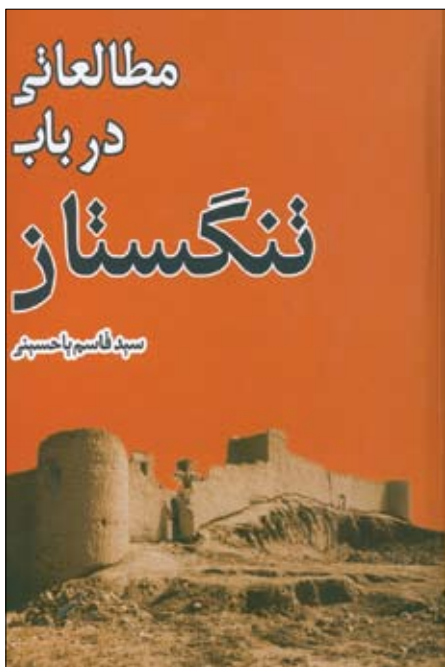
مهمترین پرسش‌های این پژوهش عبارتند از:

- ۱- سهم بانوان تنگستانی و دشتستانی در پیروزی مقاومت جنوب ایران چقدر بوده است؟
- ۲- رفتار دلیرمردان جنوب با بانوان بیگانه چگونه بود؟
- ۳- احساسات و افکار بانوان جنوب در مورد تهاجم بیگانه به میهن چه بود؟

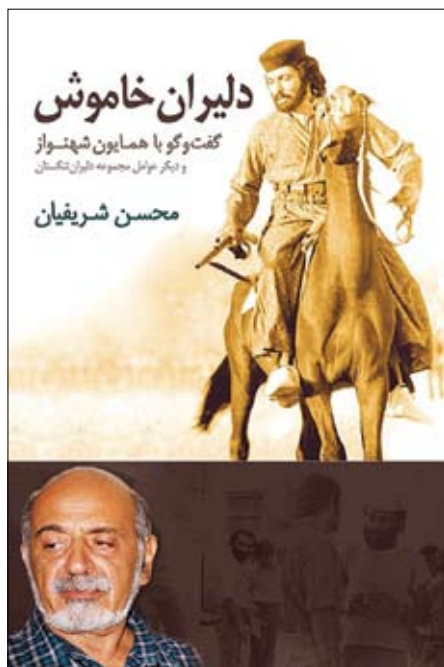
تاج سر کرانه

روایتی داستانی از زندگی و مبارزه رئیس‌علی دلواری به قلم محمد ولی زاده، «تاج سر کرانه» نام دارد. این روزنامه نگار و نویسنده جنوبی در پایان کتاب فهرستی از منابع تهیه اثر خویش را نیز فراهم کرده است.

در بخشی از تاج سر کرانه می‌خوانیم:



(دکتر ایرج نبی پور)، تنگستان از چند دیدگاه، رساله در احوال اهرم و تنگستان (محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی)، تنگستان (لوریمر)، تنگسیر و تنگستان (دکتر سید جعفر حمیدی)، پژوهشی کوتاه در خصوصیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آبادی دلواری (منصور صرافان)، بادهای محلی تنگستان (حسین زنده بودی)، گیاهان دارویی تنگستان (ابراهیم نادری)، خشم طبیعت (مرتضی کرمی)، بازی‌های محلی تنگستان (روستای چاه پیر) (غلامرضا کرم) (عمرانی)، بازی‌های محلی تنگستان (مهتاب خالدی)، قلعه‌ها و قدمگاه‌های تنگستان (حسین زنده بودی)، واقعیات جنگ تنگستان با انگلیس (حاج سردار فولادی)، اسارت در تنگستان (فردریک اوکانر - ترجمه: حسن زنگنه)، [قیام آیت الله سید مرتضی مجتهد اهرمی] (سرپرستی کاکس) (ترجمه: حسن زنگنه)، نقش زنان در قیام تنگستان (عبدالکریم نیستی)، بررسی عوامل مؤثر بر پایگاه اجتماعی - اقتصادی زنان در شهرستان تنگستان (غلامحسین کرمی)، دکتر مصدق در بندر بوشهر و قیام تنگستانی‌ها (سید قاسم یاحسینی)، تنگستان تاریخ، تنگستان امروز (رحیم جمالی)، تنگستان امروز (تنگستان به روایت آمار)، سیمای اقتصادی - اجتماعی شهرستان تنگستان، سال ۱۳۸۰، رجال و مشاهیر تنگستان، رئیس احمدشاه تنگستانی و خاندانش (سید قاسم یاحسینی)، زندگی و مبارزات باقرخان تنگستانی (سید قاسم یاحسینی)، احمدخان تنگستانی... (علی مراد فراش بندی)، زندگی و مبارزات علم‌الهدی اهرمی (دکتر عبدالکریم مشایخی)، زندگی‌نامه معتقد اهرمی (علی حق شناس)، رئیس‌علی دلواری (سید قاسم یاحسینی)، نقش زائر خضرخان امیر اسلام در قیام جنوب (داروش تنگستانی)، سید اسماعیل آشی، مجاهدی گمنام از تنگستان (سید قاسم یاحسینی)، ملاعلی تنگستانی (حسین زنده بودی)، خاندان ماحوزی (دکتر سید جعفر حمیدی)، محمدباقر تنگستانی (سید قاسم یاحسینی)، شیر محمد تنگسیر (رسول پرویزی)، رئیس‌علی چه پیری (اهرمی)، (دکتر سید جعفر حمیدی)، نگاهی به زندگی و آثار شعله تنگستانی (عبدالرحمان چهار لنگ) و رسول پرویزی (دکتر علی بهزادی). ■



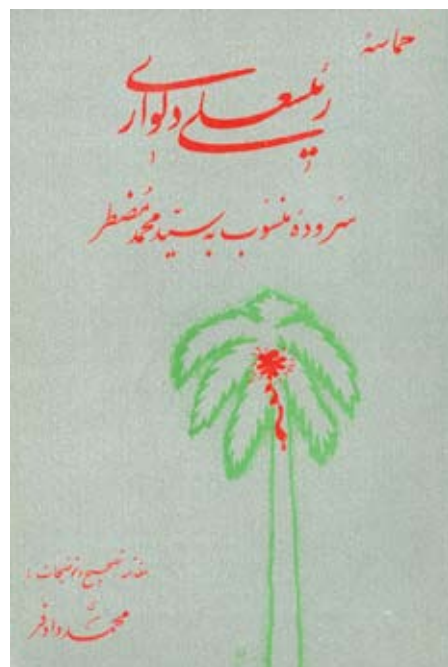
و مبارزان بزرگ و نستوهی چون سرهنگ باقرخان تنگستانی، شهید احمدخان تنگستانی، شهید رئیس‌علی دلواری، شهید زائر خضرخان اهرمی و... در آن ظهور کرده، بالیده و از استقلال و شرف ایران و ایرانی دفاع کرده‌اند.

تنگستان مفتخر است که هر گاه استعمارگران اروپایی به جنوب ایران هجوم برده‌اند، مردمان دلیر این سرزمین علیه آن‌ها قد علم کرده و به مبارزه با آنان پرداخته‌اند. از این روی برخی از نویسندگان معاصر به تنگستان لقب «دژ مبارزه با استعمار» داده‌اند.

مطالعاتی در باب تنگستان (مجموعه مقالات) به انتخاب و اهتمام سید قاسم یاحسینی توسط انتشارات گلگشت در قطع وزیری به زیور طبع آراسته شده است. کتاب

«سرزمین دلیرپرور تنگستان نامی آشنا برای اهل تاریخ و پژوهش‌های تاریخی است. جایی است که شیرمردان و مبارزان بزرگ و نستوهی چون سرهنگ باقرخان تنگستانی، شهید احمدخان تنگستانی، شهید رئیس‌علی دلواری، شهید زائر خضرخان اهرمی و... در آن ظهور کرده، بالیده و از استقلال و شرف ایران و ایرانی دفاع کرده‌اند.

مجموعه‌ای است مفصل و دربرگیرنده مقالاتی ارزشمند همچون: سیمای جغرافیایی تنگستان (مرتضی کرمی) به همراه ۳ فصل تنگستان و جنوب غربی ایران در عصر صفاریان، تنگستان شناسی و تنگستان پژوهان، تنگستان از نگاه سفرنامه نویسان ایرانی و اروپایی (هر سه به قلم سید قاسم یاحسینی)، مبارزات ضد استعماری مردم تنگستان، جنگ ایران و انگلیس (لیوتان بالارد، ترجمه کاوه بیات)، جنگ جهانی اول، رئیس‌علی دلواری و تنگستانی‌ها، عصر رئیس‌علی دلواری (سید علی موسوی نژاد)، جنبش رئیس‌علی دلواری و جنبش‌های مسلحانه ضد استعماری آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین



رئیس‌علی دلواری، زندگی قهرمان حماسه، متن مثنوی، توضیحات مثنوی، ضمائم، کتاب‌نامه و اعلام، اسامی بخش‌های این کتاب هستند.

دلیران خاموش

اگر چه کتاب محسن شریفیان تحت عنوان دلیران خاموش (گفت‌وگو با همایون شهناز و دیگر عوامل مجموعه دلیران تنگستان) می‌کوشد به سریال مذکور بپردازد، اما در نفس همین کار نیز اطلاعات و موارد تازه‌ای را در خصوص مبارزه و شخصیت رئیس‌علی و قیام جنوب عرضه می‌کند، به علاوه این‌که همایون شهناز (سازنده سریال دلیران تنگستان) در لا به لای ارائه اطلاعات مربوط به تحقیقات خود درباره سریال و نیز هنگام ساخت فیلم مستندی درباره «خیری» همسر رئیس‌علی دلواری، نکات جالبی را در این خصوص بازگو می‌کند.

فهرست مطالب کتاب از این قرار است:

«به عنوان مقدمه، در مورد همایون شهناز، شناسنامه سریال «دلیران تنگستان»، درباره مجموعه «دلیران تنگستان»، دلیران خاموش / گفت‌وگو محسن شریفیان با کارگردان، روایتی دیگر، گفت‌وگو فیروزه میزانی با همایون شهناز، چگونه عاشقان ستیزنده را گرییم کردیم، واسموس، لورنس ایران، بازی در سه نقش متفاوت، حیف که دیگر شهناز سریال نمی‌سازد، گفت‌وگو با طراح تیتراژ سریال «دلیران تنگستان»، نقش سید مهدی جای کار بیشتری داشت، گفت‌وگو سید قاسم یاحسینی با منوچهر آتشی، هنوز چشم به راه رئیس‌علی‌ام، دلیران تنگستان حماسی سریال‌های قبل از انقلاب، روزی هیجده ساعت کار می‌کردم، حیف که ادامه ندادم، همزمان هم فیلم بازی می‌کردم و هم سریال، سریالی که هیچ وقت کهنه نمی‌شود، به سریال بی‌اعتنا هستم، درباره دیگر عوامل سریال، نویسنده کتاب «دلیران تنگستانی»، پیوند واقعیت‌ها برای تجسم تاریخ، گونه‌ای سفر به انتهای زمان و تصاویر پشت صحنه سریال»

مطالعاتی در باب تنگستان

«سرزمین دلیرپرور تنگستان نامی آشنا برای اهل تاریخ و پژوهش‌های تاریخی است. جایی است که شیرمردان

■ بر ساحل سرخ سحر جعفر ربّانی

از دوردست نخل زاران صحاری
آید صدای شبیه اسب سواری
بر ساحل سرخ سحر، سردار دریا
در بستر خون خفت، گاه کارزاری
یک تنگسیر افتاد بر خاک و برآمد
از صد هزاران مرد و زن فریاد و زاری
نخل بلند آسمانسا، سرنگون شد
دیگر بگو، ای تنگ و تنگستان چه داری؟
فانوس دریا را بگو خاموش خاموش
خورشید چون سر زده، تو دیگر در چه کاری؟
گو با نهنگان صف به صف قامت برآرند
بر استوای حرمت مرد صحاری
با شروه خوانان تا قیامت گو بگریند
بر سوک مردی از تبار پایداری
مردان مؤمن را ندا در ده که زین پس
یاد آورند او را گه شب زنده داری
ای سرزمین خون و خشم و تاغ و طوقان
ای آن که فایز را درون سینه داری
تا سرخی خون علی آیینتهات گشت
دیگر چه غم چون در کفت خورشید داری

شعر...

■ تا انتهای خویشتن محمد رضا احمدی فر

مردی که دیروز می‌رفت، تا آسمان‌ها صدایش
در موج می‌پیچید امروز، پژواک فریادهایش
آن سوی پرچین ماندن می‌سوخت از شوق رفتن
رفت و در این شهر پیداست، این روزها رد پایش
توفان و توفان و توفان، فریاد و فریاد و فریاد
تنها همین بود سهم دلوار و دیوارهایش
با پای تاول نصیبش می‌رفت و با خویش می‌گفت:
یک شهر سرسبز دارد، این جاده در انتهایش
یک روز آن مرد عاشق تا انتهای خودش رفت
امروز اما همین جاست، هر چند خالی است جایش

■ دلواری غلام حسین دریانورد

موج دریاست و یا بستر دلواری توست
که چنین آینه بندر دلواری توست
نخل سبزی که چنین قد به شهادت بسته است
تنگسیری است که در باور دلواری توست
خوش به ده تیر نظر داری و عزمت جزم است
مست از عطر تنت، سنگر دلواری توست
بسته ای شال شجاعت به کمر ای عاشق
کاروان دل ما پرپر دلواری توست
کدخدای دل دریایی ما می‌باشی
که فقط عشق چنین رهبر دلواری توست
رو به دریای خطر داری و لبخندت گل
وین همان پنجره دیگر دلواری توست
غرق گل‌های خدا، در سفر عشق و شرف
آه، افتاده به خون پیکر دلواری توست

■ تندیس عشق سید محمد هاشمی فرد (ساجد)

در گرگ و میش یک توهم
وقتی که دریا و زمین و آسمان
خاکستری بود
وقتی که توفان بستی بود
مردی علم بر دوش
از ساحل برآمد
مردی که نبضش از نژاد سرکش خیزاب‌ها بود
مردی که از جنس دل گرداب‌ها بود
دلواری
دل واژه مردان تاریخ آیا؟
این تک‌سوار کوه
این مرد رعنا
«تندیس عشق»
بر آستان در نگاهی منتظر بود
قرآن فرا رفت
با گام‌های استوارش مرد دلوار
دلواره مردان تاریخ
از چارچوب در گذر کرد
با برنو اجدادی خویش
یک جرعه آب اما کسی
در آن غبار ترک‌تازی‌ها نپاشید
باران نبارید.
مرد آمد و بر مرکب موج
تا پیشگاه زندگی راند
مرد آمد و رفت
با هم‌رکابان
جز مرد اما
زین ره فروماند.

...بطل من دلوار

اهالي تلك الديار مناصرة الامام رغم الاخطاء و الاجرائات التي مارسها البعض من الصفوة في تلك المنطقة حيث انتفض اهالي تبريز في ٢٦ بهمن عام ١٩٧٧/٥٦ بشكل موحد و شامل ضد النظام و شكلت هذه الاحداث منعطفاً في التاريخ مما ادى ذلك الى تسريع وتيرة الثورة. و كان آية الله القاضي الطباطبائي يتصدى بشكل دائم لمثيري التفرقة و يبذل جهوده من اجل ايجاد الوحدة في اذربايجان.

و كان جهاده لم ينحصر في جبهة واحدة و كانت الخدمات العلمية للشهيد القاضي الطباطبائي واسعة و الف العديد من الكتب في مختلف الفروع الاسلامية بما يشمل علم الرجال الكلام و الفلسفة و التاريخ و التفسير و غير ذلك. و كل واحدة من هذه المؤلفات لها شأنها الجدير بالاهتمام. و رغم محاربة سماعة من جانب السافاك كان وجهها متميزاً في مجال العلوم الدينية. و

من اجرائاته العلمية يمكن الاشارة الى تصحيحه للكتب الخطية المنسوبة لبعض كبار الشيعة الامامة. و من خلال اعتماده على اسرته العريقة المربية للعلماء و النسخ الخطية المتبقية منهم و قد اسدى خدمات منقطعة النظير في المحافظة على المصادر العلمية و خلد ما يزيد عن اربعين كتاباً علمياً و تحقيقياً و عدد من المقالات باللغة العربية عبر الاجهزة الاعلامية العربية و التي تعتبر من جملة اعماله القيمة في هذا الحقل.

● رئيس التحرير

الشهيد آية الله القاضي الطباطبائي الذي كان يعرف بخميني اذربايجان كان حقاً اكثر الوجوه المؤثرة في حركة الامام خميني (ره) في الشمال الغربي من البلاد. و قد ترعرع في مدرسة رفيعة متملذاً على يد اساتذة اجلاء كالامام (ره). و من خلال افادته من رصيد علمي و سلسلة من كبار العلماء اصبح مصدراً للكثير من البركات. و كان الشهيد القاضي الطباطبائي من اسرة آل طباطبا العريقة و التي تعرف في اذربايجان «بسادات عبد الوهابية» حيث غادرت هذه الاسرة المدينة المنورة متوجهة الى ايران في زمن حكم الخلفاء العباسيين. و يصل نسب هذه الاسرة الى الامام الحسن المجتبي بثلاثة افراد. و كانت اسرة الطباطبائي من اعلام الفقه و الساهرة على معارف اهل البيت (ع) و من خلال تربيتها لشخصيات كبيرة في العالم الاسلامي كانت تحظى بمكانة متميزة بين الشيعة. و قد تذوق آية الله القاضي الطباطبائي منذ حداثته مع والده طعم النفي من الموطن و اصبح كالفلولاذ المسقي في افران الاحداث و الكفاح حيث كان لم يخش غير الله حتى مرة واحدة طوال عمره الثر متزيناً بجمال الشجاعة التي كان يضرب بها المثل. و بعد اجتيازه للسطوح التمهيدية في الحوزة العلمية بتبريز و كسبه الفرض من اساتذة عظام في هذه المدينة توجه الى الحوزة العلمية في قم و بعد ١١ عاماً من الدراسة في هذه الحوزة انتقل الى النجف الاشرف ليكون من التلامذة المتميزين لاساتذة تلك الحوزة العظام كآية الله كاشف الغطاء و آية الله السيد محسن الحكيم و آية الله الشيخ ميرزا باقر الزنجاني و آية الله بجنوردي. و بعد بلوغه المراتب العلمية الرفيعة عاد الى مدينة تبريز و هو في الثانية و الاربعين من عمره ليعمل الى جانب اعماله البحثية و التدريس و التأليف للكتب القيمة في تقوية و عي الجيل الشاب و تعميق و عيهم السياسي و كفاحه ضد نظام بهلوي. و مع بدء حركة الامام خميني (ره) دخل الشهيد آية الله القاضي الطباطبائي معترك الكفاح الجاد ضد نظام بهلوي و لاقى في هذا السبيل السجون و الكثير من حالات النفي. و كان سماحته في اذربايجان الشخص الوحيد الذي اعتبر الشاه المسؤول المباشر عن الظلم و الاخطاء التي يرتكبها ذلك النظام و قد دعا الشعب لمحاربته باعتباره الجذر للفساد.

و كان تدبير الشهيد آية الله القاضي الطباطبائي في احدى المناطق المشحونة بالاحداث و الاكثر النقاط حساسية في ايران لجعل





PROLUGE A brave man of Delvar

"Iran will never be a safe place for aggressors". It is an everlasting and noble statement of a brave man who was a distinguished model of courage, faith and generosity. The Martyr Raees Ali Delvari enriched the history of the uprising of south of Iran and encouraged all people, including men & women, youths & olds, farmers & clergymen to form an anti – imperialism movement and gave a new credit and honor to anti – foreigners struggles in contemporary history of Iran.

Undoubtedly, in recent 15 decades, Islamic and Shies ideology have been the root of all Iranian struggles, uprisings and fighting against aggressors. Iranians, according to their believes to Jihad that is a sacred duty in their believe, have always resisted against aggressors and their courage and generosity have been constantly the sign of their honor and survival and created many prosperous heroes who are the best model for future young people. Martyr RaeesAli Delvari is one of these myths.

He was a brave young man, highly devoted to clergies and because of familiarity with Ayatollah Mojtahed Borazjani decided to fight against British imperialism and dismiss them of southern lands of Iran.

According an old and Islamic Tradition, whenever RaeesAli was going to battlefield, he was passed under Qoran and was seen off by the prays of brave women of Delvar, Bushehr and Borazjan and brave men of Tangestan.

His model for fighting against his country's enemy was the lord of virtuous: his holiness Imam Ali and he always encouraged his companions not to follow runaway soldiers and act moderately with captives. Finally, this brave hero was martyred because of treachery of traitors and his martyrdom was the motivation and prologue for expelling the old cruel imperialism that was supposed the sun never set in its empire!

Martyr Delvari always thought about a free Islamic Iran with faithfull, brave and free people who had never tolerated any aggression in their history and always have dismissed them.

RaeesAli, the leader of freemen of south of Iran, encouraged patriot people by his fiery statements to go along with him and fight against aggressors.

What was RaeesAli's characteristics that made him the myth of south's uprising? He was a free, brave and generous young man who relied on the old and enriched Iran – Islamic tradition of his homeland.

Iranians have always gathered around brave men and obeyed their commands to fight against enemies and dismiss them of their country.

RaeesAli sent his last message through his martyrdom and made his name everlasting in Iran history.

Shahedeyaran have always narrated the story of such brave men and their struggles against Iran enemies. RaeesAli Delvary is the brave son of Iran who taught a new and great lesson to the enemies.

We hope this collection would be useful for all readers and a noble model for 3th and 4th generations.

Editor in chief



www.shahed.isaar.ir

پایگاه اطلاع رسانی فرهنگ شاه

شاهد خوب

www.navideshahed.com



چهارمین سالنامه نفیسی شاهد یاران

ماهنامه فرهنگی تاریخی
شاهد یاران
SHAHEDE YARAN

شماره
۴
دیماه ۱۳۸۷
دیماه ۱۳۸۸



علاقه‌مندان می‌توانند برای
تهیه سالنامه به فروشگاه‌های
نشر شاهد مراجعه کنند.

Email: yanan@shahedmag.com

نشانی: تهران / خیابان آیت الله طالقانی / خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی) / شماره ۳ / انتشارات شاهد
صندوق پستی ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ / تلفن ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ / دورنگار ۸۸۳۰۹۲۴۹